هو العلیم

تاریخ ادبیات ایران

از قدیمترین عصر تاریخی تا عصر حاضر

جلد دویم

مشتمل بر تاریخ ادبیات ایران از انقراض ساسانیان
تا حملهٔ مغول

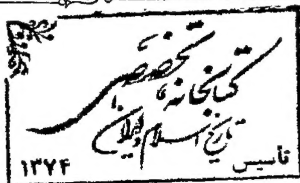
تألیف

آقای آقا میرزا جلال الدین همائی اصفهانی
معلم ادبیات
دورهٔ دویم علمی وادبی مدرسهٔ متوسطهٔ تبریز

چاپ اول

تبریز ۲۶ فروردین ماه ۱۳۰۹ ۱۵ ذیقعده ۱۳۴۸ ایران

تبریز مطبعه و گراور سازی الکتریکی «شرق»





بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

خداوندا در توفیق بگشاي

بیاري کردکار بخش اول ازرشتهٔ تألیف ناقابل ما بپایان رسید و هدیهٔ ارباب ادب شد وتا آنجا که دانستیم وتوانستیم با رعایت کمال اختصار تاریخ ادبیات ایران را از قدیمترین عصر تاریخی تاحدود (۶۵۰) میلادی نگاشتیم — ودر حقیقت بیشتر نوشتهای قبل مقدمه رشته هاي بعد است .

اکنون شروع بتاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام میشود — و موضوع مطالب در این جزو که بخش دوم از تألیف ناچیز ماست تاریخ ادبیات ایران است از انقراض ساسانیان تا حمله مغول و بقدر مقدور درهربابی جانب ایجازرا نگاهداشته ازاطناب اجتناب خواهیم کرد

تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام

تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام بچند فصل جدا میشود ومطابق هر نظري ممکن است طوري تقسیم نمود [۱] — ما بعلتی که درطي مطالب آتیه معلوم میگردد این دوره را نیز مانند دورهٔ قبل از اسلام بسه قسمت عمده تقسیم ودرضمن هر قسمتي اشاره بعصرهای مختلف میکنیم :

۱ — دورهٔ اول : از انقراض ساسانیان تا حملهٔ مغول

مشتمل برعصر خلفا وطاهریان وصفاریان وسامانیان وغزنویان و آل زیار و آل بویه وسلاجقه واتابکان وخوارزمشاهیان وغیرهم ازامرا وسلاطین جزء وفرمانفرمایاني که دربارشان خصوصیتی دخیل درعلم وادب بوده است — ومحض اصطلاح این عصررا مینامیم به (عهد برمکی و عباسی) یا (عهد سامانی وغزنوی) یا (عهد

---

[۱] مثل اینکه بعضي بشش عصر تقسیم کرده‌اند : ۱ — از ظهور اسلام تا ظهور غزنویان ۲ — از ظهور غزنویان تا تشکیل دولت سلجوقی ۳ — از ابتداي تشکیل دولت سلجوقي تا حملهٔ مغول ٤ — از شروع حملهٔ مغول تا تشکیل دولت صفویه ٥ — از تشکیل دولت صفویه تا تشکیل سلسله قاجاریه ٦ — از ابتدای تشکیل سلسله قاجاریه تا مشروطیت ایران

ابن سینا و فردوسی) .

۲ — دورهٔ دوم — از حملهٔ مغول تا انقراض صفویه مشتمل بر عصر مغول وایلخانیان و آل مظفر وتیموریان وترکمانان و صفویه — واین عصر را مینامیم (عهـد مغولی و صفوی) یا (عصر خواجه طوسی وسعدی) .

۳ — دورهٔ سوم — از انقراض صفویه تاعهد مشروطیت ایران مشتمل برعهد نادری وزندیه وقاجاریه وغیره — واین عصررا اصطلاحاً مینامیم به (عهد قاجاری وامیر کبیر) یا (عهد سبزواری [۱] و قاآنی) .

از عهـد مشروطیت ایران تاکنون اوائل دورهٔ چهارم حساب میشود و بتفصیل انشه درموقع خود شرح خواهیم داد .

دوره اول بعد از اسلام

این دوره شروع میشود از نیمه سده (مائه) هفتم میلادی تا

[۱] مراد حاج ملا هادی سبزواری صاحب تالیفات بسیار از قبیل منظومه منطق و حکمت و شرح آن متخلص به (اسرار) است که بماده تاریخ (کفتم که نمرد زنده ترشد) از دنیا رحلت کرده است .

اوائل سده هفتم هجری یا دوازدهم میلادی [۱] . — بطور اختصار می گوئیم: ادبیات ایران در این دوره سه حالت مختلف پیدا کرده است نخستین (عهد فترت) از استیلای عرب تاحدود دو قرن بعدازهجرت دوم (عهد ظهور یاتکون) درقرن سوم هجري. سوم (دورهٔ رواج وترقي) از قرن سوم ببعـد. — در ذیل عنواني چند بتوضیح مطالب می پردازیم .

انقراض دولت ساساني وحملهٔ عرب برايران

محض تمهید مقدمه میگوئیم: هر جامعه و دولتی حکم یکموجود مشخص حی جسمانی را دارد که باسیر طبیعی ادوار حیات را مي پیماید وناگزیر ایام پیدایش وطفولیت ورشد و جوانی ووقوف و پیری و انحطاط و بالاخره فنا و زوال بر او میگذرد و در خلال این احوال کاهی مبتلا بمرضهائی (از قبیل ضعف مزاج اجماع و فساد اخلاق و بلاهای ناگهاني سیاسی و غیره) میگردد و دراثر سوء تدبیر اطبای

[۱] سابقاً نوشتیم که بعض قتل یزدگرد سوم را (۶۵۲ م) نوشته‌اند وما اگرمبدأ این دوره را قتل او و آخرش را (۶۱۶ هـ) یعنی تسخیر خراسان و ماوراء النهر بدست چنکیزیان و قتل و غارت بخارا که مرکز علم و دانش بوده است قرار دهیم چندان بي مناسب نیست . ـ نظر باینکه سال هجري قمری ده روز و کسری از سال شمسی کمتر و بعلاوه هجرت پیغمبر در ماه ششم (ژون) ۶۲۲ م واقع شده است اغلب در تطبیق سال هجری با میلادی دچار اشتباه شده‌اند ـ اصطلاح لفظ (سده) بجای قرن یا مائه بنظر ماصحیح و ماخوذ از کتاب التفهیم ابوریحان بیروني است دروجه تسمیه جشن سده والله العالم.

اجتماعی اعني زمامداران وقائدين ملی ودراتی در جواني بدرود زندکانی میکویند وکاه باشدکه برعکس باوجود ضعف وناتوانی نهانی بواسطهٔ حسن تدبیر طبیبان وپرستاران بهبودي یافته وزندکی ازسرمیگیرد— بهرحال دیر یازود رهسپار دیار عدم میکردد وبالاخره هرحادثی دستخوش تغیر وزوال ودارای آغاز وانجام است و (آنچه تغییر نپذیرد خدا است) . مجملاً مطالعهٔ تاریخ وسرکذشت احوال ساسانی وعرب بخوبی مدلل میدارد که تمام علل واسباب انقراض وزوال برای دولت ساسانی وکلیه موجبات پیشرفت وترقی عالمکیر برای قوم عرب فراهم شده بود بطوری که اکر دستهٔ مهاجم نیرومندی مثل عرب در آن ایام پیدا مي شد واز کنه احوال اجتماعی وسیاسی ایران آن عصر آکاه بود بدون تردید سلسله ساساني را منقرض میساخت نهایت امر اینکه فتح نصیب عرب شده است .

سلطنت ساسانی بهمت اردشیر بابکان در ۲۲٦ م (و بقولي ۲۲٤ م) تاسیس شد و در زمان شاپور حرارت جواني یافت و بعد از آن یکچند بترقي و رشد و مدتی در حال وقوف کذراند و در زمان انوشیروان رمق تازه کرفت و بعد از آن بحد پیري و ضعف رسیده رفته رفته بر انحطاط خود افزود تا اینکه راه زوال پیمود و آخرین پادشاه بخت برکشته ساسانی یزدکرد سوم با حالت آوارکی و بیچارکي در مرو بدست آسیاباني کشته شد ٦٥۲ م . ــ بعد از انوشیروان روز بروز علائم ضعف قویتر و آثار انقراض هویداتر میکشت برای توضیح اسباب ضعف

و انقراض دولت عظیم الشأن ساسانی قضایا و مطالب ذیل را در نظر میگیریم : ۱ ـ جنك با بدویان (وقعه ذوقار) در زمان خسرو پرویز و شکست چهل هزار قشون منظم ایراني از یکدسته اعراب بدوي شیبانی و غیره ـ تاریخ این جنك بقول بعضي مابین ۶۰۶ و ۶۱۰ و بقول در ۶۱۱ است ۲ ـ منازعه خسرو پرویز با بهرام چوبینه بر سر تاج وتخت سلطنت وپناه بردن خسرو بامپراطورروم (مریس Maurice) ۳ ـ جنك خسرو پرویز با هرقل (هراکلیوس) امپراطور روم بعد از فوت مریس و استیلای هرقل در ۶۲۳ م بر ایران و شکست فاحش خسرو پرویز و غارتهاي شهرهای ایران و خراب کردن آتشکدها از قبیل آتشکده (آدر گشناسب) ٤ ـ شکست خوردن پرویز در جنك دستگرد (تقریباً ۲۰ فرسخی تیسفون) مجدداً از قشون هرقل در ۶۲۷ م و فرار کردن خسرو ۵ ـ کشتن خسرو شاهزادگان و نجبا و سرداران نامي را و بی احترامی و حق ناشناسی نسبت بسرداران قابل فداکار از قبیل شهر براز و شاهین و آزردگی و دلسردی آنها از کار ۶ ـ تحمیل عوارض سنگین و مالیاتهاي طاقت فرسا بر مردم و فقر و پریشانی عامه و مرض طاعون و انحطاط زراعت و تجارت و صنعت و نفرت عمومی از سوء خلق و رفتارهای جاهلانهٔ ظالمانه پادشاه نسبت برعایا ۷ ـ غرور و خود پسندي وشهوت رانی وستمکاري پادشاه [۱]

[۱] بعضی عده زنهاي خسرو پرویز را سه هزار و برخی مابین ده و دوازده هزار نوشته‌اند علاوه بر چند هزار کنیزك که جزو حرمسراي او بودند برای سرودن و نواختن

۸ — خلع و کشته شدن خسرو پرویز در ۶۲۸ م و انقـلابات پی در پی و بقول بعضی در ظرف چهـار سال (۶۲۸ ـ ۶۳۲) تغییر دوازده شاه و مخلوع یا مقتول شدن آنها [۱] و بالاخره افتادن تخت و تاج با عظمت ساسانی در حالت هرج و مرج و نبودن زمامداران و سرداران قابل بدست پادشاه جوان بی تجربه یزد کرد سوم در ۶۳۲ م

بقیه از صفحهٔ قبل

مشهور مابین زنهای خسرو یکی .شیرین سریانی است که بعد از مرگ خسرو شیرویه خواست اورا ازدواج کند خودرا کشت و دیگر مریم دختر مریس قیصر بیزانس ـ مخارج جنکهای ۲۵ ساله و دربار خسرو را با اینکه خزانهٔ ایران را چهار برابر کرده بوده است اگر حساب کنیم معلوم میشود که چه اندازه بر مردم تحمیل کرده است ـ صاحب تاریخ ساسانی اغلب مطاعن خسرو را حتی قتل پدر و فرزندانش تاویل و قسمتی را از قبیل شهوت رانی و بی احترامی بنعش شاهین سردار وفادار قبول کرده است والله العالم

[۱] بعد از خسرو پرویز پسرش شیرویه قباد دوم سلطنت کرده است (۶۲۷ـ۶۲۹) و بعد از او پسرش اردشیر سوم که هفت ساله بوده است (۶۲۹) و بعد از او دو ماه شهر براز تخت سلطنت را تصرف کرده (۶۲۹) و بعد از او خسرو سوم نوهٔ هرمز چهارم و بعد از او جوانشیر پسر خسرو پرویز سلطنت کردند (۶۲۹) و بعد از آنهـا پوراندخت دختر خسرو پرویز و بعد از او کشناسب برده برادر خسرو سوم و بعد ازاو آزرمیدخت دختر خسرو پرویز و خواهر پوراندخت سلطنت کرد و بعد از او هرمز پنجم (۶۳۱ م) نوهٔ خسرو پرویز و خسرو چهارم نیز نوهٔ خسرو پرویز (۶۳۱ م) و فیروزدوم (۶۳۱ م) و خسرو پنجم (۶۳۱ م) که این دو نفر نوهٔ انوشیروان بودند و بعد از آنهـا یزدکرد سوم که بعضی اورا نوهٔ خسرو پرویز کفته‌اند در (۶۳۲ م) بتخت نشست (ماخوذ از تاریخ ایران جناب مشیرالدوله) . ـ و بعضی نوشته‌اند که در مدت چهار سال نه نفر صاحب تخت و تاج ایران شدند والله العالم .

۹ — شورشها و هرج و مرجهای مذهبی و نفوذ روحانیین بد عمل وعناد جاهلانهٔ علمای زردشتی بادولت وجنکها وکشمکش ها ما بین ارباب مذاهبی که درآنموقع هیچکدام مایهٔ امن وامان قلبی مردم نبوده اند از قبیل: مذهب زردشتی که درآن عصر کهنه ومملو ازخرافات لاطائل شده بوده است — ومذهب مانی ومزدك وعیسوی و بودائی وغیره وبالاخره عدم آسایش معنوی ومشاجرهٔ بنیان کن بر سر اوهام عوام ۱۰ — خستگی قشون ازجنکهای بیهوده وپژمردگی افراد ملت وتنبلی وتن پروری و فساد اخلاق جامعه و بی اعتنائی بدین و وطن — وعلل دیگر که هر یك در نوبت خود بتنهائی مملکتی را برباد میدهد وبرای برانداختن بنیاد متین هر دولت باعظمی علة العلل است :

این بودمختصری ازاوضاع داخلهٔ ایران حال توجهی بطرف مقابل کنیم — ازطرف دیکرقوم تازی راتمام اسباب پیشرفت حاصل وجهانی برای آنها جمع شده بودکه استحقاق اقائی و جهانکیری در خود میدیدند ازقبیل : ۱ـ طلوع طلعت محمدی و ظهور آئین پاك اسلام که از هر حیث موافق مقتضای زمان و محیط بوده تمام امتیازات نفاق انکیز و صنف بندیهای خانمان سوزرا ملغی و عموم طبقات را بمساوات وبرادری وبرابری دعوت میکرده وکلمهٔ (انما المومنون اخوه) و (تعالوا الي كلمة سواء بيننا و بينكم) را کوشزد اهل جهان مینموده و مابین شاه و کدا تفاوتی نمیکذاشته و هیچکس را بر کسی تفوق و برتری جز بدیانت و درستکاری و راستکاری نمیداده است (وجعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا انّ اكرمكم عندالله اتقيكم)

و استخلاص مردم فقیر ستمدیده که از زحمت جانکاه متنفذین بستوه آمده بودند از زیر بار مالك الرقابی و خودفروشی و ستیزه کری و خودسری عزیزان بی جهت و القاء کلمهٔ اتحاد و وداد مابین تمام افراد رصدها امثال این مزایا که شرح جزئیاتش از حوصله صفحات این وجیزه افزون است و بالاخره وضع قانون بدیعی که در همه جا قوهٔ مجریه‌اش با متن قانون همراه باشد و بهمین علت روز بروز بر عدهٔ مسلمین افزودن و از رونق بازار سایر ادیان کاستن و فوج فوج بدین جدید کرویدن و سرعت حیرت‌انکیز انتشار آن در اقطار عالم . ۲ ـ وجود زمامداران مدّبر با شهامت لایق . ۳ ـ قشون تازه نفس پر حرارت عرب و ملحق شدن دستهای دیکر بدانها و فداکاریهای خستکی ناپذیر پیروان مذهب اسلام و جهاد فی سبیل الله و اجر (احدی الحسنیین) در مقابل کشتن و کشته شدن . ـ

باری فقدان: وسائل دوام وخود داری درملل دیکرآن عصرازیکطرف ووجود کرفتن‌هرنوع مزیت سیاسی ومذهبی در قوم عرب ازطرف دیکر یکمرتبه دست بهم داده بعد از طلوع اسلام واز ربع دوم سده هفتم میلادی نهضت اعراب رابخارج شبه جزیره عربستان ایجاد نمود وصولت دو دولت مقتدرنامی آن عصر یکی شاهنشاهی ایران و دیکر امپراطوری روم را در هم شکست و عرب را مالك الرقاب عمدهٔ دینای متمدن آن عصر نمود و کاری که در دینا سابقه نداشت پیش آورد و سلطنت تقریباً ٤١٦ ساله ساسانی را بر انداخت و رفته رفته دولت مسلمین را از ماوراء سیحون تا جبل طارق امتداد داد .

آیا ایرانیان در مقابل این حادثه چه کرده اند؟ خود داری و یا فشاري یا رضا و تسلیم محض؟. در اینجـا باید جنبهٔ اسلام را از عرب تفکیك کرد و گفت: ایرانیها دعوت بحقیقت آئین اسلام را نظر بمحاسني که داشته غالباً پذیرفته اند چنانکه می بینیم بتدریج عدهٔ بسیاری از آنها بطیب خاطر قبول این مذهب را کرده و خود در دیانت مقتدای مسلمین شده اند ولی ازابتدا تا انتها هیچوقت خفت خود واستیلای عرب را نمی پسندیده اند وزیر بار حکومت عرب نمی رفته اند زیرا همیشه خود را متمـدن و فرمانروا و عرب را وحشی و مطیع و دست نشانده خود دیده بودند — این است که در ابتدای امر باوجود بحرانهای پی در پي وضعف داخلی ایران باز ایرانیها نسبت بسایر ملل برای دفاع از حملهٔ عرب خیلی مقاومت و سخت جانی کرده اند و مابین آنها چندین جنك سخت رخ داده است از قبیل: ۱ ــ جنك ذات السلاسل [۱] در زمان ابوبکر بسال ۱۲ هجری (۶۳۳ م) بسر کردکي خالدبن ولید ــ و ابتدا این جنك در (حفیر) سرحد آنزمان ایران درنزدیکی خلیج فارس و کوّیت اتفاق افتاده و مسلمین فتح کرده و در حقیقت سرحد ایران آن عصر را گرفته اند ۲ ــ جنك پل

[۱] وجه اینکه این جنك به (زنجیر) معروف است بنا بر نوشته طبری این است که ایرانیها برای اینکه اسرای مسلمین را زنجیر کنند سلاسلی حاضر کرده بودند و باحتمال بعضی این است که پاهای لشگریان را زنجیر کرده بودند تا فرار نکنند.

یا قس الناطف [۱] در ۱۳ ه زمان عمر بسپهسالاری رستم فرخ زاد (یا فرخ هرمز) حاکم خراسان و در تحت فرماندهی بهمن جادو در قشون ایران و سرکردکی ابوعبید بن مسعود ثقفي در لشکر عرب ـ و ابتدا در این جنك بواسطه جلادت ایرانیها و هیمنهٔ فیلان جنکی شکست فاحشی بلشکر عرب وارد و ابو عبید زیر پاي فیل سفیدی کشته شد وچهار هزار نفر ازمسلمین تلف کشتند وقسمتی ازساحل یمین فرات را از دست دادند ولي شورش و نفاقي در لشکریان ایران روی داد و جماعتی بر ضدّ رستم قیام کردند و بهمن جادو که بقیة السیف قشون عرب را تعقیب میکرد اخبار پریشان شنیده دست از پیکار کشید و بمدائن مراجعت نموده و بالاخره مسلمین در یوم الاعشار [۲] بفرماندهي مثنی بن حارثه شیباني ومعاضدت جریر بن عبد الله بجلی تلافي مافات کرده انتقام سختی کشیدند و ولایات از دست داده را باز پس کرفتند

[۱] این جنك را برای این (جسر) کویند که ابوعبید بالشکریانش پلي بر آب فرات بسته ازآنجا عبور کردند وخود را بمرحلهٔ سخت‌کارزار رسانیدند ودراین موقع ابوعبید وصیت کرده است که اکر من کشته شدم پسرم وهب و اکر او کشته شد پسر دوم من مالك و اکر او کشته شد پسر سوم و اکر او کشته شد سلیط بن قیس و اکر او هم کشته شد مثنی بن حارثه شیباني سردار لشکر باشند و جنك را بپایان رسانند ـ قس‌الناطف را صاحب معجم البلدان بضم قاف محلي بر ساحل فرات نزدیك کوفه ضبط کرده است .

[۲] وجه تسمیه اش باین نام بنا بنوشتهٔ حبیب السیر این است که دراین روز صد نفر مبارز از مسلمین شمرده شد که هر کدام ده نفر ایراني کشته بودند .

۳ — جنگ قادسیه در اواخر سال ۱٤ هجري (٦۳٦ م) در زمان عمر پس از فراغت از فتوحات شام و فلسطین و مصر و یکسره همت برفتح ایران گماشتن — سعد بن ابی وقاص بروایتی با سی هزار نفر از طرف مسلمین مهیای فتح ایران و رستم فرّخ زاد بامر یزدگرد سوم بروایتی بایکصد وبیست هزار نفر لشکر آراسته دفاع شدند ودرقادسیه (بضبط بعضی درجنوب غربی نجف حالیه بوده است) دو سپاه تلاقی کرده جنك سختی درگرفت وچهار روز و شب که هرکدام نامي دارد ویکی ازشبها به (لیلة الهریر) موسوم است طول کشید ودراین جنك ایرانیها خیلي مقاومت و پا فشاری بخرج دادند وروز اول ظفر یافتند ولي بالاخره روز چهارم در اثناي اینکه نایرهٔ جدال اشتعال داشت تند باد سختي وزیدن گرفت وخاك وغبار میدان معرکه را بچشم و روی ایرانیان زد وصفوف برهم خورد ومسلمین جلادت کرده حمله هاي سختی نمودند ورستم بدست هلال بن علقمه کشته شد و بعلاوه قشون امدادی مسلمین رسید وایرانیها مغلوب ومنهزم شدند ودرفش کاویاني بدست اعراب افتاد و بعد از آن محلهائی که مابین فرات ودجله بود بتصرف مسلمین در آمد — بعد از واقعهٔ قادسیه در سال (۱٦ هـ) سعد وقاص باقشون عرب بعزم تسخیر مدائن حرکت کرد و به تیسفون وارد شد و پای تخت سلاطین ساساني را در قبضهٔ اقتدار و جولانگاه تاخت و تاز سپاه تازي قرار داد وذخایر وغنائمی که هیچگاه درمخیلهٔ عرب نمی گنجید از آنجمله قالی بهارستان بدستشان افتاد . — یزدگرد ناچار

بحلوان[١] گريخت ومجدداً قشوني جمع آوري نمود وسعد وقاص دوازده هزار نفر بسركردگي هاشم بن عتبه و قعقاع بن عمرو بدان ناحيه فرستاد ودر جلولاء[٢] تلاقي فريقين روي داد وجنك سختي در گرفت و اعراب فاتح و سردار سپاه ايراني مهران رازي كشته شد و بعض شهرهاي ايران وغنائم بسيار بدست مسلمين افتاد[٣] ٤ — جنك نهاوند وبتعبير راويان عرب (فتح الفتوح) در سال ٢١ هجري (٦٤٢ م) در تمام غزواتي كه ذكر شد يزدگرد دفاعي ميكرد و اخيراً از مردم خراسان و ري وهمدان و نهاوند لشكري (بتخمين بعضي قريب صد و پنجاه هزار نفر) بسرداري فيروزان آمادهٔ جنك شد و از طرف مسلمين سي هزار نفر بسركردگي نعمان بن مقرن براي جلوگيري از

[٢] بنا بر ضبط صاحب معجم البلدان بضم حاء نام چند محل است - اين حلوان بنا بر قول بعضي در آن زمان قلعه بوده است در كوههاي كردستان (زاگرس)

[٣] با الف كشيده جائي بوده است نزديكي حلوان

[٤] خمس غنائمي كه در اين واقعه بدست مسلمين افتاده است بقول بعض مورخين شش هزار دينار بوده است - و قيمت جواهري كه درفش كاوياني داشته و در جنك قادسيه بدست مسلمين افتاده است بنا برقول بعضي بپول امروزي دويست هزارتومان بوده وغنائمي كه بعد از ورود به تيسفون اعراب بچنك آورده‌اند بنا بر نوشته بعضي بقدري بوده است كه بهر كدام ازشصت هزار نفر عده مسلمين بپول امروزي دو هزار وپانصد تومان رسيده است . - اين نكته دانستني است كه درجنك جلولاء يكي ازاسباب قوت و پيشرفت عرب چهار هزار نفر سربازان ايراني ديلم بوده است كه يكمرتبه قبول اسلام كرد بلشكر عرب ملحق شده‌اند .

تجهیزات یزدگرد متوجه ري و نهاوند شدند و پس از تلاقي فریقین در نهاوند سه روز متوالي جنك طول کشید و سرداران دو طرف کشته شدند و خذیفة بن الیمان جاي نعمان را گرفت و بالاخره مسلمین فاتح شدند . — یزدگرد بیچاره بعد از این وقعه از ری باصفهان رفت و از اصفهان به کرمان و مرو و بلخ و ترکستان آواره و سرگردان شد و در بن اثناء همواره در صدد جمع آوری سپاه بود و از آشنا و بیکانه کمک میطلبید و از فغفور چین و خاقان ترك مساعدت میخواست و از هیچ طرف راه فرج نمي یافت تا اینکه بالاخره در سال (۳۱ هـ — ۶۵۲ م) نزدیك مرو از بیم جان پناه بآسیاباني برد و آسیابان ایرانی یا تورانی (بروایت فردوسی نام او خسرو بوده است) بطمع لباس فاخرش کشت واز زحمت حیاتش نجات داد و دولت ساساني منقرض شد [۱] .

بعد از جنك نهاوند چندان طولي نکشید که ایالات وولایات ایران را از قبیل : ري واصفهان وآذربایجان وخوزستان وفارس وسیستان و مکران و قزوین و غیره اعراب در تحت تسلط خود قرار دادند اغلب بلکه تمام با جنك و جدال و آخرین ایالت ایران که بتصرف اعراب در آمده است خراسان است که مطابق نقل حبیب السیر و غیره در ایام خلافت عثمان بدست احنف بن قیس در سال (۳۱ هـ) فتح شده است . — بلی بعض قطعات

[۱] مطابق نقلي که جناب مشیر الدوله در تاریخ ایران از مورخین چینی کرده اند تا (۷۳۲ م) نامی از شاه ایران در میان بوده و شاهزادکان ایرانی باچین مراوده داشته اند .

ایران از قبیل گیلان و طبرستان تا چندی تن بحکومت عرب در نداده طبرستان بقول بعضی تا نیمه قرن دوم هجري (٧٦٩ م) مستقل بوده و بتصرف اعراب در نیامده است وسپهبدها (ازخانواده قارنْ پهلوْ پارتی) تا آنوقت در آنجا سلطنت داشته اند وبعلاوه پارهٔ از ایلات وسکنه دور دست بوده اند که بزودي تسلیم نشده و تا آخرین رمق مقاومت کرده اند .

مقصود ما ازاطالهٔ کلام این بود که خوانندکان بفهمند که ایرانیها نسبت بسایر ملل مانند رومیها خیلي بیشتر فدا کاری و پا فشاري کرده اند ولي مقدمات و وضع این پیش آمد طوري بوده است که جز بمغلوبیت آنان نبایستی خاتمه پیدا کنند .

مدت تسلط حقیقی عرب

وتشکیل حکومتهای داخلی ایران

بعد از رحلت حضرت ختمی مرتبت (تولد در عام الفیل ٥٧٢ م بعثت ٦١٠ م هجرت ٦٢٢ م وفات ١١ ه = ٦٣٢ م) تاسال چهلم هجرت یعنی سال شهادت حضرت امیر المؤمنین علي علیه السلام دیانت اسلام تازکی و معنویت خود را چندان از دست نداده قانون مساوات و عدالت در میان تمام ملل جاری میشد — درزمان خلافت بنی امیه حکومت عادله مذهبي مبدل بسلطنت مستبده شد و تمام کارها

بدست عرب افتاد و سایر ملل خاصه ایرانیان موالی [۱] وخوار و ذلیل شدند و از اینجا نفاق کلی مابین عنصر عجم و عرب حادث کشت و فرق اسلامی با یکدیگر دشمن جانی شدند و مخصوصاً ایرانیها نفرت کلی از حکومت عرب پیدا کردند ودر مدت یکقرن بیشتر متصل باحکومت بنی امیه درزد وخورد بودند چنانکه هرچند سال یکمرتبه خلفای اموی مجبور بودند که صد هزار و دویست هزار قشون برای جلو گیری از شورشهای داخلی بایران بفرستند — بالاخره دراین کشمکش‌ها ایرانیان پیش بردند یعنی عاقبت در خراسان بسرکردکي ابو مسلم خراسانی در ۱۳۲ هجری بالمرّه دولت اموي را منقرض و ابوالعباس سفاح را (متوفی ۱۳٦) خلیفه خواندند ودولت عباسی را تشکیل دادند [۲] و ایرانیها خود داخل کارها شده زمام امور را بکف کفایت کرفتند وتمدّن ساسانی را درلباس تمدن اسلامی وخلافت عباسی جلوه گر ساختند که عمّا قریب معلوم خواهد شد .

هرچند نفوذ ایرانیان دردربار خلفاي عباسی درمعني دربار ساسانی و حکومت مطلقهٔ عنصر ایرانی را تجـدید کرده بود ولي ایرانیها براي

[۱] مسلمین غیر عرب را موالی (جمع مولي بمعنی بنده و برده) میگفته اند و با آنها معامله بردکي میکرده اند — در زمان بني عباسي اغلب نوابغ اسلامی از همین موالی خاصهٔ ایرانیان ظهور کرده اند تاریخ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان ج ۲ ص ۲۰ .

[۲] دولت عباسی در ۱۳۲ هجری بدست ابوالعباس عبدالله سفاح ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس تشکیل شده ودر ٦٥٦ هجري بقتل مستعصم بدست هلاکو ختم شده است

اعادهٔ استقـلال خود باین اندازه قناعت نکرده بلکه همواره در صدد بودند که اسم حکومت عربي را هم از روی ایران بردارند — این بود که از ابتدای خلافت متوکل (۲۳۲ هـ) که دولت عباسی رو بضعف گذاشته بود ایرانیها بخود جنبشی بیشتر داده ازهرطرف سرها برای مخالفت بلند شد ورفته رفته درنواحی مختلف ایران دولتهای مقتدری تشکیل یافت که در ظاهر اسمی از خلیفهٔ بغداد میبردند و در باطن بر خلفا حاکم بودند و از اواخر قرن سوم تقریباً استقلال سیاسی ایران تجدید و کم کم بساط حکومت خواه ونخواهی عرب از سر زمین ایران برچیده شد وبقول بعضی هنوز قرن چهارم بنیمه نرسیده بود که نه کسی از بغداد بحکمرانی اینجا می آمد ونه دیناری باج ازاینجا بخزینهٔ بغداد فرستاده میشد — در این دوره که ما تاریخ ادبیاتش را می نویسیم چند سلسله در قطعات مختلف و گاهی درسر تاسر ایران سلطنت کرده اند : ۱ — طاهریان — اولین سلسله که بعد از اسلام در ایران سلطنت استقلالی یانیمه استقلال تشکیل داده است آل طاهر میباشد (از ۲۰۵ تا ۲۵۹) که در خراسان سلطنت داشته اند ودرظاهر مطیع خلفا ودر حقیقت باستقلال کار میکرده اند [۱] و پایتخت آنها نیشابور

[۱] این سلسله بقول بعضی اصلاً عرب وتابع حکومت خلفا بوده‌اند ولی بعقیدهٔ برخی معلوم شده که اصلاً اولاد یکی از اسرای ایرانی بوده اند که بغلامی فروخته شده است — باری ما بنظر اینکه در تاریخ ادبیات ایران بی دخالت نیستند متعرض آنها شده ایم — این سلسله از اولاد طاهر بن حسین ذو الیمینین (۲۰۵—۲۰۷) هستند که ابتدا در ۲۰۵ از طرف مأمون حکومت خراسان داشته و بعد از یکسال نام خلیفه را از خطبه حذف کرده ورأیت استقلال بر افراشته است .

بوده است ۰ ۲ — صفّاریان (۲۵۳ — ۲۹۱) که ایرانی خالص بوده اند و بر ضدّ خلیفه عباسی قیام کرده خراسان وسیستان وفارس و کرمان و هرات و اهواز و بلخ و رامهرمز و غیره را مسخر نموده حکومت بغداد را مضطرب ساخته‌اند و پایتخت آنها سیستان بوده است . ۳ — سامانیان (۲۷۹ـ۳۸۹ هـ) بخارا را پایتخت قرار داده و سلطنت با اقتداري تأسیس نموده ماوراء النهر و خراسان و سیستان و طبرستان و ترکستان و ری و اصفهان را قلمرو حکمرانی خود ساخته اند . ٤ — دیالمه آل بویه ازحدود (۳۲۵ تا ٤٤٨ هجری[۱] که درایام اقتدارشان ممالك فارس و کرمان وخوزستان وهمدان وری و کردستان واصفهان وبالاخره تمام جنوب و مغرب ایران وایالات مهم غیر از خراسان بوده اند و علاوه برایران برعراق عرب وموصل ونواحی آنجا استیلا یافته مدتی دربغداد حکومت کرده اند وخلیفهٔ وقت دست نشاندهٔ آنها بوده است . ٥ — دیالمه آل زیار که از ۳۱٦ تا حدود یکصد وهجده سال[۲] اغلب آنها درطبرستان و جرجان حکومت کرده اند وکاهی که اقتدار داشته

---

[۱] مطابق ضبط بعضی (۳۲۵ — ٤٤٧) و مطابق ضبط برخي (۳۲۲ — ٤٥۰) و ممکن است هر کدام را نظری باشد — صاحب حبیب السیر گرفتاری وحبس ابو منصور فولاد ستون را در (٤٤٨) نوشته است .

[۲] اقبال آشتیاني دورهٔ آل زیار را (۳۱٦ — ٤۳٤) ضبط فرموده و بعض دیگر (۳۱٦—٤۲۰) وگویند انوشیروان وکیکاوس وگیلان شاه تابع سلاجقه بوده اند — حبیب السیر وفات گیلانشاه را بسال ٤٧۰ نوشته است و مدت سلطنت ایشانرا (۱۵۱) سال والله العالم .

(در عهد مرداویج مؤسس سلسلهٔ زیاری که در ۳۱٦ جلوس کرده و در ۳۲۲ در اصفهان بقتل رسیده است) دامنهٔ دولتشان تاری وهمدان وبروجرد وقم وکاشان واصفهان بالاخره تمام عراق عجم امتداد یافته است. ٦— غزنویان (۳۳٦—۵۸۳) که پایتخت آنها غزنین واقع در افغانستان حالیه بوده و در عصر قوتشان (زمان شاه محمود ۳۸۷— ٤۲۱) خراسان وسیستان وعراق وکرمان و بلوچستان وزابلستان وماوراء النهر وخوارزم وغرجستان وری واصفهان وشمال ومغرب هندوستان در قبضهٔ تصرّف وقلمرو حکمراني بوده است — مدتي که از سلطنت این سلسله مستقیماً در تاریخ ادبیات ایران خیلی دخیل است از ابتدای تأسیس است تاحدود (٤۳۲) که دولت خراسان وسیستان وسایر ایالات و ولایات مهم ایران از آنها منتزع و بسلاجقه منتقل شده است. ۷— سلاجقه (٤۳۲ — ۵۹۰) پایتخت آنها باختلاف شخص و زمان نیشابور و ری و اصفهان و اخیراً همدان بوده است [۱] وبعد از اسلام اولین سلسله که توانسته است برسر تاسر ایران حکمفرما باشد وحکومتهاي جزورا ازمیان بردارد خاندان سلاجقه است که وسعت مملکتشان وقتي ازدریاي مدیترانه تاحدود چین بوده است. ۸— اتابکان فارس سلغری (۵٤۳—٦٦۳) درفارس سلطنت داشته اند. ۹—اتابکان آذربایجان (۵۳۱—٦۲۲). ۱۰ـ خوارزمشاهیان (٤۹۱—٦۲۸) و پایتخت آنها درابتدا کرکانیه (جرجانیه) بوده‌است ووقتی‌حدود ممالك آنها ازبلخ تا کرمان

[۱] تاریخ ایران ذکاء الملك.

وسعت داشته و این سلسله بناپدید شدن آخرین جوان رشید شجاعش سلطان جلال الدین مینکبرلي[۱] (۶۱۷—۶۲۸) منقرض و مملکت ایران بدست تاخت و تاز مغول افتاده است ٠

دراینمدت که ما تاریخ ادبیات آنرا مینویسیم علاوه برسلسله های فوق امرای محلی با نفوذی در ایران بوده اند و خاندانهای بسیاری در اماکن مختلف این سر زمین سلطنت کرده اند که درتاریخ ادبیات ایران (از حیث ترقي یا تنزل) و فهمیدن سرگذشت شعرا و دانشمندان دخالت دارند از قبیل : اسمعلیه (۴۸۳ — ۶۵۵) که قست عمدهٔ ري وطبرستان وخراسان و قهستان و عراق وشام وغیرها را متصرف بوده اند و سلاجقه کرمان (۴۳۳ — ۵۸۳) که در خاندان آنان حکومت کرمان ارثی بوده است — و ملوك غور — و حکام سیستان — و امرای چغانیان[۲] یا (آل محتاج) که در عهد سامانیان و غزنویان دارای مناصب عالیه وخود ازخانوادهاي بزرك ماوراء النهر بودهاند — و پادشاهان دیلم یا (جستانیان) که پایتخت آنها (رود بار) بوده است (از اواخر قرن دوم تا اوائل چهارم) — و سالاریان (درقرن

[۱] بعضی این کلمه را (منیکبرلي) بمعنی منسوب بهزار و يك گفتهاند بادعای اینکه هزار و يك جنك کرده است ـ و بعضي (مینك برنی) گفتهاند و (مینك) در ترکی بمعنی خال و (برني) بینی است ـ بمناسبت اینکه خالي بربینی داشته است ـ مقدمه رضاقلیخان هدایت بر نفثة المصدور

[۲] چغانیان و بضبط مورخین و جغرافیون عرب (صغانیان) نام ولایتی از ماوراء النهر بوده است ٠

چهارم) که در آذربایجان و ارّان و ارمنستان فرمانفرما بوده اند — و روّادیان که مشاهیر آنها ازسده چهارم تااواسط سده پنجم بیشتر در آذربایجان وگاهی در ارّان و ارمنستان هم پادشاهی داشته اند — و کنکریان در تارم و زنجان وابهر و سهرورد و بیشتر دیلمستان (از اوایل قرن چهارم تااواسط پنجم) — واحمدیلیان (ازاوائل مائه ششم تا قریب ربع اول مائه هفتم هجری) در آذربایجان — وشیبانیان — و غیر از آنها از امرای محلی و شهریاران گمنام [۱] .

نگفته نماند: حدود طبیعی فلات ایران که موضوع بحث ماست از جانب مغرب شط دجله وازطرف مشرق رود جیحون است [۲] — و این مملکت پهناور ازانقراض ساسانیان تاحملهٔ مغول همیشه رسم ملوك الطوائفی داشته ودرتحت سلطنت واحد نبوده است. ودرتمام اینمدت تنها سلسلهٔ سلاجقه بوده اند که بر سرتاسر این بوم وسیع سلطنت کرده اند [۳].

[۱] راجع بشهریاران گمنامی که نام برده شد ازجستانیان تاشیبانیان رجوع شود بتألیف نفیس آقای کسروی تبریزی (شهریاران گمنام) .

[۲] فلات ایران واقع در قسمت غربی آسیا و از طرف جنوب محدود است به بحرعمان و خلیج فارس و از شمال به بحرخزر و جلگه‌های ماوراءالنهر و مساحتش بضبط بعضی پنجاه و پنج هزار فرسخ مربع(۲٦۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع) است و ایران امروزی تقریباً دو ثلث ایران اصلی است و پارهٔ از قطعاتش مانند افغانستان و بلوچستان تدریجاً از اوایل قرن سیزدهم هجری ببعد در نتیجهٔ بعض حوادث از دست رفته است .

[۳] جناب آقای کسروی دربخش نخستین شهریاران گمنام برای توضیح ملوك الطوائفی ایران مینویسد « در آغاز سال ٤۲۰ هجری سلطان محمود غزنوی در غزنه ، قدرخان در

از مطالب گذشته معلوم شد که سلطنت ایران در حدود دو قرن کاملاً دولت عربی بوده واز قرن سوم ببعد پادشاهانی از خود پیدا کرده است. — بنابراین وعلوم وآداب ایرانیان ازدو جنبه مورد توجه ماست: یکی بجنبهٔ اسلامیت یا (عربی) و دیگر بجنبهٔ ایرانیت یا (فارسی) — تفصیل هر یك تألیف علیحده میخواهد ما بقــدر حوصله این مختصر مطالب را درضمن عناوین گوشزد خوانندگان کرده ایم.

تأثیر استیلای عرب

در ادبیات ایران و نتیجهٔ آمیزش آنها

با ایرانیان

بدیهی است که هر انقلاب سیاسی ومذهبی وآمیزش ملتی باملت دیگر انقــلاب ادبی در پی دارد — این قضیه بتمــام حدود اثر خود را بعــد از اسلام در ادبیات ایران و همچنین عرب ظاهر ساخت — شرح

بقیه از صفحهٔ قبل

بخارا، منوچهر پسر قابوس در گرگان، باحرب زرین کمر در رستمدار، مجدالدوله دیلمی در ری، علاء الدوله کاکویه در سپاهان، ابراهیم پسر مرزبان کنکری در تارم، و هسودان رواذی درتبریز، فضلون شدادی در گنجه، شروانشاه درشروان، ابو کالیجار دیلمی در شیراز، ابوالفوارس دیلمی در کرمان، جلال الدوله دیلمی در بغداد تا نواحی کرمانشاهان، پادشاهان رسمی و مستقل بودند.

جزئیات این مطلب بسي طولاني است محض تلخیص بچند فقره یاد داشت قناعت میکنیم :

اما نتایج (تأثیر استیـلای عـرب بر ایران) درچند جمله خـلاصه میشود : ۱ — تبدیل مذهب زردشتي بمذهب اسلام که موجب سعادت ایرانیان بوده و پیداست که در عقاید و روحیات آنها چقدر آثار سودمند ایجاد کرده است . ۲ — نفوذ لغات عربی در زبان فارسي وتدریجاً مهجور شدن زبان پهلوی (۱) و بیشتر این اختلاط زبان از وقتی شده است که ایرانیان زبان عربی وعلوم اسلامي را خوب یاد گرفته بتألیف وترجمهٔ آنها مشغول وازبزرگ ترین علماي لغت وفقه و تفسیر وادب شده اند واز یکجهت هم مخصوصاً ناگزیر ازاستعمال پاره ازالفاظ تازهٔ مذهبي وغیره در کتابت ومحاوره بوده اند که نظیر خیلي از آنها را درفرسی نداشته اند ازقبیل : زکوة ، حج ، مسلم ، مؤمن ، کافر ، منافق ، فاسق ، خبیث ، قرآن ، اقامه ،

[۱] جناب آقای تقی زاده درمجله کاوه باین مطلب تصریح کرده‌اند که محتمل است مقداری از کلمات سامی که در زبان فارسی داخل شده است قبل از اسلام و در دورهٔ ساسانیان که پایتخت آنها در وسط قوم سامي آرامی و در جوار اعراب حیره واقع بود و ایرانیان و سریانیان با هم مخلوط بودند داخل شده باشد و از زبان آرامی قریب هزار کلمه در زبان پهلوی اخذ کرده بودند . که همانرا (هزوارش) گویند و ممکن است که از اصطلاحات علمي و ادبي آنها در زبان لفظی ایران هم آمده باشد که هنوز مقداري از آن باقي است و اگر از کلمات عربي در پهلوي ساساني داخل شده باشد بالنسبه کمتر بوده است .

تیمم، متعه، طلاق، ظهار، قبله، محراب، مناره، جبت، طاغوت ابلیس، سجین، زقوم، تسنیم، سلسبیل، هاروت، ماروت، یاجوج مأجوج، نکیر ومنکر، حور، غلمان، غیره [۱]. ۳ — متروك شدن خط پهلوی بتدریج و تبدیل آن بخط عربی. ٤ — تغییر سبك شعر ایرانی و تبعیّت شعرا از عروض و بدیع تازی و اقتباس مضامین اشعار جاهلیّت عرب و وصف خمر و غلمان — ومنشأ ایجاد اینگونه مضامین حکومت عربی و اشعار جاهلي است زیرا بعض شعراي جاهلیّت مانند: عدي بن زید عبادي و اعشي قیس (متوفي ٦٢٩ م) وصف خمر کرده اند وخلفاي اموی اخیراً در شرابخوارکی و لاابالیگری مستغرق بوده اند و ولید بن یزید (۱۲۵ — ۱۲٦) خود اشعاری در تعریف خمر ساخته وشعرای عرب هم ازقبیل اخطل (متوفی ۹٥ ھ) در عهد امویان وصف شیشهٔ شراب میکرده است و رفته رفته دامنهٔ این قبیل اشعار وسعت

[۱] این کلمات را بعضی از فقه اللغه ثعالبی نقل کرده‌اند ولی باید دانستکه غیر از اینها هم در این ردیف خیلي از کلمات هست مخصوصاً اصطلاحات فقهی و شرعی که خیلي از آنها در لغت عرب هم بمعنی شرعي تازکي داشته است (در این خصوص رجوع شود بکتب اصول فقه در حقیقت شرعیه و لغویه) از قبیل، صلوة، رکوع، سجود، ایلاء عده، حضانه، نفقه، تعزیر، لقطه، ودیعه، عاریه، شفعه، مناسخه، فرائض، قسامه، و غیر از آنها. — و این نکته را هم باید دانستکه خیلی از مصطلحات دینی و غیره که از لغت عربي دیده میشود از الفاظ حبشیه و عبرانیه گرفته شده است مانند: منبر حواري، نفاق، برهان، کفلین، مشکاة، هرج، حج، کاهن، عاشورا، تاریخ اداب اللغة العربیه جرجی زیدان ص ٤٠ ج ۱.

یافته درقرن اول از خلافت بني عباس معاشقه باغلمان و استعمال مسکر شیوع یافته است — این است که شعرای ایرانی چه آنها که بعربی شعر میساخته اند از قبیل ابو نواس اهوازی (١٩٨ — ١٤٥) و چه آنها که بعد از احیای زبان وادبیات ایران لب بشعر سرودن فارسی باز کرده اند از قبیل: رودکی (متوفی ٣٢٩) وابوشعیب صالح بن محمد هروی ازشعرای زمان سامانیان؛ که درهمین موضوعات اشعار ساخته اند. — رودکي گوید: (می آرد شرف مردمي پدید) (آزاده تر از درم خرید) (مي آزاده پدید آرد ازبد اصل) (فراوان هنر است اندرین نبید) الخ. — ابوشعیب هروي دربارهٔ غلامي ترسا زاده گوید: (دوزخی کیشی بهشتی روی و قد) (آهو چشمی حلقه زلفی لاله خد) (لب چنان کز خامهٔ نقاش چین) (برچکد از سیم بر شنکرف مد) الي آخره [١]. ٥ — محو شدن علوم وآداب ایرانیان بدست حکام وامرای عرب وطعمهٔ آب وآتش ساختن نوشتجات وکتب علمی وادبی فارسي را بعنوان کفر وزندقه وعذر نداشتن احتیاج بدانها بعداز کتاب الله. — وسوزاندن یادر آب ریختن عرب کتابخانهاي عجم را بسیاری ازمورخین نقل کرده اند [٢] یك فقره بفرمان عمر بدست سعد وقاص پس از تسخیر

[١] برای باقی اشعار ابوشعیب رجوع شود به لباب الالباب عوفی طبع برون ص ٦ ج ٢ — وبرای باقی اشعار رودكي به (مجمع الفصحا).

[٢] جرجی زیدان در ج ٣ تاریخ تمدن اسلامی ص ٤٦ مینویسد « ورد فی اماكن كثیره من تواریخ المسلمین خبر احراق مكاتب فارس وغیرها علی الاجمال وقد

بلاد فارس و فتح مداین که مسلمین بکتب فارسی بر خوردند ودرباب آنها سعد وقاص کسب تکلیف از خلیفهٔ وقت نمود و عمر نوشت « اطرحوها في الماء فان یکن مافیها هدیً فقد هدانا الله تعـ باهدی منه وان یکن ضلالا فقد کفانا الله تعـ » یعنی آنهارا درآب بریز زیرا اگر در آنها هدایتی باشد با وجود هدایت خـدا از آنها بی نیازیم و اگر ضلالت را حاوی باشند وجود آنها لازم نیست -- پس از رسیدن این دستور سعد وقاص کتب فارسی را یا در آب ریخت و یا بآتش سپرد وهمان کاریرا که قبل از اسلام اسکندر با کتابخانهٔ استخر وعمروعاص بامر عمر با کتابخـانهٔ اسکندریه و فرنکیها بعد از فتح طرابلس شام با کتابخانهٔ مسلمین و هـلاکو با دار العلم بغداد کردند ؛ سعد بن ابي وقاص با کتابخانهٔ عجم کرد. — فقرهٔ دیگر بدست عبدالله بن طاهر در خراسان این شخص نیز در قلمرو حکومتش هر چه از کتب فارسي تا زمان او (۲۱۳ هـ) باقیمانده بود امر کرد که در آب بیندازند یا در آتش بسوزانند[۱] .

بقیه از صفحهٔ قبل

لخصها صاحب کشف الظنون في عرض کلامه عن علوم الاقـدمین » — و بعد از چند سطر مینویسد « و قد اشار ابن خلدون الي ذالك بقوله فاین علوم الفرس التی امر عمر رضـ بمحوها عند الفتح » .

[۱] این فقره را هم جرجي زیدان در تاریخ تمدن اسلامی ج ۳ ص ٤٦ ذکر کرده است — و در تذکرهٔ دولتشاه حکایتی باین مضمون آورده است که امیر عبدالله روزی درنیشابور نشسته بود و شخص کتابی برای او تحفه آورد وگفت این قصهٔ وامق

بعقیدهٔ نگارنده بر فرض انکار قضیهٔ سعد وقاص وفرمان عمر؛ نفس تسلّط قاهرانهٔ عرب وانقلابات و جنگهاي خونین پی در پی برای فترت ادبی در ایران و محو شدن آثار علمی و ادبی ایرانیان از هر آتش سوزنده تر وازهر سیلی بنیان کن تر بوده است — وقدر مسلّم این است که در تمام قرن اول وقسمتي ازقرن دوم تنها محور علوم مسلمین قرآن بوده واز علوم دیگر اسمی برده نمی شده است (حتي علوم قرآن هم از قبیل فقه وتفسیر و حدیث هم تا آن زمان مدّون نبوده است) و احیاناً هم اگر کسي از ایرانیان از علوم اطلاعی داشته جرئت اظهار نداشته است . — خلاصهٔ کلام اینکه در نتیجهٔ استیلای عرب ایرانیان مجبور شدند که درمدت دوقرن یابیشتر کاملاً بساز حجازی رقص کنند.

این نکته را هم گوشزد قارئین میکنیم که اولاً این نوع پیش آمدها و قضایاي ناگوار را کما بیش هر انقلابي متضمن است و ثانیاً اغلب اجحافات ومعاملات تحقیر آمیز نسبت بایرانیان بعدازرحلت حضرت ختمی مرتبت خاصه درزمان بني امیّه شده است ومایهٔ موالی وشعوبیه بیشتر از وضع رفتار آنها با سایر ملل ایجاد شده است و ثالثاً

بقیه از صفحهٔ قبل

و عذرا است که حکما برای انوشیروان جمع کرده اند وخوب قصه است — عبد الله گفت ما اهل قرآن وحدیثیم واین نوع کتابها مارا درکار نیست واین کتاب تألیف مغان ونزد ما مردود است وفرمود آن کتاب را در آب انداختند وحکم کرد هر چه از تصانیف عجم پیدا کنند بسوزانند .

(مسلم غیر از اسلام است).

اما (تأثیر ایرانیها در عرب): باید دانست در عین حال که ایرانیها در تحت نفوذ واستیلای عرب بودند از هر جهت در اخلاق و آداب و زبان و سیاست عرب هم عوامل موثری بودند — تأثیرات عمدهٔ ایرانیها در عرب و اسلام باینقرار است: ۱ — ایرانیها بالاترین درجات علم و تمدن دنیای آن عصر را حائز بودند و بواسطهٔ اختلاط با آنها قوم بدوي عرب با علوم و آداب آشنائی یافته جزو ملل راقیه عالم شدند ومقدمه نهضت علمي عالمگیر اسلامی را عمده ایرانیها فراهم کردند و عرب و اسلام وبلکه دنیارا رهین خدمات خود ساختند (رجوع شود بتاریخ آداب الغة العربیه وهمچنین تاریخ تمدن اسلامی جرجي زیدان ص ٤٩ ج ۳ وهمچنین کشف الظنون کاتب چلبی ص ۳۱ ج ۱ ذیل حملة العلم في عنوان الاسلام اکثرهم العجم). ۲ — تولید انقلاب ادبی در عرب وپشت پازدن بسبك اشعارجاهلیت وتبدیل آن بسبك جدید وایجاد مضامین جدید از قبیل مطالب سیاسي واجتماعي وفلسفی ووصف چمن و باغ و بستان بجاي شتر و بادیه وبالاخره عوض کردن سر تا پا سبك شعر قدیم جاهلی عرب را با وجود عنایت تامي که شعرا وادبای عرب در حفظش داشته‌اند[۱] بسبك جدید و این کار از موقعي درست شده اند

---

[۱] رجوع شود بتاریخ تمدن اسلامی و آداب اللغة العربیه جرجی زیدان مخصوصاً ج ۲ از ص ٤۲ تا ص ٤۹ .

که فارسیها از قبیل : ابو نواس اهوازی (۱٤٥ — ۱۹۸) بشار بن برد (متوفي ۱٦۷) مروان بن ابي حفصه (متوفي ۱۸۱) و صدها امثال آنها بشعرساختن عربي لب كشوده ازشعرای عرب جلوتر افتاده اند و اسلوب شعري آنها سرمشق شعراي عرب شـده است . ۳ — دخول الفاظ وتراكيب فارسی در زبان تازي وخارج شدن آن ازحالیت بدویت وقحّ عربی وابن خود یکی از آثارآمیزش عرب بافارس [۱] ورويكار آمدن ایرانیها واقتباس عرب از تمدن ایشان است . — عدّهٔ لغات وخصوصیات تراكيبي كه از فارسي بعربي سرايت كرده است بسيار است ازقبيل : جره ، ابريق ، طشت ، خوان ، طبق ، قصعه ، سكرجه ، سمور ، سنجاب ، قاقم ، فنك ، دلق ، خز ، ديباج ، تاختج ، سندس ، ياقوت ، فيروزج ، بلور ، جردق ، سكباج ، زيرباج ، فالوذج ، بنفسج ، نرجس ، خيرى ، سوسن ، مرزنجوش ، جلنار ، بابونج ، بورق ، اسفيـداج ، شاهترج ، خيار شمبر ، شيرج ، زرنيخ ، زاج ، بركار ، بوتقه ، جنزار ، دسكره ، اسطوانه ، سرسام ، مارستان ، وغیر ازآنها بسيار است [۲] وباندازه از

[۱] ابومنصور ثعالبی علت اینکه شعرای عرب شام را افصح ازشعراي عراق دانسته اند همان مجاورت عراقیها بافارسیها میداند ومیکوید دراثر آمیزش عرب وعجم لغات وتراكيب عجمي درزبان‌عرب راه یافته وآنرا ازفصاحت عربی‌انداخته‌است .— براي شرح این مطلب هم رجوع شود بتاریخ تمدن اسلامي وتاریخ آداب اللغة العربية

[۲] از مؤلفين لغت كه مخصوصاً متعرض الفاظ فارسي معرب شده است مزهر است ومتجاوز از پنجاه تای آنها درجزء اول تاريخ آداب اللغـة العربيه نقـل شده است ودرجاهاي ديگر هم قسمتي ازلغات وتراكيب فارس را ذكر كرده است .

فارسی در زبان عربی لغت وارد شده است که علمای لغت هر وقت در اصل کلمه گیر کنند آنرا فارسي میدانند [۱] و مجبور شده اند که براي تشخیص لغات فارسی از عربی کتابها نوشته قوانینی وضع کنند [۲] — وازجمله تعبیرات فارسی اداري که دوعربی است امثال (صاحب الشرطه) و (صاحب الستار) است — وهمچنین استعمال کلمات ازقبیل: روحاني نفساني، بقلانی، که درعربی دیده میشود بیشتر در لغات آری معروف است ودرزبان اصلی عربی خوب نیست ولی بواسطهٔ مجاورت ومعاشرت پیدا شده است [۳]. — علاوه برمعانی والفاظ مفرده که از فارسی داخل زبان عربی شده است و آنها را معرّب کرده اند گاهي دیده میشود که عین عبارت فارسي را در اشعار عربی آورده اند مانند اشعار عماني که در مدح هرون الرشید ساخته است: (من یلقه من بطل مسرندي في ذغفة محکمة بالسرد) (یجول بین رأسه والکرد لما هوي بین غیاض الاسد) (و صارفي کف الهزبر الورد آلی یذوق الدهر آب سرد).

معلوم باد همانطور که دخول الفاظ عربی در زبان فارسی بتدریج صورت گرفته عکس آن هم تدریجی بوده است — مثلاً قسمتی ازلغات

[۱] تاریخ آداب اللغة العربیه ج ۱ ص ۳۹ .

[۲] از جمله تألیفات دراینموضوع المعرب من الکلام الاعجمي ابومنصور جوالیقي (متوفی ۵۳۹) ودیگر (المعرب والدخیل) ودیگر (شفاء العلیل في ما في کلام العرب من الدخیل) تألیف شهاب الدین خفاجي (متوفی ۱۰۶۹) وغیره است — واز جمله قواعد آنستکه صاحب قاموس اللغه درباب قاف مینویسد « لایجتمع الجیم والقاف فی کلمه الا معرّبة او صوتاً » .

[۳] ج ۲ ص ۳۹ تاریخ آداب اللغة العربیه .

فارسي درزمان بنی عباس ودولت برامکه ونقل کتب فارسی بعربی وارد زبان عرب شده است وقسمتي هم تدریجاً بواسطهٔ معاشرت وقسمتی در زمان تسلّط آل بویه بر بغداد وقسمتی در زمان سلاجقه وخواجه نظام الملك طوسی وهکذا تا عصری که حاضر است. ٤ — اعمال رأي وقیاس عقلی دراستنباط احکام شرعی ازقرآن وحدیث — ونیز انتشار آراء فلسفی وعرفاني وافکار تازهٔ که از فرقه ها واحزاب مختلف ظاهر شده وبالاخره یکنوع تحزّب ودسته بندیهائی که عاقبت ریشهٔ قومیّت ویگانگی واستیلای عرب را از بن برکنده است. — تفصیل این اجمال آنکه در زمان بني امیه دولت عربی بدوي خالص تشکیل شده زمام تمام امور بدست عرب وسایر ملل عموماً (موالي) وخوار وذلیل وکاملاً درتحت فشار واستیلای عرب قرار گرفته بودند — ودر اینموقع بطوری ایرانیها درنظر عرب بنده وحقیر بودند که حتي معاشرت با آنها را مایهٔ ننك وعار دانسته از آن اجتناب میورزیدند وهرکار پستی را عمل موالي میشمردند ولفظ (عجم) را درمقام تحقیر ودشنام برزبان میراندند. — مرجع فقه وفتوای مسلمین در اینزمان اهل مدینه بودند که تنها قرآن وحدیث را سند احکام شرعیّه میدانستند.

ایرانیها چنانکه سابقاً اشاره کردیم نظر بمحاسنی که درروح مذهب اسلام وقائدین اولیهٔ او دیده بودند بجان ودل پیرو این آئین شدند ومحاسن صدراسلام طوری آنها را جلب کرد که عدهٔ کثیری بارغبت تمام اسلام را پذیرفته درتحت حکمرانی عرب قرار گرفتند باوجوداینکه

در آنوقت از حیث علم و تمدن بمراتب افضل و بالاتر از قوم بدوي بادیه گرد عرب و تا آن زمان همیشه حاکم وسالار بر آنها بودند — بدیهی است چنین قوم عالم متمدن سرکشي را که بالاخره معنویت اسلام مطیع ساخته بود جز با روح دعوت پاك محمدی (ص) هیچ قوهٔ قادر بر نگاهداشتن نبود . — بنی امیه تمام اساس اسلام را وارون کردند ودرحقیقت بساط مذهب را برچیده بجایش یك سلطنت جابرانهٔ عربی خالص تأسیس نمودند وعربهادراینوقت با ایرانیها طوری معامله کردند که تخم نفاق ابدی ما بین عرب و عجم درسر زمین قلوب کاشته شد — این بود که ایرانیها اوضاع را بالمرّه دیگر گون یافته بکلی از دولت عرب بیزار گشتند واز هر جهت بنای مخالفت را بنیاد نمودند . — از یکطرف شورشها وطغیانهاي داخلی ادامه یافت ، تاعاقبت تاج وتخت بنی امیه را سرنگون ساخت (۱۳۲ ه) [۱] — وازیکطرف درائرفشار بني امیّه برایرانیها قضیّهٔ شعوبیه مایه گرفت ورفته رفته ایرانیها ازتحت سیادت بني امیّه خارج گشتند وبالاخره کار بجائی کشیدکه عنصر ایرانی بجوش آمده احراری پیدا شدند وعلناً کینهٔ عرب را اظهارومفاخرت عنصر ایراني را برعرب

[۱] علاوه برابومسلم خراسانی که درفدا کاری برای اعادهٔ استقلال ملی ایراني درجهٔ اول را حائز است چند نفر دیگررا هم درعداد ملیون فدا کار ایراني شمرده اند که در راه حفظ حیثیات ایرانی هریك بطریقی جان نثاري کرده اند مانند : ابن مقفع ، ابن مقنع ، برامکه ، هرمز والي خوزستان ، فضل بن سهل وحسن بن سهل ، فیروز کاشانی (ابو لؤلؤ) .

آشکار کردند وحرّیت قلم و زبان و فکر حکمفرما شد و مطاعن عرب بازاري گشت وجمع کثیری از وجها ومشاهیر وعلما مانند: سهل بن هرون (رئیس بیت الحکمه در زمان مأمون) و ابو عبیده راویه (۱۱۰ — ۲۰۹) وعلان شعوبی، وغیرهم از ادبا وعلمای نامی طرفدار عقیدهٔ (شعوبیه) و منکر فضیلت عرب بر عجم گشتند وکتابها دراین موضوع تألیف شد مانند کتاب (المثالب) و کتاب (فضائل الفرس) تألیف ابو عبیده — واشعاری در این باب ساختند [۱] — و همچنین طایفهٔ بسیاري از احرار که درردیف اول علما ودانشمندان وفصحا و ادبای

[۱] لفظ شعوبیه مأخوذ از آیهٔ (وجعلناکم شعوباً وقبایل لتعارفوا) میباشد و طایفهٔ شعوبیه منکر فضیلت عرب و قائل بمساوات ما بین طوائف بشر بوده اند و اغلب عنصر عجم را بر عرب ترجیح میداده اند — عجب این است که ابن قتیبه دینوری (متوفی ۲۷۶) از ایرانیانی است که ضد شعوبیه بوده وکتاب (التسویة بین العرب والعجم وتفضیل العرب) را تألیف کرده است — از اشعاری که در فضیلت عجم بر عرب گفته شده است اشعار منسوب بمهیار دیلمی (متوفی ۴۲۸) است — از آن جمله : (شتان رأس یفخرالتاج بهِ) (وارؤس تفخر بالعمائم) . — درشعرای فارسي زبان هم این دو حس دیده میشود مثلاً ناصر خسرو میگوید (بدین کرد فخر آنکه تا روز حشر بدو مفتخر شد عرب بر عجم) الخ و فردوسي گوید (زشیر شتر خوردن و سوسمار عرب‌را بجائي رسیده است کار) الخ و دقیقي گوید (دقیقي چار خصلت بر گزیده است بگیتی ازهمه خوبی وزشتی) (لب یاقوت رنگ و ناله چنگ) (شراب لعل وکیش زرد هشتی) (قسمت شعوبیه وضد آن درشعرای فارسي مأخوذ است از مجلهٔ دانشکده ص ۲۹۸) .

آنعصر بوده اند از انتقاد عرب بالا رفته دین و آئین را (آن دین و مذهبی که بنی امیّه نشان داده بودند) طرف حمله انتقادی قراردادند ازقبیل: ابن مقفع (متوفی ۱٤۳) وحماد راویه (۱۵٦) و بشار بن برد (متوفی ۱٦۷) وابان لاحقي [۱] وغیراز آنها ازایرانیان آزاد فکر وهمچنین دستهٔ ازعربها و طوائف دیگر که درتحت نفوذ افکار ایرانیها واقع شده بودند [۲] — و همچنین ایرانیها هر یك بنامي تشکیل فرقه هاي مذهبي داده ازقبیل: سنبادیه (پیروان سنباد مجوسی برای خونخواهي از قتل ابومسلم خراسانی) و (راوندیه) که اهل محلي بوده اند نزدیك اصفهان و (خرّم دینان) پیروان بابك خرّم دین وغیر هم [۳] و هر کدام بطریقي نشر آراء و عقاید مزدك و زردشت را مینموده اند— وبالاخره چنانکه کفتیم درنتیجهٔ این انقلابات وشورشها افکار جدید فلسفی وعرفاني وتصوف وغیره درعربها منتشر شده بجاي اتفاق واتحاد حزب بندی و عناد مابین آنان استوار کشت.

[۱] ابان بن عبدالحمید از شعرای برامکه و ناظم کلیله و دمنه عربي است.

[۲] مشهورترین ادبا و شعرائي که در این ردیف متهم بزندقه شده‌اند غیر از آنچه در متن ذکر شده است عبارتند از: حماد عجرد، حفص بن ابي ورده، یونس بن ابی فروه علی بن خلیل، ابن الزرقان، صالح بن عبدالقدوس، عمارة بن حمزه، یزیدبن الفیض جمیل بن محفوظ (نقل از تاریخ اداب اللغة العربیه ج۲ ص۵۱).

[۳] ازفرقه‌های مختلف دیکر (به افریدیه) است منسوب به (به‌افرید) پسرماه فرودین و (مسلمیه) ابتاع ابومسلم خراسانی و (مبیضه) اصحاب ابن مقنع سازنده ماه نخشب و اصحاب (استاسیس) شخصي که ادعای نبوت میکرده و مدتي بر ضد خلفای عباسي علم طغیان افراشته بوده است و (محمره) و غیره (ماخوذ از مجله دانشکده).

واما آثاري كه ايرانيان درفقه اسلامي گذاشته اند (رأى وقياس) است — زيرا چنانكه گفتيم درزمان بني اميه مركز فتوى مدينه بوده است — ودرزمان بنى عباس فقهاي عراق كه ركن عمدهٔ آنها ايرانيها بوده‌اند مرجع فتوى شده وبعقل وقريحهٔ خود قياس واستحسانات عقلى را داخل درطريق استخراج احكام فقه كرده اند وخلفاي عباسى مخصوصاً منصور (١٣٦ — ١٥٧) براي اينكه مدينه را از مرجعيّت بيندازند فقهاي عراق را اهميّت دادند وازاينجهت مرجع فتوى اصحاب رأى وقياس شدند و رئيس مطلق آنها ابو حنيفه (٨٠ — ١٥٠) است كه نسب او را فارسى دانسته اند ورئيس اصحاب حديث مالك بن انس (متوفي ١٧٩) بوده است .

خلاصهٔ كلام اينكه ايرانيها در كليهٔ علوم و آداب و عادات وعقايد وزبان ومذهب و سياست عرب آثار مهمى از خود گذاشته اند — و بيش از اين سخن راندن در اينموضوع از حد تاريخ ادبيات ايران خارج ودرتاريخ ادبيات عرب داخل است .

علوم و آداب

در عصر خلفاى راشدين و امويين

ظهور آئين اسلام و نهضت عرب بخارج شبه جزيرهٔ عربستان و تشكيل دولت اسلامي را فهميديم و دانستيم كه پس از استيلاي عرب

علوم و آداب ایران دچار فترت کلّی شده است . حال میخواهیم بدانیم که علوم و آداب درادوار مختلف اسلامی چه احوالی داشته ودرهردورهٔ برایرانیان چه گذشته وادبیات آنان چه و بچه حال بوده است لذا میگوئیم:

بعد از رحلت حضرت رسول (ص) تا سال چهل و یکم هجرت که عصر خلفاي راشدین نامیده میشود تنها کتابی که ما بین مسلمین رائج بوده قرآن مجید است که بجمع وحفظ آن فوق العاده اهتمام داشته اند و با وجود قرآن خود را از تمام علوم و آداب دیگر مستغنی دانسته نه تنها تشویق نمیکرده بلکه کتب ومؤلفاتي که مربوط بقرآن نبوده محو ومعدوم مي ساخته اند چنانکه مطابق نوشتهٔ مورخین عمرو بن عاص کتابخانهٔ عظیم اسکندریه و سعد وقاص کتابخانهٔ نامی عجم را بامر عمر آتش زدند و آنچه از کتب و مؤلفات ایرانیان و ملل دیگر یافتند بدست آب وآتش سپردند ومعدوم ساختند—ودرین عصر اشخاصی که از خط و سواد بهرهٔ داشته باشند در حوزهٔ مسلمین عرب بالنسبه خیلی بندرت یافت میشده و کتابت فقط برای قرآن بوده است و هیچ کتابي غیر از قرآن درین عصر تدوین نشده است .

واما وضع (تدوین قرآن) درین عصر باین قرار است که: تمام قرآن دریك وقت نازل نشده بلکه بتدریج درضمن بیست سال از بدو ظهور دعوت تارحلت حضرت ختمی مرتبت بعضی درمکه وبعضی درمدینه نازل میشده واشخاصی که آنها را کاتبین وحی [۱] مینامند مینوشته اند

[۱] جامعین قرآن در زمان پیغمبر ص ع مطابق نقل الفهرست از این قرارند :

— وقتي كه حضرت رسول وفات يافت (۱۱ هـ) قرآن مجيـد باين شكل مدّون شده بود كه آنرا متفرقاً روى پوست خرما وحيوانات و استخوانهاي پهن و امثال آنها نوشته بودند وجماعتى هم قرآن را ازبر داشتند كه (قرّاء) ناميده ميشدند و اهتمام مسلمين بيشتر بحفظ قرآن بوده نه بكتابت آن — درزمان ابوبكر جنك يمامه پيش آمد و بالغ بر هزار و دويست نفر از مسلمين كشته شدند و در جملهٔ مقتولين بروايت بعضى قريب هفتصد نفر قراء بودند — بعلّت اينكه درحقيقت حفظ قران بسته بوجود قرّاء بود و ممكن بود كه بمرك يا قتل آنها تمام يا پارهٔ از آن بالمرّه ازميان برود بعداز واقعه يمامه عمر وادار كرد كه ابوبكر

بقيه از صفحهٔ قبل

على بن ابيطالب ، سعدبن عبيد ، عمروبن زيد ، ابوالدرداء عويمربن زيد ، معاذبن جبل ابوزيد ثابت بن زيدبن نعمان ، ابي‌بن كعب ، عبيدبن معاوية بن زيد — و در تاريخ كزيده مسطور است كه علي مرتضى و عثمان بن عفان كاتبان وحي ومناشير بودند و اكر ايشان حاضر نبودندى ابى بن كعب و زيدبن ثابت وحى نوشتندى و اكر ايشان نيز حاضر نبودندى از اين جماعت هر كس حاضر بودي وحى نوشتى خالد سعيد ، علاء حضرمى ، معوية بن ابي سفيان ، حنظله اسدي ، عبدالله بن مسعود ، ابان بن سعيد ، عبدالله بن ابي‌سعد — واما زبير عوام و جهم بن صلت كاتبان زكوة بودند وحذيفه كاتب بخشش ومغيرةبن شعبه وحصين بن (نمير خ) كاتبان معاملات ومداينات بودند (ص۱۶۲) ودر حبيب السير هم نزديك بهمين است جز آنكه بعد از چهار نفر اول كويد اكر آنها غايب بودند هر يك ازاصحاب كه حاضر ميبودند وحى مينوشتند ونيز مينويسد كه عبد الله بن ارقم بتحرير مكاتيب مى پرداخت

امر بتدوین وجمع قرآن کنند وابو بکر این کار را ابتدا تصویب نمیکرد وبالاخره با اصرار وترغیب عمر زید بن ثابت را که ازکاتبین وحی بود مأمور جمع وتدوین قرآن نمود — زید بن ثابت بازحمت بسیار از روي نسخه‌های متفرقه ومحفوظات سینه‌هاي قرّاء [۱] آنرا جمع‌آوری کرده تسلیم ابوبکر کرد — این مصحف پس از وفات ابو بکر (۱۳ ه) بعمر منتقل شد و بعداز او بدخترش (حفصه) که یکی اززوجات پیغمبر بوده رسیده است — در زمان عثمان عدّهٔ مسلمین زیاد بوده ودر قرائت قرآن تشتت آراء بسیار رخ داده‌وهر دسته بتقلیدقاریئی آنراطوری میخوانده اند[۲]—عثمان برای جلوگیری از این کار درصدد بر آمد که مجدّداً آنرا تدوین نموده و تمام مسلمین را تابع یك قرآن قرار دهد— وازین جهت امر باستنساخ آن کرد وقرآن حفصه را خواسته وچند نفر ازقبیل زید بن ثابت وعبد الله بن زبیر و سعید بن عاص و عبد الرحمن بن حارث را مأمور جمع و ضبط قرآن نمود — بالاخره عثمان در سال (۳۰ ه) باین ترتیب شش

---

[۱] نسخه‌ها خیلی پراکنده بوده وگاهی یك سوره نزد چند نفر یافت میشده وگاهی فقط نزد یکنفر بوده است مانند سورهٔ توبه که فقط نزد ابی خزیمه انصاري بوده است الفهرست ص ۲۳ .

[۲] مثلاً اهل دمشق وحمص در قرائت اقتدا به (مقدادبن اسود) میکرده اند واهل کوفه به (ابن مسعود) واهل بصره به (ابو موسی اشعری) ـ این‌احوال را حذیفة بن یمان درسفر جنك ارمنیه وآذربایجان خوب فهمیده و پس از مراجعت عثمان را از تشتت اراء مسلمین در قرائت قرآن مطلع کرده است و حذیفه یکي از علل رغبت عثمان باستنساخ قرآن بوده است .

نسخه قرآن تهیه کرده است : چهار تا از آنها را بچهار ناحیهٔ مکه و و بصره و کوفه و شام فرستاده و یکی برای اهل مدینه گذاشته ویکی مخصوص خود ساخته است [۱] و آنچه غیرازین شش مصحف بوده است جمع آوری کرده وسوزانده است . بهمین جهت مصحف عثمان معتمد علیه مسلمین شده و از روی آن لا تعدّ ولاتحصی قرآنها نوشته شده است [۲]

خلاصه درعصر خلفای راشدین کتاب معتبر مسلمین منحصر بقرآن ومدینه مرکز قرّاء وحافظین کلام الله بوده است .

و اما در عصر بني امیه ٤١ — ١٣٢ ه باز دنبالهٔ عصر خلفا امتداد یافته چیزی که هست بالنسبه دامنهٔ بعض علوم قرآنی ازقبیل **قرائت و فقه و حدیث و تفسیر** وسعت پیدا کرده است مخصوصاً علم قرائت که از قدیمترین علوم اسلامي است درین عصر خیلي اهمیّت و رونق داشته و قرّاء بزرك پیدا شده اند — و اما علوم و فنون دیگر هیچ رونق نداشته و توجهی بدانها نبوده است . —

[۱] قرانی را که عثمان بخود اختصاص داده است (امام) مینامند .

[۲] مخفي نماناد که مطابق قول معروف اولین چیزیکه ازقرآن بپیغمبرنازل شده است چند آیه ازاول سورهٔ (اقرأ باسم ربك الذي خلق) وآخرین سوره سورهٔ توبه است و ترتیب سور قرآنی مطابق مصحف عثمان معروف و همین است که اکنون در دست مسلمین است مشتمل بر ۱۱٤ سوره و غیرازمصحف عثمان چند مصحف دیگررا نیز نقل کرده اندکه ازحیث ترتیب والفاظبارة ازآیات وسورمخالف مصحف عثمان است نخستین مصحف علي ابن ابیطالب (ع س) که امام شیعه است و این مصحف در خانوادهٔ جعفر

اعني نسبت بعصر عباسی ومعذالك غیراز تدوین قرآن علي المعروف چند چیز ازخصایص برجسته این عصر قابل ذکر است که مختصراً اشاره میشود :

اول : ایجاد نحو عربي بدست ابو الاسود دئلي (متوفي ٦٩ هـ) (١) وبتلقین علي بن ابیطالب علیه السلام .

دوم : تدوین پارهٔ از احادیث بدست ابو بکر محمد بن عمرو بن حزم انصاري (٣٦ — ١٢٠ هـ) و بامر عمر بن عبد العزیز (مدت سلطنت ٩٩ — ١٠١) (٢) وبعدازاین اشاره بعلت اختراع نحووکیفیت آن خواهد شد.

بقیه از صفحهٔ قبل

باقیمانده وابن ندیم درالفهرست مینویسد که خودم قرآني بخط علی بن ابیطالب (ع) نزد ابی یعلی حمزة الحسنی دیدم که بعض اوراقش افتاده است وبتوارث درخانوادهٔ حسن ابن علی (ع) باقی مانده است — ودیگر ازمصاحف معروفه مصحف عبد الله بن مسعود (متوفی ٣٢ هـ) است که مشتمل برصد وده سوره است ودیگر مصحف ابیّ بن کعب (متوفي علی الخلاف ٢٠ هـ) که مشتمل برصدوشانزده سوره است برای ترتیب واسامي سور رجوع شود به الفهرست (ص ٢٥) .

(١) ظالم بن عمرو و بقولی ظالم بن ظالم و بقولي عمرو بن ظالم وبقولي عمیر بن ظویلم وبقولی عمرو بن عثمان و بقولی عثمان بن عمرو از اصحاب امیر المؤمنین علی (ع) بوده ودر جنك صفین حاضر واز ثقات محدثین وقضات بصره بوده است وفاتش ٦٩ هجري است — (رجال ابوعلی ص ١٦٦ و ص ٣٣٩) .

(٢) جواهر الادب احمد هاشمي ص٣٩٠ و درتاریخ آداب اللغه جرجی زیدان مینویسد که در فقهای عصر اموی و محدثین آنزمان هیچ کس تدوین کتاب حدیث نکرده و « اقدم من دون الاحادیث مالك بن انس وذکربعضهم ان ابن جریج دون الحدیث لکن لم یصلنا منه شیی » ص ٢٢٢ ج ١ .

سوم : — تدوين فن موسيقى وتكون علم تاريخ وانساب . — ابن نديم مينويسد كه معاوية بن ابى سفيان (مدت سلطنت ٤١ — ٦٠) عبيد بن شريه (كويا ازابناء فرس بوده است) را ازصنعاء يمن خواست واوكتاب (الملوك واخبار الماضين) را در تاريخ گذشتگان از سلاطين ورجال واخبار وقصص آنها براى او تأليف كرد — ولي معروف اين است كه قديمترين كتاب را دراين موضوع وهب بن منبّه از ابناء فرس يمن (متوفى على الاختلاف ١١٠ يا ١١٤ يا ١١٦) معروف بصاحب اخبار وقصص تأليف كرده است — ونيز معروف است كه اولين كتاب راجع بفن انساب و مثالب قبائل عرب را زياد ابن ابيه (ياامّيه متوفي دررمضان ٥٣ ه) براى پسرش تأليف كرده است — و مشهور است كه يونس كاتب ابن سليمان فارسى از رجال اين دوره كتابي در اغاني وارباب غناء تدوين كرده كه اول تأليف موسيقي بعداز اسلام است . — ونيز ابن نديم مينويسد كه ابومخنف ازدى ازاصحاب علي (ع) كتبي درموضوعهاى مختلف تأليف كرده است كه بعض آنها مشتمل بر تراجم مشاهير بوده است — ولي بعقيدۀ ما در حرف ابن نديم جاي تأمل است زيرا ابو مخنف (لوط بن يحيي بن سعيد بن مخنف بن سلم ازدي) را هر چند بعض علماى رجال از اصحاب امير المؤمنين على (ع) نوشته اند ولى تحقيق خلاف آن است زيرا ابو مخنف لوط بن يحيي علي عليه السلام را نديده وپدرش گويا از اصحاب علي بوده است (اگرچه درآن هم جاى تأمل است) وابو مخنف تأليفات زياد دارد از آنجمله كتاب مقتل حسين (ع) وكتاب خبر مختار بن ابو عبيده وهمچنين كتب ديگر وبقولي از جعفر بن محمد ع

و بقولی از ابو جعفر روایت میکرده است — بلی یکنفر را از اصحاب علي ٤ نوشته اند بنام مخنف بن سلیم ازدي که بقول بعضی از طرف امیر المؤمنین علي ٤ حاکم اصفهان شده ولي صاحب تألیف در تاریخ و انساب نیست — بهرحال دراینکه ابو مخنف ازدي ازاصحاب علي (ع) تألیفات بسیار در تاریخ وانساب وغیره داشته باشد جاي تأمل است ودیگران هم ازقبیل جرجی زیدان (تاریخ آداب اللغة العربیه ص ۲۳۱ ج ۱) این کلام را ازابن ندیم نقل کرده ومتعرض حققیت نشده اند و الله العالم .

چهارم: انتشار خط عربی در بعض ممالك اسلامی بجاي خط رومي وفارسي درزمان عبد الملك بن مروان وایجاد علامات براي امتیاز حروف متشابه خط عربی ازقبیل ح خ ج وغیره که بقول ابن خلکان درزمان عبد الملك بن مروان و باهتمام امیر عراق حجّاج (ابو محمد حجاج بن یوسف ثقفی ٤١ — ٩٥) صورت کرفته است و همچنین وضع علائم براي تشخیص کلمات مضموم ومفتوح ومکسور که ابوالاسود دئلی اختراع کرده است — وبعد از این راجع بخط عربی شرحی خواهیم نکاشت انشاء .

پنجم: تکوین قسمتي از تفسیر قرآن وتدوین آن — ومشهور بلکه متواتر این است که اولین مفسّر قرآن ابن عباس (١) صحابی (متوفی ٦٨ هـ) است ودراین شاید حرفی نباشد ولي دراینکه هم اواول کتاب تفسیرراتدوین کرده باشد جاي تردید است وآنچه باو منسوب است شاید دیکران بروایت واسناد

---

[١] عبدالله بن عباس عم زادهٔ پیغمبر معروف باستاد مفسرین در هفتاد و دو سالکي بطائف وفات کرد (٦٨ هـ)

بعد از خودش نقل یا تدوین کرده باشند و مشهور این است که اولین کتاب تفسیر را مجاهدبن جبیر(۱) تدوین کرده و او نزد ابن‌عباس تلمذ نموده است. — و اهل تشیع تفسیر قدیمی نسبت بامام محمد باقر علیه السلام (۶۵ــ۱۱۷) میدهند که او تدوین کرده است. — وما درخصوص علم تفسیر وکیفیت پیدایش آن بعد ازین انشــ شرحی خواهیم نگاشت.

ششم — از خصایص این دوره وجود یکنفر است که در این عصر مشهور بعلم دوستی و معرفت پروري بوده است و آن خالد بن یزید بن معاویه (متوفي ۸۵ = ۷۰۴ م) است که او را حکیم آل مروان خوانده‌اند و بواسطهٔ ذوق طبیعي متمایل بعلوم طبیعی و نجوم بوده و گویند چند نفر از علما را که از آنجمله (مریانوس) بوده است از مدرسهٔ اسکندریه خواسته و علوم نجوم و کیمیا را از ایشان فرا گرفته و سپس امر کرده که بعض کتب علمی را بعربی نقل کنند وشخصی موسوم به (اسطفان قدیم) این کاررا انجام داده است واین اولین بار بوده که از زبان خارجه بعربي کتابی نقل شده است [۲].

(۱) مجاهدبن جبیر مولي قیس بن سائب مخزومی وفات اورا صاحب کشف الظنون (۱۰۳) و جرجي زیدان در چند جا (۱۰۴) و صاحب تاریخ گزیده مینویسد در هشتاد و سه سالگی بسال (۱۰۲) یا (۱۰۴) وفات یافت

[۲] گویند اولین کتابی که در زمان خالد بعربي ترجمه شده راجع بکیمیا بوده است وبعضی نوشته اند که اولین کتاب در نجوم بوده است منسوب بهرمس حکیم و بعضی نوشته اند که ماسرجویه طبیب بصره در زمان دولت آل مروان کتاب اهرون بن اعین را از سریاني بعربي نقل کرده است (مأخوذ از الفهرست، کشف الظنون، تمدن اسلامي، جواهر الادب).

تبصره ٥ معلوم باد که قرآن واسلام خود بالاترین مشوق علم وادب است ودر هیچ کتابی از کتب آسمانی باندازهٔ قرآن صریحاً تعریف علم ودانش وتعقل وترغیب بآنها نشده است و آیات «هل یستوي الذین یعلمون والذین لایعلمون — انما یخشی الله من عباده العلماء — ان شر الدواب عند الله الصمّ البکم الذین لا یعقلون ـ کذالك نقص علیك من انباء ماقد سبق ـ افلم یسیروا في الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها» وصدها امثال آنها مدعاي مارا دلیل واضحی است وخود قرآن اساس تکون بسیاري ازعلوم وآداب ازقبیل نحو و صرف ومعاني وبیان وبدیع وتاریخ وانساب وفقه وتفسیر وغیره ومشوّق وهادی قوم بتعلیم وتعلم انواع علوم ومعارف بوده است وبعلاوه احادیث نبوي وغیره بابیان هرچه وساتر وجوب طلب علم ومعرفت وشرف عالم و متعلم را گوشزد کافهٔ مسلمین کرده وبالهجهٔ صریح مردم را امر بتعلیم وتعلم میکرده است «اطلبوا العلم من المهد الي اللحد—طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة — الناس اما عالم واما متعلم و الباقی همج — اطلبوا العلم ولو بالصین ـ الحکمة ضالة المؤمن یأخذها ممن سمعها — خذوا الحکمة ولو من السنة المشرکین» وپیغمبر (ص) خود رکن عمده انتشار خط وسواد درمیان قبایل عرب بوده است — چنانکه درابتدای ظهور اسلام کسانی که درعرب ازخط بهره داشته اند شاید به بیست نفر نمیرسیده که بیشتر آنها از قریش بوده اند و قتی که حضرت رسول در جنك بدر بر قریش مسلط شد و عدهٔ از آنها را اسیر کردند از امی ها فدیه میگرفت و فدیهٔ اهل

خطشان را این قرار داده بود که هر کدام ده نفر از اطفال را کتابت بیاموزند و بهمین وسیله دراندك زمانی کتابت درعرب رائج کشت ـ و بعلاوه می بینیم که یکی از تربیت یافتکان عهد اول اسلام ودرعصر خلفای راشدین شخصی مانند علي بن ابیطالب بوده که درفضل ودانش وخطابه وفصاحت وبلاغت وحکمت و معرفت متفق علیه موافق و مخالف است وکلمات مأثوره اش بالاترین کواه فضل ودرایت اوست . — پس اکر کاهی دیده میشود که عنصر عرب با علم و ادب دشمنی کرده و چندان مروّج آنها نبوده است مربوط باسلام نیست وبارها کفته ایم که درهمه جا باید جنبهٔ عرب را از اسلام تفکیك کرد نه اینکه مانند بعض کوته نظران بعداوت عرب با اسلام دشمنی ورزید .

کاتبین وحی و فرامین و رسائل از زمان حضرت رسول (ص) تا ابتدای دولت عباسی (۱)

سابق اشاره کردیم که دربدو ظهور اسلام اشخاصي که از کتابت

[۱] نظر باینکه مکرر احتیاج بتاریخ وفات و تولد و مدت خلافت خلفای راشدین وبنی امیه میافتد جدول ذیل ایراد و ابتدا بحضرت ختمي مرتبت صلي الله علیه وآله الامجاد شد.

حضرت رسول ص ع محمدبن عبدالله بن هاشم بن عبدالمطلب بن عبد مناف : تولدش

بقيهٔ حاشيهٔ صفحهٔ قبل

بنا بر بعض روايات شب دوشنبه ١٢ ربيع‌الاول عام الفيل و بتاريخ اسكندري غره نيسان ٨٨٢ و بتاريخ مسيحى ٥٧٢ م كه مطابق سال چهل و دوم پادشاهي انوشيروان است در مكه اتفاق افتاده و در چهل و يك سالكى (سال ٤١ عام الفيل) مطابق ٦١٠ م كه سال بيستم سلطنت خسرو پرويز است در مكه به پيغمبري مبعوث شده و درسال ١٣ بعثت مطابق ٦٢٢ م از مكه بمدينه مهاجرت فرموده و در سال يازدهم هجرى مطابق ٦٣٢م كه سال جلوس يزدكرد سوم ساسانى است در مدينه وفات كرده و همانجا مدفون است .

خلفاي راشدين

	مدت عمر	مدت خلافت	وفات
عبد الله (قبل از اسلام عبد الكعبه) ابو بكر بن ابى قحافه	٦٣	١١ — ١٣	دوشنبه٢٢ج٢ (١٣ه)
ابوحفص عمر بن الخطاب	٥٥	١٣ — ٢٣	اواخر ذى‌الحجه ٢٣ ه
عثمان بن عفان	٨١	٢٣ — ٣٥	١٨ ذى الحجه ٣٥ »
امير المؤمنين على‌ابن ابيطالب (٤)	٦٩	٣٥ — ٤٠	٢١ رمضان ٤٠ »

مدت سلطنت بنى اميه

	مدت سلطنت		مدت سلطنت
١ — معاوية ابن ابي سفيان	٤١ — ٦٠	٨ — عمر بن عبد العزيز	٩٩ — ١٠١
٢ — يزيد ابن معاويه	٦٠ — ٦٤	٩ — يزيد بن عبد الملك	١٠١ — ١٠٥
٣ — معاوية ابن يزيد	٦٤ — ٦٤	١٠ — هشام بن عبد الملك	١٠٥ — ١٢٥
٤ — مروان بن حكم	٦٤ — ٦٥	١١ — وليدبن يزيدبن عبدالملك	١٢٥ — ١٢٦
٥ — عبد الملك بن مروان	٦٥ — ٨٦	١٢ — يزيد بن وليد	١٢٦ — ١٢٦
٦ — وليد بن عبد الملك	٨٦ — ٩٦	١٣ — ابراهيم بن وليد	١٢٦ — ١٢٦
٧ — سليمان بن عبد الملك	٩٦ — ٩٩	١٤ — مروان حمار بن محمد بن مروان	١٢٧ـ١٣٢

بهره داشته باشند درحوزهٔ مسلمین عرب خیلی بندرت یافت میشده وافراد آنها انگشت شمار و از بیست نفر متجاوز نبوده است و اهتمام و سفارشهای پیغمبر در نشر خط وسواد ودخول ایرانیان وغیرهم ازمللی که ارباب خط وسواد بوده اند درحوزهٔ اسلام کتابت وعلوم و آداب را درعرب رواج داده است .

بی فائده نیست اسامی اشخاصی را که در زمان پیغمبر اهل کتابت بوده اند و اشخاصی که وحی مینوشته اند و همچنین کاتبین رسائل و فرامین که در دربار خلفاي راشدین وبنی امیه سمت منشی گري داشته‌اند بالاخره اسامی کاتبین مشهور ازعهد پیغمبر تا بدو دولت عباسي (۱۳۲ ه) را تعداد کنیم :

وقتی که اسلام ظاهر شد اشخاص ذیل فقط از کتابت خط عربی بهره ور بوده اند : علي بن ابیطالب (ع) ، عمر بن خطاب ، طلحة بن عبید الله ، عثمان بن سعید ، ابان بن سعید ، یزید بن ابی سفیان ، حاطب بن عمرو ، علاء حضرمی ، ابوسلمة بن عبه الاشهل ، عبدالله بن سعد بن ابي سرح ، حویطب بن عبد العزی ، ابوسفیان بن حرب ، معاویة بن ابو سفیان ، جهم بن صلت .

ودر زمان پیغمبر چند نفر دیگر هم اهل کتابت شده اند وکاتبین وحی ودبیران پیغمبر که درحواشي سابق از قول تاریخ گزیده وغیره نام برده شد عبارت بوده اند از : (علي مرتضی (ع)) ، (عثمان) ، (ابی بن کعب متوفی علي خلاف ۲۰ ه) و (زید بن ثابت متوفي ٤٥) و

خالد بن سعید (متوفی ۱۳ ھ) و علاء حضرمی (متوفی در عهد خلافت عمر) و (معویه ابن ابی سفیان)، (حنظلهٔ اسدي)، عبد الله بن مسعود (متوفي ۳۲ ھ) وابان بن سعید (متوفي ۲۹ ھ) و زبیر عوام (متوفي ۳۶ ھ پس از ٦٤ سال زندکاني) وجهم بن صلت [۱]، حذیفه (متوفي ۳٦ ھ)، مغیرة ابن شعبه (متوفی ۵۰) وحصین بن نمر [۲]، (عبد الله بن ابی سعد بن ابی سرح) که در اواخر ازمنصب دبیری معزول شده است — وهر کدام ازاینها در دبیري منصب خاصی داشته اند (رجوع شود بتاریخ گزیده طبع برون ص ۱٦۲).

صاحب عقد الفرید (ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه قرطبی اندلسی متوفی ۳۲۸ ھ) مینویسد «از ارباب صناعت کتابت یکی (علي بن ابیطالب ع) ودیگر (عثمان بن عفان) کاتب وحی بودند واگر آنها غایب بودند (ابیّ بن کعب) و (زید بن ثابت) وحی مینوشتند واگر آنها هم غایب بودند یکنفر دیگر وحی مینوشت — و (خالد بن سعید بن عاص) و (معاویة ابن ابی سفیان) منشي حضور پیغمبر بودند — و (مغیرة بن شعبه) و (حصین بن نمیر) ما بین مردم محرري میکردند ودر غیبت خالد ومعاویه منشی حضرت رسول میشدند — (وزید بن ارقم) و (علاء بن عقبه) مابین قبائل عرب شغل محرري داشتند وگاهی (عبد الله بن ارقم) کاتب رسائلي میشد که پیغمبر «ص» بملوك اطراف مینوشت —

[۱] در نسخهٔ گزیده اینطور است ولي صحیح جهیم بن صلت است.

[۲] در نسخهٔ گزیده نمر ضبط شده ولی معروف نمیر بتصغیر است.

و « جذیفة بن یمان » کاتب خرص ثمار حجاز بود — و « زید بن ثابت » علاوه بر اینکه کاتب وحی بود رسائلي را که پیغمبر بسلاطین میفرستاد هم او مینوشت [۱] — « و (معیقیب بن ابی فاطمه) کاتب غنائم بود و حنظلة بن ربیع) عضو بدلي سایر کتّاب بود و کاهي (قائم مقام آنها میشد — و (عبد الله بن سعد بن ابي سرح) (۲) در ابتدا ازدبیران مخصوص پیغمبر بود ولي اخیراً مرتدّ شد وملحق بمشرکین و کفار کشت .

واما **کاتبان معروف خلفا** – دبیران معروف ابو بکر عبارت بوده اند از : « عثمان بن عفان » ، زید بن ثابت » ، « عبد الله بن ارقم » ، « حنظلة بن ربیع » . — ودبیران معروف عمر عبارتند از : « زید بن ثابت » ، « عبد الله بن ارقم » ، « عبدالله بن خلف خزاعی » ، « ابوحبترة بن ضحاك » ، « حبیب بن سعد قیسی » . — کاتبان عثمان عبارتند از :

[۱) زید بن ثابت بن ضحاك انصاری منشي معروف بوده و السنهٔ متعدده ازعربي وفارسي ورومي و قبطی و حبشی میدانسته است و هموست که بامر ابو بکر قرآن را جمع آوری و تدوین کرده است و در زمان عثمان هم او یکی از عوامل عمده جمع و ضبط قرآن شده است ودرحق او حسان بن ثابت میگوید « فمن للقوافي بعد حسان وابنه ومن للمثانی بعد زید بن ثابت» — معروف استکه آخرین آیه که ازقرآن نازل شده او نوشته است — وفاتش علي المشهور سال چهل وپنج هجری است (۴۵ ه) .

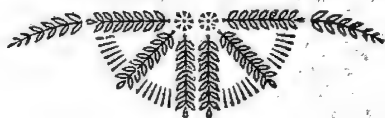
(۲) در تاریخ گزیده طبع برون عبدالله بن ابی سعد بن ابي سرح نوشته شده است — و درعقد الفرید ص ۴ ج ۳ عبد الله بن سعید بن ابی سرح ودرص ۶ ج ۳ عبد الله بن سعد بن ابي سرح ولي ضبط آخر از همه اصح بنظر میرسد .

« مروان حکم »، « عبد الملك بن مروان » درديوان مدينه و ابوحبتره « در ديوان كوفه » و عبد الله بن ارقم « در بيت المال » و ديگر از كاتبين عثمان « ابوغطفان » بوده‌است ودونفرازموالى اويكى (اهيب) وديگرى (حمران) نيز براى او كاهى كتابت ميكرده اند— ودبيران معروف حضرت علي بن ابيطالب عليه‌السلام عبارت بوده‌اند از: « سعد بن عمران همدانى »، « عبد الله بن جعفر »، « عبدالله بن‌حسن »، «عبدالله بن‌ابى رافع»، «سماك بن‌حرب ».— وكاتب معروف معاوية بن ابى سفيان « سعيد بن انس غساني » بوده وكاتب معروف يزيد بن معاويه [سرجون بن منصور رومى] وكاتب مروان بن حكم (حميد بن عبد الرحمن بن عوف] — وكاتب عبد الملك بن مروان (سالم) از موالى او و [عبد الحميد بن يحيي] معروف بعبد الحميد اكبر — وكاتب وليد بن عبد الملك [جناح] از موالي او — وكاتب سليمان بن عبد الملك [عبد الحميد اصغر] — وكاتبان عمر بن عبد العزيز (ليث بن ابي رقيه) مولاي ام الحكم و [رجاء بن حيوه] و [اسمعيل بن ابي حكم] مولاى زبير و (سليمان بن سعد حسنى) بوده اند وخود عمر بن عبدالعزيز نيز كتابت ميكرده است — وكاتب يزيد بن عبد الملك [عبد الحميد] كاتب معروف بوده — و عبد الحميد بعد از يزيد بن عبـد الملك هم در دربار سلاطين اموى سمت منشى كري داشته است تا ايام مروان بن محمد وانقراض دولت اموي.— وترجمهٔ احوال عبدالحميد كاتب‌را بعد ازين خواهيم ذكر كرد.

خلاصه

خلاصه اينكه در عهد خلفا و بني اميه قرآن مدوّن كشته و

علم نحو ایجاد شده وفن موسیقی مدوّن گشته وعلم قرائت وتفسیر وحدیث وقسمتی از تاریخ وانساب مابین مسلمین تکون یافته وخط عربی بالنسبه اصلاح شده ودر ممالک اسلامی شروع بانتشار نموده ولغات عربی في الجمله در السنه دیگر اسلامي داخل شده وقسمتي ازعلوم طبیعی ونجوم پا بحوزهٔ مسلمین گذاشته وبعض علوم اسلامي از قبیل تفسیر وحدیث مدون گشته است — چیزیکه هست این است که از آثار علمی ومؤلفات این دوره اکنون بهیچوجه چیز مهمی دردست ما نیست وعمدهٔ آثار علمی ومؤلفات اسلامی که بما رسیده است متعلق بدوره هاي بعد میباشد وآثاري اگر مربوط بآن دوره وجود داشته ممکن است که قبل از ما در این طول مدت بالمرّه از بین رفته باشد (مانند کتاب تاریخ وقصص وهب بن منبّه «متوفي علي خلاف ۱۱۰» که ابن خلکان دعوي رؤیت آنرا میکند وعجالةً در دست ما نیست) واین نکته را که مورخین معتبر یاد کرده اند باید در نظر داشت که درقرن اول وقسمتی ازقرن دوم اسلام بیشتر اعتماد مسلمین در علوم وآداب اسلامی وغیره بحفظ بوده است نه بکتابت وتألیف وغیر ازخود قرآن هرچه تدوین قابل ذکر شده است مربوط بقرن دوّم است وآنچه هم تدوین میشده بیشتر بصورت اوراق وصحف متفرقه بوده است نه مانند تألیفات وکتبي که در قرون بعد نوشته شده واکنون معمول به است .



خط و زبان و علوم و آداب ایرانیان از ابتدای اسلام تا انقراض بنی امیه

(۱۳۲ ه)

از شرحیکه راجع بتاریخ ادبیات ایران در دورهٔ ساسانیان نوشتیم معلوم شد که درظهور اسلام ودر نهضت عرب ایرانیان بالاترین درجه علم و تمدن را دارا بودند و واقعهٔ نهاوند (۲۱ ه = ۶۴۲ م) [۱] واستیلای کامل عرب بر ایران همانطور که دورهٔ اقتدار سیاسی ایرانیان را خاتمه داد ترقي علمي وادبي آنان را نیز از دستشان گرفت وکتاب خانهٔ عجم که معدن علم و دانش دنیاي آن عصر بود طعمهٔ آب و آتش شد وقرآن مجید جانشین هر کتابی کشت وهیچکس درقلمرو حکومت عرب جرئت نداشت که غیر ازقرآن دم بزند — ودرضمن وقایع خونین وحملات سخت عرب بر عجم آنچه از علمـأ ودانشمندان ایران جانی بدر بردند پارهٔ آواره شده اثري ازآنها باقی نماند و بعضی هم خانه نشین کشته تاب نفس کشیدن درآنها نماند وبالاخره کمنام و بلا اثر جان بجان آفرین تسلیم نمودند — و برخي هم داخل حوزهٔ عرب شده واسطهٔ

---

[۱] مطابق تقسیم خودمان باید تاریخ ادبیات ایران بعد ازاسلام از سال ۳۱ ه که سال قتل یزدکرد است شروع شود ولی برای توضیح مطالب اشاره بقبل از آن هم شده است .

نقل علوم وآداب از فارسي بعربی و وسیلهٔ نشر علم وادب مابین عرب شدند و تدریجاً درمدت ده سال اغلب ایالات و ولایات ایران بتصرف عرب در آمد و بالاخره درزمان بنی امیه حکومت عربی محضی درممالك اسلامی تشکیل شد که هیچگاه چشم تاریخ نظیرآنرا برای این نژاد ندیده است — ودر ایران هم سلطنت بني اميّه وآل مروان جانشین دولت اردشیر و انوشیروان گشت .

ازبدو استیلای عرب بر ایران تا سال ۱۳۲ ه که مروان حمار (مروان حمار بن محمد بن مروان) که مغلوب ومقتول دست سفاح گشت

«دورهٔ فترت علمی وادبي ایران بعداز اسلام»

محسوب میشود—ودرمدت قریب نود سال سلطنت بنی امیه روز بروز بر انحطاط علمی وادبی وضعف ایرانیان افزوده وازقدرت ونفوذ آنان کاسته شده است

ومعلوم باد که استیلاي عرب بر ایران هر چند جلو گیر هرنوع ترقی وتعالي ایرانیان شده ودردورهٔ حکومت عرب هرچند اغلب آثار ونوشتجات علمی وادبی فارسي محو و نابود گشته است — ولي این پیش آمد ها هرگز روح علمی وادبی ایراني نژادان را بالمرّه کشتن وآثار ومؤلفات فارسی را بالمرّه معدوم کردن نتوانسته است . — این است که بازمی بینیم کتب علمی وادبی باقیمانده عصر ساساني و همان ایرانیاني که ازپستان علم وادب شیر خورده اند بعدازاسلام موجد یاجزء اعظم نهضت علمی اسلامی و باعث رواج علم وادب مابین مسلمین شده اند چنانکه عمّا قریب بیاید — اکنون برویم سر مطلب :

خط و زبان ایرانیان در این دوره همان خط وزبان پهلوی بوده است — وچنانکه سابقاً هم اشاره شد در زمان عمر درهم بغلی باسکهٔ کسروي بوده و روی مسکوکات نوشته شده بوده است « نوش خور » و در زمان معاویه هم مسکوکات بخط فارسي پهلوی بوده است و سکهٔ که در شهر یزد در سال (٦١ هـ) بنام عبد الله بن زبیر زده شده است بخط پهلوی میباشد .— وتازمان حجاج بن یوسف ثقفی [٤١ — ٩٥] دفاتر دیوانی عراق باخط پهلوی نوشته میشده است .— و در زمان عبد الملك بن مروان (٨٦ — ٦٥) و بامرا و تمام دواوین ومسکوکات از خط پهلوي و رومي و قبطی بخط عربي تبدیل شده و ازین تاریخ خط عربی درایران ظاهر گشته وتدریجاً شروع بانتشار ورواج کرده است.

فائده

درجزء اول ص ١٩٥ راجع باول کسی که دواوین عراق را ازفارسي بعربی نقل کرد چیزی ازقول دیگران نوشتیم دراینجا لازم است آنچه در جزء ثالث عقد الفرید (ص ١٠ — ص ١١) نوشته نقل کنیم : درخصوص تبدیل خط رومي بعربی مینویسد که سرجون بن منصوررومی کاتب عبد الملك بن مروان بود ووقتی عبد الملك فهمید که سرجون بکارخود مینازد و گاهي بواسطهٔ حس احتیاج خلیفه خودفروشی میکند — باسلیمان بن سعد که کاتب رسائل بود مشورت کرد او گفت که بامهلت وکمك من دواوین را از رومي بعربی نقل خواهم کرد تا دیگر احتیاجي بسرجون نباشد وعبدالملك او را باین کار وادار کرد وسلیمان دواوین

را ازرومی بعربی نقل نمود و بعد از آن مینویسد که قحذم جدّ ولید بن هشام قحذمي — دواوین را از فارسی بعربی نقل کرد — این بود سخن عقد الفرید ومرا تاکنون ترجمه احوال شخصی که او نام برده معلوم نشده است اگر بعد از این مشخص شود بکتاب ملحق خواهم کرد — بلی مشهور عندالجمهور این است که اینکار ابتدا بدست یکنفر کاتب ایراني صورت گرفته است والله العالم .

واما از **(علوم و آداب)** ایرانیان در این دوره از حکومت عرب چیزیکه اطلاع صحیح داریم این است که جمعي از ارباب دانش وهوشمندان ایرانی وقتي که از اوضاع داخلي خود کاملاً مأیوس شده وراه امید را از هر طرف بسته دیده اند ناگزیر دست بدامن عرب زده وتقرب آنها را جسته اند و دست بعلوم و آداب عرب زده کم کم بواسطهٔ هوش ذاتي بزرگترین ادبا وعلماي هرعلمي شده اند که مابین عرب ومسلمین رائج بوده است از قبیل : علم قرائت ، علم حدیث ، علم تفسیر ، علم نحو ، تاریخ ، انساب ، وغیره از علومی که در آن عصر وجود یا نضج گرفته است — وبعلاوه همین ایرانیها ونسل آنها علوم و آدابی را که ازعصر ساساني دست بدست به آنها رسیده بوده است تدریجاً مابین عرب منتشر ساخته و وسائل نهضت علمی اسلامی را فراهم ساخته اند و همچنان که در زمان خلفای راشدین مدینه مرکز اهل قرائت وفقه وحدیث بوده است ؛ در زمان بني اميّه دمشق پایتخت

اسلام و بصره و کوفه مرکز علوم و آداب قرآني بوده است و بزرگترين علما و دانشمندان درحوزهٔ مسلمين درهردو زمان ايرانيان بوده اند . — و جمعی از ايرانيان را هم درين دوره مي شناسيم که بعربی شعرگفته يانثر عربی نوشته و در درجهٔ اول از شعرا و مترسلين عصر خود بوده اند . — اينك محض نمونه چند نفر ازقراء و محـدثين و مفسرين و دانشمندان و شعرا و ادبای ايراني نژاد (آنها که بعربي شعرگفته و نثر نوشته اند) اين عصر را که سزآمد فضلا بوده اند تعداد ميکنيم :

بعض دانشمندان و ادبای ايراني در حوزهٔ مسلمين ازظهور اسلام تا سال ۱۳۲ ه

۱ — سلمان فارسی رضی الله عنه که از خواص حضرت خاتم الانبيا و اولين ارکان اربعهٔ اسلام وباتفاق افقه واعلم اهل زمان خود درحوزهٔ مسلمين بوده است واگر بخواهيم فضايل و مناقب و احاديثی که در مراتب فضل و درايت وزهد وتقوای او وارد شده است نقل کنيم موجب بسي تطويل خواهد شد [۱] همـين اندازه معين است

[۱] في الموثق عن الصادق (ع) ادرك سلمان العلم الاول و الاخر وهو بحر لاينزح وهو منا اهل البيت — حکی عن فش (فضل بن شـادان) انه قال مانشأ فی الاسلام رجل من کافة الناس کان افقه من سلمان الفارسی — رجال ابوعلي ص ۱۵۰

درآن عصر که عرب چندان اهل خط وسواد نبوده سلمان فارسی بالاترین مرتبه خط و سواد را دارا و از دانشمندان جلیل القدر شمرده میشده است . وبحدی در علم و فضل شهرت داشته که بعض کفار عرب در بارهٔ حضرت رسول (ص) گفتند سلمان اورا تعلیم میکند و مراد از (بشر) مطابق تفسیر بیضاوی وجمعی از مفسرین دیگر در آیهٔ « یقولون انما یعلّمه بشر » همان سلمان است و آیهٔ وافی هدایه « لسان الذي یلحدون الیه اعجمی وهذا لسان عربیّ مبین » در ردّ قول همین کفار است .

سلمان ازابتدای جوانی در پی تحصیل معارف وتحقیق حقایق علمي و مذهبي بوده و از اینجهت باعلماي مذاهب از یهود و نصاري وغیرهم رفت‌آمد میکرده و با آنها صحبت مذهبي مینموده است . صاحب مجالس المؤمنین مینویسد « زیاده از ده خواجه او را بنوبت فروختند و آخر نوبت بخواجهٔ کاینات رسید » — مطابق نقل مورخین ونص عهد نامهٔ آزادی که عین آن در تاریخ گزیدهٔ حمد الله مستوفی مسطور است ؛ حضرت ختمي مرتبت سلمانرا درسال اول هجرت ازعثمان بن اشهل یهودی خریده واو را آزاد نموده است وسرخط آزادیش بخط امیر المؤمنین علي (ع) نوشته شده است — ودر تاریخ گزیده مینویسد که سلمانرا برادر زادهٔ بود نام او ماهاد بن فرّخ بن بدخشان ونسل او اکنون بشیراز است و

بقیه از صفحهٔ قبل

— و درتاریخ حبیب السیر مینویسد که «نوبتی امیر نجف درحق سامان بزبان الهام بیان کذرانید که ادرك العلم الاول والعلم الاخر بحر لایدرك قعره هو منا اهل‌البیت» .

اکنون از اکابر فارس اند وعهد نامهٔ دارند بخط امیر المؤمنین علی (ع) برادیم سفید نوشته و مهر کرده بانگشتری پیغمبر — و متن این عهد نامه که حضرت امیر باشارهٔ پیغمبر برای برادر سلمان واولاداو نوشته است در کتاب درج الدرر نیز نقل شده است [۱] و بروایت ابن شهر آشوب این عهد نامه عبارت از سفارشی بوده است که بخواهش سلمان حضرت رسول دربارهٔ برادر وسایر قبیله او که درکازرون بوده اند نموده و در دست اولاد سلمان باقی است و در روایت ابن شهر آشوب نام برادر سلمان مهاد بن فرخ بن مهیار بوده است [۲] .

درکتاب منتهی المقال معروف به (رجال ابو علي [۳]) کنیهٔ سلمانرا بعد از اسلام ابو عبد الله ونام اصلی او را (روزبه) وپدرش را (خشنوذان) نوشته و قول معروف همین است — وصاحب تاریخ گزیده

---

[۱] مجالس المؤمنین .

[۲] قسمتي ازعبارت وصیت نامه این است « هذا کتاب من محمد سأله سلمان وصیة باخیه ما هادبن فرخ واهل بیته وعقبه من بعده ماتناسلوا من اسلم منهم واقام علي دینه و پس از چند سطر این است « فهذا الکتاب لاهل بیت سلمان ان لهم ذمة الله وذمتی علي دمائهم واموالهم فی الارض التی یقیمون فیها سهلها وجبلها ومرعیها وعیونها غیر مظلومین ولا مضیقاً علیهم فمن قراء علیه کتابی هذا من المؤمنین و المؤمنات فعلیه ان یحفظم ویکرمهم ولا یتعرض لهم بالاذی و المکروه وقد رفعت عنهم جز الناصیه والجزیه والخمس والعشر الي سائر المؤن و الکلف » الخ .

[۳] ابو علي محمد بن اسمعیل بن عبد الجبار بن سعد الدین مؤلف منتهی المقال

نسب او را چنین ذکر می کند « ماهیئة بن بدخشان بن اردجین بن مرد سالار » و میگوید که نسب بمنوچهر ملك میرساند وبعضی طور دیگر نوشته اند . — اصل سلمان مطابق قول معروف از یکی از قرای اصفهان موسوم به (جي) بوده است [۱] وابن ابی الحدید اورا ازاهل رامهرمز فارس نوشته است وبرخی او را از اهل شیراز نوشته اند — بهر حال اقوال وروایات در بارهٔ مولد ووطن اصلي سلمان مابین شیراز واصفهان وغیره مختلف است وبعضی جمع مابین اقوال باینطور کرده اند که اصلاً شیرازی وموطنش اصفهان بوده است — ودرمدت زندگاني اوهم اختلاف است . حبیب السیر مینویسد که « مدت عمر سلمان بروایت اقل دویست

بقیه از صفحهٔ قبل

نسبش به (ابو علی سینا) میرسد تولدش در شهر ذی الحجه ۱۱۵۹ بکربلا اتفاده و دارای چند تألیف خوب است از آنجمله همین رجال ودیگر رسالهٔ فارسي در مناسك حج ورسالهٔ فارسی در طهارت وصوم وصلوة .

[۱] تاریخ گزیده مینویسد « سلمان اصلش از اصفهان بوده ازدیه جیان) وجی یکی ازبلوك اصفهان کنوني است که مرکزش شهرستان تقریباً یکفرسخی شهراست مخفی نماناد که آنچه درخصوص سلمان ازتاریخ گزیده نقل میکنیم مطابق روایت دیگران ازقبیل نامهٔ دانشوران ومجالس المؤمنین وطرائق الحقایق است و بد بختانه نسخهٔ که ازتاریخ گزید بهمت ادوارد برون انکلیسی طبع شده ودردست بنده بود مخصوصاً قسمت راجع باحوال سلمانش ناقص است ومطالب یکورق پشت و رو غیر مربوط بیك دیگر و یك صفحه مکرر است بهر حال سقط فاحشي دارد رجوع شود به ص ۲۲٦ تا ص ۲۲۹ .

و پنجاه سال و بقول اکثر سیصد وپنجاه سال بود » والله العالم . — وفات سلمانرا بعضی (۲۷ ه) وبعضي (۳۳ه) وبرخي درسال (۳٤ ه) ومعتبرین از قبیل ابن اثیر سي وشش (۳٦ ه) نوشته اند .

سلمان درزمان عمر پس ازحذیفة بن یمان (متوفی ۳٦ه) با تصویب علي (ع) والی وحاکم مدائن شده و مکتوبی که درجواب اعتراضات خلیفهٔ وقت نوشته است خواندنی است (رجوع شود بکتاب احتجاج و مسطورات مجلسی ثانی در ترجمهٔ سلمان) ودر ایام حکومتش در مداین وفات یافته وتربتش زیارتگاه است .

بعضي برای سلمان دو پسر نوشته اند یکی عبد الله و دیگر محمد برخی برای او دو دختر نوشته اند — و بعضي نوشته اند که در زمان عمر سفري بوطن اصلي خود اصفهان کرده و در شیراز برادری داشته که صاحب اولاد واحفاد بوده‌اند ـ بهرحال معلوم است که سلمان اعقاب بسیار داشته که دراطراف متفرق شده اند نه اینکه بلاعقب وحصور بوده است و بقول بعضی از نسل او در حدود پانصد هجری مردمي بملك ری توقف داشته‌اند و خیلي از بزرکان علما و شعرا نسب بسلمان میرسانند از آن جمله ضیاء الدین خجندي شارح کتاب محصول فخر رازي که اورا از اولاد سلمان نوشته‌اند و دیکر شمس الدین محمد معروف بحکیم سوزنی که خودش میکوید « بزهد سلمان اندر رسان مرا ملکا چه یافتم زپدر کز نژاد سلمانم »

اغلب کتب رجال و تاریخ متعرض شرح احوال و ترجمه سلمان شده‌اند و اغلب اقوال مؤلفین در جلد هفتم نامهٔ دانشوران نقل شده است

رجوع شود بدانجا (از ص۱ تا ص۳۷) [۱] .

۲ — نافع دیلمی (متوفی ۱۱۷ ه)

یکی از بزرگان محـدثین و روات عصر اموی و از اکابر تابعین است — مولای عبد الله بن عمر بن خطاب بوده و مالك بن انس در روایت حدیث شاگرد او بوده است . ــ اخبار نافع ما بین محـدثین اهل تسنن بصحت معروف است بطوریکه میکویند « روایت شافعي از مالك و مالك از نافع و نافع از ابن عمر سلسلة الذهب است » . ــ وفاتش در سال ۱۱۷ و بقولی در ۱۲۰ ه واقع شده است (ابن خلکان ص۲۷۹ ج۲ طبع طهران) .

و این نافع غیر از (نافع قاری اصفهانی معروف

[۱] از جملهٔ حکایات راجع سلمان تکلم فارسي اومست نزد حضرت رسول بسندي که در کتاب خرایج الجرایح روایت شده است ــ ملخصش اینـکه سلمان را یـکی از یهودان مدینه خریده بود و در نخلستان او خدمت میکرد ــ روزی شنید که حضرت رسول در قبا فرود آمده و با بعض اصحابش در آنجا است ــ طبقی خرما خدمت حضرت برد و کفت شنیدم که غریبان در اینجا آمده‌اید از صدقهٔ خود این طبق خرما را برای شما آوردم ــ حضرت فرمود که اصحاب نام خدا ببرند و بخورند وخود هیچ نخورد ــ سلمان تماشا میکرد و طبق برداشت و کفت بزبان فارسي « این یکي » و دوباره طبق را پر کرد و آورد وکفت دیدم که تو از صدقه نخوردی این خرما را هدیه آوردم حضرت تناول کرد واصحابرا هم کفت نام خداوا ببرید و بخـورید پس سلمان طبق را بر داشت و بفارسی کفت « این دو تا » الي آخر روایت نامهٔ دانشوران ج۷ص۱۳ و الله العالم بحقایق الامور

متوفی ۱۶۹) است و بعد از این خواهد ذکر شد .

۳ ـ ابن کثیر (متوفی ۱۲۰ ه)

عبدالله بن کثیر از موالي عمرو بن علقمه کنانی از قرّاء سبعه معروف (شرح قرّاء سبع و اسامی آنها بعد از این خواهد آمد) کنیه اش ابو سعید و بقولي ابو بکر بوده است و اصلا ازنسل ایرانیاني است که کسری بیمن مبعوث داشته است . ابن کثیر در زمان خودش خیلی معروف و محترم و امام و مقتدای اهل مکه و مرجع قرائت قرآن و قاضی جماعت بوده است . — تولدش بسال (٤٥ ه) و وفاتش در مکه بسال صد و بیست هجری اتفاق افتاده و همانجا دفن شده است .

قول مشهور در وفات ابن کثیر همان (۱۲۰) است و بعضی معتقد شده اند که وفاتش بعد از این تاریخ بوده و استدلال کرده اند باینکه عبد الله بن ادریس (متولد ۱۱۵ ه) نزد ابن کثیر فن قرائت یاد گرفته و بنا بر این با وفات ابن کثیر در (۱۲۰) وفق ندارد و شخصی که در این تاریخ فوت شده عبد الله ابن کثیر قرشی است نه عبد الله ابن کثیر قاري و الله العالم .

بهر حال دو نفر از اشخاص معروف راوی قرائت ابن کثیرند یکی قنبل (محمد بن عبد الرحمن متوفی در ۹۶ سالگی ۱۹۱ ه) و دیگر بزّی (احمد بن محمد متوفي ۸۰ ساله در ۱۷۰ ه) ترجمهٔ احوال ابن

کثیر در الفهرست ـ ابن خلکان ـ نامهٔ دانشوران مسطور است .

٤ – وهب بن منبه (٢٠ ـ ١١٠ ﻫ)

وهب بن منبّه بن کامل بن سیج [١] از اعاظم مفسرین و مورخین و مرکز علم و اطلاع عرب در این عصر بوده است و مردم عموماً بکلمات وروایات او اعتماد کامل داشته هر چیزي را از او سؤال میکرده‌اند و او بخوبي جواب میداده است (تاریخ تمدن اسلامی ج٣ ص ٦٥) . اصلا از نژاد فارس و خانوادهای ایراني است که کسري بیمن مبعوث داشته است [٢] . ـ علاوه بر زبان فارسی عربي و یوناني هم میدانسته و از علوم و آداب و تاریخ ایران و روم و مذاهب یهود و نصاری و زردشتیان و غیره اطلاعات وسیعی داشته است ـ ابن قتیبه در کتاب المعارف از قول وهب نقل کرده که هفتاد دو کتاب اسمانی را خوانده و مطالعه کرده است (ابن خلکان ص ٣١٤ ج٢ چاپ طهران) . ـ وهب کتابي تألیف کرده است راجع بملوك حمیر و اخبار و قصص و اشعار و قبور آنها در یك

[١] وهب بن منبه بن کامل بن سیج بالفتح او بالکسر او بالتحریك اخوهمام شیخا الیمن قاموس اللغة در باب الجیم فصل السین .

[٢] در اصطلاح مورخین و مترجمین عرب لفظ (ابناء الفرس) یا (ابناء) معروف است ومراد اولاد واعقاب وخانواد های ایرانی است که کسري انوشیروان برای حمایت ابومره سیف بن ذی یزن حمیری فرستاده وحکایتش درتواریخ معروف است و خلاصهٔ آن علي المشهور این است که حبشیها در عهد فرمانفرمائی سیف بن

مجلد که قاضی ابن خلکان[١] آن را دیده وتمجید میکند [٢] ـ و این کتاب علي المعروف قدیمترین تألیفی است که بعدازاسلام درموضوع تاریخ و

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

ذی یزن بر مملکت یمن تاخته بر آنجا مستولی شدند سیف بدربار انوشیروان پناه آورده از او مدد خواست وانوشیروان بنا بر یك قول ۷۵۰۰ نفر ایراني را بسرکردكي وهرز نامی بکمك او فرستاد وایرانیان دریمن رفته حبشه را بیرون کردند و خود در آنجا اقامت جستند ودرمدت چهار سال سیف بن ذی یزن ووهرز باشتراك دریمن حکومت کردند وپس از چهار سال سیف بدست غلامان حبشی در شکارگاهی کشته شد و بعد از آن مملکت بدست فارسیها افتاد و حکامی که از طرف کسري مبعوث میشدند آنجا را اداره میکردند و همین طور بود تا اینکه حضرت ختمي مرتبت براي دعوت باسلام اشخاص بیمن فرستاد ودرآنوقت ازعمال کسری دونفرايراني‌درآنجا حکومت میکردند یکي فیروز دیلمی و دیگری زاذویه وهر دو قبول دعوت اسلام را نمودند ودر فتوحات کمك مسلمین شدند . — و بعضی گفته اند که انوشیروان هشتصد نفر قشون بکمك سیف فرستاد و ۲۰۰ نفر در دریا غرق شده و ٦٠٠ نفر بیمن رسیدند و بعد از کشته شدن سیف بن ذی یزن اهل هر ناحیه درتحت حکومت یکنفر ازحمیریها درآمدند ودر یمن ملوك الطوائفی شد تاعهد اسلام .

[١] قاضي القضاه شمس‌الدین ابوالعباس احمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان اربلي نسب او ببرامکه میرسد وازفضلا ومورخین‌وادبای بزرك قرن هفتم هجري است مدتی درشام اقامت نموده ومنصب قاضي القضاة وسمت مدرسی دربارهٔ ازمدارس عالی داشته است — از آثار خیلی معروفش کتاب (وفیات الآعیان وانباء ابناء الزمان) معروف به (تاریخ ابن خلکان) است تولدش ٦٠٨ وفاتش ٦٨١ ﻫ .

قصص شده وخبرش بما رسیده است [۱] — وابن منبّه بواسطه تقدم وفضلش دراین موضوع است که در کتب تاریخ و تراجم به (صاحب السیره) و (صاحب الاخبار و القصص) شهرت یافته است . وفات وهب علي المعروف درماه محرم بسال (۱۱۰ ه) و بقولي (۱۱۴ ه) و بقولي (۱۱۶) در صنعاء یمن اتفاق افتاده ونود سال (۹۰) زندگانی کرده است .

وهب چند برادر داشته ازآنجمله (همام بن منبه) که بزرگتر

حاشیهٔ صفحهٔ قبل

[۲] ورأیت له تصنیفاً ترجم بذکر الملوك المتوجة من الحمیر واخبارهم وقصصهم وقبورهم واشعارهم فی مجلد واحد وهو من الکتب المفیده (ابن خلکان ج۲ ص۳۱۴ چاپ طهران) .

[۱] و اقدم ما وصل الینا خبره من کتبهم في هذا الموضوع (اي التاريخ) کتاب الفه وهب بن منبه صاحب الاخبار والقصص وهو من ابناء الفرس (تاریخ تمدن اسلامی ص ۵۳ ج ۳) وصاحب کشف الظنون در علم مغازي وسیر مینویسد « جمعها محمد بن اسحق اوّلاً ویقال اول من صنف فیها عروة ابن الزبیر وجمها ایضاً وهب بن منبه و مرادش از محمد بن اسحق محمد بن اسحق بن یسار معروف بصاحب السیره است که بنقل ابن خلکان (ج ۲ ص ۵۸) از موالي بوده و کتابی درفن مغازي برای ابو جعفر منصور عباسی درحیره تألیف کرده ودر ۱۵۱ یا ۵۰ یا ۵۲ یا۵۳ یا۴٤ باختلاف اقوال وفات یافته است و زمان محمد بن اسحق بنا بر هر تقدیری موخر از زمان ابن منبه است — و عروة بن زبیر بنقل ابن خلکان متولد علی الخلاف ۲۲ یا ۲٦ ه و متوفی علی الخلاف ۹۳ یا ۹٤ ه یکي از فقهای مدینه بوده و ابن خلکان چنین تألیفی باو نسبت نمیدهد و لوُسلم بنا بر قول مشهور ابن منّبه تمام زمان عروه را درك کرده و تقدم تاریخ وفات دلیل بر تقدم تاریخ تألیف نیست .

ازوهب وازمحدثین وروات اخبار بوده است واز ابوهریره [۱] روایت حدیث میکرده است .

٥ ــ طاوس بن کیسان (متوفی ۱۰٦ ﻫ)

از علمای تابعین وقدمای فقها و مفسرین است و اصلش از ابناء فرس یمن میباشد و از همین جهت او را یمانی نوشته اند مشهور این است که اسمش طاوس بوده و بعضي گفته اند که اسمش ذکوان و لقبش طاوس القرّاء بوده است . — طاوس جزو فقها ومفسرین قدیم در طبقهٔ تابعین [۲] ودر ردیف مجاهدبن جبیر مکی (متوفي ۱۰۳) وسعید بن جبیر (متوفي ۹٤) و عکرمه مولای ابن عباس

[۱] قاموس درلغت (هرّ) مینویسد « عبد الرحمن بن صخر راي البنی في کمه هرّه فقال یا اباهریره فاشتهر به واختلف في اسمه علي نیف وثلثین قولاً » ودررجال ابوعلی ص۳٥۳ مینویسد«ابوهریرة العامی المشهورابن امیه » — براي تاریخ احوال ومقام تحدیث او رجوع شود بکتب رجال وتاریخ وحدیث از قبیل رجال ابو علي ، شرح ابن ابي الحدید ، کتاب المعارف ابن قتیبه ، و غیره — وفات عبد الرحمن بن صخر مطابق تصریح کشف الظنون در مدینه بسال (٥۷) هجري واقع شده است .

[۲] مراد ازصحابه وتابعین درعرف اهل خبر بطور خلاصه این است «صحابه کسي است که درك صحبت حضرت رسول را کرده باو ایمان آورده باشد و تابعین کسانی هستند که درك صحبت صحابه را کرده اند و تابع تابعین آنانکه بفیض ملاقات تابعین‌رسیده‌اند وروات اخبار و محدثین را که از درجهٔ دوم میکذرند مشایخ میگویند وبعضی تابعین در درجهٔ سوم را هم بنام تابع میخوانندبسه واسطه و بعد از آن رامشایخ میگویند » .

(متوفى ١٠٥) و عطاء ابن ابي رباح مكى (متوفي ١١٤) و حسن بصرى (متوفي ١٢١) [١] و ابوالعاليه رفيع بن مهران (متوفى ٩٠) وعطاء بن ابي سلمه ميسرهٔ خراساني و غيرهم محسوب است . — معروف است كه وقتى عمر بن عبد العزيز بسلطنت رسيد طاوس باو نوشت « ان اردت ان يكون عملك خيراً كله فاستعمل اهل الخير » و عمر گفت « كفى بها موعظه » وفاتش در ١٠٤ يا ١٠٦ واقع شده است براى ترجمهٔ احوالش رجوع شود به ابن خلكان ص ٢٥٣ ج ١ طبع طهران

علاوه براشخاص سابق الذكر ايرانيان ديگرهم جزو محدثين وقراء ومفسرين عصر خلفا وامويين هستندكه ازتعداد وشرح احوال تمام آنها صرف نظر شد ازقبيل : (ابو خالد وردان كابلى) موسوم به (كنكر) كه از اصحاب علي بن الحسين (ع) (٤٦ — ٧٤) و مبغوض دركاه حجاج بن يوسف ثقفي (٤١— ٩٥) بوده وبالاخره از بيم او بمكه فرار كرده است . — (و ثابت بن هرمز فارسي) مولاى بنى عجل كه ازروات على بن حسين است . — و (قاسم بن عوف) از اصحاب على بن حسين كه اصلاً اهل يكى از دهات استراباد بوده است [٢] — و اين هر دو

[١] وفات حسن بصري را صاحب تاريخ گزيده (١١٨) مينويسد و كشف الظنون (١٢١) وسنوات وفات را در اينجا ما از كشف الظنون نقل كرده ايم ودر اغلب بلكه تمام آنها اختلاف است مثلاً : مجاهد (١٠٣ ، ١٠٢ ، ١٠٤) سعيد (٩٤ ، ٩٥) وعكرمه (١٠٧ ، ١٠٥ ، ١٠٦ ، ١١٥) وعطاء (١١٥ ، ١١٤)

(٢) شرح احوال ابو خالد و قاسم بن عوف رجوع شود برجال ابو علي و مجالس المؤمنين .

نفر ازاعاظم روات ومحدثین محسوبند.— ودیگر (اباعمره فارسی) که نام اصلی او (زاذان) و از خواص امیر المؤمنین علي علیه السلام و در عداد دانشمندان آن عصر بوده است [۱].— ودیگر (یزید بن قعقاع) متوفی ۱۳۲ و بقول بعضی ۱۲۸ و بقولی ۱۳۳ و بقولي ۱۳۰ ﻫ که جزء قرّاء معروف عصر اموی است — نام اصلی او جندب بن فیروز و مولای [۲] عبد الله بن عیاش بن ابی ربیعه مخزومی بوده است (ترجمهٔ احوالش رجوع شود به ابن خلکان ص ۴۱۳ ج ۲ چاپ طهران).

بعض ادبا و شعرای معروف ایرانی نسب در دورهٔ اموی

دردورهٔ بني امیه مطابق نقل جمعی ازمورخین وارباب تراجم درحدود یکصد و سی نفر شاعر عربي زبان مشهور ظهور کرده اند که بالغ بر بیست

(۱) رجوع شود برجال ابو علي باملحقات ص ۱۳۵.

(۲) لفظ مولي در لغت چند معنی دارد از آنجمله دو معنی متضادّ مالك و عبد ومعتق و مُعتق است ودراصطلاح کتب رجال و تراجم اغلب اطلاق بربنده وغیر عربی خالص میشود وگاهی هم برُمعتق وحلیف — این نکته را هم گوشزد میکنیم که فارسی بودن یزید از روی حدسی است که نظر بنام فیروززده شده است و اما اینکه اصلاً کجائی است براي بنده بطور قطع معلوم نشده وممکن است اصلاً ایرانی نباشد.

ویك نفر آنها ازموالي (یعنی مسلمین غیر عرب) بوده اند [۱] واین خود از امتیازات این دوره باعصر جاهلیت عرب است زیرا در دورهٔ جاهلی یعني در مدت دو قرن واندي (از ابتـدای قرن پنجم میلادی تا ظهور اسلام) درحدود ۱۲۰ نفر شاعر مشهور در عرب ظاهر شده اند اکثر درقرن ششم میلادي وفقط یکنفر ازموالی معروف به(عبد بنی الحسحاس) [۲] داخل درجرگهٔ شعرای عرب است ولي در این عصر یعني در مدت ۹۰

(۱) چنانـکه مورخ شهیر جرجي زیدان مینویسد عصر اموی نسبت باغراض و افکار شعرا بسه قسمت میشود : ۱ — ازابتداي عهد اموی (۴۱ ه) تاانقراض آل معاویه بخلافت مروان بن حکم (۶۴ ه) وشعرای این دوره از ده نفر تجاوز نمیکنند وعدهٔ از آنها طرفدار سیاست معاویه و خلافت او و عدهٔ مخالف وطرفدار انصار و علویین بوده اند ۲ — از خلافت مروان بن حکم (۶۴) تا خلافت یزیدبن عبد الملك (۱۰۱ ه) ودراین دوره مدعیان خلافت زیاد ومایهٔ جنك و حزب بندی درست شده است وعدهٔ شعرای این عهد درحدود صد نفرند که بشعرای سیاسی وتغزل وادب و غیره قسمت میشوند ۳ — از خلافت یزید بن عبد الملك (۱۰۱) تا انقراض دولت اموی (۱۳۲ ه) ودرآیندوره اغلب خلفا اهل فسق وفجور وعیش و ترف بوده اند وشعرای آن عصر نزدیك بده نفر بوده اند که اغلب آنها در کردار و کفتار اقتدا برئیس وسلطان وقت کرده اند .

[۲] اصلش حبشي ونامش سُهیم بوده است و احوال واخبارش دراغاني ج ۲۰ ص ۲ مذکور است واز منظومات اوست :

اشعار عبد بنی الحسحاس قمن له ... عند الفخار مقام الاصل و الورق

ان کنت عبداً فنفسی حرّة کرماً ... او اسود اللون اني ابیض الخلق

سال سلطنت بنی امیه بالنسبه عدهٔ شعرا زیاد تر بوده وجمعی ازفارسیها و غیر هم داخل در حوزهٔ اسلام و در عـداد طبقهٔ اول شعرا و فصحای عرب شده اند وظهور آنها در این عصر وعدّهٔ بسیار دیگر از ایرانیان درعصر عباسي که اسامی آنها خواهد آمد علت انقـلاب ادبي در اشعار وادبیات عرب وتبدیل سبك جاهلي بطرز جدید شده است.

اینك چند نفر از شعرا و ادبای مبرز ایراني نژاد این دور را محض نمونه تعداد میکنیم و مقصود ما در اینجا فقط رساندن جنبهٔ ادبی و شعری آنهاست و باعقاید ومسالك آنها کاری نداریم .

١ — ابو العباس اعمی

سائب بن فروخ اصلش از آذربایجان (ص ٢٦٨ ج ١ تاریخ آداب اللغة العربیه جرجي زیدان) و از شعرای رطب اللسان عربی است — در مکه باحالت نابینائي اقامت داشته و در مدح بني امیّه وهجاء آل زبیر اشعار غرا ساخته است — معاصر عمر بن ابی ربیعه شاعر قرشی (عمر بن عبد الله بن ابی ربیعه مخزومی قرشي متوفي ٩٣ ه) بوده و با او مناظره و مهاجات شعری داشته است . بنی امیه مخصوصاً عبد الملك بن مروان خیلي محترمش میداشته و احسانش میکرده اند بطوریکه از شام بمکه برای او صلات فاخره میفرستاده اند.— ابو العباس بامصعب بن زبیر دوستی داشته و پس ازقتل او (٧١ ه) بدست عبد الملك ابیاتی

چند در مرثیه اش گفته که از آنجمله است :

رحم الله مصعباً فلقد) (مات کریماً ورام امراً جسیماً [۱] — ونیز از اشعار اوست که در تشجیع بني امیه بر جنك ابن زبیر گفته است :

ابنی امیّة لا اري لکم شبهاً اذا ما التفت الشیع

سعة واحلاماً اذا نزعت اهل الحلوم فضرّ ها النزع

ابني امیة غیر انکم والناس فیما اطمعوا طمعوا

اطمعتم فیکم عدوّکم فسما بهم في ذاکم الطمع

فلو انکم کنتم کقومکم مثل الذی کانوا لکم رجعوا

عما کرهتم او لردّهم حذر العقوبة انها تزع .

ونیز ازاشعار اوست که درهجو آل زبیر و قبیلهٔ آنها (بنی اسد) گفته است :

بنی اسد لا تذکروا الفخر انکم متي تذکروه تکذبوا و تحمقوا

[۱] معروف است که وقتی عبد الملك براي حج بمکه رفت و شعرا و خطبا که از آنجمله ابو العباس بود در مجلس او برای تهنیت حاضر شدند — عبد الملك از او پرسید که چرا مدح مصعب را گفتهٔ — ابوالعباس برای معذرت گفت که چون دوست من بود مرثیهٔ برایش ساختم — عبد الملك گفت آنچه گفتهٔ بخوان— اعمی همین شعر را خواند — عبد الملك گفت « اجل مات کریماً و لکنه رام التی لا یرومها من الناس الا کل حرّ معمم » بعض مورخین حکایت عبرت آمیزی راجع بعبد الملك و مصعب بن زبیر نوشته اند محض اعتبار خوانندگان نقل میشود : در زمان عبد الملك بن مروان مختار بن ابوعبیدهٔ ثقفی بعنوان دعوت مردم بمحمد حنفیه (ازاولاد علي بن ابیطالب ع

متى تسألوا فضلاً تضنوا و تبخلوا ونير انكم فى الشر فيها تحرق
اذا استبقت يوماً قريش خرجتم بنى اسد سكا وذو المجد يسبق

بقية حاشية صفحة قبل

مادرش خوله از بنى حنيفه بوده از عبد الله زبير منهزم بطائف رفت و همانجا در سال ٨١ ﻫ وفات يافت و ٦٥ سال عمر كرده است) و بعنوان خونخواهى از قاتلين حسين بن علي ع خروج كرد و جمعي از قتله حضرت سيد الشهدا از قبيل عمر بن سعد وقاص و پسرش حفص و شمر بن ذى الجوشن خولى بن يزيد و سنان بن انس و حكيم بن طفيل و عبيدالله بن زياد و غير هم بدست او و يارانش كشته شدند ـ مصعب بن زبير بتحريك و بعضي قاتلان حسين بن علي ع باتفاق مهلب بن ابى صفره لشكري بجنك مختار فرستاد دركوفه براو مسلط شدند ومختار بروايت گزيده در (٦٩ ﻫ) كشته شد ـ و در سال ٧١ ﻫ عبدالملك لشكر بجنگ مصعب فرستاد و مصعب كشته شد و عبد الملك فارغبال بكوفه در قصر امارت قرار كرفت ـ بروايتى شعبي از زمرهٔ تابعين در ين مجلس حاضر بوده و عبدالملك از او در خواست پندى كرده است شعبى كفته « در همين چند سال در همين محل عُبيد الله بن زياد را ديدم كه سر امام حسين (ع) را پيش نهاده چوب بر لب ودندان او ميزد و سر ابن زياد را پيش مختار بهمين حالت مشاهده كردم وسر مختار را نزد مصعب و اكنون سر مصعب را پيش تو مى بينم كه چوب بر آن ميزنى » كويند عبد الملك ازين سخن متغير كشته بتخريب عمارت فرمان داد و سر مصعب را بخراسان فرستاد — عمر مصعب بروايتى ٤٥ سال بوده است — حبيب السير جنك مختار و مصعب را در ٦٧ ﻫ نوشته و مدعى است كه قول مشهور اين است والله العالم

تجیئون خلف القوم سوداً وجوهکم　　اذا ما قریش للاضامیم اصفقوا
و ما ذاك الا ان للؤم طابعاً　　یلوح علیکم وسمه لیس یخلق

معروف است که عمر بن ابی ربیعه با زنان عشقبازي و مغازله داشته و مخصوصاً با دختری تشبیب خاصي داشته است [۱] ابو لعباس وقتی که این خبررا شنید بشخصی که دلیل وعصا کش او بود گفت مرا بردرخانه بنی مخزوم ببر و وقتی که عمر بن ابی ربیعه ازدرخانه بیرون آمد دست مرا بر او بگذار— راهنما هم اطاعت کرد و ابو العباس عمر ابن ابی ربیعه را گرفته این دو شعر را گفت :

الا من یشتري جاراً نؤماً　　بجار لا ینام و لا ینیم
و یلبس بالنهار ثیاب ناس　　و شطر اللیل شیطان رجیم

برای تتمهٔ احوال و اخبار ابو العباس رجوع شود به اغانی ج ۱۵ ص ۵۹ و کتاب الشعر و الشعراء .

۲ — اسماعیل بن یسار نسائی

متوفی (۱۱۰) ه

از شعرای بلیغ معروف در دورهٔ اموی است [۲] — درظاهر

[۱] قیل ان ابا العباس هاجي عمر بن ابی ربیعه ثم بلغه ان عمر یرامی جاریة له ببنادق الغالیه فقال لقائده او قفنی علي باب بني مخزوم فاذا مرّ بی ابن ابی ربیعه ضع یدی علیه ففعل فقبض علی حجرته وقال « الا من یشتري » الخ مأخوذ ازاغانی .

[۲] دروجه شهرتش به (نسائی) چند احتمال داده شده است از آنجمله اینکه

مداح آل مروان و در باطن دشمن جانی آنها بلکه دشمن نژاد عرب بوده است — اسمعیل ایرانی نژاد واز حزب شعوبیه بوده وعجم را بر عرب مزیت میداده و در این موضوع اشعاری ساخته است از آنجمله :

رب خال متوّج لي و عم ماجد مجتدی کریم النصاب
انما سمی الفوارس بالفر س مضاهاة رفعة الانساب
فاترکي الفخر یا امام علینا واترکی الجور وانطقی بالصواب
و اسألی ان جهلت عنّا وعنکم کیف کنّا فی سالف الاحقاب
اذ نربی بناتنا و تدسو ن سفاها بناتکم في التراب

و مضمون این اشعار حاکي از تمدن کامل قدیم ایرانیها و بدویت و وحشیت قوم عرب جاهلي است .

و نیز از اشعار اوست که ضمن قصیدهٔ در تغزل گفته است :

حتي دخلت البیت فاستذرقت من شفق عیناك لي تسجم
ثم انجلی الحزن و روعاته وغیب الکاشح و المبرم
فبّت فیما شئت من نعمة یمخنیها نحرها و الفم
حتی اذا الصبح بدا ضوؤه و غارت الجوزاء و المرزم
خرجت والوطء خفی کما ینساب من مکمنه الارقم

بقیه از صفحهٔ قبل

خود یاپدرش اثاثیه و لوازم عروسي میفروخته اند از اینجهت به نسائی معروف شده است اغاني ج ٤ ص ۱۱۹ .

و نیز از تغزلات خوب اوست :

یاهند ردّی الوصل ان یتصرما　　وصلی امرءاً کلفا بحبك مغرما

لو تبذلـین لنا دلالك مرّة　　لم نبغ منك سوی دلالك محرماً

ماضر اهلك لو تطوّف عاشق　　بفناء بیتك اوا لم فسلّما

تاریخ تولد اسمعیل معلوم نیست ولی مطابق آنچه نوشته اند عمر طولانی کرده و آخرین سلطان اموی را دیده است .

اسمعیل دو برادر دیگر نیز داشته است : یکی محمد و دیگر ابراهیم که آندو نفر هم شاعر بوده اند و هر سه برادر درحملهٔ عرب ازایران باسیری رفته اند — برای بقیهٔ احوالش رجوع شود به اغانی ج ٤ ص ١١٩

٣ — موسی شهوات

موسی بن بشار معروف به (موسی شهوات [١]) ازشعرای معروف عصرخود بوده وگاهی مدح سلاطین بنی امیه را میگفته وصلات و جوائزی ازآنها میگرفته است — اصلش از آذربایجان ومدتی درمدینه نشو و نما کرده زبان عربی را خوب یاد گرفته وبعربی شعر میگفته است درعداد شعرای موالی معروف عصر اموی است — ودر زمان هشام بن عبد الملك و خالد بن عبد الملك میزیسته است — اخبار و نسب او

[١] یکی از وجوه تسمیهٔ او به (شهوات) این است که قند وشکر برای او میآورده اند وزنی از بستگان او گفته است « ما یزال موسی یجیئنا بالشهوات » و از آنوقت لفظ شهوات برای او علم بغلبه شده است .

بتفصيل در ج ۳ اغاني ص ۱۱۸ مذکور است :

از اشعار اوست که در موقع ازدواج فاطمه دختر حسين بن على ٤ و عبد الله بن عمرو بن عثمان خطاب بفاطمه گفته است :

طلحة الخير جد کم ولخير الفواطم انت للطاهرات من فرع تيم وهاشم ارتجيکم لنفعکم و لدفع المظالم .

معروف است که فاطمه دختر عبد الملك بن مروان زوجهٔ عمر بن عبد العزيز بود — وقتي که عمر فوت شد داوه بن سليمان بن مروان که مرد زشت صورتى بود او را بزوجيت اختيار نمود و در اينموقع موسى شهوات گفته است :

ابعد الاغربن عبد العزيز قريع قريش اذا يذکر
تزوّجت داود مختارةً الا ذالك الخلف الاعور

و از آن تاريخ ببعد سليمان بن مروان به (خلف اعور) مشهور گشت (اغاني ص ۱۲٤ ج ۳) .

و نيز ازاشعار اوست که درهجو يکنفر ازقضاة گفته است [۱]

وجدتك فيها فى القضاء مخلطا فقدتك من قاض ومن متامرّ
فدع عنك ماشيدته ذات رخة اذى الناس لا تحشرهم کل محشر

و در مدح قاضى ديگر گفته است :

من سرّه الحکم صرفا لامزاج له من القضاة وعدل غير مغموز

---

[۱] قصهٔ قضاة واسامى آنها وعلت مدح و هجأ موسى شهوات رجوع شود به اغاني ص ۱۲۱ ج ۳ .

فلیات دار سعید الخیر ان بها امضی علی الحق من سیف ابن جرموز

٤ – وضاح یمن [۱]

عبد الرحمن بن اسمعیل – بعقیدهٔ جمعي از ابناء فرس یمن و از مشاهیر شعرای دورهٔ اموي است ودرعداد شعرای غزلسراي معروف این عصر است – مشهور است که به (ام البنین) دختر عبد العزیز بن مروان و زوجهٔ ولید بن عبد الملك تعشق بي اندازه داشته واشعاری دراین باب گفته و بالاخره داستان عشقبازي و تغزلاتش معروف گشته وبهمین جهت ولید بن عبد الملك او را کشته است و بقول بعضی معاشقه از دو طرف بوده است چنانکه بعض روایات و حکایات میفهماند – قسمتي ازاخبار واشعار دلکش او دراغانی ج ٦ ازص ۳۲ تا ص ٤۷ مسطور است که خواندني است .

از اشعا اوست که در ناخوشي معشوقه اش ام البنین گفته است

حتّام نکتم حزننا حتّاماً وعلام نستبقی الدّموع علاما
ان الذی بي قد تفاقم و اعتلی ونماوزاد واورث الاسقاما
قد اصبحت امّ البنین مریضة نخشي و نشفق ان یکون حماما
یا رب امتعني بطول بقائها واجبر بها الارمال والایتاما
واجبر بها الرجل الغریب بارضها قد فارق الاخوال و الاعماما
کم راغبین و راهبین و یؤس عصموا بقرب جنابها اعصاما

[۱] وجه شهرتش به (وضاح) برای حسن وجمالش بوده است .

بجناب ظاهرة الثنا محمودة لا يستطاع كلامها اعظاما

گويند ام البنين درنهاني باو وعده داده است که وسيلهٔ تقرب او را بدربار وليد بن عبد الملك فراهم سازد ووضاح اشعاري را بمطلع ذيل درمدح وليد ساخته ومورد مراحم واحسان او واقع شده است :

صبا قلبي و مال اليك ميلاً و ارقني خيالك يا اثيلا الخ

و بعد ها فهميده است که مابين اين شاعر وام البنين معاشقه دركار است از اين جهت او را راندهٔ درگاه کرده و در صدد قتل او برآمده است — وضاح مجدداً وليد را مدح کرده است واشعاری درين باب ساخته که از آنجمله است :

ما بال عينك لا تنام كانما طلب الطبيب بها قذى فاضله

بل ما لقلبك لا يزال كانه نشوان انهله النديم و عله

ما كنت احسب ان ابيت ببلدة واخي باخري لااحل محله

كنا لعمرك يا عمير بغبطة مع ما نحب مبيته و مظله

فارى الذي كنا وكان بعزة تلهو بعزّته و نهوى دله

كالطيف وافق ذاهوى فلها به حتى اذا ذهب الرقا داضله

قل للذى شعف البلاد فؤاده لا تهلكن اخا فرب اخ له

والق ابن مروان الذي قدهزه عرق المكارم و الندي فاقله

واشك الذى لاقيته من دونه وانشر اليه داء قلبك كله

فعلى ابن مروان السلام من امرئٍ امسي يذوق من الرّقا دائله

شوقاً اليك فماتنا لك حاله واذا يحل الباب لم يؤذن له الخ

وهمین طور مغضوب درگاه ولید بوده تا اینکه وقتی شبانه او را کشته ودرخانهٔ خود دفن کرده است و بعضی نوشته اند که او را زنده درصندوقی گذاشته و دفن کرده است و بعدها این قضیّه را درزمان بنی عباس جمعی از شعوبیه کشف کرده اند و بعضی اینطور اظهار عقیده کرده اند که ام البنین عاشق وضاح بوده واو را پنهانی درخانهٔ خود میبرده ودر صندوقی مخفی میکرده است و یکنفر از خدام ولید ازین مطلب آگاهی یافته وصندوق را بولید نشان داده است — و ولید صندوق را زیر خاك دفن نموده است .

٥ — زیاد اعجم متوفی سنه ١٠٠ ه

زیاد بن سلیمان از شعرا و فصحای معروف عصر بنی امیّه و از مدّاحین آل مهلّب [۱] بوده است — بقول بعضی اصل و مولد و منشأ او اصفهان بوده وازآنجا بخراسان سفر کرده وهمانجا وفات یافته است

[۱] آل مهلب ازقبیلهٔ ازد وازخانوادهای بزرك عرب درزمان بني اميه معروف بسخاوت و کرم بوده اند (نظیر برامکه درعهد عباسي) واغلب مباشر کارهاي عمده شده اند — بزرك این دسته مهلب بن ابي صفره است که از طرف بعض سلاطین اموی اغلب حکومت داشته واواخر عمرش از طرف حجاج والي بلاد خراسان شده وباهمین منصب درسنه ۸۳ ه وفات یافته است — ومشاهیر اولاد واحفاد او عبارتند از : یزید بن مهلب ومغیرة بن مهلب وحبیب بن مهلب و مخلد ابن یزید بن مهلب (متوفي ١٠٠ ه) که از اسخیای معروف عرب بوده است — وبسیاری ازشعرا در مدح آنها اشعار سروده وصله های قابل گرفته اند .

— وجمعی محل اقامت او را اصطخر فارس نوشته اند. — وجه شهرتش به (زیاد اعجم) اینستکه ایراني نسب بوده و لهجهٔ عربی خالص نداشته است و مخصوصاً حرف (عـین) را مانند عرب تلفظ نمیکرده بلکه بلهجهٔ عجم میگفته است.

از جمله اشعارش قصیده ایستکه متجاوز از پنجاه بیت در مرثیهٔ مغیرة بن مهلب ساخته و در کتب ادب معروف است و این ابیات در اغاني ابو الفرج اصفهاني (٢٨٤ — ٣٥٦) ج ١٤ ص ١٠٢ از آن قصیده نقل شده است:

قل للقوافل و القرىّ اذا قروا والباكرين وللمجدّ الرائح
انّ المروءة و السّماحة ضمّنا قبراً بمرو على الطريق الواضح
فاذا مررت بقبره فاعقربه كوم الهجان وكل طرف سابح
وانضح جوانب قبره بدمائها فلقد يكون اخادم و ذبائح
يامن لبعد الشمس من حيّ الي مابين مطلع قرنها المتنازح
مات المغيرة بعد طول تعرض للموت بين اسنّة و صفائح
والقتل ليس الى القتال ولاارى حيّاً يؤخر للشفيق الناصح

گویند وقتي فرزدق شاعر معروف عرب (متوفي ١١٠ هـ) خواست عبد القیس را که از ولي نعمتان زیاد اعجم بودند هجو کند — زیاد باو پیغام داد که در این کار عجله مکن و اندکي صبر کن تابراي تو هدیه بفرستم — فرزدق منتظر شد بامید اینکه هدیهٔ گرانبهائی باو خواهد رسید — زیاد ابیات ذیل را ساخته براي فرزدق فرستاد:

وما ترك الهاجون لي ان هجوته	مصحّا اراه فی اديم الفرزدق
ولاتركوا عظماً يرى تحت لحمه	لكاسره ابقوه المتعرق
ساكسر ما ابقوه لي من عظامه	وانكت مخ الساق منه وانتقى [۱]
و انا وما تهدي لنا ان هجوتنا	لكالبحر مهما يلق في البحر يغرق

وقتی که این اشعار بفرزدق رسید گفت « تا زیاد زنده است من لب بهجاء عبد القیس نمي توانم گشود ».

و نیز از اشعار معروف اوست که در مدح عبد الله بن حشرج ساخته و در شاپور (از بلاد فارس) برای عبد الله خوانده و ده هزار درهم صله گرفته است :

انّ السماحة و المرؤاة والندّي	فی قبّة ضُربت على ابن الحشرج
ملك اغرّ متوّج ذو نائل	المعتفين يمينه لم تشنج
ياخير من صعد المنابر با التقی	بعد النبیّ المصطفی المتحرج
لمّا آتيتك راجياً لنوالكم	الفيت باب نوالكم لم يرتج

و نیز از اشعار حکمت آمیز اوست :

وكأين ترى من صامت لك معجب	زيادته او نقصه في التكلّم

---

[۱] در نسخهٔ اغاني که نزد بنده موجود بود بیت دوم و سوم اینطور نوشته شده است :

وما تركوا لحما يدقون عظمه	لـآ كله القوه للمتعرق
ساحطم ما ابقوا له من عظامه	فانكب عظم الساق منه اوانتقى

ص ۱۰۸ ج ۱٤ وممکن است روایات مختلف باشد یااینکه بعض نسخ مغلوط است .

لسان الفتی نصف و نصف فؤاده   فلم تبق الاصورة اللحّم و الدّم

مابین زیاد اعجم و کعب بن معدان اشقری مهاجاتی بوده که قسمتی از تفاصیلش در (ج ۱۳) اغانی در ضمن اخبار ونسب کعب اشقری مسطور است. — برای بقیهٔ احوال او رجوع شود به اغانی ص ۱۰۲ ج ۱٤ [۱].

علاوه بر اشخاص مذکور شعرای ایرانی نژاد دیگری نیز در این دوره بوده اند که ازترجمهٔ احوال ونقل اشعار آنها صرف نظر شد[۲].

از جمله اشخاص برجستهٔ دورهٔ اموی که از نوابغ ادب و انشاء

---

[۱] وهمچنین در الشعر والشعراء ۲۵۷ و خزانة الادب ۱۹۳ ج ٤ وفوات الوفیات ۱٦٤ ج ۱ و آنچه ما نقل کرده ایم بیشتر از اغانی است .

[۲] از آنجمله یونس بن سلیمان بن کرد بن شهریار از احفاد هرمز که جزء شعرا وموسیقی دانان عالیمقدار این عصر محسوب است و اول کتاب در فن موسیقی بعد از اسلام بقلم او نوشته شده است — برای فهم احوال ونسب او رجوع شود بکتاب اغانی ج ٤ ص ۱۱٤ — ودیگر محمد و ابراهیم دو رادر اسمعیل بن یسار نسائی که اشاره بدانها شد وصاحب اغانی در ج ٤ ص ۱۲۱ آنها را نام برده است — واز امور دانستنی این است که (ابن میاده) رماح بن یزید که از شعرای متغزل معروف عصر اموی و اوائل دولت عباسی است خود نسب خود را از طرف مادر فارسی ذکر کرده وباین جهت افتخار نموده است « انا ابن ابی سلمی و جدّی ظالم وامی حصان اخلصتها الاعاجم و لیس غلام بین کسری و ظالم باکرم من نیطت علیه التمائم » اگرچه دیگران در این نسبت شبههٔ کرده اند رجوع شود باغانی ج ۲ ص ۸۸ .

باید او را شناخت (عبد الحمید کاتب) است که از روی مأخذ پارهٔ از نوشتهای ابن خلکان اهل انبار [۱] ایران بوده است (رجوع شود بابن خلکان ص ۳۳۳ ج ۱ چاپ طهران).

عبد الحمید کاتب متوفی سنه ۱۳۲ ه

ابوغالب عبدالحميد بن يحيي بن سعيد از موالي بني عامر واستاد مسلّم انشاء وترسل بوده است — بلاغت و فصاحت و قدرت قامی او درانشاء رسائل ضرب المثل است بطوری که میگویند « فتحت الرسائل بعبد الحمید و ختمت بابن العمید » .

انشاء عربی قبل از او در عصر خلفاي راشدين وبنی امیّه قواعد و قوانین مخصوصی نداشته و مراسلات شخصي و دولتی و فرامین و معاهدات بدون رعایت پارهٔ از قوانین دبیری طوری نوشته میشده است — و او اول کسی است که برای انشأ مراسلات قوانین خاصی وضع کرده است از قبیل: اطناب دربعض موارد و ایجاز دربعض موارد دیگر وهمچنین ابتداي بحمدو اختتام بدعا یا چیز دیگر که مناسب مقصود باشد . و قبل از او رسائل خیلی مختصر نوشته میشده و او رسائل را بحسب مقصود طولانی کرده است .

---

[۱] انبار مطابق نوشته یاقوت حموی اسم دو جا از بلاد ایران بوده است: یکی نزدیك بلخ ودیگر نزدیك فرات از بناهاي شاپور ذو الاکتاف که اسم اصلی آن فیروز شاپور بوده است .

عبد الحمید در ابتدای حال معلّم اطفال بوده و تدریجاً مقام او معلوم شده وبالاخره نزد مروان بن محمد بن مروان معروف به (جعدي) آخرین سلطان بني امیه تقرب بسزائی یافته وحائز منصب عالي گشته است. و آخر الامر مطابق نوشتهٔ مسعودی در سنه ۱۳۲ ه روز دو شنبه سیزدهم ذی الحجه با مروان کشته شده است .

و بمأخذ پارهٔ از نوشتهاي ابن خلکان بعد از قتل مروان عبد الجبار نامی بامر سفاح طشت آتشي بر سر عبد الحمید گذاشت تابسختی جان داد .

تنبیه ابن خلکان عبد الحمید را کاتب مروان مینویسد ولي از عقد الفرید چنین بر میآید که قبل از مروان هم در دربار بعضي خلفای سمت منشی گري داشته است .

انتقال موسیقی ایرانی بعرب

و موسیقی دانان ایراني از عهد اول اسلام

تا تشکیل دولت عباسی

رواج بازار موسیقی در عهد ساسانیان ومهارت ایرانیان را دراین فن تا حدی بیان کردیم (در جزء اول این کتاب از ص ۲۱۱ تا ص ۲۲۲). — بدیهی استکه ذوق سرشار باموسیقی و زمزمه وشعر

و سرود آمیختهٔ ایراني در این جزء زمان فترت (انقراض ساسانی و استیلای عرب بر ایران) یکمرتبه محو و نابود نشده و معقول نیست که آنهمه سازندگان و نوازندگان و رامشگران ایرانی عهد ساسانی بمحض مردن یزدگرد سوم آناً دست از کار خود کشیده و تماماً مرده باشند بلکه بطور قطع از همان زمان انقراض دولت ایران ببعد بدون هیچ تراخي و مهلتي بکار خود مشغول بوده و دست بدست بیکدیگر انتقال میداده اند و با همان قریحهٔ خدا دادي که در نهاد هر دهقان و مرزبان و هر فرماندار و فرمانبردار ایراني بوده زندگانی میکرده و روزگار میگذارنده اند — تصوّر میکنم برای اثبات این مطلوب بطور کلي چندان باقامهٔ دلائل وشمردن اسامي چند نفر سازنده و موسیقی دان معروف حاجت نباشد و در این مورد همان حس احتیاج و علاقهٔ طبیعی که بني نوع انسان در دورهٔ زندگانی خود بنوع ذوقیات دارد وهمان روح ذوقی وطبع لطیف حساسی که مخصوصاً با گل وجود هر ایراني نژادی سرشته شده است براي تصدیق این مدّعا دلیل مقنعی باشد. — درست است که در موقع حملهٔ خانمانسوز عرب بر ایران و گرفتاریهای داخله وافسردگیهای پي در پي و هجوم بلایا از هر طرف حالت نشاط و طربی در ایرانیان نمانده و اغلب هیچ ایرانیان غیرتمند حساسی دیگر مجال شنیدن نغمات فرح انگیز مطربان و صدای نوشا نوش ساقیان را نداشته اند ولي اگر عروس و خنده نبوده است ماتم و گریه داشته اند و اگر سازها و آوازهای مفرّح نداشته اند ناله ها

وزمزمه هاي جانسوز و دلگداز در کار بوده است .

و هر چند مجلس عیش و سرور نوعروسان و تازه دامادان و هنگامه هاي جشن ملّي و بالاخره مجالس و محافل خوشی و شادی نداشته اند ولیکن فراق جگر گداز عزیزان ومحبوبان و کشته شدن صدها جوانان ناکام و داغ ماتم جگر گوشه هاي نازنین وازدست رفتن دورهٔ عزّت وجلال واقتدار و استقلالشان : قامتهای داغدیدگان پشت از حسرت چنك آسا خمیده را گوشمال بس و روحهای لطیف شانرا همین تازیانه ها براي تحریك احساسات کافي بوده است — مضرابهای پی در پي حوادث تارهای قلوب نازك شانرا لحظه بلحظه مرتعش میساخته وناله ها و فریاد هاي جگر خراش از سینهای مملّو از درد وحسرتشان برون میجوشیده است . — مقصود این است که موسیقی بنظر فنی در شادی و ماتم و حزن وفرح تفاوتی ندارد نهایت اینکه در یکجا حس انبساط و طرب را نشان میدهد و در یکجا حالت افسردگي و اندوهناکي را — و می بینیم که هر یك از شعب الحان و نغمات موسیقی نمایندهٔ حالتی و احساسي مخصوص و داراي تأثیري خاص درنفس شنونده است [۱] وهمه افراد یك حقیقت وفروع یك اصل اند و قیود و شروط باصطلاح دراقسام مأخوذ ومعتبر است نه در حقیقت

---

[۱] این مطلب پر واضح و در السنهٔ موسیقی دانان مشهور است معذالك نقل این کلام را بی فائده ندیدیم — شهاب الدین صیرفی درکتاب خلاصة الافکار فی معرفة

مقسم: — موجب اطالهٔ سخن تا اینجا رفع شبهه ایست که شاید در خاطر بعضی راه پیدا کنند باینکه خواندگی وساز و آواز فقط در موقع سور وسرور است نه در موقع غصه واندوه .

باری: در اینکه ایرانیان ایندوره که موضوع بحث ماست در دنبالهٔ عصر ساسانی ازموسیقی مانند سایر فنون وصنایع از قبیل معماری و حجاری و غیره و همچنین علوم و آداب حظ وافی داشته اند جای تردید نیست وهمچنین شبههٔ نیست رکن عمدهٔ موسیقی بعد از اسلام موسیقی ایرانی بوده است و این فن شریف هم با خود ایرانیها و سایر فنون وعلوم وآدابشان داخل در حوزهٔ عرب واسلام شده و احیاناً ازقالب فارسی درآمده سیمای عربی بخود گرفته است .

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

الادوار که برای سلطان اویس تألیف کرده مینویسد « بدانکه هر یك ازین شدود وشعب مشهوره بأتأثیری خاص در نفس هست بعد از التذاذي که همه را حاصل است چنانکه عشاق ونوا وبوسلیك قوت شجاعت می بخشد وراست و عراق و اصفهان و نوروز و محیر و نهفت افراط بسط وفرح می آورد که اصل مقتضای الحان است و حسینی وحجازی گردانیده هم فرح مي آورد مختلط باندك فتوری و بزرك و کواشت و حجاز که صاحب ادوار اختیار کرده است تفریح آ ن مشوب است بحزن وراهوي و زنکوله و زیر افکند بغایت محزن اند — و اگر بعضی از ادوار مفرط الفرح را بایکدیگر بیامیزند شاید که موجب خندیدن بسیار باشد وهمچنین درمحزنات موجب گریه» ومرادش از صاحب ادوار صفي الدين عبد المؤمن ارموی است و مسلك او با مسلك مؤلف کتاب خلاصة الأفكار درادوار طبقات حجازي مختلف است .

هرچند بطور تفصیل از خصوصیات موسیقي وموسیقی دانان ایرانی در این دوره اطلاع مشبعی نتوان بدست آورد ولي از روي اشارات و تصریحات مورخین و ادبای اسلامي راجع باین موضوع مطالب مفیدهٔ میتوان کشف کرد .

چون نظر ما دراینجا فقط بیان حال موسیقی وموسیقي دانان ایران از ابتدای اسلام تا آغاز تشکیل دولت عباسی است ازین قسمت که در موقع نقل وترجمهٔ کتب درعهد عباسي اول (۱۳۲—۲۳۲ ه) مخصوصاً مسلمین قسمت مهم فنّ موسیقی را از ایرانیان اقتباس کرده و در این علم بدانها اعتماد داشته و لابد کتبي از فارسی راجع باین علم بعربی ترجمه کرده اند عجالةً صرف نظر کرده بموقع خود محوّل میسازیم وبذکر پارهٔ از مطالب که کاملاً مربوط بموضوع است مبادرت میورزیم .

عرب در زمان جاهلیت از موسیقی و غناء بهرهٔ نداشته و اگر الحانی داشته مناسب باطبع جبلی خودشان خشن وناهموار بوده است — و بعد از ظهور اسلام بواسطهٔ معاشرت و آمیزش باملل متمدنه آنوقت از قبیل ایرانیها و رومیها قبل از سایر علوم و آداب موسیقی را از آنان اقتباس کرده اند زیرا این کار چندان مئونهٔ زائده نمیخواسته ومحتاج بنقل وترجمهٔ کتب نبوده است و مخصوصاً این فن را بیشتر از ایرانیها آموخته اند وچنانکه گفتیم جزء اعظم موسیقي بعد ازاسلام همان موسیقي ایراني است .

تنها شخصی که مابین شعرای عرب جاهیت باشعار خود تغنی کرده

ومشهور بموسيقي دانی است (اعشي بنی قيس متوفي ۶۲۹ م) است [۱] — و بعضی یکنفر دیگر را هم جزء شعراي غنائي عصر جاهلی شمرده اند

[۱] اعشی بنی قیس اسمش میمون بن قیس بن جندل ازمشاهیر شعرای جاهلیت و یکی ازده نفر شاعر معروف اصحاب معلقات عشر است بعقیدهٔ ابو زکریاي تبریزی (امرؤ القیس بن حجر کندي متوفی) ۵۶۰ م) زهیربن ابی سلمی (متوفی ۶۳۱ م) نابغهٔ ذبیانی (متوفی ۶۰۴ م) اعیشی قیس (متوفي ۶۲۹ م) لبید بن ربیعه (متوفی ۶۷۵ م) عمرو بن کلثوم (متوفی ۶۰۰ م) حارث بن حلزه یشکري (متوفی ۵۸۰ م) طرفة بن عبد (متوفی ۵۵۲ م) عنترةبن شداد (۶۱۵م) عبیدبن ابرص (متوفی ۶۰۵ م) — و اعشی اول کسی است که در عرب بشعر خود تغنی کرده و سیاحت بلاد نموده است وبواسطهٔ موسیقی دانیش معروف به (صناجة العرب) شده است — معلقهٔ اعشی مطلعش این است « ما بكاء الكبير في الأطلال وسؤالي و مايردّ سؤالي » وحضرت رسول ص را دیده وقصیدهٔ در مدح او بمطلع ذیل گفته است « الم تغتمض عيناك ليلة ارمدا وعادك ما عاد السليم المسهدا » — اخبار واشعار اعشی در اغاني ص ۵۲ ج ۱۵ و۷۷ ج ۸ و ۱۴۳ ج ۱۰ مذکور است وأینکه جرجی زیدان برای اخبار و اشعارش حواله به ص ۱۶۰ اغانی ج ۱۶ میدهد گویا اشتباه کرده و آن اعشي اعشی قیس نیست بلکه اعشی ربیعه است وعلاوه بر مواضعی که شمردیم درچندجای دیگر از اغاني اسم اعشی قیس برده شد و اشعار و حکایاتی از او نقل شده است (رجوع شود بفهرست اغاني) — غیر از اعشي قیس چند نفر دیگر ازشعرای عرب عمده در قرون اولای اسلام معروف به (اعشی) هستند که برای امتیاز مضاف الیه براي آنها عموماً ذکر میشود — یکي (اعشی ربیعه متوفی ۸۵ ه) که نامش عبد الله بن خارجه واخبارش در اغانی ج ۱۶ ص ۱۶۰ مسطور است و مداح آل مروان بوده و اشعارش در مدح عبد الملك ساخته است و یك شعر از قصیدهٔ او این است « فاصبحت

بقية حاشية صفحة قبل

اذ فضلت مروان وابنه علي الناس قد فضلت خير اب و ابن » — و دیگر (اعشي همدان) که اسمش عبد الرحمن ابن عبد الله بوده وگويا درزمان حجاج ثقفي كشته شده است وحكايات وترجمهٔ احوالش دراغاني ص ١٤٦ ج ٥ مشروحاً نوشته شده و قصّهٔ گرفتاري او بدست ديلم و اشعارش در اين باب خواندنی است — و دیگر (اعشى باهله) كه در دوجاى اغاني اسم او را دیده ام یکی ص ٥٢ ج ٣ كه حكايتى از او باشار بن برد وحماد عجرد نزد عقبة بن سلم ذكر شده است ودیگر درص ٣٩ ج ١٤ كه راجع بسوق عكاظ حكايتى نقل شد و يك شعر از او نوشته شده است « فـدي لك نفسى اذ تركت ابن حازم اجبّ السنام بعـد ما كان مصعبا » . — و دیگر (اعشى بنى تغلب) كه اسمش ربيعه يا نعمان بن يحيي بوده واز شعراى دولت اموي وساكن شام و نصرانى بوده است و اخبارش در اغانى ص ٩٨ ج ١٠ ذكر شده است — وليد بن عبد الملك او را خيلي احسان میکرده وچون نوبت سلطنت به (عمر بن عبدالعزيز) رسيده او را نوازشی نکرده است واعشي اين اشعار ساخته است :

لعمرى لقد عاش الوليد حياته امام هدى لامستزاد ولا نزر
كانّ بنى مروان بعـد وفاته جلاميد لاتندى وان بلّها القطر

— وديگر (اعشي بني اسد) كه نامش خيثمه و نامش دراغاني ص ١١٠ ج ١٩ ذكر شده وبرادر (كميت بن معروف) از شعراى اسلامى بوده است ودر مرثيهٔ برادرش كميت اشعـارى بمطلع ذيل ساخته « هوّن

موسوم به (علس ذی جدن) [۱] که چندان معروف نیست .

و غیر ازین دو نفر کسی اصلاً نبوده یامعروف نیست — اما علس ذي جدن که ترجمهٔ او در اغانی (ص ۳۷ ج ٤) درحدود نصف صفحه

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

علیك فان الدهر منجدب کل امرئٍ عن اخیه سوف ینشعب» و اخبار کمیت بن معروف در اغانی ص ۱۰۹ ج ۱۹ مسطور است — و این کمیت غیراز (کمیت بن زید ٦٦—۱۲٦ ﻫ) است که مدّاح علویین و بني هاشم بوده است و هاشمیاتش درمصر ولیدن طبع شده واخبارش در اغاني ص ۱۱۳ ج ۱٥ مسطور است. — و دیگر (اعشی بني سلیم) که در ص ۱٦ ج ٦ اغاني نام او ذکر شده واشعار ذیل را در مدح مغنی معروف وحمان اشقر (ابو عمر عبد الرحمن بن عمر) ساخته و از روی آنها کنیه و اسمی معلوم میشود :

کانوا مخولا فصار واعند حلبتهم لما انبري لهم وحمان خصیانا
فابلغوه عن الاعشي مقالته اعشی سلیم ابي عمر و سلیمانا
قولوا یقول ابو عمر و لصحبته یالیت وحمان قبل الموت غنانا

[۱] علس بن زید از ملوك حمیر بوده و وجه شهرتش به (ذی جدن) برای خوبي آوازش بوده است گویند او اول کسي بوده است که در یمن غنائي خوانده است جرجی زیدان در تاریخ آداب اللغه او را جزء شعراي مغنین شمرده ودراخبارش در اغاني ص ۳۷ ج ٤ شعری از او ذکر نشده است والله العالم .

نوشته شده است از ملوك حمير و خوش آواز بوده و بنقل بعضی اول کسی است که در یمن تغني کرده است ومربوط بعرب حجاز و نجد و حوالي آنها نیست [۱] ومعلوم نیست که از وطن خود هرکز بیرون آمده باشد ودیگران ازهنر او بهرهٔ برده باشند وبالاخره عربها بواسطهٔ او باغنا وموسیقی آشنا نشده اند — و اول کسي که درعصر جاهلی عرب بغنا مشهور کشته وعرب را بالتغني والفاظ آلات موسیقي ازقبیل چنك و ناي وبربط وطنبور وون [۲] وغیره آشنا کرده واسامی این آلات را

[۱] عربهاي حجاز ونجد وحوالي آنها درزمان جاهلیت درتحت تسلط حمیریین از ملوك یمن بوده اند و هیچوقت جرئت مخالفت با آنها را نداشته اند — در اواسط قرن چهار میلادی که حبشه بمساعدت قیصر روم بر یمن مسلط شدند (۳٤۵ م) کم کم هیبت یمن در دل عربهای حجاز ونجد شکسته شد وسر بمخالفت برداشتند تا اینکه دراواخر قرن پنجم میلادی تقریباً از تحت سیطره و اطاعت مستقیم یمن خارج شدند

[۲] الفاظ چنك و بربط وطنبور در حواشي جزء اول کتاب شرح داده شد واما لفظ (ون) یا (ونج) مخفف وینا عبارت از چوبي بوده است که بر روي آن تاري از فلز کشیده ودر زیر دو سر همان چوب دو کدی خاکی نصب میکرده اند و این تعریف شبیه بتعریفی است که مسعودی در مروج الذهب گفته « و للهند الکنکله و هی و تر واحد یمدّ علی قرعة فیقوم مقام العود و الصنج » و لفظ کنکله معرّب کنگرهٔ هندی است که حالیه خود ولفظش درهندوستان دائر است وفرهنك شعوری مینویسد که زنبورهٔ فارسي همان کنگر و کنگرهٔ هندي است نزاری قهستانی گفته « بس کند زهره سازها همکار ازپي جشن این مبارك سور دف وچنك ورباب و زنبوره غیچك وناي وبربط وطنبور » — روزبهان فارسی میگوید (رك جانم چو کنگر مینوازد نه ظاهر بلکه درسرمینوازد) مأخوذ ازمجلهٔ کنجینهٔ معارف بقلم میرزا محمد علیخان تربیت .

در اشعار خود استعمال کرده است همان اعشی بن قیس است — وعلت آشنا شدن اعشی باموسیقی و آلات آن این بوده است که بدربار ملوك حیره و ایران مراودهٔ زیاد داشته باندازهٔ که قدري فارسي یاد گرفته بوده است وچنانکه اشعارش مشتمل بر خیلي از الفاظ فارسي است ودر عهد انوشیروان مخصوصاً بمدائن رفته [۱] و گلها و ریاحین و آلات موسیقي معمولی آن عصر را دیده و در اشعار عربی خوو الفاظ پارسی آنها را اقتباس نموده است چنانکه میگوید :

وطنا بیر حسان صوتها   عند صنج کلما مس ارنّ
فاذا المسمع افنی صوته   عرف الصنج فنادي صوت ون

ودر تذکرة الشعراء ابن قتیبه این اشعار را ازاعشی آورده است :

فلا شربن ثمانیا و ثمانیا   وثمان عشرة واثنتین و اربعا
من قهوة بانت بفارس صفوة   تدع الفتي ملکا یمیل مصرعا
بالجلّسان [۲] و طیب اردانه   بالونّ یضرب لي یکر الاصبعا
و النای نرم و بربط ذي بحة   ولصنج یبکی شجوه ان یوضعا

باري اعشی قیس قبل از ظهور اسلام دراثر مراودهٔ باایرانیان با غنا وموسیقی آشنائي پیدا کرده والفاظ قسمتیاز آلات موسیقی ایران را

[۱] ملاقات اعشي را بالنوشیروان خیلی از ادبا ومورخین نوشته اند وبنا براین لازم است که اعشي عمر طولانی کرده باشد زیرا مابین وفات انوشیروان و وفات اعشي (۸ هـ) بحساب بعضي درست ۵۰ سال شمسي فاصله است

[۲] جاسان معرب گلشن فارسي است .

عیناً بلفظ فارسی یا با اندك تحریفی در اشعار عربی خود آورده و این کلمات را گوشزد عرب کرده است و از آن تاریخ ببعد این کلمات در اشعار عربی زیاد دیده میشود واین خود یك دلیل است براینکه عرب در ابتدا آلات غنا را در دست ایرانیان دیده و موسیقی را بیشتر از آنها اقتباس کرده است .

هرچند مطلب واضح است ولي گواه را چند بیت دیگر ازاشعار عرب شاهد میآوریم که بعد از اعشي آلات موسیقي ایرانی را با همان لفظ فارسي یا قلیل تغییری آورده اند [۱] :

شیخ شمس الدین نواجی مؤلف حلبة الکمیّت (متوفی ۸۵۹ ﻫ) در خصوص کمانچه میگوید :

انهض خلیلي و بادر الی سماع کمنجا

فلیس من صدّمنا و راح عنا کمن جا

شهاب الدین حجر درحق زن کمانچه زنی گفته است :

وقضیت منها اذ شدت بکمنجة مابین سالف نغمة او طاری

نور اشقر درحق زن چنك زني گفته وعین لفظ فارسی چنك را

[۱] شعرائي که اشعار شان را شاهد آورده ایم غیر از اعشی هیچکدام مربوط بعهد جاهلیت ویاعهد اول اسلام نیستند و ممکن است کسی بگوید « الناظ طبلخانه و چنك وکمانچه که آنان در اشعار شان یاد کرده اند از آثار عهد اول اسلام نیست که دست بدست بآنها رسیده باشد بلکه تدریجاً این لغات در زبان عربی تراوش کرده است » ومعذالك استشهاد ما باشعار آنها خالي از فائدهٔ ادبی ومهمی نیست .

آورده است :

لبنت شعبان جنك حين تضربه يغدو باصناف الحان الهوى هازى

لاغرو وان صاد الباب الرجال بها اما تراه يحاكي مخلب البازى

ابن الزين لفظ طبلخانه که از مصطلحات فارسی است عیناً آورده است :

منقرّنا بالطبلخانة قد غدا بفرط البها والحسن ينهى ويأمر

و لما راى عقلي علي غصن قده غدا طائراً اضحي عليه ينقرّ

عمر بن فارض (متوفي ۶۳۲ ه گوید :

تراه ان غاب عنى كلّ جارحة في كل معنى رقيق رائق بهج

فى نغمة العود والناي الرخيم اذا تألفا بين الحان من الهزج

اعشى قيس گويد :

ومستق صيني وون و بربط يجاوبه صنج اذا ما ترنّما [۱]

خلاصه اول کسی که در شعرای دورهٔ جاهلیت عرب اطلاع از آلات موسیقی ایرانیان پیدا کرده و اسامي آنها را درشعر عربی آورده (اعشی قیس) است و در زبان عربي اولین بار مثلاً لفظ (بربط) را در اشعار او می بینیم .

---

[۱] صاحب قاموس اللغة مینویسد « المستقه بضم التاء و فتحها آلة يضرب بها الصنج ونحوه » وتعریف او بامقدمهٔ ذیل که بیشترش مأخوذ از مجلهٔ گنجینهٔ معارف است واضح میگردد : نای (نی) از آلات موسیقي ذوات النفخ است که از زمان قدیم تا کنون درایران معمول است واحتیاج بشرح ندارد وشعراي فرس در بارهٔ آن نغمه ها ساخته اند خاقانی گوید (نای است چون طفل حبش ده دایگانش ترک وش

بقيه از صفحهٔ قبل

نه چشم دارد شوح وش صد چشم حيران بين در او) و ده دايه اشاره به انكشتان دست است و نه چشم ثقبه هاى اوست — و در اشعار شعراي عرب از قبيل اعشى و بحترى و غيره لفظ فارسى (ناي) استعمال شده است — و چند قسم از آلات ذوات النفخ موسيقي ازجنس ناى است مانند سورناي ودو ناى و نى انبان وموسيقار و بيشه وغيره — و (بيشه) عبارت از نى هاى كوچك وبزرك مختلف الشكل است كه تابع اختلاف مقادير آنها نغمات مختلف استخراج ميشود و آن را (ناي ني) و (موسيقار) نيز نامند و عربها آلت مذكور را كاهى (يراعه) خوانند و فرانسويها (Flut de pan) — ومصريها وچينى ها آلتى مانند بيشه داشته اند كه موسوم به (شبابه) و (مستق) است و بنا بر تعريف بعضى شمارهٔ ني هاى بيشه چينيها به بيست عدد بالغ ميشوند — ولفظ شبابه مخصوصاً در اشعار عرب زياد است (رجوع شود بحلبة الكميت) — شمس الدين كوفي ميكويد (و فى كفها شبابة تجمع المنى فنحن سكوت و الهوي يتكلم) .

[١] موفق الدين ابو العباس احمد بن قاسم بن ابى اصيبعه صاحب كتاب عيون الانباء فى طبقات الاطباء از طبيبان عاليمقدار بوده و در دستكاه دولت ايوبيهٔ مصر مقامات عالي يافته تولدش (٦٠٠) وفاتش (٦٦٨ هـ) است .

[٢] طبيب معروف عرب از اهل طائف بوده وعصر حضرت رسول را درك كرده است — مسافرت ببلاد فارس و يمن نموده ومدتي در دار العلم جندى شاپور اقامت جسته وتحصيل طب كرده است — وقتى بدربار انوشيروان رفته و باداو مكالمات شيرين

تحصیل طب کرده بوده است مینویسد که علاوه بر علم طب نواختن بربط را هم درایران یاد گرفته وپس از مراجعت درمکهٔ معظمه آنرا معمول کرده ونشر داده است .— شمس الدین محمد نواجی (متوفی ۸۵۹ ﻫ) در حلبة الکمیت (ص ۱۵۵) نقل میکنند که اول کسی که درعرب نواختن عود (بربط) را بالحان فارسیان آموخته ودرمکه بمردم یاد داده و آنرا منتشر ساخته است (نضر بن حارث بن کلده)[۱] میباشد که درحیره نزد کسری (گویا مرادش بقرینه تصریح بعض مورخین خسرو پرویز است) رفته و آنجا عودنوازی و موسیقی ایرانی را یاد گرفته و پس از مراجعت در مکه آنرا رواج داده است .— واز قول

بقیه از صفحهٔ قبل

سود مندی دارد که دربعض کتب تاریخ ورجال مسطور است — وفاتش علی المشهور (۱۳ ﻫ) است وبعضی نوشته اند درزمان معاویه فوت شده و علیهذا عمرش از صد متجاوز خواهد بود .

[۱] نضر بن حارث بن کلده عبدی (از طایفهٔ بنی عبدالدار) از اشخاصی است که در جنك بدر (سال دوم هجرت) اسیر شده وعلی المعروف بامر پیغمبر (ص) وبدست علي (ع) کشته شده است اغانی ج۱ ص ۱۰ و ج ٤ ص ۲۱ درضمن شرح غزوهٔ بدر و ج ۱۹ ص ۸۱ و تاریخ گزیدهٔ ص ۱٤۱ وتاریخ طبری درضمن واقعهٔ بدر — معلوم باد که حارث بن کلده عبدي ازطایفهٔ بنی عبد الدار بوده وهمان است که در جنکهای فجار و عکاظ نامش معروف است و در اغانی ج ۱۹ ص ۷۳ الي ص ۸۳ شرح این جنکها نوشته شده است واین حارث غیر از حارث بن کلده ثقفی طبیب معروف عرب است و بقولی اصلا او پسر نداشته است .

مسعودي (متوفي ٣٤٦ ه) نقل شده است که نضر بن حارث بسمت نمایندگي نزد خسرو پرویز آمده بوده است و در حیره نواختن عود را یاد گرفته وبعضی نوشته اند که جمعي از کنیزکان سرود گوي را نیز خریده وهمراه خود بمکه برده است [۱] .

باري ازروی کتب تاریخ وادب اینطور مستفاد میشود که موسیقی ایرانی قبل از عهد بني امیّه حتی قبل از اسلام مابین عرب وهر حوزه اسلام شروع برواج کرده است ولي درعصر اموی تکمیل شده است و موسیقی دانان نامی معروفي در این دوره وجود گرفته اند که اغلب آنها دست پروردکان موسیقی دانان ایراني ومروج موسیقی ایرانی بوده اند چنانکه واضح خواهد شد — ومرکز آنها بیشتر مدینهٔ طیبه بوده است .

آلات معروفهٔ موسیقي ایرانیان بعد از اسلام غیر از (حنجره) که بالا ترین و قدیمترین آلت موسیقي طبیعی هر ملتي است ؛ بیشتر همان آلات مشهور قبل از اسلام و در دورهٔ ساسانیان بوده است از قبیل : نای ، بربط (عود ومزهر) ، چنك (رباب وصنج) ، چغانه (صغانه) ، تنبور (طنبور) ، کمانچه (کمنجه) ، غژك (غیجك) [۲]

[۱] مجلهٔ کنجینهٔ معارف شماره ٤ ص ٣٠ نقل از تفسیر بصائر فارسي تألیف شیخ ظهیر الدین نیشابوری درسورهٔ لقمان آیهٔ پنجم .

[۲] تعریف این آلات را بقدر مقتضی پیش از این کرده ایم مناسب است بعض اشعار فارسي وعربي که در خصوص این آلات استعاره ها وتشبیهات خوب دارد محض تفنن خاطر خوانندکان بیاوریم — خاقاني درخصوص بربط که مشتمل بر چهار

وامثال آنها و بعض اقسام این آلات در بعض نواحی ایران معمولتر از سایر قسمتها بوده است مثل اینکه درحدود فارس بیشتر بربط وچنك معمول بوده ودرحدود طبرستان وديلم طنبور خيلى رواج داشته ودر حدود خراسان نواختن يكنوع چنكى كه هفت وتر داشته شايع بوده است. — واما عرب چنانكه پيش اشاره شده چندان ازموسيقى حظى نداشته وموسيقي آنها عبارت ازهمان آواز ها والحان خشنى بوده است كه مناسب باخشونت ذاتى وطبع بدوى آنها كاهى از بعض حنجره ها خارج شده است و وقتى كه ازدولت سر اسلام بتمدن وحضارت نزديك شده اند كم كم بواسطهٔ آميزش با ملل متمدنه قرائح آنان از درشتي بنرمى مائل شده و با موسيقى آشنائى يافته‌اند — قديمترين آلات موسيقى آنها در بدو اسلام عبارت از دف وكف بوده است و در عهد بني

بقيه از صفحهٔ قبل

وتر مزدوج است ميكويد (آن هشت تا بربط نكر جانرا بهشت هشت در هر تار از او طوبي ثمر صد ميوه هر تا ريخته) وهم در يكقسم چنك كه بيست وچهار وتر مفرد دارد كفته (كر چه تن چنك شبه ناقهٔ ليلى است نالهٔ مجنون ز چنك رام بر آيد بيست و چارش زمام تافته ليكن ناله نه ازناقه از زمام برآيد) وهمو راجع به بربط كويد (بربط نكر آبستنی و نالنده چو مريم زايندهٔ روحی كه كند معجزه زائي) صائب كويد (كرچه ني زرد و ضعيف و لاغر و بی دست و پاست چون عصاي موسوي در خوردن غم اژدهاست كرچه سر تا پاى او يك مصرع برجسته است هر سر بندى از او ترجيع بند ناله هاست) — حمدونى در عود (بربط) كويد

امیه موسیقي ایراني مابین آنها رائج شده است . — طرز تغني آنان قبل از اینکه اقتباس از دیگران کنند این بوده است که بعض زنها و یا مرد ها مخصوص اینکار بوده اند که در مجالس و محافل عزاداری یا عروسی و شادی حاضر میشده بلحن خاصی مناسب موقع نوحه گری یا طرب انگیزی میکرده اند و گاهی در موقع نشاط کف میزده اند و بعضی را هنر دف نواختن هم بوده است — برای تصوّر این مطلب سبك مرثیه خوانی زنانه ومجالس عروسی دهات دور دست خود مان را باید در نظر بگیریم گرچه باز خیلي تفاوت دارد بلکه قابل قیاس نیست زیرا علاوه برمقتضاي محیط ونژاد موسیقي وادب پرورهٔ ایراني وقتی که ملاحظه کنیم سبك تغنی همین دهاتیان نسبت بخود شان واعصار قدیمه درمرور زمان خیلی ترقی کرده است . باري ازاین دسته مغنیان عرب دراین دوره که موضوع بحث ماست چند نفر زن و مرد بوده اند از قبیل : طویس ، سیرین ، زرنب ، خوله ، رباب ، رائقه ، سلمی و از همه مشهور تر (طویس)

بقیه از صفحهٔ قبل

(وناطق بلسان لاضمیر له کانه فخذ نیطت علي قدم یبدی ضمیر سواه فی الحدیث کما یبدی ضمیر سواه منطق القلم) دیگری راجع بعود نوازی گفته است (اشارت باطراف لطاف کانها انا بیب درّ قمعت بعقیق ودارت علي الاوتار جسا کانها بنان طبیب فی مجس عروق) و دیگري گفته (وکانه في حجر ها ولد لها ضمته بین ترائب ولبان ابدا تدغدغ بطنه فاذا سها عرکت له اذنا من الآذان) و بفارسی خوب گفته شده است (ساقي که بساغر می‌گلگون میریخت مطرب که بزخمه درمکنون میریخت فصاد وطبیب جمع بودند بهم این نبض همی گرفت واوخون میریخت)

مغنی بوده است [۱] .

---

[۱] سیرین و زرنب وخوله و رباب و رائقه وسلمی از مشاهیر مغنیات بسبك قدیم عرب درحجاز بوده اند — اسامی آنها اغلب مشترك مابین چند نفر است و مقصود ما همانهائي هستند که نامشان در کتاب اغاني ج ۱۶ ص ۱۳ در ضمن ترجمهٔ احوال واخبار (عزة الميلاء) مغنیه مذکور است — و اما (طویس) علاوه برچند جای اغانی که بمناسبت ذکر او شده است در دو جا مستقیماً همین اسم عنوان دارد یکی در ج ۲ ص ۱۷۰ که مینویسد طویس علم بغلبه است و اسمش عیسي بن عبد الله و کنیه‌اش ابو عبد المنعم ازموالي بني مخزوم اول کسی است که درمدینه غناي عربی میخوانده ودف میزده‌است ومعروف‌است که روز وفات حضرت ختمی مرتبت متولد شده وفطامش درروزفوت ابوبکر بوده‌است وروزقتل‌عمر ختنه شده‌است وروز قتل عثمان عروسی کرده وروزقتل علی (ع) اولادي پیدا کرده است وبعضي نوشته اند که روز قتل حسن بن علي (ع) اولادي پیدا کرده است — وگویند اول غنائی که خوانده هزج است باين ابيات (كيف يأتي من بعيد وهو يخفيه القريب نازح بالشام عنا وهو مكسال هيوب قد براني الحبّ حتي كدت من وجدي اذوب) — ودیگر درج ٤ ص ۳۸ که مینویسد طاوس اسم او بوده وطویس علم بغلبه است از موالی بنی مخزوم ودرغنای هزج خیلي استاد بوده است چنانکه باو مثل زنند به (اهزج من طويس) و معروف است که بالا ترین موسیقی دانان درثقیل (ابن محرز) است ودررمل (ابن سريج)

در کتب تاریخ مشهور است که بعد از اسلام در زمان (عبد الله بن زبیر)[1] موسیقی ایرانی بعربستان آمده و مابین عرب رواج یافته است

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

ودر هزج (طویس) — و آنچه درخصوص تاریخ تولد وازشیر باز گرفتن و عروسی و اولاد پیدا کردن اولی گفته است در مورد این شخص هم از قول بعض نوشته است — علی ای حال . (طویس) مغنی معروف که زمان خلفا را درك کرده و حکایاتی باو منسوب است علی المشهور یك نفر بوده است — و اینکه در دو جای اغانی مستقلاً عنوان شده است وجهی ندارد جز اینکه شاید دو نفر باین نام معروف بوده اند فتامل

[۱] عبد الله بن زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد شخصی است که در زهد و عبادت و رشادت و جلادت معروف عصر خود بوده است — مطابق نقل گزیده درسال (٦٤ هـ) درمکه بمخالفت یزید بن معاویه قیام نموده ومدعی خلافت شده است واهل مکه و مدینه و جمعی از اهالی عراقین باو گرویده اند — یزید سپاهی بسر کردکی حصین بن نمیر بجنك او فرستاد مکه را محاصره و با منجنیق مسجد حرم را خراب کردند وجامهٔ کعبه از آتش نفط اندازان سوخت وخرابی زیاد بمکه وارد شد — دراوان کیر ودار جنك خبر مرك یزید رسید وفرستادکانش دست ازکارزار کشیدند و مراجعت نمودند — از آن تاریخ روز بروز کار عبد الله زبیر بالا گرفت وبنی امیّه از او خیلی خائف بودند و وجود او مانع استقرار کامل سلطنت آنان بود تا اینکه درسال (۷۲ هـ)

بقيهٔ حاشيهٔ صفحهٔ قبل حجاج بن يوسف ثقفى بامر عبدالملك كه سلطان وقت بود بالشكر بسيار بجنك او رفت وقريب نه‌ماه مكه‌را محاصره نمود وبامنجنيق بيشتر باروها وخانه هاي مكه‌را خراب وقسمتى از كعبه را ويران ساخت و همين طور جنك باشدّت ادامه داشت تا اينكه روز سه شنبه سيزدهم جمادى الاولي سال (۷۳ هـ) عبد الله زبير كشته شد — عبد الله در عهد خود يكمرتبه خانهٔ كعبه را مرمت كرده بود وبعد ازين واقعه مجدداً حجاج آنجا را عمارت نمود .

پدر عبدالله موسوم به (زبير عوام) جزء عشره مبشره است — و عشرهٔ مبشره عبارتند از چهار يار بتعبير بعضي : على (ع) ، عثمان ، عمر ، ابوبكر كه خلفاى اسلام بوده اند و (طلحة ابن عبيد الله كه در ٦۲ سالكى بسال (۳٦ هـ) فوت شده‌است و (سعد بن ابى وقاص) كه درعهد معاويه درمدينه بسال (۵۵) فوت شده ودرآنوقت بنقل اخبار الدّول ۸۳ سال داشته و بقول صاحب تاريخ كزيده قريب ۹۰ سال داشته است — و (سعيد بن زيد) كه عمرش از ۸۰ متجاوز بوده درسال (۵۱ هـ) وفات يافته است — و (ابوعبيده جراح كه در ۵۸ سالكى بمرض طاعون درشام بسال (۱۸ هـ) دركذشته است — و (عبد الرحمن بن عوف) كه در ۷۵ سالكى بمدينه مرده است بسال (۳۲ هـ) — وزبير بن عوام) عمه زاده حضرت خاتم‌الانبياء كه‌در ٦٤ سالكى بسال(۳٦هـ) درجنك جمل كشته شده است وده نفرپسر داشته چهار ازبطن (اسماء ذات النطاقين) دختر ابوبكر وآنها عبارتند از : عبدالله ، عاصم ، عروه ، منذر ـ وشش از امهات مختلفه وآنها عبارتند از : مصعب ، حمزه ، خالد ، عمرو ، عبيده ، جعفر .

واوّل کسی که آوازهای فارسی را یاد گرفته واشعار عربی را باغنای فارسی خوانده است یکنفر از موالی موسوم به (سعید بن مسجح) بوده است که اولین بار موسیقی را ازایرانیانی که برای مرمت خانهٔ کعبه بمکه جلب شده بوده اند یاد گرفته و مجذوب موسیقی ونواهای ایرانی گشته وسپس مسافرت بایران کرده است وفن موسیقی وسازندگی را آنجا یاد گرفته و پس از مراجعت آنرا درمکه رواج داده است و ترجمهٔ احوال وقصهٔ آموختن او موسیقی را ازایرانیان دراغانی ج۳ ص ۸۴ مذکور است .

حکایتی که اغلب ادبا ومورخین دراین باب نقل کرده اند این است که عبدالله بن زبیر چند نفر بنا ومعمار ازایران برای ترمیم خانهٔ کعبه که در عهد او خراب شده بود [۱] بمکه خواست استادان ایرانی درضمن کار چنانکه عادت مرسوم بناهای ایرانی است زمزمهٔ میکردند ــ یکنفر از موالی موسوم به (مسجح) که شخص ذاتاً باهوش باذوقی بوده است

---

[۱] خرابی کعبه علی المشهور دراثر واقعهٔ جنك باقشون یزید که سابقاً اشاره شده بوده است ودراغانی (ج ۳ ص ۸۴) علّت خرابی آنجارا بروایتی چنین مینویسد که اهل شام مکه را محاصره کرده بودند وشبانگاهی عبدالله بن زبیر صدای هیاهوئی از بالای کوه شنید وترسید که مخالفین نزدیك شده باشند برای اطلاع مردم آتش بر نیزه بلند کرد و اتفاقاً درآن شب ظلمانی باد سخت وزیدن گرفت آتش بجامهٔ کعبه انداخت وکعبه آتش گرفت وهرقدر مردم دراطفاء آن سعی کردند فائده نبخشید بالاخره کعبه خرابی پیدا کرد وعبدالله روزانه جماعتی را جمع آوری نمود وکعبه را خود تاستونها خراب کرد ومجدداً امر بترمیم آن نمود وجماعتی ازبناهی ایران وروم را خواست آنجا را عمارت کرد .

آ وازهٔ آ نها را شنیده وبسیار او را خوش آمده و مجذوب نغمات ایرانی ومایل به آموختن رموز موسیقی ایرانی شده است ـ اتفاقاً (بقرینهٔ آ نچه بعضی اشاره کرده اند ونظر به حکایتی که عماقریب ازابن سریج نقل میشود) ما بین همان کار کران اشخاص نسبةً موسیقی دان هم بوده اند ـ این استکه ابن مسجح پارهٔ از نغمات را از همان ایرانیان التقاط کرده ونیز از مکه بایران آمده وموسیقی ایرانی وسازندکی را بطور کامل یاد کرفته وسپس بشام رفته و موسیقی رومی را هم یاد کرفته و بمکه مراجعت نموده واین فن را درحجاز وما بین مسلمین انتشار داده است .

کویند روزی ابن مسجح بدین اشعار (قائل آ نها ابن رقاع عاملی است [۱] بلحن ثقیل اوّل [۲] تغنی میکرد: **المم علی طلل عفا متقادم**

---

[۱] عدی بن زید ازشعرای عهد بنی امیه ومداح خاص ولید بن عبد الملك بوده ودختری « سلمی » نام داشته که شاعره بوده است ازمعاصرین او یکی جریر بن عطیه « متوفی ۱۱۰ ه » میباشـد که در مجاس ولید مورد تعرض عدی واقع شده وازبیم ولید جرأت هجو او را نکرده است ترجمهٔ احوالش دراغانی « ج ۸ ص ۱۷۹ » مسطوراست. ورقاع جدّ جدّ او بوده وبعلت اشتهارش عدی را باو نسبت داده اند [۲] بیان و تشریح اصطلاحات قدیم موسیقی درین مختصر ممکن نیست ولی برای اینکه خواننده پر بیکانه از اصطلاح نباشد دوعبارت ذیل از تذکرة اولی الالباب شیخ داود انطاکی نقل میشود ـ انطاکی مینویسد « یقسم الوتر (ای وتر العود) اربعـة اقسام طولا ویشد علی ثلاثة ارباعه مما یلی العنق وهـذا دستان الخنصر ثم ینقسم الآخـر تسعـه ممـا یلی العنق و هـذا دستـان السبـابه ثم یقسم ما تحت دستـان السبـابه الی المـشط اتسـاعـاً متسـاویـة و یشـدّ عـای

بین الکلیك و بین غیب النــاعم لولا الحیاء وان راسی قد عسا فیه المشیب لزرت ام القاسم خواجهٔ او از شنیدن این لحن تازه تعجب کرد وخیلی محظوظ شد ــ از ابن مسجح پرسید این نغمه را از که و کجا آموختهٔ ؟ گفت جمعی از عجم را دیدم که بآین لحن میخواانــد از آنان یاد گرفتم وبعربی نقل نمودم ــ خواجه اورا بسی تحسین فرمود ومحض تشویق از قید رقیت آ زادش ساخت .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

النسع مما یلی المشط و یسمی دستان البنصر فیقع فوق دستان الخنصر مما یلی دستان السبابه ثم یقسم الوتر من دستان الخنصر مما یلی المشط ثمانیــة اقسام وضعف الیها جزءا مثل احدها مما بقی من الوتروشده فهو دستان الوسطی ویکون وقوعه بین السبابة والبنصر » ونیز مینویسد « قوانین الغناء لاتخرج عن ثمانیه « ثقیل اول » من تسع نقرات متوالیه وواحــدة کالسکون فخمسة مطویة الاول « وثقیل ثان » من احدی عشره ثلاثه متوالیه فواحدة ســاکنه فثقیله فاربعــة مطویة الاول « و خفیف الثقیل الثانی » من ستة ثلاثة متوالیه فسکون ثم ثلاثه «ورمل» من سبعة ثقیل اول فمتوالیتان فسکون هذا الی آخره «وخفیفه» من ثلاث نقرات متحرکه متوالیه « وخفیف الخفیف » من نقرتین بینهما سکون قدر واحدة « و هزج » من نقرة کالسکون ثم سکون قــدر نقرة ثم بین کل اثنتین سکون فهذه اصول التراکیب وانما تکرر بحسب استیفأ الادوار» . این بود عین عبارت کتاب ودربیان ثقیل ثانی اختلالی در عبارت است بعلاوه درصحت مطالبش تحقیق باید کرد اهــل تحقیق بمدارك معتبر از قبیل نجات وشفــای شیخ الرئیس وادوار صفی‌الدین ارموی و خلاصــة الافکار صیرفی رجوع کنند .

باری : ابن مسجح اولین بار اغانی فارسی را اقتباس کرد واشعار عربی را با آن نغمات انشاد نمود .

یکنفر دیگر هم از موسیقی دانان معروف این عصر (عبیدالله بن سریج [۱]) است که دربربط نوازی مخصوصاً خیلی مهارت داشته وقسمتی نزد ابن مسجح شاگردی کرده و آواز های ایرانی را یاد گرفته و قسمتی هم شخصاً درصددتکمیل موسیقی برآمده ونواختن‌عود را ازخود ایرانیان آموخته و بطریق فارسیان بربط میزده است .ــ ابو الفرج اصفهانی درکتاب اغانی (ج۱ ص۹۸) مینویسد « قال‌اسحق وحدثنی ابی قال‌اخبرنی من رای‌عود ابن‌سریج وکان علی صنعة عیدان الفرس وکان ابن سریج اول من ضرب به علی الغناء العربی بمکه وذلك انه رآه مع العجم الذین قدم بهم ابن الزبیر لبناء الکعبه » . خلاصه اینکه (ابن‌سریج) هم دنبالهٔ کار ابن مسجح‌را گرفته وعلاوه برآنچه ازاوآموخته‌است بربط نوازی را ازهمان بناهای ایرانی که برای‌ترمیم کعبه‌درعهد عبدالله بن زبیر بمکه رفته بوده‌اند اقتباس نموده و آنرا درمکه شهرت داده است .

چند نفر از معاریف از آنجمله « غریض » [۲] نزد ابن سریج تحصیل موسیقی کرده اند . ــ علاوه بر آنها که موسیقی ایرانی را اقتباس کرده اند بعض از اساتید موسیقی دان ایرانی هم از قبیل « نشیط فارسی » و غیره از ایران بعربستان مسافرت نموده اصول این فن را

---

[۱] ابو یحیی عبید الله بن سریج ازموالی وبروایتی اصلا ترك بوده است ــ ۸۵ سال عمر کرده و بقول بعضی در زمان هشام بن عبد الملك مرده است ترجمهٔ احوالش در اغانی ج ۱ ص ۹۷ نوشته شده است .

[۲] اسمش عبد الملك وکنیه اش ابو یزید بوده ولفظ « غریض »

خوب بعرب آموختند وتدریجاً باین ترتیب موسیقی درعربستان شایع گشت ومخصوصاً درعهد بنی امیه بالنسبه ترقی کرد وموسیقی دانان معروف نامی دراین عصر پیدا شدند که بیشتر مروج موسیقی ایرانی بوده اند وچند نفر از اساتید بزرگ آنها اصلا ایرانی هستند .

موسیقی دانان معروف این دوره که موضوع بحث ماست عبارت بوده اند از (**ابن مسجح**) و (**ابن سریج**) و (**غریض** و (**ابو کامل**) و (**عبادل**) و (**حنین حیری**) و (**ابن عائشه** و (**عمر الوادی**) و (**معبد**) و (**مالك**) و (**محمد بن اشعث کاتب**) و (**بردان**) و (**جمیله**) و **سلامة القس**) و (**حبابه**) و (**عقیله**) و (**نشیط فارسی**) و (**ابن محرز**) و (**یونس کاتب** و (**سائب خائر**)[۱]

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

برای او علم بغلبه شده است زیرا خیلی تر و تازه وخوش منظر بوده است ـ عود و دف را خوب مینواخته ـ مدتی خدمت ابن سریج را کرده و از او موسیقی آموخته وبعد ها بااستادش رقابت میکرده است ـ گویند وقتی برای محاکمه واثبات اینکه کدام موسیقی را بهتر میدانند وخوبتر میخوانند نزد سکینه دختر حسین بن علی (ع) رفته اند و هر دو این شعر را نزد سکینه خوانده اند «عوجی علینا ربة الهودج انك الا تفعلی تحرجی» سکینه گفته است « بخدا سوگند من درمیان شما فرقی نمیگذارم وامثلکما عندی الا کمثل اللؤلؤ والیاقوت فی اعناق الجواری الحسان » ـ ترجمهٔ احوالش دراغانی ج ۲ ص ۱۲۹ مسطور است .

[۱] ترجمهٔ احوال این اشخاص عموماً دراغانی نوشته شده است ـ

عدهٔ ازاشخاص مذکور علاوه برمقام موسیقی بشاعری هم معروف بوده اند ــ و علاوه بر آنها اشخاص معروفی هستند که قسمتی ازین دوره را درك کرده اند ولی چون بیشتر شهرتشان در دوره های بعد است اسامی آنها را جزء موسیقی دانان (عهد برمکی وعباسی) تعداد خواهیم کرد انشــ .

درضمن اشخاص مذکور چند نفر ایرانی نامی ومشهور هست که مختصراً بترجمه احوال آنها میپردازیم .

۱ ــ نشیط فارسی

از موسیقی دانان ماهر فارسی است که در ایام عبد الله بن جعفر (بروایت اغانی ج ۱۱ ص ٦۹ در خلافت عبد الملك بن مروان هفتاد ساله درسنه ۸۰ هـ . وفات یافت) بمدینه رفت وسرودهای پارسی میخواند

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

ما بطور اختصار ترجمه آنهارا که قبلا ترجمه نشده و بعد هم نمی شود مینویسیم وبرای اشخاصی که طالب تفاصیل هستند ماخذ نشان میدهیم ــ

ابو کامل اسمش غزیل ازمغنیان عهد اموی وبقولی غلام ولید بن یزید بوده است ــ درزمان بنی امیه مشهور بوده و در هان اوان مرده یا کشته شده است (ترجمهٔ احوالش دراغانی ج ٦ ص ۱٤٤) . ــ

عبادل بن عطیه ازموالی قریش ودرموسیقی خوب بوده وهیچوقت ازحجاز سفر نکرده وبدربار ملوك بنی امیه نرفته است ــ بعضی او را درموسیقی دانی هم درجهٔ یونس وسیاط ودحمان دانسته اند ــ جرجی زیدان او را جزء شعرای مغنی

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

شمرده است « ترجمهٔ احوالش اغـانی ج ۵ ص ۱۷۵ » این دو شعر از غناهای اوست « علام ترین الیوم قتلی لدیکم حلالا بلا ذنب وقتلی محرم لك النفس ماعاشت وقـاء من الردی ونحن لکم فیما تجنبت اظام » . — **حنین حیری** اسمش حنین بن بلوع ونصرانی ساکن حیره بوده است — ازشعرا وموسیقی دانان معروف عصر هشام محسوب است — از اشعار اوست که در وصف حیره ومنزل خود ساخته است « انا حنین ومنزلی النجف وماندیمی الا الفتی القصف اقرع بالکاس ثغر باطیة مترعة تارة واغترف من قهوة باکر التجار بها بیت یهود قرارها الخزف العیش غض و منزلی خصب لم تغذنی شقوة ولاعنف » « ترجمـهٔ احوالش اغانی ج ۲ ص ۱۲۰ » . — ابن عائشه اسمش محمـد وکنیه اش ابوجعفر و بقولی غلام مطلب بن ابی وداعه سهمی بوده است — پدرش معروف نبوده وازین جهت بمادر منسوب است — درموسیقی شاگرد معبد ومالك بوده است — درخوش آوازی معروف است وضرب را اصلا نمیدانسته یاخوب نمیدانسته است — پیش درآمد آواز های او خیلی دلچسب وخوب بوده است و ازینجاست که « ابتداء ابن عائشه » مثل شده است درموارد ابتداء های خوب درقرائت قرآن یاانشاد شعر یاآواز وامثال آنها — ابن عائشه مغنی ولید بن یزید بوده واو را در جزء شعرای این عصر هم شمرده اند « ترجمـه اش اغنی ج۲ ص ۶۲ » — **عمرالوادی** عمر بن داود بن زاذان جدش ازموالی عمر وبن عثمان بن عفان بوده وخودش درمهندسی و موسیقی دانی ماهر و با معبد و مالك معاصر ونزد ولید بن یزید مقرب وملقب به « جامع لذات » بوده است — گویند اول کسی که ازوادی القری درموسیقی ظهور کرده اوست واغلب مغنیان آنجا بیشترالحان اورا انتحال کرده اند — معروف است که وقتی باشعب

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل
وابورقیه مناظره کرده و این شعر را برجز خوانده است (انا ابن داود انا ابن زاذان انا ابن مولی عمر بن عثمان) وابو رقیه درمقابل خوانده است (انا ابن عامر القاری انا ابن اول اعجمی) — عمر الوادی شاعر هم بوده است — ولید بن یزید در ستایش او گفته « ویغنی الشعر ینظمه سید القوم الذی فلجا اکمل الوادی صنعته فی لباب الشعر فاندمجا » از از شاگردان معروفش یکی (حکم الوادی) است که درموسیقی دانان دورهٔ عباسی ذکر میشود (ترجمهٔ احوال واخبار عمر الوادی در اغانی ج ٦ ص ١٤١ مسطور است) .

معبد بن وهب جزء موالی واز مغنیان مشهور زمان بنی‌امیه بوده وبنا برصحیح قول اغانی درزمان ولید بن یزید ازدنیا رفته است — موسیقی را بیشتر از نشیط فارسی وسائب خاثر یاد گرفته وزیر دست آ نها استاد شده است — یکی از شعرا در ستایش او گفته است « اجاد طویس و والسریجی بعده وماقصبات السبق الالمعبد » (ترجمه اش‌دراغانی ج۱ص۱۹).

مالك بن ابی‌السمح — موسیقی را از معبد و جمیله آموخته وتدریجاً استاد شده ودرردیف معبد وابن عائشه از مغنیان مجلس ولید بن یزید شده است — معروف است که احول و طویل القامه بوده است — حسین بن عبیدالله بن عباس درتعریف او ساخته « لاعیش الا بمالك بن ابی السمح فلا تلحنی ولا تلم ابیض کالبدر او کما یلمع البارق فی حالك من الظلم » گویند وقتی بهمین اشعار در محضر ولید تغنی کرد — ولید گفت اینطور نیست بلکه « احول کالقرد اوکما یرقب السارق

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

فی حالك من الظلم » ــ مالك مدتی از زمان بنی عباس را هم درك کرده ودرزمان او جعفر منصور (۱۳۶ ــ ۱۵۸) فوت شده است پدر مالك از خواص عبد الله بن جعفر بوده و مالك بکودکی یتیم و در تحت کفالت عبد الله بزرك شده و او و سایر برادرانش از دعاة بنی هاشم بوده اند و (ترجمه اش اغانی ج ۴ ص ۱۶۸) ــ علت اینکه نام او درضمن موسیقی دانان دورهٔ اموی شمرده شده است این استکه بیشترزندکانی وشهرتش درآن زمان بوده است و همچنین است امثال او . ــ

محمد بن اشعث شاعر ومغنی وکاتب و از ظرفا وادبای کوفه بوده است ــ ابیات ذیل ازاشعار واغانی اوست که درحق محبوبه اش (سلامه زرقاء) جاریه ابن رامین ساخته است « امسی لسلامة الزرقاء فی کبدی صدع مقیم طوال الدهر والابد ــ لا تستطیع صناع القوم تشعبه ــ وکیف یشعب صدع الحب فی الکبد ــ الابوصل التی من حبها انصدعت ــ تلك الصدوع من الاسقام والکمد » ترجمه اش در اغانی ج ۱۳ ص ۱۲۷ .

بردان بضبط بعضی باضم باء وتسکین راء از آواز خوانان وموسیقی دانان خوب مدینه بوده است دراین فن مدتی نزد جمیله و عزة المیلاء وبعد از آنها نزد معبد شاکردی کرده واز آنها این هنر را یاد کرفته است (ترجمه اش در اغانی ج ۷ ص ۱۶۸) .

جمیلة جزء موالی وازاساتید مسلم غنا وموسیقی بوده است ــ جمعی از مغنیان زن ومرد از او این هنر را آموخته اند از قبیل : (**معبد**) ، (**ابن عائشه**) ، (**حبابه**) ، (**سلامة**) ، (**عقیله**) ، (**خلیده**) ، (**ربیحه**) ، ــ قصهٔ اجتماع چند نفر از موسیقی دانان معروف آن عصر (**ابن سریج ، غریض ، ابن مسجح ، ابن محرز ، معبد ، ابن عائشه**)

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل
نزد جمیله وتغنی هرکدام از آنها و تمیز دادن جمیله خوب و بد ونقص وکمال اغانی آنان را برای تشخیص اینکه کدام ازهمه بهترند در کتاب اغانی (ج ۷ ص ۱۲٦) مذکور است اهل ذوق راست که بدانجا رجوع کنند ـ ترجمه احوال جمیله دراغانی ج ۷ ص ۱۲۴ نوشته شده است ·

سلامة القس موسیقی دان وشاعره بوده‌است و موسیقی را از معبد وابن عایشه وجمیله ومالك یاد گرفته است ـ یزید بن عبد الملك او را در ایام خلافت سلیمان خریده و تا آخر از جواری مغنیه بوده است و بعد از وفات او نیز حیات داشته ـ وجه شهرتش به (سلامة القس) این است که شخصی ملقب به (قس) موسوم بعبد الرحمن بن ابی عمار از قاریان مکه عاشق او بوده است (وجه شهرت این مرد به قس کثرت عبادت بوده) ترجمهٔ احوال سلامه در اغانی است (ج ۸ ص ٦) .

حبابه اسمش عالیه بوده ویز بن عبد الملك اورا خرید و حبابه نام داد ـ خوش آواز وسازنده وعود نواز بزم مخصوص یزید بوده است ـ حبابه وسلامةالقس هردوازجواری مغنیه یزید بن عبد الملك وسازنده و وازنده بوده اند ولی حبابه دروجاهت مقدم برسلامه است وسلامه درشاعری بر او فضیلت داشته است ـ حبابه قبل از سلامه وفات یافته است (ترجمه اش در اغانی ج ۱۳ ص ۱۵۴ مسطور است) .

عقیله عقیقیه همان است که موسیقی را از جمیله فرا گرفته است و نامش در جزء شاگردان جمیله در اغانی (ج ۷ ص ۱۲٤) ذکر شده است .

غیرازاشخاص مذکور عدهٔ دیگر هم ازمغنیان این دوره شمرده شده‌اند مانند **سعید بن سوید (دارمی)** که ازشعرا و ظرفای مکه بوده و

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

غناهای او کم است ـ صاحب اغانی درترجمهٔ احوالش ج ۲ ص۱۷۸) مینویسد « وکان الدارمی فیایام عمر بن عبد العزیز و کانت له اشعار ونوادر وکان من ظرفاء اهل مکة وله اصوات یسیرة و هوالذی یقول ولما رایتك اولیتنی القبیح ـ وابعدت عنیالجمیلا ـ ترکت وصالك فیجانب ـ وصادفت فی الناس خلا بدیلا » .

ودیگر (**نصیب بن رباح**) از موالی عبد العزیز بن مروان که اصلا از اهل نوبه بوده وازشعرای فحل غزلسرا است که بعفت نفس معروف است و ترجمه احوال و اخبارش در اغانی (ج ۱ ص ۱۲۹) مسطور است ـ تغزلات نصیب خیلی شیرین و با ملاحت است از جمله تشبیبات اوست که درحضور عبد العزیز وباشاره او خوانده است « وقفت لها کیما تمرلعلنی ـ اخالسها التسلیم ان لم تسلم ـ ولمارأتنی والوشاة تحدرت ـ مدامعها خوفا ولم تتکلّم ـ مساکین اهل العشق ما کنت اشتری ـ جمیع حیاة العاشقین بدرهم » ـ نصیب درشاعری مشهور است وجرجی زیدان در تاریخ آداب اللغة العربیه (ج ۱ ص ۳۰۴) راجع باو مینویسد « شاعر اشتهر بالغناء » والله العالم .

درضمن ترجمه عمر الوادی اسم دونفر برده شد یکی (**ابو رقیه**) ودیگر (**اشعب**) ـ اما (**ابو رقیه**) درچند جای اغانی نام اوبرده شده و معلوم است که از شعر وموسیقی بهرهٔداشته واما (**اشعب**) ترجمه احوال وحکایات ونوادر او بسیار وخالی از فوائد ادبی نیست و بعلاوه تتبع دراحوال اینگونه اشخاص وحکایات آنها باسلاطین بنی امیه بخوبی

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

اخلاق امویین را که بقول حمد الله مستوفی « راستی حکومتشان بابول کردن در کعبه زیادت فرقی نداشت » خوب می فهماند افسوس که این مختصر گنجایش بیان مفصلات را ندارد .

اشعب بن جبیر کنیه اش ابو العلاء و اسمش شعیب معروف به (**اشعب‌طماع**) است که طمع را باو مثل زنند و گویند « فلان اطمع من اشعب » مادرش ام خلندج یاام جمیل موسوم به (حمیده) کنیز اسماء ذات النطاقین دختر ابوبکر بوده و پدرش با مختار خروج کرد وبدست مصعب بن زبیر شد ـ اشعب بقولی از موالی عثمان بوده وروز محاصره او آزاد شده وبقولی از موالی عبد الله بن زبیر بود و بقولی تاسال (۱۵۴ ھ) حیات داشته است ـ مادرش همان زنی است که ما بین ازواج پیغمبر تفتین میکرده و فتنه ها بر پا ساخت ـ اشعب مطرب و مغنی وبذله گو ومسخره ورقاص وطماع ومضحکه رفتار وخلیع العذار بوده و کتب ادب و تاریخ از نوادر و حکایات او پراست ـ ترجمهٔ احوالش در **اغانی** مستقلا (ج ۱۷ ص ۸۳) معنون است و بعلاوه درچندین جا بمناسبت اسمش برده شده است از جمله در ضمن ترجمه احوال ولید بن یزید (ج ٦ ص ۱۲۳) این حکایت را از قول بعضی آورده که عیناً نقل میشود « لما ولی الولید بن یزید لهج بالغناء والشراب والصید وحمل المغنین من المدینة وغیرها الیه وارسل الی اشعب فجاء به فالبسه سراویل من جلد قردلة ذنب و قال له ارقص و غننی شعراً یعجبنی فان فعلت ذلك فلك الف درهم فغناه فاعجبه فاعطاه الف درهم ودخل الیه یوماً فلما رآه

ـ عبد الله او را پسندید و بغلامیش خرید و وادارش کرد که غنای عربی را نیز از (سائب خاثر) بیاموزد ـ نشیط غنای عربی را هم خوب یاد گرفت و جمعی از قبیل : **ابن سریج ، معبد، جمیله، عزت المیلاء** ، و غیر هم نزد او تحصیل موسیقی کردند .

اسم نشیط در کتب موسیقی وادب مشهور است ومخصوصاً درچند جای اغانی نام او برده شده است ـ از آنجمله در (ج ۷ ص ۱۸۸) درضمن ترجمهٔ احوال (سائب خاثر) که پارهٔ از مطالبش نقل شد ـ ودیگر در (ج ۱ ص ۲۰) درضمن ترجمهٔ احوال (معبد) که مینویسد « **یختلف الی نشیط الفارسی و سائب خاثر مولی عبد الله بن جعفر حتی اشتهر بالحذق و حسن الغناء** » ـ و دیگر در (ج ۱۶ ص ۱۳) در ضمن ترجمهٔ احوال (عزة المیلاء) که مینویسد « **کانت تغنی اغانی القیان من القدائم مثل سیرین وزرنب وخولة ورباب وسلمی ورائقة وکانت رائقة استاذتها فلما قدم نشیط وسائب خاثر المدینة غنیا اغانی بالفارسیة فلقنت عزة عنهما نغما** » ـ

بقیه حاشیه ازصفحهٔ قبل

الولید کشف عن ایره وهو منعظ قال اشعب فرایته کانه مزمار آبنوس مدهون فقال لی ارأیت مثله قط قلت لا یاسیدی قال فاسجد له فسجدت ثلثاً فقال ماهذا قلت واحدة لایرك وثنتین لخصیتیك قال فضحك وامرلی بجائزة » نظیر این حکایت بلکه بدتر از آن درحق بنی امیه نقل شده است سبحان الله اینگونه اشخاص مدعی خلافت اسلام بوده اند و باین عنوان مدتها ریاست مسلمین کرده اند العیاذ بالله العیاذ بالله .

و دیگر در (ج ۱٤ ص ۹) درضمن ترجمهٔ (بدیح) مغنی معروف به (بدیح الملیح) که مینویسد « یغنی اغانی غیره مثل سائب خاثر ونشیط وطویس وهذه الطبقه » .

باری (نشیط) از موسیقی دانان وسرود خوانان مسلّم فارسی در قرن اول اسلام وازموالی عبد الله بن جعفر بن ابیطالب علیه السلام بوده است و بیش از این مرا راجع باحوال وتاریخ زندکانی او اطلاعی تا کنون بدست نیامده است اگر زائد بر این اطلاعی پیدا کردم البته خواهم نوشت — وتصور میکنم تتبع دراحوال این شخص ونظائر او در تاریخ ادبیات ایران بالاخص در قرون اولای اسلام خیلی‌اهمیت دارد و اطلاع کامل از احوال وآثارشان بسی از مجهولات تاریخی ادبی را برای ما مکشوف خواهد ساخت والله الموفق .

۲ — ابن محرز

مسلم بن محرز پدرش از سدنه کعبه و اصلا فارسی و از اعاظم موسیقی دانان عصر اموی بوده وزمان هشام بن عبد الملك را درك کرده است — ابن محرز علاوه بر موسیقی ایرانی مسافرت بشام کرده و موسیقی رومی را خوب یاد گرفته وخود طریقه خاصی درموسیقی ابتکار کرده است — کاهی درمکه اقامت می جسته ومدتی در مدینه و چون ما بین عرب بنشر موسیقی مشغول بوده است او را (صناج العرب) لقب داده اند . — گویند وقتی فضل بن یحیی بن خالد برمکی از شخصی که اهل خبره موسیقی بود پرسید « ازهمه‌موسیقی‌دانان بالا تر کیست» ؟

گفت « از رجال ابن محرز » . ـ اسحق مغنی مشهور عهد عباسی همیشه میگفته است «فحول موسیقی دانان اول ابن سریج است و پس از آن ابن محرز و پس از آن معبد و پس از آن غریض و پس از آن مالك » . ـ گویند وقتی ابن محرز بعزم عراق سفر کرد ـ وقتی که بقادسیه رسید حنین حیری او را دید ومیدانست که باوجود ابن محرز بازار او از رونق خواهدافتاد از او پرسید « ازین سفر چـه اندازه منفعت در نظر گرفته » ؟ گفت « هزار دینار » پانصد دینار باو داد و گفت خواهش میکنم از همین جا مراجعت کنی وسوگند یاد کنی که دیگر بدین ناحیه نخواهی آمد ـ ابن محرز قبول کرد ومراجعت نمود .

ترجمه احوال ابن محرز دراغانی (ج ۱ ص ۱۵۰) مسطور است است ـ عبارت ذیل چون مشتمل برفوائدی است از کتاب مذکورنقل میشود « اخبرنی عمی قال حـدثنی ابو ایوب المدنی عن حماد بن اسحق عن ابیه قال قال ابی اوّل من غنی الرمل ابن محرز وما غنی قبله فقلت له ولا بالفارسیه قال ولا بالفارسیه واول من غنی رملا بالفارسیه سلمك فی ایام الرشید استحسن لحنا من الحان ابن محرز فنقل لحنه الی الفارسیه وغنی فیه».

۳ ـ یونس کاتب

یونس بن سلیمان بن کرد بن شهریار مکنی به (ابوسلیمان) از نسل هرمز وازنوابغ موسیقی دانان عصرخود بوده و بعلاوه درشعر و کتابت مقام استادی داشته است ـ پدرش از فقها وخودش دردیوان مدینه کاتب بوده است

و تجارت هم میکرده است ـ موسیقی را نزد اساتید آ نوقت مانند ابن سریج وابن محرز وغریض ومعبد فرا گرفت و بیشتر تحصیلش نزدمعبد بوده ودر شاگردان معبد از او کسی افضل نشده است .

اول کتاب موسیقی را بعد از اسلام یونس تألیف کرده و کتاب او در این فن اصل معتمد علیه بوده است ـ ابن ندیم در کتاب الفهرست مینویسد که یونس کاتب کتب مشهوری راجع بموسیقی وموسیقی دانان تألیف کرده و از آ نجمله سه کتاب ذیل است : (کتاب مجرد یونس (کتاب القیان)، (کتاب النغم) ـ وصاحب اغانی ابو الفرج واصفهانی درضمن احوال او (ج ٤ ص ۱۱٤) مینویسد « وله غناء حسن وصنعة کثیره وشعر جید وکتابه فی الاغانی ونسبها الی من غنی فیها هوالاصل الذی یعمل علیه ویرجع الیه وهو او اوّل من دون الغناء » .

مسعود بن خالد موریانی در حق یونس میگوید .

یا یونس الکاتب یا یونس طاب لنا الیوم بك المجلس
ان المغنین اذا مـا هم جاروك اخنی بهم المقبس
تنشر دیباجـا و اشباهه وهم اذا مانشروا کر بسوا

گویند وقتی برای تجارت سفری ازمدینه بشام کرد درعهد خلافت هشام بن عبد الملك و درآ نوقت ولید بن یزید ولیعهد بود ومنصب امارت داشت ـ ولید کسی نزد او فرستاد وحاضرش کردند واو را بتغنیامر نمود ـ یونس اشعار میخواند وباین شعر رسید

ان یعش مصعب فنحن بخیر قـد اتانا من عیشنا ما نرجی

بغتة ملتفت شد که ستایش و ذکر مصعب نزد ولید مناسب نیست صـدا

قطع کرد و معذرت خواست ـ ولید گفت «دل خوش دار مصعب گذشت اکنون ما را نغمات تو خوش است» . ـ باری او را چند روز نگاه داشت وسه هزار دینارش انعام داد ـ یونس ازین سفر غانماً بر گشت و وقتی که نوبت سلطنت بولید رسید اورا خواست ودرسلك مغنیان و ندیمان و مقربان حضرتش منسلك ساخت و همین طور بود تا وقتی که ولید کشته شد .

٤ ـ سائب خاثر

متوفی ٦٣ هـ

اصلش ایرانی از موالی عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و ازاساتید موسیقی دانان آن عصر است ـ ـ پدرش موسوم به (یشاء) از آزاد شدکان بنی لیث بوده است ـ سائب خاثر اول کسی استکه درمدینه منوره عودی ساخته وآنرا نواخته ودر مقابل نشیط فارسی که تازه بمدینه آمده بوده و آوازهای فارسی میخوانده‌است اشعار ذیل را (در قائل این اشعار اختلاف است رجوع شود به اغانی ج ۷ ص ۱۸۹) بلحن نقیل اول خوانده است :

لمن الدیار رسومها قفر　　لعبت بها الارواح والقطر
وخلالها من بعد ساکنها　　حجج مضین ثمان او عشر
والزعفران علی ترائبها　　شرق به اللبات والنحر

سائب خاثر همان کسی است که باشارهٔ عبد الله بن جعفر غنای عربی را به (نشیط) یاد داد و سابق اشاره کردیم ـ چند نفر از مغنیان

معروف از قبیل : (معبـد) و (عزة المیلاء) نزد سائب خاثر تلمـذ کرده اند . ـ صاحب ترجمه اتفاق افتاده که درمجلس معاویه وپسرش یزید تغنی کرده است و بنا بر بعض روایات در غزوه یوم الحراء در سال (۵۳ ﻫ) کشته شده است . ـ ترجمهٔ احوالش در اغانی (ج ۷ ص ۱۸۸) بعبارت ذیل ابتدا میشود « کان سائب خـاثر مولی بنی لیث واصله من فی کسری واشتری عبد الله بن جعفر ولائه من موالیه وقیل بل اشتراه فاعتقه » .

تنبیه ـ در مبحث موسیقی وموسیقی دانان ایرانی بعد از اسـلام تا ابتدای دولت عباسی اگر فی الجمله دامنهٔ سخن دراز شد باعتقاد ما بیمورد نیست و بنظر ما بیش ازین بایستی دراطراف این مبحث تحقیق و کنجکاوی نمود ـ چه بار ها (ربط اکید موسیقی وشعر) را تصریح کرده ایم و در این مورد و در این عصر هم که دنبالهٔ عصر ساسانی است کشف خصوصیات موسیقی و اغانی فارسی و احوال واخبار موسیقی دانان ایرانی را با کشف خصوصیات شعر و شعرای فارسی توأم میدانیم و برای اینکه شعرای فارسی اینـدوره را بشناسیم و بفهمیم که اشعار و سرود های فارسی چه سبك وچه اوزانی داشته و چطور خوانده میشده است بعقیدهٔ ما راه بسیار خوب بلکه بپارهٔ ازجهـات منحصر بفرد همانا احاطه بسبك موسیقی واوزان غنائی واحوال موسیقی دانان این دوره از قبیل (نشیط فارسی) است که سرود های فارسی میخوانده وشاید خودش هم میساخته است واگر از سرود های او چیزی بدست بیاید از

آثار ادبی بسی مهم و ذیقیمت خواهد بود . ــ بهر حــال تحقیق دراین موضوع و کشف احوال و آثار اشخاص ایندوره ازنظایر (نشیطفارسی) برای تاریخ ادبیات ایران بسیار مفید و سود منــد است ما باندازهٔ که گنجایش داشت نوشتیم و تکمیل را بعهدهٔ ارباب تتبع و تدقیق محول می ســازیم .

رواج موسیقی رزمی ایرانیان

ما بین مسلمین

عرب قبل ازاسلام همانطور که ازموسیقی بزمی بهره نداشت و بعداز اسلام موسیقی را از ایران وروم اقتباس نمود؛ ازآلات موسیقی رزمی نیز چیزی بغیراز (طبــل) نمیدانست و نمیشناخت . ــ بعد از اسلام با موسیقی بزمی ایرانی و رومی و آلات آن از قبیل : **بربط** ، **چنك** ، **طنبور** ، و غیره آشنا شد و آنهــا را آموخت . و همچنین موسیقی رزمی را از آنان اقتباس نمود و آلات آن از قبیل : **بوق** ، **کوس** ، **کرنا** ، **اقسام طبل** مابین آنهــا رائج شــد . و ازاین راه موسیقی رزمی و بزمی ایرانیان مابین مسلمین رواج گرفت .

موسیقی عرب قبل از اسلام

پیش ازاین‌راجع باینموضوع فی‌الجمله‌سخن‌رانده‌ایمــاینك برای‌تکمیل مطــالب و فهم طریق پیــدایش موسیقی و نشو و نمــای آن در عرب

می گوئیم ،

عرب قبل از اسلام خود از موسیقی بهره ای نداشته واگر احیانا شخصی از این قوم اطلاعی از موسیقی پیدا کرده است از برکت مراوده و معاشرت با ایرانیان بوده است نظیر **اعشی بنی قیس** که قبلا شرح احوال و رفت و آمد او را در دربار سلاطین ساسانی و آمیزش با ایرانیان نگاشته ایم .

عرب قبل از اسلام تنها با (شعر) آشنا بوده وازخواندنش لذت می برده است واولین قدمی که درراه موسیقی برداشته همین است که باشعر یعنی **همزاد** موسیقی سر وکار داشته است . ـ نخستین غنای عرب بعداز شعر (حداء) بوده است که در موقع راندن شتران بادیه معمول میداشته اند ـ سپس قدمی بالا تر گذاشته راهی بزمزمه و ترنم یافتند ودو قسم ترنم پیدا کردند : یکی (غناء) که مخصوص ترنم شعر ودیگر (تغبیر) که در خواندن هر چیز غیر از شعر معمول بوده است ـ بعد از آن بتدریج تغنی اقسامی پیدا کرده وسه لحن اصلی وجود گرفته است **نصب** ، **سناد** ، **هزج** ، (۱) .

ـ **نصب** درغناء رکبان ومراثی معمول بوده وآن را (غناء جنابی) مینامند (۲) واین لحن درعروض ازطویل استخراج میشود .

---

(۱) مأخذ آنچه راجع بموسیقی عرب قبل از اسلام در اینجا نوشته ایم تاریخ تمدن اسلامی است ج ۵ وج ۱ و ج ۳ .

(۲) غناء جنابی منسوب بیك نفر از اهالی قبیلهٔ کلب موسوم بجناب بن عبد الله است که میگویند اصل حداء را او اختراع کرده است .

سناد ـ لحن ثقیلی است که ترجیعات و نغمات بسیار دارد ـ الحان ثقیل اول و ثقیل ثانی و خفیف آنها از شعب واقسام سناد محسوب است.

هزج ـ لحن خفیفی است که با رقص و دف و کف توام خوانده میشود .

اغانی مذکوره در بلاد مهم عرب از قبیل مدینه و طایف و خیبر کم یابیش معمول بوده ولی صورت منظم علمی نداشته است وعموماً متناسب باطبایع وعادات ناهموار عرب جاهلی و بادیه و شتر وخیمه بوده است زیرا میدانیم که موسیقی درحقیقت لغت نفوس ومترجم عواطف بشری است وهر ملتی موسیقی مخصوصی متناسب با طبایع وعادات خود دارد

مشهور ترین آلات موسیقی عرب قبل از اسلام عبارت بوده است از (دف) یا دایره که انواع مختلف مستدیر ومربع کوچك وبزرك داشته است وبندرت مابین ساربانها با کمال سادگی وبساطت (نی ساربانی) معمول بوده است .

موسیقی در اسلام

اسلام حکم بتحریم غناء و ساختن آلات طرب کرد ودر عهد خلفای راشدین احکام شرع اسلام باشدت هر چه تمامتر اجرا میشد ـ از این جهت بازار موسیقی بی رونق شد و عربها اغانی ناقص عصر جاهلیت خود را نیز ترك گفته بالمره فراموش کردند وآنچه ازتغنی باقی مانده بودفقط منحصر بترنم اشعار وترجیع قرائت قرآن کشت ـ ازآن پس

عهد خلفای راشدین سپری شد ودورهٔ سلطنت اموی در رسید وایموقع عهد رفاهیت وخوشگذرانی وعیش وعشرت شد وبیشتر سلاطین بنی‌امیه مایل بعیش و عشرت بودند و سورت احکام سخت اسلامی بدست آنان شکسته گشت و از اینرو تدریجاً مغنیان و موسیقی دانان ایران و روم با امن وامان داخل در حوزهٔ مسلمین شدند و برخی از آنان در ضمن اسرا وموالی خدمتگذار عرب گشتند و بتدریج موسیقی ملل متمدنه ایران وروم مخصوصاً ایرانیان وآلات موسیقی از قبیل بربط و چنك و طنبور وغیره مابین عرب رائج شد ودر نتیجهٔ رواج این هنر موسیقی دانان معروفی در این عصر ظهور کردند که اسامی پاره ای از آنها را قبلا یاد کردیم .

علی المعروف اولین کسی که موسیقی ایرانی را بخوبی یاد گرفت و آنرا مابین عرب رواج داد همان (**سعید بن مسجح**) است که درایام ابن زبیر و در اواخر قرن اول هجری میزیسته و شرح احوالش گذشت .

سلاطین اموی عموماً درترویج موسیقی و موسیقی دانان هم عقیده ویکزبان نبودند بلکه بعضی از قبیل سلیمان بن عبد الملك اصلا مخالف رواج وشیوع موسیقی بود و بارها ارباب این هنر را بمجازاتهای سخت رساند (۱) . ــ و امیر مکه مکرر اتفاق افتاد که مطربان ورامشگران‌را

(۱) گویند بعض موسیقی دانان را بمجازات خصی کرد ودر تاریخ تمدن اسلامی ج ۵ مینویسد « و سأل عن الغناء این اصله فقیل فی المدینه بجماعة المخنثین وهم ائمته و الحذاق فیه فکتب الی عامله هناك « اخص من قبلك من المخنثین المغنین فخصاهم » واز امثال سائرهٔ مخالفین غناست که « المغنون رسل الغرام» .

ازمکه اخراج نمود . — ولی باز در سلاطین اموی اکثریت یامروجین ومشوقین موسیقی بوده است زیرا اغلب آنها اهل عیش و خوشگذرانی بوده واین کار را بی اندازه دوست میداشته اند .

اول کسی که درسلاطین اموی رسماً غناء رامباح شمرد وبترویج این هنر پرداخت یزید بن معاویه است (٦۰ — ٦٤ ﻫ) ودرعصر او موسیقی و غناء درمکه شهرتی کامل یافت و موسیقی جدید (اقتباس از موسیقی فارسی) درحجاز ومخصوصاً در مدینه خیلی شایع گشت — وهمین طور در اطراف و نواحی حجاز دور میزد تا زمان ولید بن یزید (۱۲۵ — ۱۲٦ ﻫ) و او جمعی از موسیقی دانان مدینه را بدمشق خواست و از آن تاریخ موسیقی ازحجازقدم بیرون نهادودر بلاد اسلام شروع بانتشار کرد.

برخی ازخلفاء وخلیفه زادکان اموی خود اهل موسیقی بوده و این هنر را میدانسته اند وبعد ازعمر بن عبد العزیز(۱) ولید بن یزید خوددارای اصوات و الحانی استکه مابین موسیقی شناسان اسلام معروف بوده است .

یزید بن عبد الملك وپسرش ولید بی اندازه موسیقی دانان ومغنیان را محترم میشمرده ورواتب وصلات فاخره بانها میداده اند .

در اواخر دورهٔ اموی مخصوصاً موسیقی و آلات طرب خیلی شایع بوده است و محافل و مجالس سلاطین و عمال بزرك همیشه با

---

(۲) جرجی زیدان در ج ۵ تمدن اسلامی در ذیل اشتغال خلفاء بغناء مینویسد « و اوّل من دونت صنعته به عمر بن عبد العزیز فی ایام امارته علی الحجاز ثم الولید بن یزید و له اصوات اشتهرت عندهم .

ساز و آواز توام بوده است و مغنیان و رامشگران در حضر و سفر حتی در سفرهای جنگی همراه بوده اند ـ ابن اثیر مینویسد در سال ۱۳۱ در حوالی اصفهان سپاه عباسیها بر قشون بنی امیه ظفر یافتند و از جمله غنائمی که بدستشان افتاد آلات طرب از قبیل نای و بربط و طنبور بسیار و بی اندازه بود

صنایع ایرانیان

در عهد خلفای راشدین و امویین

ایرانیان از دیر زمانی صنعت پیشه و هنر مند بوده اند و صنایع آنان را در عصر ساسانی دیدیم ـ در این دوره که موضوع بحث ماست ایرانیان از صنایع عهد ساسانی بی نصیب نبوده اند و باز هم نقاشی و معماری و حجاری و پارچه بافی و قالی بافی و اسلحه سازی و ظرف سازی و غیره در ایران معمول بوده است ـ استیلای عرب هر چند آقائی و سلطنت ایرانیانرا از دستشان گرفت ولی نتوانست هوش و ذکاوت فطری و ذوق علمی و صنعتی آنها بالمره محو و نابود سازد و بعد از تسلط عرب باز حس احتیاج و ذوق سر شار طبیعی آنانرا بر این وامیداشت که عالم و صنعتگر باشند ـ بلی دولت عرب در آغاز امر اهل تمدن و حضارت نبود و از اینرو اعتنائی بعلم و صنعت نداشت سهل است در اضمحلال و زوال آن میکوشید وعربها

عموماً مباشرت صنعت را از کارهای پست و از اشغال موالی و برای خود عار میدانستند (۱) و از اینجهت قرن اول اسلام تقریباً عهد تنزل صنعتی ایران شمرده میشود - و چون تدریجاً اهل تمدن و حضارت شدند خود را محتاج کسب علوم و صنایع دانسته دست بدامن همان موالی زدند و از اینجا صنایع ایران ما بین عرب رواج گرفت و در عهد تمدن اسلام همان صنایعی که در نظر عرب عصر خلفا و اموی غیر قابل اعتنا شمرده میشد موضوع تجارت و ثروت مسلمین گشت . باری در عصر خلفای راشدین و امویین با وجود تنزل و انحطاط صنعت در ایران باز هم از بقایای عصر ساسانی صنعتگران و هنرمندانی در ایران وجود داشته‌اند و بلاد مختلف ایران مراکز صنایع مختلف بوده است - ما در تحت چند عنوان از صنایع مهم ایرانیان ایندوره و ترقی و تنزل آنها بحث میکنیم

۱ - بافندگی ایرانیان درعصر خلفا وامویین

درهمان‌اوقات که عهد انحطاط صنعتی‌ایران‌است ازجمله صنایع معروف‌ایران بافندگی بوده است جامه های پشمی وپرده های ابریشمی‌فاخردرشهر(فسا) وفرشهای‌عالی در (جهرم) وجامه‌های حریروپرنددر(اصفهان)و کلابتون‌دوزی

---

(۱) عرب در این دوره فقط خود را برای سیادت و ریاست مخصوص میدیده و سایر اشغال را عموماً کار موالی میدانسته است و از امثال جاریه آنهابوده که « **ان الحمق فی الحاکة والمعلمین والغزالین** » تاریخ تمدن اسلامی ج ۴ - صاحب عقد الفرید مینویسد « **تخاصم عربی و مولی بین یدی عبداله ابن عامر صاحب العراق فقال المولی « لاکثر اله فینا مثلك » فقال‌العربی « بل کثر اللّه فینا مثلك »فقیل‌له « ایدعو علیك و تدعوله » قال « نعم یکسحون طرقنا و یخرزون خفافنا و یحوکون ثیابنا »** .

مرغوب در (طبرستان ونیشابور) وطیلسانهای خیلی عالی در (کرمان) ودیبا وفرشهای نخی وابریشمی در (شوشتر) ساخته میشده وهمچنین بلاد دیگر ایران مانند ری و جرجان و قزوین و همدان و خراسان و غیره مراکز صنایع مختلف بوده اند (۱) .

پارچه ها وجامه های فاخر ایرانیان این دوره اززمان معاویه ببعد تدریجاً زینت بر و دوش عرب هم گشت ــ اول کسی که البسهٔ فاخر و پارچه های عالی ایرانیان را استعمال کرد معاویه و اتباع و عمال او بودند ــ زیاد بن ابیه که حاکم عراق از طرف معاویه بود نخستین حاکمی است که بتقلید ایرانیها قبای دیبا پوشید و بعد از آن البسهٔ ایرانی تدریجاً رائج گشت (۲)

[۱] رجوع شود بتاریخ تمدن اسلامی ج ۵ ص ۳۸ طبع دوم در خصوص تجارت مسلمین .

[۲] لباس عرب در جاهلیت عبارت بوده است از قمیص ، حلّه ، ازار ، شمله ، عباء ، عمامه ، و سروال و قبا و امثال آنها را از ایرانیها آموختند ودربر کردند ــ و پارچه های آنها عموماً پشمی و پنبه بوده است که بطرز بادیه نشینی می‌بافته اند و میپوشیده اند و حریر و زرکش و دیبا و نظائر آنهــا را از ایرانیان یادگرفته وزینت خود ساختند ــ بنی‌امیه و برهمه مقدم معاویه لباسهای فاخر بپوشیدند و البسهٔ ایرانی را رائج کردند ــ گویند وقتی عمربن خطاب معاویه را در موقع امارت شام دید که لباس سلطنتی دربر کرده است و بطور استکراه گفت «اکسروية يامعاويه» ــ ازجمله اشخــاصی که در بنی‌امیه بی‌اندازه دربند تزئین لباس و تجملات ظاهری بوده است هشام ابن عبدالملك است ــ ماخوذ از (ج ۵ تاریخ تمدن اسلامی)

سلاطین اموی اغاب دنبال عیش وعشرت وتجملات سلطنتی میکشتند وازاین جهت کم کم لباسهای خشن عربی را ترك گفته منسوجات لطیف وجامه های فاخر ایرانی را استعمال کردند وهرچه بیشتر سعی مینمودند که خوراك و پوشاك و زیورها وتجملات ملوکانه برای خود فراهم سازند ودرهر کاری تقلید ایرانیها و در بار ملوك عجم را میکردند . وبهمین علت مجدداً بازار بعض صنایع ایران ازقبیل بافندگی و کلابتون دوزی رواج گرفت .

۲ ـ معماری و حجاری ایرانیان

درعصر خلفا وامویین

راجع بمعماری و حجاری ایرانیان این دوره (از ظهور اسلام تا آغاز تشکیل دولت عباسی) و استادی آنان دراین کار حکایتی که پیش ازاین درخصوص عمارت کعبه درزمان عبدالله بن زبیروجلب معماران وکارگران ایرانی بمکه نوشتیم برای اثبات مطلوب کافی است و این قضیه خود دلیل روشنی است بر اینکه ایرانیان آن عصر در بنائی ومعماری وحجاری معروف وباستادی مسلم بوده اند .

علاوه براین میدانیم که درطراحی وساختمان کوفه وبصره در درزمان عمر دست مهندسین ومعماران وکارگران ایرانی قطعاً درکار بوده است . ـ ابن اثیر درضمن وقایع سال (۱۷ هـ) (۱) شرح بنای

[۱] بنای کوفه و بصره ازآثار عمر است ـ برخی بنای هردورا در

کوفه را نوشته و ضمناً اسم یکنفر بنـای ایرانی را میبرد موسوم به (**روزبه**) (۱) وعین عبارت ابن اثیر این است « وبنوالسعد داراً بحیاله وهی قصر الکوفة الیوم بناه روزبه من اجر بنیان الاکاسرة بالحیره » ــ واسم (روزبه) استاد معمار ایرانی درتاریخ صنایع ایران این دوره خیلی قابل توجه است .

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

سال ۱۷ هجری نوشته اند ولی مطابق نوشته تاریخ ابوالفدا طراحی و بنای بصره درماه محرم سال ۱٤ و بقولی ۱۵ هجری و بنای کوفه منسوب بسال ۱۷ هجری است ــ و از ابنیه معروف عصر بنی‌امیه یکی شهر واسط است که حجاج بسال ۸۳ ه بنا کرده و از همه مهمتر و معروفتر جامع اموی دمشق است ــ و جامع اموی دمشق قبل از اسلام کنیسه بوده باسم قدیس یوحنا و پس از فتح اسلام دو نصف شد و نصف غربی مخصوص مسیحی ها و نصف شرقی اختصاص بمسلمین یافت ــ ولیدبن یزیـد هـردو نصف را گرفت و دوازده هزار صنعتکر رومی خواست و بنای آنجا را تجدید نمود و با اسلوب تازهٔ بدیعی آنجا را تزیین کرد و در حدود (۱۱۲۰۰۰۰۰) دینار خرج آنجا شده است ــ طول جامع از مشرق بمغرب سیصد ذراع و عرض آ ن ۲۰۰ ذراع است و ٦۸ ستون دارد (تاریخ تمدن اسلامی) ــ

[۱] کسی تصوّر نکند که روز به همان سلمان فارسی است (بنا بر اینکه اسم اصلی‌سلمان روزبه باشد) زیرا بعداز اسلام ودرتواریخ مسلمین هیچ کجا ازسلمان فارسی بلفظ روزبه تعبیر نشده و نمیشود والله العالم ــ

۳ ــ آلات جنك ایرانیان

از جمله صنایع ایرانیان این دوره ساختن آلات و ادوات جنك از قبیل شمشیر، خنجر، تبر، تبرزین، خود، سپر، زره، کمان وهمچنین آلات قلعه گیری از قبیل منجنیق (۱) وغیره بوده است و مخصوصاً درخراسان شمشیرهای خیلی خوب میساخته اند .

آلات جنگی عرب قبل از اسلام منحصر بوده است به شمشیر ونیزه و کمان وسپر ــ تدابیر جنگی وتعبیه سپاه را ازایرانیان آموختند وپاره ازاسلحهٔ پیکار مانند زره وخنجر و تبر و تبرزین بواسطهٔ ایرانیها بدست آنها رسیده است و مخصوصاً آلات مهم قلعه گیری را مانند منجنیق و کبش و دبابه (۲) براهنمائی وتقلید ایرانیان یاد گرفته اند .

---

[۱] لفظ منجنیق مطابق تحقیق و قانونی که صاحب قاموس ذکر کرده است « لایجتمع الجیم والقاف فی کلمة الا معربة او صوتا) عربی نیست بلکه اصلا فارسی است وبقول بعضی اصل آن منگنه بوده و بتعریب منجنیق شده است ــ و صاحب قاموس مینویسد اصل آن فارسی و (من چه نیك) بوده است (ای انا ما اجود) ــ ولی اشتقاقی که صاحب قاموس گفته است بنظر بعید می آید ــ بهرحال منجنیق اقسام مختلفه داشته و برای تیر اندازی و سنك باران و نفت پرانی و امثال آنها بکار میرفته و حصارهای محکم را با آن خراب و دشمن را تیرباران و اماکن را بواسطهٔ آن میسوزانده اند و در ج۱ تاریخ تمدن اسلامی اشکالی از آن رسم شده است

[۲] دبابه رابرای خراب کردن قلعه معمول میداشته اند وازمنجنیق قدیمتر

اولین خندقی که برای جنك تعبیه شد خندق مدینه درجنك احزاب است (سال ۵ هجری) و آنرا سلمان فارسی بسپاه مسلمین آموخت . و معروف این است که منجنیق را عرب در اواسط قرن اول هجری ازایرانیان یاد کرفته وبکار برده است ولی جرجی زیدان (ج ۵ تاریخ تمدن اسلامی ص ۱۷٤ طبع دوم) از کتاب (السیرة الحلبیه) [۱] نقل میکند که منجنیق را در موقع حصار طائف سلمان فارسی در ضمن فنون حربی دیگر که معمول فارسیان بود بعرب آموخت وبقول بعضی خود بدست خود منجنیقی برای سپاه عرب ساخت .

بهرحال صنعت اسلحه سازی ایرانیان در این دوره هم معمول بوده واسلحه آنان بالمره ازکار نیفتاده بوده‌است .

۴ ــ نقاشی ایرانیان

درعهد خلفا و امویین

از جمله صنایع ایران که پس از اسلام رو بضعف و انحطاط و

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

است ــ اول مصریها و سپس آشوریها و بعد یونانیها و پس رومانیها و پس ایرانیها درجنگها بکار میبرده اند و عربها از ایرانیان یادگرفتند . ــ کبش هم مثل دبابه آلتی بوده است برای قلعه گیری (اشکال کبش و دبابه در ج۱ تاریخ تمدن اسلامی رسم شده است)

[۱] مؤلف این کتاب ابن برهان الدین است و در مصر ۱۳۰۲ طبع شده است ــ

بالاخره زوال گذاشته است صنعت نقاشی است ـ علت این امر حکم تحریم شریعت اسلام بوده است . صنعت نقاشی بعد از اسلام در عهد خلفای راشدین و بنی امیه هنوز از بقایای عصر ساسانی اخرین رمقی داشته است و از اینجاست که مسلمین این دوره احیاناً بتقلید ایران و روم نقاشی میکرده اند (۱) و بعد از این دوره بالمره این صنعت راه اضمحلال و زوال را پیموده است .

۵ -- مسکوکات ایرانی

در عهد خلفای راشدین و بنی‌امیه

از جمله صنایع ایران این دوره مسکوکاتی است که در زمان خلفای راشدین وعصر بنی امیه ما بین مسلمین رائج بودد است .

عرب قبل از اسلام با مسکوکات رومی و فارسی معامله میکرد ـ در ابتدای اسلام همین طور مابین آنها معمول بود ـ و چون تدریجاً دولت اسلامی بدائرهٔ تمدن وحضارت قدم نهاد مجبور بضرب سکه گشت. دربدو امر مسلمین سکه های مشترکی میزده اند مانند سکه که خالد بن ولید درسال (۱۵) هجری مطابق دینارهای رومی باصلیب و تاج و چوکان زده دریکطرف هم باحروف یونانی اسم خودش را نوشته بود .

---

[۱] ج ۵ تاریخ تمدن اسلامی ص ۳۲

معاویه نیز سکه ای مطابق دینار های فارسی زد واسم خودش را هم بیکطرف سکه نوشت . ــ بقول دمیری سکهٔ بغلی را راس البغل مطابق سکهٔ کسروی برای عمر زده است وروی آن بفارسی این دو کلمه منقوش بوده است (**نوش خور**) .

بقول مقریزی اول کسی که بعداز اسلام سکه زد عمر بن الخطاب است که در سال ۱۸ هـ مطابق نقوش سکه های ساسانی سکه زده است نهایت اینکه در بعضی « **الحمد لله محمد رسول الله** » و در برخی « **لا اله الاهو** » را زیاد کرده و در بعض مسکوکات اسلامی آن عصر اسم (عمر) هم دیده میشود . وبقول بعضی قدیمترین سکه ای که از عهد خلفای راشدین دیده شده است متعلق بسال ۲۸ هـ . میباشد که درقصبهٔ هرتك طبرستان زده شده است ودور آن سکه بخط کوفی این عبارت است « **بسم الله ربی** » و سکه هائی که از سال ۳۸ هـ باقی و بنظر بعضی رسیده است نیز دارای عبارت مذکور است (۱) .

نمونهٔ مسکوکاتی که درسال ۶۱ هـ دریزد زده شده باقی است و دور آن بخط پهلوی این عبارت منقوش است « عبد الله بن زبیر امیر المؤمنین » .

هر چند در عهد خلفای راشدین و قسمتی ازعصر بنی امیه جسته جسته سکه هائی زده شده است ولی معاملات رسمی باهمان نقود ایرانی ورومی بوده است ــ عبدالملك بن مروان مسکوکات تازهٔ اسلامی را ایجاد وترویج کرد و از آن تاریخ ببعد سکه های ایرانی و رومی در

---

[۱] ج ۱ تاریخ تمدن اسلامی ص ۱۲۰ .

دولت اسلام از رواج واعتبار افتاد [۱] .

بهرحال یکی ازصنایع ظریفهٔ ایرانیان این دوره‌را ضرب مسکوکات باید دانست‌وعراق و خراسان وطبرستان ویزد درآن‌تاریخ‌ازدارالضربهای مهم بوده‌است ومسلمین ازعهد عبدالملك بن‌مروان «۶۵-۸۶ ه» ببعد نیزدر ضرب‌نقود اسلامی‌تاحدی‌بایرانیان محتاج بوده‌اندو اختراع عبدالملك احتیاج عرب را ازایرانیان بکلی‌سلب نکرده زیرا عرب درآن عصر هنوز بطور

[۱] عبد الملك طراز ها را از رومی بعربی نقل کرد و برای ضرب سکه مخصوص اسلام و ترتیب آن بقول بعضی مجبور شد که از امام محمد باقر علیه السلام استمداد کند و او را از مدینه باتجلیل وصلهٔ شایان بدمشق خواست و بمدد رأی او نقود اسلامی را منظم کرد و ترتیبی که امام محمد باقر داد در ج۱ تاریخ تمدن اسلامی مسطور است مخفی نماناد که پول معروف درآن‌عهد درهم ودینار بوده است ـ لفظ دیناراصلالاتینی و مشتق از (Deni) بمعنی ده میباشد و وزن آن یك مثقال‌طلا و قیمتش علی‌الرسم ده درهم بوده وگاهی به ۱۳ و ۱۵ درهم ترقی میکرده است ولی این ترقی اتفاقی و بمقتضای احوال مخصوصی بوده است ـ و درهم پول نقره بوده و دراهم فارسی بحسب وزن اقسام مختلف داشته است از از قبیل ۲۰ قیراطی و۱۲ قیراطی و ۱۰ قیراطی ـ دنانیر عبد الملك معروف بدنانیر دمشقی بوده و عمال بنی امیه در عراق باسم خلفای اموی سکه میزده‌اند و بهترین نقود آن عصر عبارت است از (هبیری) منسوب بعمربن هبیره و (خالدی) منسوب بخالدبن عبدالله بجلی و (یوسفی) منسوب بیوسف ابن عمر و تماما از عمال عراق بوده اند . راجع بمسکوکات اسلامی و تاریخ و نقوش آنها رجوع شود بکتاب (تاریخ مصر الحدیث) جرجی زیدان وماخذ مطالب عمده ما در اینجا همان کتاب است .

کامل صنعتگری را از ایرانیها نیاموخته بود وباز هم ناچار بود که دست حاجت بدرگاه ایران و روم دراز نماید و بالاخره این هنر ایرانیها هم باخودشان داخل جرگهٔ مسلمین گشت .

تنظیم دواوین اسلام

بمدد فکر ایرانیان

از جمله کارهای مهم عمر در تمدن اسلامی تنظیم دواوین مالی است واین کار برجسته را باشاره و مدد فکری ایرانیان کرد و شرح قضیه بقرار ذیل است .

مسلمین درابتدای امر ثروت زیادی نداشتند ومحتاج بترتیب دفاتر مالی نبودند وآنچه ازغنائم وصدقات بدست می آمد درعهد پیغمبر «ص» بنظر وصوابدید شخص او مابین مستحقین تقسیم میشد (۱) ـ زمان خلافت ابوبکر هم بدینمنوال گذشت . ـ در ایام خلافت عمر دائرهٔ دولت اسلام توسعه یافت وثروت مسلمین از غنائم و جزیه و خراج وغیره رو بازدیاد نهاد ورفته رفته باندازه ای رسید که عمر درضبط و کیفیت جمع

(۱) ثروت دولت اسلام درزمان پیغمبر مبالغ معتنی به نبود و آنچه بدست میامد شخص پیغمبر تقسیم میکرد و باقیمانده را در راه مصالح عمومی مسلمین و اعانه فقراء خرج میکرد و درعهد او ثروت مسلمین به چهل هزار شتر واسب و گوسفند و امثال آنها رسیده بود ـ پس از پیغمبر

وتقسیم اموال متحیر گشت وهرچه اندیشه میکرد راه بجائی نمیبرد تااینکه

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

تاموقعی که شام و مصر و فارس فتح نشده بود باز هم ثروت مسلمین چیزی نبود و بیت المال حقیقت زیادی نداشت و آنچه در دست میامد مواشی و غلات بود ـ بعد از فتح بلاد مذکوره پول طلا و نقره دردولت اسلام زیاد شد چنانکه ابوهریره تنها از بحرین پانصد هزار درهم درخدمت عمر آورد و بدین قیاس بود غنائمی که ازجاهای دیگربدست می‌آمد وبحدی اموال زیاد شد که عمر بدهشت افتاد و در صدد وضع دواوین ودفاتر مالی برآمد ـ درزمان ابوبکر وعمر مطابق قوانین پیغمبر «ص» اموال مابین مسلمین تقسیم میشد و خلفا جمع مال را بر خود حرام میدانستند ولی عثمان خویشاوندان خود را برسر کار آورد و رواتب زیاد برای آنها معین نمود چنانکه غنائم افریقا در سال ۲۷ هـ بالغ بر (۲۰۰۰۰۰۰ هـ) دینار شد و خمس آنرا بمروان بن حکم دادومعاویه که عامل شام بود سالی‌هزاردینارحقوق میگرفت غیراز اموالی که خودبعناوین مختلفه درمحل ماموریت میگرفت ـ وعثمان‌درجمع اموال‌حریص شدوترکهٔ او یکصد وپنجاه هزاردینارو یك مایون درهم پول نقد ومزارعی که دروادی‌القری وحنین وغیره بالغ برصد هزار دینار میشد بود غیر ازگله های اسب وگوسفند وامثال‌آنها. ـ علی(ع) هم درعهد خلافت خود احکام حقیقی پیغمبر را درنظر میگرفت . در زمان بنی امیه مالیاتهای سنگینی بر اراضی بسته شد و بهر صیغه‌ای که ممکن بود از مردم چیز میگرفتند وحتی براراضی مخروبه مالیات بسته بودند و هرکس زن میگرفت و چیزی میخرید یا میفروخت حقی بدولت میداد و کلیهٔ مخارج مأمورین وحمل ونقل

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

اجناس واجرت کیل و وزن و غیره بالتمام بعهدهٔ مالیات دهنده بود و بعداز همه مخارج تازه مقداری از جنس ومبلغی از پول جداکانه بعنوان صرف ورواج حق عامل بود وگذشته ازخلیفه و خلیفه زادگان که اموال بیحدّ وحساب جمع کرده بودند ماءورین وعمال دولتی هرکدام تمول بسیار پیداکرده بودند وهریك بتنهائیعوائد گوناگون یك مملکت یا ایالت بزرك را برای خود قابل اعتنا نمیدانستند چنانکه امیة بن عبد الله بعبدالملك بن مروان نوشت که تمام مالیات خراسان خرج مطبخ مرا کفایت نمیکنند (اغانی ج ۱۳ تاریخ تمدن اسلامی ج ۴) ـ وقیمت عایدات غلهٔ خالد قسری حاکم عراق درایام هشام بالغ بر حدود یك ملیون دینار شده بود (تاریخ تمدن اسلامی ج ۲) وقس علیهذا ـ خلاصه بنی امیه در تعدی وتجاوز بعموم طبقات کار را بجائی رسانده بودند که هیچ قابل تحمل نبود وبصیغه های مختلف بهر نحوی که تصور میشد ازمردم چیزمیگرفتند مثلا معاویه تنها برایجشن‌عید نوروز قرار داده بود که باید (۱۰۰۰۰۰۰۰) درهم هدیهٔ برای او بیاورند ـ وحکام درهرجا مطلق العنان مردم را درتحت شکنجه و عذاب میکشیدند و اموال آنها را میگرفتند و خیلی از مردم بواسطه همین سخت‌گیریها بالمره از دین اسلام برگشتند چنانکه اهالی سمرقند برای تخفیف در جزیه اسلام پذیرفتند و بعد از قبول دین اسلام چون دیدند همان معامله کفر باایشانمیشود دوباره بدین اولیخود برگشتند (تاریخ تمدن اسلامی ج ۲)

باری اموال دولتی در عهد بنی امیه خیلی زیاد بوده است چنانکه یک قلم حد متوسط مالیات سه ناحیه عراق و مصر و شام در زمان خلافت آنها بالغ بر (۱۸۶۰۰۰۰۰۰) درهم بوده است بعد از وضع تمام مخارج

اخیراً جمعی از مرازبه و بزرگان ایران که آنوقت درمدینه حاضر بودند حیرت عمر را دیدند و برای این کار چاره‌ای اندیشیدند وترتیب نظم دفاتر دیوانی وجمع وخرج اموال ومستمریهای مستخدمین ولشکریان وغیرهم را مطابق دفاتر منظمی که درایران دیده بودند بعمر یاد دادند وعمر مطابق دستورالعمل آنها دواوین اسلام را منظم کرد (در سال ۱۵ هجری و بقولی ۲۰ ه تاریخ ابو الفدا ج ۱) و برای این کار منشی ها و دبیران مخصوص معین نمود وارباب رواتب را طبقه بندی کرده هرکدام را باحقوق معینی در دفتر ضبط کرد و ازاین ببعد دفاتر مالی اسلام مرتب گشت (۱) ودر عهد بنی امیه که دولت اسلام خیلی وسعت یافت و بر عوائد دولتی مبلغ هنگفتی علاوه شد باز بترتیب سابق زمان عمر دفاتر دیوانی مرتب می گشت ودراین عهد دفاتر مالی هر محلی بزبان همان ناحیه نوشته میشد واهالی همان محل متصدی این کار بودند چنانکه در مصر بقبطی و در شام برومی و در عراق بفارسی نوشته میشد وعلی المشهور در زمان عبدالملك بن مروان مابین سنوات ٦٥ ـ ٨٦ هجری

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

و علاوه برآنچه خود عمال برای خود میگرفته اند و بر این قیاس بوده خراج سایر بلاد و ایالات که در حیطه تصرف بنی امیه بوده است ـ راجع بمقدار عوائد دولتی در عهد خلفای راشدین و بنی امیه وتعدیات بنی‌امیه رجوع شود بتاریخ تمدن اسلامی جرجی‌زیدان

(۱) در خصوص اقتباس ترتیب دوادین از ایرانیها و ترتیب آنها رجوع شود بکتاب فخری ابن طقطقی ص ۷۴ و تاریخ ابو الفداء ج ۱ .

نقل دواوین اسلامی از السنهٔ مختلفه بزبان عربی شروع کشت و ضمناً بتایید حجاج بن یوسف که حاکم عراق بود دواوین عراق بسال (۸۱ ه) ازفارسی بعربی نقل شد .

پاره ای از اصطلاحات مالی در زبان عربی هست و در تشکیلات اداری مسلمین متداول بوده است که ماخوذ از فارسی است مانند الفاظ (دیوان) و (طسق) و (سفتجه) و (دانق) و (کستبزود) و (طسوج) وچنانکه خوارزمی تصریح کرده است الفاظ طسق وسفتجه وکستبزود معرب ((تشك) بمعنی مالیات مخصوص و (سفتك) یاسفتجه بمعنی حوالهٔ جنس و (کاست وفزود) بمعنی کم کردن وعلاوه نمودن است ــ وهمچنین است دانق که معرب (دانك) وطسوج که معرب (تسوج) بمعنی چهار یك دانك میباشد (۲) واز این قبیل کلمات

(۲) صاحب صحاح اللغه مینویسد «الطسق الوظیفة من خراج الارض فارسی معرب) و در لفظ طسوج مینویسد «الطسوج الناحیه والطسوج ایضاً حبتان والدانق اربعة طساسیج وهما معربان» وصاحب قاموس در ترجمه سفتجه مینویسد «ان تعطی مالا لاحد وللاخذ مال فی بلد المعطی فیوفیه اباه ثم» .

بسیاری از کلمات عربی که در وزن ومساحت استعمال میشود اصلا عربی نیست ومخصوصاً خیلی از فارسی گرفته شده است ــ محض اینکه وزن حقیقی طسوج ودانق معین شود عبارت ذیل ازصحاح جوهری نقل میشود «المکوك مکیال وهوثلث کیلجات والکیلجه منا و سبعة اثمان

که از فارسی داخل زبان عربی شده است زیاد است .

نگفته نماند که نقل دواوین از السنهٔ دیگر بزبان عربی در عهد عبدالملك بن مروان بسال (۸۱ هـ) قطعاً شروع شده و اگر نواقصی داشته بتدریج تکمیل گشته است چنانکه تبدیل دیوان مصر بعربی در عهد ولید بن عبد الملك بسال (۸۷ هـ) کامل شده است .

و نیز از جمله کارهای عمر - تعبیه وتنظیم سپاه است و این کار را هم از ایرانیها اقتباس کرده است .

خلاصه اینکه ترتیب دیوان (۱) درعهد تمدن اسلامی ازیاد کارهای مهمی است که عمر بمدد فکر ایرانیان درتاریخ اسلام باقی گذاشته‌است

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

منا والمنا رطلان والرطل اثنتا عشرة اوقیه والا وقیه اسنار والاستار اربعة مثاقیل ونصف و المثقـال درهم وثلثة اسباع درهم والدرهم ستة دوانیق والدانق قیراطان والقیراط طسوجان والطسوج حبتان و الحبة سدس ثمن درهم وهو جزء من ثمانیة واربعین جزء من درهم » .

(۱) لفظ دیوان اصلا فارسی و از کلماتی استکه عربها از ایرانیان گرفته استعمال کرده اند وبعد ها لغویین برای آنها اشتقاقی جعل کرده اند - این لفظ بقول بعضی مأخوذ ازدیو است وچون پارسیان این عمل را بدیو نسبت داده‌اند دفاتررا دیوان نامیده اند وفردوسی گوید که طهمورس نوشتن را ازدیوان بیاموخت (آئینه اسکندری ص۱۱) ولی صحت این حرف برما معلوم نیست ونظیر لفظ دیوان است لفظ (جزیه) که بتصریح جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی اصلا فارسی است و ارباب لغت آنرا عربی و مشتق از جزاء تصور کرده اند ولی خوارزمی فارسی جزیه را « گزیت » گرفته‌است.

ناقـل دواوین عراق

از فارسی بعربی

تا کنون دو مرتبه راجع باین موضوع نقـل اقوال کرده ایم و در اینجا قول ابن ندیم صاحب الفهرست را که بنظر ما از همهٔ ماخـذ معتبر تر است نقل میکنیم (۱) :

خلاصهٔ گفتار ابن ندیم این است که دواوین عراق در زمان حجاج بن یوسف از فارسی بعربی نقل شد و کسی که متصدی این کار گشت (صالح بن عبد الرحمن) بود که اصلا ایرانی وسیستانی است ــ صالح درابتداء پیش دست (زادان فرخ) که منشی حجاج بود محرری میکرده و پس از فوت زادانفرخ منشی رسمی حجاج گشت و دواوین عراق را از فارسی بعربی نقل نمود .

برای اینکه خوانندگان ازاصل ماخذ وشرح قضیه بهتر مطلع گردند عین عبارت الفهرست را (ص۳۳۸ طبع جدید مصر) دراینجا نقل میکنیم ومحتملا اگر غلطی درنسخه باشد مضر باساس مطلب نیست :

« ثم نقل الدیوان وکان باللغة الفارسیه الی العربیـه فی ایام الحجاج والذی نقله صالح بن عبد الرحمن مولی بنی تمیم وکان ابو صالح من سبی سجستان وکان یکتب لزادانفروخ بن بیری کاتب الحجاج یخط بین

---

(۱) آنچه ذیلا از ابن ندیم نقل می‌شود نزدیك است بانچه درجزء اول ص ۱۹۵ ذکر کردیم ولفظ (مردان) در آنجا بغلط (مروان) طبع شده است .

يديه بالفارسية الى العربيه فخف على قلب الحجاج فقال صالح لزادانفروخ انك انت سببى الى الامير واراه قد استخفنى ولا آمن ان يقدمنى عليك وان تسقط منزلتك فقال لاتظن ذلك هوالى احوج منى اليه لانه لا يجد من يكفيه حسابه غيرى فقال والله لوشئت ان احوّل الحساب الى العربيه احوّلته قال فحوّل منه اسطراً حتى ارى ففعل فقال له تمارض فتمارض فبعث الحجاج اليه تيادروس طبيبه فلم ير به علة و بلغ زادانفروخ ذلك فامره ان يظهر و اتفق ان قتل زادانفروخ فى فتنة ابن الاشعث و هو خارج من موضع كان فيه الى منزله فاستكتب الحجاج صالحاً مكانه فاعلمه الذى كان جرى بينه و بين صاحبه فى نقل الديوان فعزم الحجاج على ذلك و قلده صالحاً فقال له مردانشاه بن زادانفروخ كيف تصنع بدهويه وششويه قال اكتب عشراً ونصف عشر قال فكيف تصنع بويد قال اكتب وايضاً قال والويد النيف والزيادة تزاد (۱) فقال له قطع الله اصلك من الدنيا كما قطعت اصل الفارسيه و بذلت له الفرس مأته الف

---

(۱) لفظ (ويد) على القياس بمعنى زياده استعمال ميشود ـ اما در لفظ (دهويه) و (ششويه) كه درظاهر عبارت ابن نديم بعشر و نصف عشر ترجمه شده وبلادرى هم در فتوح البلدان همين طور ترجمه كرده است معلوم نيست كه مراد آنها ترجمه هردولفظ است يااينكه فقط ترجمه (دهويه) است و (ششويه) را برآن قياس بايد كرد يعنى سدس ونصف سدس ـ و بعضى اصلا اين ترجمه را اشتباه دانسته وگويند اصل اين دو لفظ ده يك وشش يك بوده است كه عشر وسدس باشد والله العالم .

درهم على ان يظهر العجز عن نقل الديوان فابى الا نقله فنقله » (۱) .

وضع تاريخ يزدگردی

بسال ۱۱ ه

در جـزء اول از این رشته تألیف ناقابل (ص ۲٤٥) شرحی از کیفیت ماه و سال ایرانیان قدیم یاد کردیم — و چون موضوع بحث ما در اینجا تاریخ ادبیات ایران بعـد از اسلام تا انقراض بنی امیه است : ناچاریم که از وضع تاریخ یزد گردی که یکی ازعلائم بزرك علمی و تمدنی ایران در این جزء از زمان است بقـدر گنجایش مقـام یاد آوری نمائیم .

تاریخی که بعـد از اسلام برای ترتیب حساب سال و ماه معمول به پارسیان شده است (**تاریخ یزدگردی**) میباشد ـ مبدء این تاریخ سال اول جلوس یزد گرد بن شهریار و بتصریح ابوریحان بیرونی و شرح زیج الغ بیك و شرح زیج خانی و مدارك معتبر دیگر مطابق روز سه شنبه بیست و دوم شهر ربیع الاول

(۱) ودرخصوص تبدیل دواوین شام ازرومی بعربی مینوسد « فاما الديوان بالشام فكان بالروميه والذى كان يكتب عليه سرجون بن منصور لمعاوية بن ابی سفيان ثم منصور بن سرجون ونقل الديوان فی زمن هشام بن عبدالملك نقله ابو ثابت سليمان بن سعد مولی حسين وكان علی كتابة الرسايل ايام عبد الملك و قد قيل ان الديوان نقل فی ايام عبد الملك فانه امر سرجون ببعض الامر فتراخی فيه فاحفظ عبدالملك فاستشار سليمان فقال له انا انقل الديوان و ارتجل منه » .

سنه۱۱ هجری قمری وشانزدهم حزیران سال ۹۴۳ رومی (یااسکندری) ومطابق ۱٦ ژوئن ٦۳۲ میلادی است . ـ جداول « **زیج شهریار** » یا زیج شاه یا بلغت پهلوی « **زیك شتر ایار** » که ابو الحسن علی بن زیاد تمیمی درزمان بنی عباس آنرا از پهلوی بعربی نقل کرد مطابق همین تاریخ یعنی سال اول جلوس یزدگرد سوم پسر شهریار منظم گشته بود .

ترتیب تاریخ یزدگردی بدینقرار است که سال را ۳٦۵ روز تمام حساب کرده آنرا بدوازده ماه(۱) تقسیم نمایند وهر ماهی را سی روز گیرند وپنج روززائد (خمسهمسترقه) را دوآخرابانماه (۲) بیفزایند ماه بچهارهفته مطابق رسم معمول کنونی ما تقسیم نمیشودولیهر کدام ازروزها

---

(۱) فروردین ، اردیبهشت ، خرداد ، تیر ، مرداد، شهریور، مهر ، ابان ، آذر ، دی ، بهمن ، اسپندارمذ .

(۲) بعد از انقراض ساسانیان تا مدتی بالاتفاق چنین معمول بوده است که پنجهٔ دزدیده را درآخر ابانماه میافزوده اند وعلت این کار حفظ ماثر قدیمه بوده است چنانکه ازمسطورات بعد روشن میشود و بعد از آن هم این رسم درمیان پارسیان ثابت مانده وتغییر نکرده است ولی منجمین این پنج روز را در آخر سال یعنی درآخر اسفندارمذ زیاد کنند ـ و درکتب زیج ومعرفت تقویم تصریح میشود که « پنج روز زاید را بعضی از اهل فرس وزردشتیان در آخر ابانماه زیاد کنند وتغییر آن جایز نمیدانند و گویند از سنتهای پارسیان قدیم است ولی منجمان درآخر اسپندارمذ اضافه کنند » .

رجوع شود بشرح زیج خانیوزیج الغ بیك وشرح بیست باب بیرجندی

را نام مخصوصی است (۱) وهر ماه طبعاً بدو قسمت متساوی تقسیم میشود وهر روزی متعلق بملکی است بجز چند روز درهر ماه که متعلق بخدا است و آن روزها از سایر ایام ممتازند و اهمیت مخصوص دارند و آن روز ها عبارت است از روز اول هر ماه بنام (اورمزد) و چند روز دیگر که ابتدا بلفظ (دی) میشوند باین ترتیب : روز هشتم (دیبادر) و پانزدهم (دیبمهر) و بیست و سوم (دیبدین) ــ و از روی این اعتبار یکنوع تقسیم دیگری درماههای یزدجردی پیدا میشود یعنی ۳۰ روز بچهارقسمت تقسیم میشود بقراریکی هشت روز ویکی هفت روز الخ واین تقسیم شبیه بهفته‌های معمولی ماست ــ سالهای تاریخ یزدگردی شمسی حقیقی نیست زیرا سال شمسی حقیقی ۳۶۵ روز وقریب شش ساعت است (۲) وچون کسر زائد حساب نمیشود وکبیسه در آن تاریخ بعمل نمی آید ؛ این استکه نوروز جمشیدی یعنی روز اول بهار مطابق اول حمل یانقطهٔ اعتدال ربیعی واول فروردینماه همیشه دریکجا ثابت نمی ماند و تقریباً

---

(۱) هر کدام از روزها را بنام یکی از یزت ها مینامیده اند وبعقیدهٔ آنها هرروزی تعلق بملکی دارد ودر آن روز بنام آن فرشته زمزمه میکرده اند ودرهرروز عبادت مخصوصی داشته‌اند ودراسامی ماهها نیز همین عقیده را دارند ــ برای اسامی روز ها رجوع شود بجزء اول ص ۲۴۵ .

[۲] مقدار کسر زائد را بعضی پنج ساعت و ۴۸ دقیقه و۴۶ ثانیه تعیین کرده اند وبیرجندی مطابق زیج الغ بیك ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه ۱۵

هر چهار سال یك روز عقب تر رفته در تمام سال شمسی حقیقی سیر میکنند و مانند عید اضحی و عید فطر مسلمین دائماً در دورهٔ سال در تمام فصول میکردد مثلا اکر اول فروردین در یکسال مصادف با اول حمل و نقطهٔ اعتدال ربیعی شد درچهار سال بعد اول حمل مصادف با دوم فروردین ودر سال هشتم با سوم فروردین خواهد شد و هکذا چنانکه در وقت وضع تاریخ جدید جلالی (۱) درسال ۴۷۱ هجری اول حمل تقریباً

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

ثانیه و۴۸ رابعه معین کرده است ــ وبعض ملل درایام قدیم سال شمسی حقیقی را ۳۶۵ روز وربع شبانه روز بدون کسر می گرفته‌اند واین عقیده قطعاً خطاست وشمسی حقیقی از این مقدار کمتراست نهایت اینکه درتعیین مقدار کمی ارصاد مختلف است چنانکه مطابق رصد بطلیموس ۴ دقیقه و۴۸ ثانیه وبرصد ایلخانی ۱۱ دقیقه وبرصد محیی الدین مغربی ۱۲ دقیقه وبرصد تبانی ۱۳ دقیقه و ۳۶ ثانیه وبرصد اهل خطا ۹ دقیقه و برصد الغ بیك ۱۰ دقیقه و ۴۵ ثانیه است (شرح زیج بیرجندی) و در زیج ایلخانی و شرح آن مقدار شمسی حقیقی‌را بحسب رصد خود مطابق معمول مسطور است زیج درچند جا اینطور نوشته است « شسه ند اس ل » ارباب اطلاع بدانجا رجوع کنند تا اختلافات بدقت معلوم کردد و اختلاف ارصاد ناشی از چند چیز است از قبیل کامل نبودن آلات و ناهمواری زمین واختلاف احوال آفاق و غیره .

[۱] منسوب بسلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی است ووضع آن علی المشهور درسنه ۴۷۱ هـ وبقول بعضی درسال ۴۶۸ وشرح آن بعدها بیاید انشـ .

مصادف با ۱۸ فروردینماه وبعبارهٔ اخری نوروز در ۱۳ برج حوت واقع شده بوده است ومطابق آنچه بعضی نوشته اند درحدود سال۳۹۲ هجری قمری مصادف با اول حمل بوده است .

واکنون که سال ۱۳۴۹ هجری قمری و ۱۹۳۰ میلادی و ۸۵۲ جلالی و ۱۲۹۹ یزدگردی است ؛ اول فروردینماه تقریباً ۱۳۵ روز بعد از نقطهٔ اعتدال ربیعی ودربرج اسد یا اواسط تابستان افتاده است (۱) .

دورهٔ کبس تاریخ یزدجردی ۱۴۴۰ سال است یعنی بعداز انقضاء این مدت هرروزی بنقطهٔاولیخود بازمیگردد مثلا اگر دریکسال‌اول‌شهریورماه مصادف با اول میزان یا نقطهٔ اعتدال خریفی شد هر چهار سال یك روز ازاین عقب می افتد ومجدداً پس از ۱۴۴۰ سال بنقطهٔ اعتدال خریفی بر

---

(۱) بحساب تقریبی ذیل معلوم میشود که در سال ۱۲۹۹ یزدگردی اول فروردین ماه تقریباً چند روز بعداز نقطهٔ اعتدال ربیعی‌افتاده ودرکدام برج شمسی واقع است .

وضع تاریخ جلالی علی المشهور درسال ۴۷۱ هـ ق اتفاق افتاده‌است وآن تاریخ بمحاسبهٔ دقیق و تصریح اساتید فن درکتب معتبره مصادف بوده است باسنهٔ ۴۴۸ یزدگردی ودرآنوقت اول فروردین ماه قدیم ۱۸ روزتقریباًقبل‌از اول‌حمل‌یانقطهٔ‌اعتدال‌ربیعی بوده‌واز آن تاریخ تاسال۱۲۹۹یعنی درمدت ۸۵۱سال (۸۵۱=۴۴۸ــ۱۲۹۹) بقرارهرچهارسال یك روزتقریباً ۲۱۲روز دیگر عقب تر رفته است (۲۱۲ = ۴ : ۸۵۱) وبا۱۸ روز سابق مجموعاً ۲۳۰ روز میشود – وچون از ۳۶۵ روز که دورهٔ

میگردد وهمچنین است اول فروردینماه نسبت به نقطهٔ اعتدال ربیعی (۱) .

این نوع شمارهٔ ماه و سالی که در تاریخ یزدگردی شرح دادیم قبل از آن در عهد ساسانیان تقویم معمولی و متعارفی مردم بوده است ویزدگرد مخترع این نوع تاریخ نبوده است بلکه دیر زمانی قبل از او درایران معمول به بوده است ولی بعد از گذشتن هر پادشاهی بنام پادشاه بعد تجدید میشده و جلوس او را مبدء تاریخ قرار میداده اند و در موقع جلوس یزدگرد سوم اول فروردینماه تقریباً ۹۰ روز بعد از نقطهٔ اعتدال ربیعی رسیده یعنی قریب نه ماه عقب رفته بوده است .

قبل از اسلام درعهد ساسانیان در ترتیب حساب سال و ماه یك قسم تقویم دیگری نیز معمول بوده که بالنسبه علمی تر و بشمسی حقیقی نزدیکتر بوده است و ترتیب آن چنین بوده که کسر زائد بر ۳۶۵ روز را درهر ۱۲۰ سال جمع میکرده و یك ماه بر سال میافزوده اند

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

سال یزدگردی است تفریق کنیم ۱۳۵ باقی میماند ــ پس علیهذا اول فروردینماه قدیم ۱۳۵ روز بعداز نقطهٔ اعتدال ربیعی یا مطابق دهم اسد اتفاق میافتد . ولی چنانکه گفتیم این محاسبه تقریبی است و بعد انشــ طریق محاسبهٔ دقیق را نشان خواهیم داد .

(۱) اینمدت بحسب ظاهر و حساب شمسی متعارفی است و چنانکه بعضی تصریح کرده‌اند بحساب شمسی حقیقی دورهٔ کبس ۱۴۸۴ میشود .

واسامی ماههای زائد هم مانند ماههای معمولی بوده است . ـ در ابتدای امر که ایرانیان سال اوستائی را معمول داشتند اول فروردین مطابق‌با‌اول حمل ونقطهٔ اعتدال ربیعی بوده است وسال‌را ۳۶۵ روز حساب‌میکرده‌اند وازاینجهت اول فروردین در هر چهار سال یك روز عقب رفته ودر ظرف ۱۲۰سال یکماه میشده است ـ این است که سال صدوبیست، ویکم را سیزده ماه حساب کرده ودوفروردین ماه داشته اند ودرسال دویست وچهلم دو اردی بهشت حساب میکردند وهکذا الخ ـ و خمسهٔ مسترقه را بنام (اندرگاه) یا (فنجی) همیشه درآخر ماهی میافزودند که بنام آن کبیسه مذکور شده بود یعنی در ۱۲۰ سال اول در آخر فروردین ودر ۱۲۰ سال دوم درآخر اردی بهشت وهمچنین پنج روز زائد در آخر هر ماهی بترتیب ملحق میشد تاعلامت محل کبیسه باشد ودرهر ۱۲۰ سال یکمرتبه موقع کبیسه مذکور میشده وجشن بزرگی میگرفته وآن ماه زائد وبمناسبت آن ماه نیز سال را « **بهیزك** » یابلغت پهلوی « **وهیکك** » مینامیده اند که بمعنی مبارك ومیمون است .

در ایام انوشیروان خمسهٔ مسترقه در آخر ابانماه بوده و از اینجا معلوم میشود که تا آن تاریخ هشت بار کبیسه بعمل‌آمده بوده است (۱)

---

(۱) نظر باینکه در ابتدای وضع تاریخ یزدگردی اول حمل ۹ ماه عقب رفته و نوروز حقیقی تقریباً نود روز بعداز اعتدال ربیعی بوده است بعضی از روی این حساب چنین استخراج کرده اند که اتحاد نقطه اعتدال ربیعی با اول فروردین تقریبا مصادف با ۱۱۰۸

تاامروز دیگر کبیسه نشده است وچنانکه از ماخذ معتبره ازقبیل شرح زیج خانی ومسطورات بیرجندی وغیره صریحاً استنباط میشود در موقع وضع تاریخ یزدگردی نیز خمسه مسترقه در آخر ابانماه افزوده میشده است و بعداز انقراض ساسانیان‌نیز پارسیان بعنوان حفظ اثار سلف پنجهٔ دزدیده را درآخر همان ابانماه می افزایند ولی منجمین این رویه را در حساب تاریخ یزدگردی مراعات نمی کنند وبقاعدهٔ معمول خودشان‌خمسه را باخر اسپندارمذ ملحق می کنند .

اختراع این نوع کبیسه که از طرف علما و دانشمندان ایران شده بود تا حدی از تغییر سر سال جلوگیری میکرد ولی باز مطابق باسال شمسی حقیقی نمیشد . ــ و علت اینکه این نوع کبیسه را اختراع کرده ومثل رومیها هر چهار سال یك روز اضافه نمی کرده اند مراعات امور مذهبی بوده است و میخواسته اند که در ترتیب ماهها و اسامی روزها که بعقیدهٔ پارسیان هر کدام عملی مخصوص و فرشتهٔ موکل خاصی دارد خللی وارد نگردد .

نظر باینکه مؤبدان و دستوران مواظب اجرای کبیسه بوده و

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل .

سال شمسی پیش از هجرت یا در حدود ۴۸۷ ق م یعنی در اواخر عهد سلطنت داریوش کبیر بوده است و بنا بر این کبیسهٔ هشتم در حدود ۴۷۴ میلادی بعمل آمده یا در آنسال موقع کبیسه بوده است و ما را دراین محاسبه واستنباط نظری است که مذکور خواهد شد انتهى.

شاید همانها مؤسس آن بوده اند میتوان این نوع از شمارهٔ ماه و سال را (تقویم مذهبی عهد ساسانی) نامید چنانکه ترتیب تاریخ یزدگردی (تقویم متعارفی) و معمولی آن عصر شمرده میشود و اسامی ماهها و روز ها و اندرگاه در هر دو یکی است .

تقسیم سال بفصول چهار گانه طبیعی در زمان ساسانیان معمول بوده و بعد ازاسلام هم مابین ایرانیان مرسوم شده است - اسامی فصول چهار گانه مطابق کتاب (**بونداهشن**) بقرار ذیل است : **وهار، هامین، پائیز، زمستان [۱]** .

نگفته نماند که آنچه در ترتیب شمارهٔ سال و ماه مابین پارسیان بعد از اسلام وقبل از آن در عهد ساسانیان مرسوم بوده است بطوری که شرح دادیم ماخوذ از (تقویم اوستائی) است - ومظنون این استکه در عهد داریوش بزرگ (۵۲۱ - ۴۸٦ ق م) در جزء اصلاحات و تشکیلات مهم مملکتی این ترتیب تاریخ هم به پیشنهاد علما و دستوران قبول ودر مملکت رسمی شده است - بعضی مبدء قبول این تاریخ و رسمی شدن آنرا در حدود ۵۰۵ پیش از میلاد مسیح تخمین کرده اند وبعضی گویند درزمان داریوش دوم درسنهٔ ۴۱۱ ق م این ترتیب بعمل آمده است واز ابتدای قبول این تقویم؛ ترتیب کبیسه (۱۲۰ ساله) فقط

---

(۱) شماره ۵ - ٦ مجله کاوه ونیز در آنجاست که بنا برمتن اوستا سال بدو قسمت طبیعی تقسیم میشده : تابستان (هاما) هفت ماه از ابتدای بهار (هر ماهی از قرار سی روز) وزمستان (زیانا) پنج ماه وپنج روز

برای سال مذهبی ومابین مؤبدان و علمای دین جاری بوده ولی سال رسمی متداولی (متغیر) و غیر ثابت معمول میشده است و از این جهت عید نوروز همیشه دراول حمل ثابت نمی مانده وپس وپیش میافتاده است ولی قبل از این تاریخ و در زمان زردشت (قرن هفتم قبل از میلاد) همیشه نوروز در اول بهار یعنی اول حمل بوده‌است وشاید درآنوقت بنحوی که کاملا بر ما معلوم نیست آنرا همیشه در اول حمل ثابت نگاه میداشته اند و بعدها آن ترتیب بهم خورده است (۱) .

قدیمترین تقویم ایرانی

قدیمترین تقویمی که مابین ایرانیان معمول بوده ومااز آن اطلاع داریم تقویمی است که داریوش اول در کتیبهٔ بیستون استعمال کرده است وبتصریح بعضی اول سال آن ازپائیز شروع میشده است .ـ عده‌ای از اسامی ماههای قدیم که ازهمان کتیبهٔ بیستون خوانده شده است بقرار ذیل است :

ثوراواهار (ماه اول بهار) ثایگارچیس (ماه دوم بهار) آدوکانیس (ماه سوم بهار) گرماپادا (ماه اول تابستان) باگایادیش (ماه اول پائیز) آتریادیا (ماه سوم پائیز) آناماکا (ماه اول زمستان) مارکازانا (ماه دوم زمستان) و یاخنا (ماه سوم زمستان) . و احتمال قوی

---

(۲) مجلهٔ کاوه شماره ۴ ازسال ۲ دورهٔ جدید .

میرود که همین اسامی تدریجاً باسامی فروردین و اردیبهشت و خرداد الخ تبدیل شده است مثل اینکه لفظ «نوراواهار» خیلی بشهریور نزدیك است وهمچنین «گرما پادا» که شاید «گرما فزا» باشد و کم کم به لفظ (خرداد) مبدل شده است و هکذا لفظ «اتریادیا» که بکلمهٔ (آذر) نزدیك است [۱].

جشنها و ایام مشهوره

تاریخ فارسی

جشنها وایام مشهوره پارسیان باینقرار است: هر روزی که نام آن باسم ماه موافق باشد آنرا جشنی میشمارند وبنا براین درهرماه یك روز را عید میگیرند مگردردیماه باین‌ترتیب: نوزدهم فروردین ماه (۳) اردی بهشت (٦) خرداد (۱۳) تیرماه (۷) مرداد (۴) شهریور ماه(۱٦) مهر ماه (۱۰) ابانماه (۹) آذر ماه (۲) بهمن ماه [۵] اسفندار مذ. ودر دیماه علی القاعده وبنقل بیرجندی اززیج خاقانی سه روز جشن باشد یعنی ایام ۸ و ۱۵ و ۲۳ که ابتدا بلفظ (دی) شده اند. — ودرآخر

(۱) در مجلهٔ کاوه باحتمال قوی منشاء این تاریخ را از ایران ماقبل التاریخی ونژاد آریانی تصور کرده است — و اسامی ماهها را ما از آنجا نقل کردیم ولی درکتاب آئینهٔ اسکندری ص ۴۴ اغلب این اسامی را بتلفظ دیگر نوشته است مانند «باگیادیش» و «آسخانا، اناماکا، ثور اواهرا، تی کارچیش، اتری یاتا».

نام هر روزی که در ماه جشن باشد بلفظ « کان » زیاد کنند چنانکه (دیکان) و (ابانکان) و (خردادکان) و (آذرکان) وغیره و علاوه بر این در هر ماهی چهار روز را مخصوص اهورمزدا دانسته آنهارا اهمیت میداده اند وسایر روزهای هرماه بعقیدهٔ آنها هرکدام متعلق بفرشته ای است .

و آن چهار روز عبارت است از روز اول « اورمزد » و سه روز دیگر بنام « دی » یعنی روز هشتم « دیباذر » و روز پانزدهم « دیبمهر » وروز بیست و سوم « دیبدین » و این سه روز چنانکه گفتیم در دیماه خصوصیت زائده پیدا میکنند .

ونیز در هرسال شش مرتبه جشن(**گاهنبار**) گیرند [۱] ومدت هرگاهی پنج روز باشد وعلی المعروف اول گاه اول پانزدهم دیماه بود واول گاه دوم پانزدهم اسفندارمذ واول گاه سوم بیست وششم اردیبهشت و اول گاه چهارم بیست و ششم خرداد و اول گاه پنجم شانزدهم شهریور ماه واول گاه ششم سی ویکم ابانماه که اول خمسهٔ مسترقه باشد « بنا بر اینکه خمسهٔ مسترقه را مطابق آنچه قبلا نوشتیم در آخر ابانماه بیفزایند » .

---

(۱) عقیدهٔ پارسیان این بوده است که خداوند تعالی عالم را بشش گاه آفریده است : درگاه اول آسمانها ودردوم آب ودر سوم زمین و درچهارم نباتات ودرپنجم حیوانات ودرششم انسان ودرمواقع جشنهای گاهنبار قوال مختلف هست که بیرجندی درشرح زیج نقل کرده است .

وجشنهای شش گاه را نامهای مخصوصی است که در مروج الذهب مسعودی و فرهنگ انجمن آرای ناصری ذکر شده است و ما بواسطهٔ عدم اعتماد باین نسخ از نقل آنها صرف نظر کردیم .

سایر ایام مشهوره و جشنهای معتبر آنها بقرار ذیل است :

(۱) **نوروز جمشیدی** یانوروز کوچك یاعامه که روزاول فروردین ماه است ووضع این روز را نسبت بجمشید داده اند چنانکه فردوسی از جمله کارهای بزرك جمشید ایجاد این عید بزرك را میشمارد .

جهان انجمن شد برتخت او　　فرو ماند از فرهٔ بخت او
بجمشید بر گوهرا فشاندند　　مران روز را روز نوخواندند

جشن نوروز یکی ازاعیاد بزرك ایرانیان است که از زمان خیلی قدیم بیادگار مانده است وبعد از اسلام ما بین عرب هم این عید بنام (نیروز) مانند عید (مهرجان) که عما قریب ذکر خواهد شد معمول بوده ومخصوصاً خلفای عباسی این عید را خیلی اهمیت میداده اند ـ و مابین ایرانیان ازقدیم الایام تاامروز همیشه رعایت این عید مخصوصاً شده است با وجود اینکه بتدریج جشنهای ملی ومذهبی ایرانیان قدیم از بین رفته است و شاید علت اینکه هنوز این اثر باستانی محفوظ مانده است این باشد که جنبهٔ مذهبی بخود گرفته و مخصوصا ما بین شیعه عنوان مقدسی پیدا کرده است زیرا این روز را مصادف باخلافت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام دانند ومطابق ماخذ معتبر این عقیده بی اساس نیست [۱] .

---

[۱] بعضی راجع باساس داشتن این عقیده اینطور نوشته اند که روز

بعقیدهٔ پارهٔ ای از محققین اصل عید نوروز عید اموات بوده است نظیر روز (رغائب) مسلمین وعید اموات که در میان مسیحیان معمول است ـ وبعقیدهٔ ایرانیان قدیم ارواح مردگان در این روز بزمین بر میگردد ودر منازل ومعابر سیر میکنند و از این جهت مردم دراین روز برای ارواح گذشتگان دعا ونیاز میکردند [۲]. ولی بعقیدهٔ ما جشن نوروز مخصوص عیـد اموات و بر گشتن ارواح مردگان بزمین منحصراً در روز نوروز نبوده است و عید اموات پارسیان قدیم ایام ده روزه معروف به (**فروردگان**) است که ده روز باول فروردینماه مانده شروع میشده است وعما قریب شرح آ ن خواهد آمد .

بقیه ازحاشیه صفحه قبل

غدیر خم درسال ۱۰ هـ مطابق ۲۹ حوت وروزچهارم ازخمسهٔ مسترقه یعنی دو روز بعید نوروز بوده است. و اگر مقصود جـلوس آ ن حضرت باشـد بخلافت رسمی وظاهری آ ن هم در صورتیکه عثمان بقول مورخین روز جمعه اواسط ایام تشریق مطابق ۱۱ ذی الحجه مقتول شده باشدودر حقیقت روز خلافت را میتوان از همان روز شمرد روز جلوس او درست مطابق اول فروردینماه متعارفی می افتد (مجلهٔ کاوه) ـ وبنظر ما این مطلب کماً وکیفاً قابل تامل است و برای محاسبهٔ دقیق باید بتواریخ معتبر و محـاسبه زیج رجوع کرد .

[۲] رجوع شود بمقـالهٔ راجع بنوروز بقلم پرفسور دکتر گایگر آ لمانی درشماره ۵ـ٦ مجلهٔ کاوه ونیز رجوع شود بشمارهٔ ۴ از سال ۳ دورهٔ جدید همین مجله

نگفته نگذریم : نظر باینکه تاریخ یزدگردی مطابق شمسی حقیقی نیست و کبیسهٔ ۱۲۰ سالهٔ سابق الذکر درآن اجرا نمی شود عید نوروز همیشه با اول حمل و نقطهٔ اعتدال ربیعی مصادف نمی گردد بلکه مانند اعیاد سالهای قمری از قبیل عید فطر وعید اضحی درتمام فصول سال می گردد چنانکه متوکل عباسی در سال ۲۴۳ ه ومعتضد بالله درسنه ۲۸۲ ه برای اینکه نوروز را بموقع اصلی خود یعنی اول حمل بر گردانند محتاج باصلاح کبیسهٔ اهمال شده گشتند واززمان یزدگرد سوم تازمان خودشانرا حساب نموده کبیسه کردند تا نوروز بمحل اصلی خود بر گشت (۱) وسلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی درسنه ٤٧١ ه باز کبیسه اهمال شده را اصلاح نمود وهجده روز از فروردینماه قدیم یزدجردی را کبیسه کرد و نوروز را روزی قرار داد که درنصف النهاران روز آفتاب در اول درجهٔ حمل باشد ودرنصف النهار مقدم درآخر حوت .

واین نوروز را محض امتیاز (**نوروز سلطانی**) یا (**نوروز جلالی**) خوانند .

۲ ـ نوروز بزرك یا (نوروز خاصه) وآن روزششم فروردین

---

(۱) قسمت تصرف متوکل ومعتضد را درنوروز و بر گرداندن آن بمحل اصلی خود از مجلهٔ کاوه دوره قدیم شمارهٔ ۵ ـ ٦ نقل کردیم و بواسطهٔ اعتماد بتحقیق نویسنده تصرفی در ان نکردیم ولی تصریحات مورخین معتبر و محاسبهٔ دقیق ما را دراین مورد دچار تردید

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل .

کرده است و بنظر ما شاید در اینجا سوء تفاهمی شده باشد زیرا اولا تصرف متوکل درنوروز مطابق بعض ماخذ معتبر ازقبیل کامل ابن اثیر از وقایع سال ۲۴۵ هجری است نه ۲۴۳ و ثانیاً نوروز آنها مخصوصاً بتصریح تاریخ ابوالفدا در «نوروز معتضدی» مطابق نقطهٔ اعتدال ربیعی نبوده است بلکه مطابق ماه حزیران رومی و ایام جوزا میشده است . — علاوه بر این مقصود متوکل و معتضد در این کار اصلاح نوروز نبوده است بلکه مقصود آنها ارفاق بمردم درپرداختن مالیات بوده است — ابن اثیر درضمن وقایع سال ۲۴۵ هجری مینویسد وکان نیروز المتوکل الذی ارفق اهل الخراج بتأخیره اياه عنهم لاحدى عشرة خلت من شهر ربيع الاول ولسبع عشره خلت من حزيران ولثمان وعشرين من ارديبهشت فقال البحترى (ان يوم النيروز عاد الى العهد الذى كان سنه اردشير) — ودر ضمن وقایع سال ۲۸۲ ه مینویسد «فیهاامر المعتضد بالكتابة الى الاعمال (العمال) كلها والبلاد جميعها بترك افتتاح الخراج في النيروز العجمى و تاخير ذلك الى الحادى عشر من الحزيران سماه النيروز المعتضدى واراد بذلك الترفيه على الناس والرفق بهم » — ودرتاریخ ابوالفدا درضمن وقایع سال ۲۸۲ ه مینویسد « و فيها أمر المعتضد بافتتاح الخراج فى النيروز المعتضدى للرفق بالناس و هو فى حزيران من شهور الروم عند كون الشمس فى اواخر الجوزا » . ولی چنانکه از شعر بحتری بر میآید طوری تعریف نوروز متوکل شده است که ازطرف دیگر ایجاد احتمال وتردید دیگری میکند ودرمطالب آتیه باز عطف توجهی باین موضوع خواهیم کرد . — مسعودی

ماه است [۱] . ـ عید نوروز درعهد سلاطین کیان بنام (**بهار جشن**) معروف بوده و رسوم و آداب مخصوصی داشته است و ما اگر بخواهیم کلیهٔ رسوم و آداب قدیمه و جدیده نوروز را از قبیل آتش بازی و آب پاشی که بنقل طبری مخصوصاً در نوروز ۲۸۴ هجری نمایش

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

در مروج الذهب در ضمن سنین و آثار المعتضد بالله اشاره بنوروز معتضدی میکنند وابیات ذیل را ازیحیی بن علی منجم راجع بتغییر نوروز ایراد مینماید :

« اسعد بنیروز جمعت الشکر فیه الی الثواب ـ قدمت فی تاخیر ما قد قدموه الی الصواب » وقوله « یوم نیروز لک یوم واحد لا یتاخر من حزیران یوافی ابداً احد عشر » .

ما در اینجا بطور اختصار اشاره بمنشاء تردید خود کردیم امیداست که محققین عالی همت ما را از تردید و حیرت نجات داده براه صواب هدایت کنند والله الهادی الی طریق الصواب .

[۱] شارح بیست باب بیرجندی مینویسد « اکابر ازنوروز اول تانوروز دوم حاجتهای مردم را بر آوردندی و در روز نوروز دوم زندانیان را باطلاق فرمان دادندی ومجرمان را عفو کردندی وبعداز آن بعیش‌وطرب مشغول شدندی » ومهرکان عامه وخاصه را هم بر قیاس نوروز نوشته است ـ وازکلمات بعضی چنین معلوم میشود که تسمیه عامه و خاصه بمناسبت بار عام و بار خاص بوده است .

باشکوهی داشته - وآوردن روباه و هدهد وجوجه وخر کره واسب درصباح نوروز بحضور سلاطین قدیم ایران و بنا بنوشتهٔ بعضی آوردن «خر سابخوره» یا روباه پردار که اسدی طوسی در گرشاسب نامه اشاره بدان کرده است «یکی پشتهٔ خوش چراگاه بود - همه پشته پرنده روباه بود» . - وسبز کردن حبوبات پیش از عید ونگاه داشتن تا روز سیزده عید - و رسم هفت سین (سبزی ، سبزه ، سیب ، سرکه ، سنجد ، سماق ، سیر ، یاغیراز آنها) وهفت میم (میوه ، مرغ ، ماهی ، ماست ، میگو ، می ، ومویز) - وخوانچه‌های شیرینی وحبوبات - وهفت شاخه گره دار از درختهای زیتون وبید و انار و به ونوشتن کلمات «ابزود ، ابزاید ، ابزونی ، پروازه ، فرخی ، فرهی» را بر بدنهٔ شاخه ها برای شگون سال نو - ورسوم تحف و هدایا و آداب دیگر که معمول بوده است وخصوصیات تاریخی آنهارا دراینجا شرح بدهیم ممکن نمیشود و محتاج رسالهٔ مخصوص مفصلی است و در رسالهٔ نوروزیه آقای تربیت شرح مفید مبسوطی راجع بوضع نوروز وآدابش نگاشته شده است .

۳- مهرگان عامه روز شانزدهم مهر ماه بود .

۴- مهرگان خاصه وآن روز بیست ویکم مهر ماه است . جشن مهرگان بعداز اسلام هم مابین مردم خیلی دائر بوده حتی سلاطین غزنوی وسلجوقی هم آنرا رعایت میکرده اند ودرعربها بنام (مهرجان) معروف ومعمول بوده است . وتاریخ وضع این عید بعداز نوروز است

وبقول جاحظ دو هزار و پنجاه سال بعد از آن بوده است .

۵ - بهمنجنه روز دوم بهمن ماه است و بنا برنوشتهٔ بعضی دراین روز مخصوصاً شیر با اسپند میخورده ویکدیگر را بغذاهائی که حبوبات داشته باشد مهمانی میکرده اند (۲) .

۶ - سده شب دهم بهمن ماه باشد واین جشن ازجشنهای تماشائی وپر اهمیت ایرانیان بوده است و ایجاد آنرا بهوشنك نسبت میدهند و راجع بوضع آن قصه ها نقل میکنند (۳) . فردوسی راجع باین جشن می گوید .

شب آمد برافروخت آتش بکوه همان شاه ودر گرد شاه آن گروه
یکی جشن کردان شب وباده خورد سده نام آن جشن فرخنده کرد
زهوشنك ماند این سده یادکار بسی باد چون او دگر شهریار

جشن سده از جشنهائی استکه بعد از اسلام هم تازمان غزنویها و سلاجقه معمول بوده است وراجع برسوم وآداب این جشن بعض مطالب دلکش از تاریخ بیهقی استفاده میشود . وجه تسمیهٔ این جشن به (سده) بعقیدهٔ جمعی این استکه وقت آن پنجاه روز وپنجاه شب بنوروز مانده است وبعقیدهٔ بعضی این استکه این روز از زمستان صد روز گذشته باشد

[۱] شرح بیست باب بیرجندی .

(۲) در خصوص جشن سده وعلت وضع آن چند قصهٔ مختلف گفته اند وبعض از آنها درشرح بیست باب تقویم نقل شده است .

(بنا بر این که اول زمستان را از ابان گیرند و پنجه را در شمار نیارند) [١] وبعضی خمسهٔ مسترقه‌را درحساب میاورند ومبداء را روزپنجم ابانماه میگیرند . — ابوریحان بیرونی مینویسد که ایرانیان روز پنجم ابان را (برسده) وروز دهم آن ماه را (سده) میگویند [٢] .

عربها لفظ سده را معرب نموده « سدق » گویند . جشن سده بعد از اسلام هم تازمان سلاجقه خیلی اهمیت داشته ومابین سلاطین سامانی و غزنوی وسلجوقی خیلی معمول بوده است وشعرای هردوره بپارسی‌وعربی درخصوص این عید اشعار غرا سروده اند [٣] :

منوچهری گوید

اینك بیامده است به پنجاه روز پیش جشن سده طلایهٔ نوروز نو بهار

---

[١] شرح زیج خانی .

[٢] الآثار الباقیه ابوریحان بیرونی .

[٣] نقل از مجلهٔ سده وهم در آ نجا نقل شده است که اهل کرج آن لیله را (گنزنه) کوبند که بسختی برودت وکنزندگی معروف و موصوف است . ونیز درآ نجا نقل شده است که « زمخشری در مقدمة الادب آورد که لیلهٔ سذق شب سده وآن‌شب چهلم زمستان که علی‌المشهور همان شب اول چلهٔ کوچك میباشد وچون علی الرسم در آن شب آتشبازی میکردند خیلی محتمل است که اصل کلمه پارسی آن سوزا یا سوزاك بوده است که صیغه مبالغه ازسوختن باشد » . و درصورتیکه لفظ سده عبارت ازعدد سد باهاء نسبت باشد دیگر این وجه بعید است .

﴿ همو گوید ﴾

جشن سده امیرا رسم کبار باشد　　آئین کیومرث و اسفندیار باشد

عنصری در مقدمهٔ مدیحه امیر نصر برادر سلطان محمود غزنوی گوید

سده جشن ملوك نامدار است　　ز افریدون و از جم یادکار است

زمین امشب تو گوئی کوه طوراست　　کزو نور تجلی آشکاراست

کر از فصل زمستان است بهمن　　چرا امشب جهان چون لاله زاراست

ابو العباس ربنجنی خطاب بامیر نصر بن احمد سامانی
(۳۰۱ – ۳۳۱ ه) گوید

مهترا بارخدایا ملك بغدادا　　سده سی و یکم برتو مبارك بادا

منشوری سمرقندی از شعرای عهد غزنوی گوید

دوچیز یافت از این آتش سده دوهمال　　ستاره پارهٔ زربن و آسمان خلخال

ز آفتاب یکی جام کرد چرخ امشب　　بپادشاه بکف بر نهاد مالا مال

ابن حجاج ازشعرای عهد دیالمه گوید

ليلتـنا حسنهـا عجيب　　بالقصف و التيه قد تحقق
لنار هـا في السماء لسان　　عن نور ضوء الصباح ينطق
والجوّ منها قدصارجمراً　　والنجم منها قد كاد يحرق
و دجلة اضرمت حريقـا　　بالف نار و الف زورق
فهٰ ذ ها كلها حميم　　قد فار مما علا و بقبق

ابو القاسم المطرزی در وصف جشن شب سده ۱۸ ذی الحجه ۴۸۴ ه
که ملکشاه سلجوقی در بغداد گرفته است گفته

و كل نار من العشاق مضرمة　　من نار قلبي اومن ليلة السذق

نار تجلّت بها الظلماء واشتبهت بسذقة الليل فيها غرة الفلق
وزارت الشمس فيها البدر واصطلحا على الكواكب بعد الغيظ والحنق
مدت على الارض بسطا من جواهرها مابين مجتمع وارو مفترق
مثل المصابيح الا انها نزلت من السماء بلارجم ولاحرق

اختراع جشن سده را بعضی بکیومرث نسبت داده اند و گویند چون فرزندان او بصد رسیدند جشن گرفت و برخی بهوشنك نسبت داده اند بمناسبت موقعی که پی بوجود آتش برد و برخی آتشبازی این شب را بفیروزی فریدون و گرفتاری بیوراسب نسبت داده اند [۱] .

۷ ـ جشن فروردگان ـ مبدء این جشن ده روز مانده باول فروردینماه باشد و در مدت این ده روز زیارت دخمه ها کنند و برای ارواح مردگان نیاز فرستند و موبدان و برهمنان برای گذشتگان زند خوانند واین لفظ از (فرور) مأخوذ است که بضبط بعضی بمعنی روح مجرد باشد و عقیدهٔ پارسیان مطابق صریح اوستا چنین بوده است که در اوان بهار (فرورها) بزمین فرود میآیند و مدت ده روز در همه جا سیر می کنند [۲] و این عید درحقیقت عید أموات پارسیان بوده است .

۸ ـ آب ریزان ـ سیزدهم تیر ماه است .

---

[۱] شرح زیج خانی وشرح زیج الغ بیك ـ درشماره (۱) ازمجله سده نقل اقوال شده وبعض مطالب را ما ازآنجا استفاده کردیم .

[۲] پرفسور دکتر گایگر آلمانی درذیل موضوع نوروز شرحی دراین خصوص نوشته ودرشمارهٔ ٥ـ٦ مجله کاوه مندرج است .

۹ ـ باد بره ـ بیست ودوم بهمن ماه باشد [۳] این دوجشن اخیر در ردیف سایر جشنها آن اندازه مهم وبادستکاه نبوده بلکه ازعیدهای جزئی شمرده میشده است ـ وجشن فروردکان هم در ردیف جشن سده وازایام طرب افزا وموافع سور وسرور محسوب نمیشود بلکه همان

---

[۳] وجه تسمیه آب ریزان این استکه گویند درزمان ملوك عجم مدتی مدید باران نیامد ودراین روز جماعت دعا کردند ودروقت باران آمد وبدان سبب مردم نشاط وشادی کرده آب بریکدیگر میریختند واین رسم را درهر سال مستمر داشتند ـ ملا مظفر گنا بادی که از معاصرین شاه عباس اول است مینویسد « الحال دربعض شهرهای عراق وفارس این رسم مرعی دارند ولیکن درسیزدهم تیر ماه جلالی » واین روز اتفاقاً باجشن مرسوم تیرکان مطابق است بمناسبت موافقت نام ماه باروز ـ وبعقیدهٔ ما شاید دراصل هم دوجشن مستقل نبوده که بایکدیگر تصادف کرده باشند بلکه همان جشن (تیرکان) بوده و از رسوم این جشن بمناسبت تصادف اولی او با تابستان پاشیدن آب بیکدیگر بوده است و باین مناسبت اسم آب ریزان هم پیدا کرده است والله العالم ـ ودر وجه تسمیه (باد بره) بعضی نوشته اند که مدتی درایران باد نیامد تادرچنین روزی شبانی نزد گبری آمده گفت « دوش آنقدر باد آمد که موی برپشت کوسپندان بجنبید » ازاین جهت درآنروز شادی کردند واین جشن معمول گشت . ما این وجه تسمیه را بیزدان آگاه است ختم می کنیم .

عید اموات است واز جمله ایام سرور وشادی فارسیان روز اول آذر ماه بوده است که دراصطلاح منجمین ومورخین بروز (**رکوب کوسج**) یا « **کوسه برنشسته** » معروف است وشرح بیست باب بیرجندی و بعض کتب دیگر این روز را هم درجزء ایام مشهورهٔ فارسی ضبط کرده‌اند [٤] .

---

(۴) درخصوص مراسم این روز عین عبارت شرح زیج خانی را نقل میکنیم « اما رکوب کوسج آن بود که دراول آذر ماه مردی کوسه یك چشم را بر خری برهنه نشانند وکوسه کلاغی در دست گیرد وخودرا باد می زند وجمعی از حشم ملك شهر باوی برنشینند واز هر دکانی یکدرم میستانند چنانکه اگر یك لحظه توقف افتد هرچه از دکان باشد غارت کنند باین سبب در حال که کوسه نزدیك دکان رسد درم درپیش بازبرند وآن درمها از بامداد تانماز پیشین آنچه جمع شود ازآن پادشاه بود وباقی تانماز دیگر ازآن کوسه وحشمی که باوی باشند وازپس نماز دیگر اگر کوسه را بیابند چندان بزنند که خواهند وهیچ کس بفریاد او نرسد واین رسم بولایت فارس هنوز میگویند باقی است واین بسبب آن کنند که درآنوقت اول آذر موافق حلول آفتاب درحمل بوده است پس باین روز استبشار نمودندی وشادی کردندی که زمستان باخرآمد وازاین جهت مروحه بدست کوسج دهند »ودرخصوص مراسم این روز ازنوشته مسعودی وبعض‌قرائن دیگر مجملا چنین مستفاد میشود که مرد کوسه بعض‌طعامهای حاره از قبیل سیر وگردو وبعض مشروبات حاره میخورده و برالاغی نشسته وکلاغی بر یکدست ومروحه بردست دیگر میگرفته وخود را باد میزده و میگفته است « گرما گرما » ــ ومردم او را مسخره کرده برف ویخ براو میریخته‌اند وبا این حالت دردادن پول کمتر تعلل میکرده اند و بروایت بعضی نام قدیم

واما روز « **نوشتن رقعهٔ کژدم** » که بعضی آنرا جزء ایام معروفه فارسیان شمرده و گویند در روز پنجم اسفندار مذ ازطلوع فجر تاطلوع آفتاب سه رقعه برای دفع مضرت هوام وسموم حیوانات نویسند مشتمل بر کلماتی چند که از آن جمله « بنام ایزد و بنـام نیو افریدون» است وبردیوارهای خانه چسبانند ؛ علی التحقیق وبتصریح جمعی چنانکه درشرح زیج خانی و الغ بیك اشاره شده است نه از رسمهای پارسیان است بلکه از محدثات عوام واز آداب عرب است که رقعه « سلام علی نوح فی العـالمین» نویسند ـ و بقول بعضی پارسیان این روز را بروزگار پیشین « مرد گیران » میگفته اند زیرا در این روز زنها بر مردان مسلط بوده

بقیه از حاشیه صفحه قبل

این روز درعهد سلاطین کیان « ابسال وهار » بوده است چنانکه ابونواس گوید « وجشن کاهنبار وابسال الوهار . ـ و بعضی اصل این کار را جزء آداب نوروز شمرده اند وچنانکه از گفتار منجمین بر میاید وقت آن اول اول آذرماه بوده‌است ـ بعقیدهٔ ماهراسم رکوب کوسج نظیرمراسمی بوده‌است که تاچندی قبل‌هم دربعض نقاط ایران خیلی‌معمول بود وازچند روز بعید مانده شروع میشد وبطرق مختلفه که اغلب آنها خنده آور بود اشخاص فقیر از مردم چیزی میگرفتند و تهیه لوازم عید نوروز میکردند و شاید در ابتدا متحـد بوده اند (درآن موقع که نوروز مصادف آذر ماه بوده‌است) و چون نوروز بحساب یزدجردی جـای خود را تغییر داده است از یکدیگر جداشده ورکوب کوسج درآذر ماه مانده است ودرادوار نوروزیزدگردی گاه باهم باز مصادف میشوند .

وخواهشهای خود شانرا بر آنان تحمیل ومردان بدون تعلل وتساهل اجابت ملتمسات زنانرا میکرده اند .

گاهنامك در عصر ساسانیان

در عهد ساسانیان یکنوع « گاهنامك » یا « گاهنامه » و باصطلاح امروزه تقویمی معمول بوده است که نظیر بعض سالنامه‌های امروزی وتقویم های رسمی فرنگی بوده است و در آن توقیعات و مراتب مختلفهٔ طبقات درباریان ومراسم دربار وغیره را مینوشته اند وششصد مراتب ودرجات درآن شرح داده شده ودرجزو کتاب الرسوم بزرگ موسوم به « آئین نامه » بوده است [۱] .

تعیین موقع انطباق

اول فروردینماه قدیم بانقطهٔ اعتدال ربیعی پیش از اسلام

و آغاز رسمیت تقویم اوستائی درایران

درابتدای قبول ورسمیت تاریخ اوستائی در ایران اول فروردینماه علی المعروف مصادف با اول حمل یا نقطهٔ اعتدال ربیعی بوده است ــ مقصود ما دراین فصل تعیین مبدء قبول این تاریخ است و بعبارة اخری

[۱] شماره ۴ مجلهٔ کاوه نقل ازمسعودی .

میخواهیم بحساب نسبة دقیق استخراج کنیم که قبل از عهد یزدگرد سوم (٦٣٢ – ٦٥٢ م) درچه تاریخ نقطهٔ اعتدال ربیعی بااول‌فروردینماه مطابق بوده است . — در مسطورات قبل اشاره ببعض آراء مختلفه در این باب کردیم واز مجلهٔ شریفهٔ کاوه شماره (٥ – ٦) دورهٔ قدیم و شمارهٔ (۴) دورهٔ جدید بررویهم رفته سه قول مختلف استخراج میشود که آنها را نوشتیم : یکی (درشماره ٥ – ٦) مبنی براینکه مبدء اتحاد نقطهٔ اعتدال ربیعی با اول فروردینماه تقریباً مصادف با ۱۱۰۸ سال شمسی پیش از هجرت یا در حدود ٤٨٧ قبل از میلاد مسیح یعنی در اواخر عهد سلطنت داریوش بزرگ بوده و از روی این عقیده کبیسهٔ هشتم در حدود سنهٔ ۴٧٤ میلادی بعمل آمده (و بادران سال موقع کبیسه بوده) واز سال ۴٧۴ تا ٥٩٤ م خمسهٔ مسترقه درآخر ابانماه می‌افتاده که سلطنت انوشیروان هم دراین مدت بوده است (٥٣١ – ٥٧٨ م) وشاید داریوش بزرگ تقویم اوستارا درمملکت رسمی ساخته ودر همان موقع تبدیل تقویم (یعنی تبدیل تقویم خیلی قدیم ایرانی که در کتیبهٔ بیستون استعمال شده است واز پائیز شروع میشده واسامی ماههای آن با گاپادیس وگرماپادا وغیره است بتقویم اوستائی یعنی سال فروردین تا اسفندارمذ) اول فروردین بااول حمل مصادف بوده است . — قول دیگر منقول از (وست) پهلوی شناس معروف که مبدء قبول و تبدیل تقویم را در عهد داریوش اول ودر حدود سال ٥٠٥ ق م حدس زده است . — قول سوم منقول ازبعض شرقشناسان دیگر که ابتدای قبول ورسمیت تقویم اوستائی

را درعهد داریوش دوم ودرسنهٔ ۴۱۱ پیش از میلاد مسیح تعیین کرده است واین دو قول درشماره ۴ کاوه نقل شده است .

ما میخواهیم بقدر گنجایش مقام واستنباطات ناقصهٔ خود پاره ای از ماخذ این حدسها را با آنچه بنظر قاصر خودمان میرسد بخوانندگان گوشزد کنیم علیهذا میگوئیم :

چند فقره مطالب تاریخی ونجومی دردست هست که از روی آنها تاحدی میتوان پی بمقصد برد : ۱ ــ اینکه در زمان جلوس یزدگرد سوم یعنی سال ۱۱ ه و ۶۳۲ م اول فروردینماه نه ماه عقب رفته بود یعنی قریب نود روز بعد از اعتدال ربیعی رسیده بود (باقطع نظر ازپنجهٔ دزدیده) . ۲ ــ اینکه درزمان انوشیروان خمسهٔ مسترقه درآخر ابانماه افزوده میشده یعنی تا زمان او هشت دفعه کبیسه و بهیزك شده بوده‌است. ۳ ــ اینکه دروقت وضع تاریخ جلالی یعنی سال ۴۷۱ ناقصهٔ هجری بنا بر معروف (و ۴۶۸ ناقصهٔ هجری بنا بر قول بعضی که معروف ومعمول به نیست) اول فروردین تقریباً مطابق ۱۳ حوت وبتصریح ارباب زیج و تقاویم در آنموقع نزول آفتاب ببرج حمل در هجدهم فروردینماه یزدگردی واقع بوده است . ۴ ــ اینکه بنا بر نوشتهٔ بعضی در حدود سال ۳۹۲ هجری نوروز باول حمل افتاده بوده است (کاوه شماره ۴ سال ۲ دورهٔ جدید) . ۵ ــ بتصریح منجمین و ارباب زیج از قبیل ابو ریحان بیرونی درتفهیم وبیرجندی درشرح زیج وجنابدی درشرح بیست باب تقویم وغیرهم درعهد یزدگرد سوم نیز خمسهٔ مسترقه درآخرابان

ماه افزوده میشده است . ــ علاوه بر پنج فقرهٔ فوق بعض ماخذ دیگر هم هست که از ایراد آنها صرف نظر نمودیم (۱) . ــ ضمناً باید بدانیم که اول فروردین هر چهار سال تقریباً یك روز و تحقیقاً کمتر عقب میرود بنا براینکه سال را ۳٦٥ روز بی کسر بگیریم (چنانکه درتاریخ یزدگردی معمول است) و در یکصد و بیست سال یکماه میشود ــ و دورهٔ کبس متعارفی ۱۴۴۰ وحقیقی ۱٤۸٤ سال است (بنا برمحاسبهٔ دقیقی که بعضی کرده‌اند) ــ و بمحاسبهٔ دقیق سال ۴۷۱ هجری که علی المعروف دوقع وضع تاریخ جلالی است مطابق میشود باسال ۴٤۸ ناقصهٔ یزدگردی زیرا مطابق تصریح زیج الغ بیك وزیج خانی وزیج جدید مقدار تقدم تاریخ فارسی یزدگردی برتاریخ جلالی و بعبارت مصطلح مابین التاریخین ۱٦۳۱۷۳ روز است وچون این اندازه را بر ۳٦٥ تقسیم کنیم خارج قسمت ۴۴۷ سال و باقی مانده ۱۸ روز یعنی هجدهم فروردینماه سال ۴۴۸ ناقصه میشود ــ و بالفرض اگر قول دیگر را معتبر بدانیم که مبدء تاریخ جلالی را یکشنبه پنجم شعبان ۴٦۸ هجری گرفته است : این تاریخ مصادف خواهد شد با هجدهم فروردینماه ۴٤٥ یزدگردی [۲] .

---

(۱) شاید از روی تاریخ معتضدی و بتعبیر بعضی «تاریخ خراجی» بتوان استنباطی کرد ولی چنانکه قبلا نوشته ایم باید دقت بکار برده نوروز عجم را با آنها مخلوط نکرد .

(۲) بنا بر قول معروف مبدء تاریخ جلالی روز جمعه دهم رمضان ۴۷۱ ه مطابق با ۱۸ فروردینماه ٤۴۸ یزدگردی بوده است ومابین التاریخین

حال به بینیم ازمقدمات فوق چه نتیجه گرفته میشود وماخذ حدسهائی که زده شده است چیست ؟ نتایجی که ازاین مقدمات بدست میاید کاهی بطوری مختلفند که نمی توان مابین آنها نقطهٔ توافقی پیدا کرد . — قول اول تقریباً متکی بماخذ اول است ولی محاسبهٔ او بنظر بدوی ظاهری اشتباه است زیرا درجلوس یزدگرد سوم (۶۳۲ م) بایدبگوئیم که از مبدء تطابق نقطه اعتدال ربیعی با اول فروردین تقریباً ۱۰۸۰ سال گذشته بوده است نه ۱۱۰۸ سال زیرا نه ماه بقرار ماهی سی روز ۲۷۰ روز میشود وبقرار هرچهار سال یکروز تقریباً ۱۰۸۰ گذشته است (۱۰۸۰ = ۴ X ۲۷۰) وهرگاه ۶۳۲ راکه مبدإ تاریخ یزدگردی است ازاین عدد کم کنیم باقیمانده ۴۴۸ میشود و آن مصادف است با عهد اردشیر اول (۴۶۴ — ۴۲۴ ق م) — وهمین نتیجه را میدهد اگر این طور بگوئیم که اول فروردین در ۶۳۲ م نودروز میخواسته تابا اول حمل مطابق شود یعنی ۳۶۰ سال وهرگاه این اندازه را از دورهٔ کبس متعارفی کم کنیم باقیمانده ۱۰۸۰ میشود و از این عدد اگر ۶۳۲ را

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

معلوم شد ولی بنا برفرض دوم بقول الغ بیك ۱۰۹۷ روز تفاوت پیدا می شود وبنا بر این مطابق با شازدهم فروردین ۴۶۵ یزدگردی خواهد شد ولی بحساب دقیق چنانکه بیرجندی درشرح زیج متعرض شده است تفاوت ۱۰۹۵ روز است یعنی سه سال شمسی واگر کبیسه اتفاق افتاده باشد یك روز زیاده شود و ما مطابق تفاوت ۱۰۹۵ روز حساب کرده ایم .

تفریق کنیم ٤٤٨ باقی میماند و بنا براین درسال ۴۴۸ پیش‌از میلاد مسیح اول فروردین مطابق بااول حمل بوده است واگر درهمین موقع تقویم اوستائی معمول شده است مصادف باعهد اردشیر خواهد بود نه باداریوش بزرگ (۵۲۱ – ۴۸٦ ق م) .

بلی : براین‌فرض که ۳٦۰سال را که برای نود روز لازم است از دورهٔ کبس حقیقی (۱۴۸۴) کم کرده وازباقیمانده که ۱۱۲٤می شود ٦۳۲ را تفریق نمائیم ۴۹۲ باقی خواهد ماند یعنی موقع انطباق درچهار صد و نود دو قبل از میلاد اتفاق افتاده که مصادف است باعهد داریوش کبیر – واگر نودروز تمام حساب‌نکنیم بلکه ۸۹ روز حساب کنیم وسیصد و پنجاه و شش را (۳٦۵ = ٤ X ۸۹) از دورهٔ کبس حقیقی کاسته عمل را بپایان بریم نتیجه این میشود که درسال ۴۹٦ ق م انطباق رخ داده واین تاریخ هم مصادف باعهد داریوش کبیر است – وممکن است بگوئیم : درجلوس یزدگرد سوم اول فروردین نه ماه عقب رفته بود وبا خمسه مسترقه نود و پنج روز میخواست تا بنقطه اعتدال بر گردد وعلیهذا نتیجه چنین میشود که در ۴۷۲ ق م انطباق اول‌فروردین بااول‌حمل اتفاق‌افتاده بوده است. ۳۸ = ٤ X ۹۵ و ۱۱۰۴ = ۳۸۰–۱٤۸٤ و ۴۷۲ = ٦۳۲ – ۱۱۰۴ .

واین تاریخ مصادف خواهد شد باعهد خشیارشای اول (۴۸٦– ٤۵٦ ق م) . – بهرحال هیچ کدام ازاین محاسبات این نتیجه را نخواهد داد که مبدأ اتحاد نقطهٔ اعتدال ربیعی با اول فروردین در ۱۱۰۸ سال قبل

از هجرت یا درحدود ۴۸۷ سال پیش از میلاد مسیح باشد مگر اینکه بگوئیم در حدود سال هجرت اول فروردین تقریباً ۲۷۷ روز عقب رفته بود واز قرار چهار سال یك روز حاصل ۱۱۰۸ میشود وچون ۶۲۱ را که درحدود هجرت است از آن تفریق نمائیم ۴۸۷ بدست میاید ولی « دو نه خرط القتاد » زیرا اولا هجرت علی الصحیح در ژون ماه ششم) ۶۲۲ م واقع شده است وبنا براین کم کردن ۶۲۱ وجهی ندارد مگر اینکه سالهای تامه میلادی منظور باشد وثانیاً بتصریح خود این قائل (درمجلهٔ ۵ ـ ۶ کاوه) اول فروردین درجلوس یزدگرد سوم یعنی در ۶۳۲ م نه ماه یعنی ۲۷۰ روز وبفرض اینکه باخمسه مسترقه مراد باشد ۲۷۵ روز عقب رفته بود و باوجود این چطور ممکن است که در کمتر از آن بیشتر عقب رفته یعنی در ۶۲۱ میلادی ۲۷۷ روز شده باشد وثالثاً سال آخر سلطنت داریوش کبیر مطابق ماخذ معتبر ۴۸۶ م است ولااقل خوب بود ۶۲۲ را از ۱۱۰۸ تفریق کند تا هم درست مطابق با سال هجرت باشد وهم باسال آخر سلطنت داریوش کبیر .

واما ماخذ آنچه از « وست » منقول است که مبدء تبدیل تقویم خیامی قدیم را بتقویم اوستائی درعهد داریوش اول ودرحدود سنه ۵۰۵ پیش ازمیلاد مسیح حدس زده است شایداین است که درحدود سال ۶۲۳ م یااوائل تاریخ هجری اول فرودین تقریباً نود روز بعد از حمل بوده و ۸۹ روز یعنی ۳۵۶ سال (۳۵۶ = ۴ X ۸۹) میخواسته است تا دوباره باول حمل برسد وچون این مقدار را ازدورهٔ کبس حقیقی کم کنیم ۱۱۲۸ باقی

میماند وعلیهذا معلوم میشود که از ابتدای تصادف نوروز بااول حمل تقریباً ۱۱۲۸ سال گذشته بوده است وچون ۶۲۳ را از آن کم کنیم ۵۰۵ میماند وبنا براین تصادف نوروز با اول حمل درحدود پانصد وپنج قبل از میلاد واقع شده است که مصادف باعهد داریوش کبیر خواهد شد ـ واین حدس درصورتی صائب است که مقدمات آن مسلم باشد واگر محقق باشد که نوروز درموقع جلوس یزدگرد سوم ۹۰ روز بعد از نقطهٔ اول حمل بوده است در ۶۲۳ لابد بیشتر خواهد بود ولی تفاوت چندان فاحش نیست و بسه روز تمام نمیرسد .

واما قول سوم که مبدء قبول را در ۴۱۱ ق م وعهد داریوش دوم (۴۲۴ ـ ۴۰۴ ق م) تصور کرده است شاید نظرش این باشد که در حدود سال ۵۴۹ میلادی که مصادف باعهد انوشیروان است ازمبدء انطباق ۹۶۰ سال گذشته و کبیسه هشتم بوده است وبناء علیه نتیجه چنین میشود که در ۴۱۱ پیش ازمیلاد انطباق نوروز واول حمل رخ داده بوده است (۴۱۱ = ۵۴۹ ـ ۹۶۰) .

آنچه بنظر ما درماخذ اقوال سه گانه آمد نوشتیم ولیکن باز هم تکرار میکنیم که این محاسبات تقریبی است و کسر زائد شش ساعت تمام نیست تا در چهار سال درست یکروز بشود (محض مثال اگر کسر زائد بر ۳۶۵ روز را مطابق بعض ارصاد شش ساعت الا یازده دقیقه وده ثانیه حساب کنیم دقائق وثوانی که ازشش ساعت کم است درظرف ۱۲۹ سال یکروز تمام بعلاوهٔ ۳۰ ثانیه میشود ودر حساب تقریبی یعنی چهار سال

کروز از این تفاوت صرف نظر شده است) و از این جهت است که دورهٔ کبس متعارفی با حقیقی چندین سال تفاوت دارد و علیهذا نتیجه هم تقریبی و تابع اخس مقدمات خواهد بود و ما باید دنبال تحقیق یالا اقل تخمین نزدیك بیقین باشیم .

حال به بینیم از وضع تاریخ جلالی چه نتیجه بدست میاید : در موقع وضع تاریخ مطابق ماخذ تاریخی و نجومی اول فروردین تقریباً درسیزدهم حوت اول حمل هجدهم فروردینماه‌یزدگردی بوده است — ومعلوم میشود که یکبار تطبیق شده و مجدداً باندازهٔ هفده روز تقریباً عقب رفته است یعنی از موقع انطباق اول فروردین بااول حمل ۶۸سال گذشته بوده است از قرار چهار سال یك روز — و اگر این عدد را بادورهٔ کبس حقیقی جمع کنیم معلوم میشود که ازانطباق پیش‌ازاسلام ۱۵۵۲ سال گذشته است — وچون وضع تاریخ جلالی علی الاصح والاشهر درسال ۴۷۱ هجری مطابق ۴۴۸ یزدگردی بوده است ؛ باید ۴۴۸ را با ۶۳۲ که مبدء تاریخ یزدگردی است جمع کرده از مجموع فوق فریق کنیم تامبدء انطباق بدست آید وازاین محاسبه چنین نتیجه گرفته میشود که درسال ۴۷۲ پیش‌از میلاد انطباق اتفاق افتاده است (۱) واین تاریخ مصادف است باعهد خشیارشاری اول (۴۸۶ — ۴۶۵ق م) —واین نتیجه عیناً مطابق است بانتیجه‌ای که از محاسبهٔ قبل (۹ماه عقب رفتن و

---

(۱) ۶۸ = ۴ X ۱۷ و ۱۵۵۲ = ۶۸ + ۱۴۸۴ و

۱۰۸۰ = ۴۴۸ + ۶۳۲ و ۴۷۲ = ۱۰۸۰ — ۱۵۵۲

۹۵ روز خواستن درجلوس یزدگرد سوم) بدست میامد . ـ واگر در درهمین محاسبه دوره کبس متعارفی‌را مناط قرار بدهیم حاصل ۴۲۸ میشود که مصادف باعهد اردشیر دراز دست است (۴۶۴ـ ۴۲۴ ق م (۲) . ـ واگر ۱۷ روز حساب‌نکرده هجده روز تمام بگیریم نتیجه چیز دیگری خواهد شد (۳) .

و در صورتیکه مبدء تاریخ جلالی را قول دیگر (یکشنبه پنجم شعبان ۴۶۸ هجری = هجدهم فروردین ٤٤٥ یزدگردی) فرض کنیم نتیجه نزدیك به نتیجهٔ قول مشهور است زرا : بر فرض هفده روز و کبس متعارفی نتیجه ۴۳۱ پیش از میلاد (عهد اردشیر) وبا کبس حقیقی ۴۷۵ ق م (عهد خشیارشای اول) و بر فرض هجده روز تمام و کبس متعارفی ۴۳۵ ق م (عهد اردشیر) و با کبس حقیقی ۴۷۹ ق م (عهد خشیارشای اول) بدست میاید وطریقهٔ محاسبه ازروی قرائن گذشته آسان است . ـ ونیز این نکته دانستنی است که چنانکه درفقرهٔ پنجم یاد

(۲) صورت‌محاسبه بنابر کبس متعارفی بقرار ذیل‌است ۱۵۰۸=۶۸+۱٤۴۰ و۴۲۸ = ۱۰۸۰ ـ ۱۵۰۸ .

(۳) بنا بر کبس متعارفی نتیجه ٤۳۲ پیش از میلاد است که مصادف باعهد اردشیر میشود باینقرار ۷۲= ۱۸ X ٤ و۱۵۱۲ = ۷۲+۱۴۴۰ و۴۳۲ = ۱۰۸۰ ـ ۱۵۱۲ و بنا بر کبس حقیقی نتیجه ۴۷۶ ق م مصادف با عهد خشیارشای اول است باینقرار ۱۵۵۶ = ۷۲ + ۱۴۸۴ و ۴۷۶ = ۱۰۸۰ ـ ۱۵۵۶ .

آور شدیم بتصریح منجمین وارباب زیج خمسه مسترقه درعهد یزدگرد سوم درآخرابانماه افزوده میشده است (۱) واین خود مویدی است برای اینکه تازمان اوبیش ازهشت کبیسه نشده بوده است واگر از سال ۴۷۴ تا ۵۹۴ میلادی دور کبیسه هشتم و الحاق خمسه باخر ابانماه بوده است (شمارهٔ ۵ ــ ۶ سال نخستین کاوه) بایستی علی القاعده از سال ۵۹۴ ببعد خمسه

(۱) درشروح زیج الغ بیك وخانی وکتاب التفهیم وغیره تصریحا این مطلب نوشته شده ولی اغلب راجع بتاریخ فارسی مخصوصا چندان اهتمام کافی بکار نبرده و پایهٔ سخن را بتحقیقات قاطعه نرسانده اند و شخص متتبع باید ازهرجا چیزی بدست بیاورد ــ عبارت ذیل را ازشرح سی فصل که درحواشی زیج الغ بیك نقل شده است ، عینا دراینجا میاوریم شاید تاحدی بیفائده نباشد ودراین عبارت اسم ازیزدگرد نبرده وشاید بوضوح و قول مشهور واگذار نموده است : « سبب این اختلاف که خمسه را بعضی درآخر ابانماه وبعضی درآخر اسفندار مذ ماه میگیرند آن است که در زمان پیشین این تاریخ را (یعنی تاریخ یزدگردی) کبسی بوده است اما نه چنانکه رومیان میکنند بلکه میگذاشته اند تا ایام کبائس که ازارباع حاصل میامده دریکصد وبیست سال سی روز تمام میشده آنگاه درآن سال یك ماه کبس میکردندی تا آن سال سیزده ماه شدی وماه فروردین در آن سال مکرر گشتی هم دراول سال وهم در آخر سال و آن ماه زائد را باصطلاح ایشان « بهیزك » خواندندی براین تقدیر ماههای کبیسه ثابت باشد وماههای سال بسیط منتقل چنانکه در مدت یکهزار وچهار صد وچهل که دور کبس ایشان است فروردینماه منتقل مطابق فرودینماه ثابت شدی براین

در آخر آذر ماه افزوده شود بااینکه می بینیم در ۶۳۲ م که سال جلوس یزدگرد بن شهریار است باز در آخر ابانماه بوده وبعداز انقراض دولت ساسانی نیز بهمین مناسبت در ابانماه باقی مانده است و ازاینروی این نظر تایید میشود که از موقع کبیسهٔ هشتم تاسال ۶۳۲ م یکصد و بیست سال نگذشته بوده است ودرصورتیکه درعهد انوشیروان خمسه در آخر ابان بوده باید اینطور بگوئیم که کبیسه هشتم در ۴۷۴ نشده بلکه بعدازآن مثلا درحدود سال ۵۳۱ م (۲) که جلوس انوشیروان است یابعداز آن

بقیه ازحاشیه صفحه قبل

ترتیب تاآخر شهور وخمسه را دائم درآخر ماهی ازشهور منتقله که نوبت درآن وقت بدو رسیده بودی الحاق میکرده اند تاآن ماه مطابق اسفندارمذ ثابت شدی ومسترقه مطابق مسترقه ثابت وچون زمان اضطراب ملوك فارس درآمد این رسم مذکور مهمل شد واز ابتدای دور کبس ایشان نهصد و شصت سال گذشته بود و نوبت باذر ماه منتقل رسیده که مطابق فروردین ماه ثابت باشد وابانماه منتقل مطابق اسفندارمذ ماه ثابت پس خمسه مسترقه درآخر ابانماه منتقل بماند و چون دین اهل مجوس براین تاریخ است پنداشتند که خمسه مسترقه در آخر ابانماه می باید که اگر تغییری کنند مباداخلل بدین ایشان راه یابد ودیگران بتقلید متابعت ایشان کردند ومنجمان چون بغور این معنی رسیدند خمسه مسترقه را بقاعدهٔ اصل بردند اماچون کسور متروك شده بود ایشان سال را سیصد وشصت و پنجروز بی زیاده میگیرند » .

(۲) براین تقدیر باید گفت تصادف اول فروردین با نقطهٔ اعتدال

مثل ۴۵۹ یا ۵۵۰ واقع شده است وباقول بعضی که مبدء قبول تاریخ اوستائی را در ۴۱۱ پیش از میلاد تعیین کرده اند موافقتی حاصل میکنند (۴۱۱ — ۵۴۹ — ۹۶۰) وبفرض اینکه مبدء قبول وتصادف ۵۰۵ قوم باشد چنانکه عقیدهٔ «وست» بود باید کبیسه هشتم درحدود۵۵٤ میلادی شده وازاین تاریخ تاسال ۵۷۵ خمسه درآخر ابانماه و بعد از آن درآخر آذر ماه باشد وسال ۵۷۵ میلادی بااواخر عهد انوشیروان مصادف است وبباید درآن زمان جشن «بهیزك» پیش آمده وخمسه باخر آذر ماه افتاده باشد بااینکه درزمان او بهیچوجه اینکار نشده و خیلی بعید است که درزمان انوشیروان مخصوصاً ازاین کار غفلت شده باشد وبعد از او هیچکس حتی مؤبدان بفکر نیفتاده باشند . — بلی ممکن است کسی بگوید که درزمان انوشیروان خمسه درآخر ابان بوده ودر زمان یزد گردسوم نه از روی قاعده بل برای حفظ آثارسلف همان رسم معمول شده است چنانکه بعد از اسلام — و از طرف دیگر درعهد انوشیروان خواه در سال جلوس او باشد وخواه بعدار آن اگر موقع کبیسه هشتم و جشن بهیزك وافتادن خمسه باخر ابان ماه هم اتفاق افتاده بود باید خیلی شهرت داشته باشد بااینکه خبری دراین باب بما نرسیده است واین مطلب تاحدی بما میفهماند که درزمان انوشیروان نه موقع کبیسه هشتم ونه‌جای کبیسه نهم بوده است . باری از هرطرف راه احتمالات باز است و دامنه تردید و

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

ربیعی در حدود ۴۲۹ قم یا عهد اردشیر دراز دست اتفاق افتاده است . (۴۲۹ = ۵۳۱ — ۹۶۰)

تخمین دراز وتامدرك قاطع بدست نباشد نمیتوان حکم یقینی کرد.

باقی ماند این قسمت که : به بینیم ازانطباق اول فروردین ماه بااول حمل درحدود سال ۳۹۲ هجری چه بدست میاید؟ نتیجه ای که ازاین فقره کشف میشود این است که تقریباً در سال چهار صدو هفتاد و دو پیش ازمیلاد مسیح ودرعهد خشیار شای اول تصادف نوروز بااول اعتدال ربیعی اتفاق افتاده است زیرا سال ۳۹۲ تام هجری مطابق است تقریباً باسال ۳۸۰ ناقص یزدگردی و چون سیصد و هشتاد را با ۶۳۲ جمع کرده ازدورهٔ کبس حقیقی تفریق نمائیم ۴۷۲ باقی میماند و از بعض محاسبات و طرق سابقه نیز همین نتیجه بدست میامد (مانند ماخذ تاریخ جلالی) .

باید نکتهٔ ذیل هم خاطر نشان بشود که تاکنون باتاریخ میلادی کار میکردیم و ممکن است در محاسبات خودمان تاریخ معروف به «اسکندری» را دخالت بدهیم وبنا براین طریق هم نتایجی بدست میاید که با نتایج سابقه گاهی موافق و گاهی مخالف است ـ و باید در خاطر داشت که مبدء تاریخ یزدگردی مطابق است باشانزدهم حزیران سال نهصد و چهل و یك اسکندری (یا رومی) و محض نشان دادن راه بچند محاسبه ذیل قناعت کرده مابقی را بعهدهٔ خواننده واگذارمیکنیم:

بنا برماخذ مبدء مشهور تاریخ جلالی واعتبار دورهٔ کبس حقیقی باید حاصل جمع ۴٤۸ که سال یزدگری درموقع وضع جلالی است با (۹۴۳) که سال رومی درموقع تاریخ یزدگردی‌است یعنی (۱۳۹۱) راازمجموع دوره کبس حقیقی و ٦۸ سال (بنا برحسابی که قبلا نوشته‌ایم) یعنی

۱۵۵۲ کم کرده باقیمانده را بر ۳۱۲ ق م که مبدء تاریخ اسکندری است افزود تا موقع تصادف اول فروردین بانقطهٔ اعتدال ربیعی بدست بیاید وباین حساب نتیجهٔ حاصله چنین میشود که در ۴۷۳ ق م در عهد خشیارشای اول موقع انطباق بوده‌است .ـ وبا مأخذ انطباق درحدود۳۹۲ هجری واعتبار کبس‌حقیقی نتیجه ۴۷۳ ق م میشود یعنی بازعهد خشیار شای اول [۱] . ـ وبنا بر ماخذ نود روز یا ۳۶۰ سال خواستن درمبدء تاریخ یزدگردی واعتبار کبس متعارفی نتیجهٔ ۴۴۹ ق م میشود مصادف باعهد اردشیر دراز دست وهمچنین باماخذ نه ماه یا ۱۰۸۰ سال از موقع انطباق گذشتن [۲] . ـ و با ماخذ نود روز و کبس حقیقی نتیجه ۴۹۳ پیش از میلاد وعهد داریوش کبیر میشود [۳] .

نوروز متوکل و معتضد

پیش اشاره کردیم که ابتدا متوکل عباسی (۲۳۲ ـ ۲۴۷ ه) و

---

(۱) بنا براینکه سیصد و نود و دو تام هجری مطابق ۳۸۰ ناقص یزدگردی باشد (۹۴۳ + ۳۸۰ = ۱۳۲۳ و ۱۴۸۴ ـ ۱۳۲۳ = ۱۶۱ و ۱۶۱ + ۳۱۲ = ۴۷۳)

(۲) زیرا از هزار وهشتاد که سنوات نه ماه ویاباقیمانده دوره کبس متعارفی منها ۳۶۰ میباشد هر گاه عده سنوات رومی را (۹۴۳) کم کنیم یکصد وسی هفت باقی میماند و۱۳۷ با ۳۱۲ مجموعا ۴۴۹ میشود .

(۳) ۱۴۸۴ ـ ۳۶۰ = ۱۱۲۴ و ۱۱۲۴ ـ ۹۴۳ = ۱۸۱ و ۱۸۱ + ۳۱۲ = ۴۹۳ .

بعد از آن معتضد (۲۷۹ ـ ۲۸۹ ه) نوروزی که ما بین پارسیان آن عصر معمول بوده بهم زده و برای رعایت حال مردم و تسهیل در اخذ مالیات روز دیگری‌را نوروز رسمی خود قرار داده‌اند وعبارت ابن‌اثیر و ابوالفدا را نقل وآنچه منشاء تردید ما بود اشاره کردیم حال می خواهیم قول بعضی را که مقدار کبیسه متوکل و معتضد را هم تصریح کرده نقل و فی الجمله بحساب آن هم رسیدگی کنیم ـ بعضی [۱] در خصوص نوروز متوکل ومعتضد نوشته اند که بعد از اسلام اول کسی که درسنهٔ ۲٤۳ هجری حکم باصلاح کبیسه نمود وهفتاد وهفت روز عقب افتادهٔ آنرا ازجلوس یزدکرد حساب کرده وبجلو کشیده المتوکل علی الله است و بحتری درمدح وی گفته :

« ان یوم النوروز قد عاد للعهد الذی کان سنه اردشیر ـ انت حولته الی الحالة الاولی وقد کان حائرا مستدیر » و بعد از او المعتضد بالله نیزسال ۲۸۲ را که از انقراض سلطنت یزدکرد تا آنروز دو ماه عقب‌مانده بود جلوتر کشیده و نوروز آنسال را دریازدهم حزیران قرار داده است و علی بن یحیی در این خصوص گفته است « یوم نیروزك یوم واحد لایتاخر من حزیران یوافی ابداً فی احد عشر » . ـ بنظر قاصر ما دراین مطلب علاوه برجهات سالفه از جهت عمدهٔ دیگر جای تردید است زیرا عقب‌افتادن ۷۷ روز در سال ۲٤۳ ودو ماه در ۲۸۲ بهیچوجه بایك

(۱) دررسالهٔ تألیف آقای میرزا محمد علیخان تربیت که درخصوص نوروز ومراسم قدیمهٔ آن نوشته شده والحق تألیف بس نافعی است .

دیگر سازش ندارد و با ماخذ دیگر هم کاملا تطبیق نمیشود زیرا سال ۲۴۳ هجری تقریباً مصادف است با۸۵٦ میلادی و۲۲۵ یزدگردی وسال ۲۸۲ ﻫ مطابق است با ۸۹۵ م و۲٦۴ یزدگردی و در صورتیکه نوروز درسال یازدهم هجری (جلوس یزدگرد سوم) تقریباً نود روز بعد از نقطهٔ اعتدال ربیعی باشد باید در سال ۲۴۳ هجری سی و پنج روز تقریباً و در سال ۲۸۲ ﻫ بیست و شش روز بعد از آن باشد ـ بنا بر این اگر مقصود از هفتاد و هفت روز عقب افتادن درعهد متوکل ودو ماه درزمان معتضد؛ بعداز قطهٔ اعتدال ربیعی بودن است قطعاً صحیح نیست و اگر مقصود این استکه از زمان یزدگرد تاآن تاریخ این اندازه تفاوت کرده بود باهم سازش ندارد چه ممکن نیست که از جلوس یزدگرد تا سال ۸۵٦ یعنی درظرف ۲۲۵ سال سیزده روز تفاوت باشد واز ۸۵٦ تا۸۹۵ یعنی در سی و نه سال هفده روز ـ واگر ظاهر عبارت را بگیریم که درمتوکل جلوس یزدگرد ودر معتضد انقراض سلطنت او را نوشته‌است بیشتر مورد امتناع است زیرا بنا براین درظرف هجده سال تقریباً هفده روز میشود (۱) . ـ بلی این مطلب تااندازه ای صحیح است که در سال دویست و هشتاد و نو هجری نوروز پارسی تقریباً دو ماه نسبت بعهد یزدگرد جلو تر آمده وبنقطهٔ اول حمل نزدیکتر شده است چنانکه

(۲) زیرا وفات یزدگرد بسال ۶۵۲ میلادی واقع شده است وازآن تاریخ تا سال ۸۹۵ م دویست وچهل وسه سال میشود وتفاوت آن با۲۲۵ هجده سال است .

علی المشهور در سال ۳۹۲ هجری با هم منطبق شده اند . ــ این نکته باز هم بجای خود میماند و مارا بتردید می اندازد که اگر مقصود متوکل و معتضد انداختن نوروز باول حمل بودی بایستی سی و پنجروز یا ۲۶ روز باقیمانده را کبیسه کرده باین اندازه نوروز را جلوتر بیاورند تابااول حمل مطابق شود (چنانکه درنوروز جلالی نسبت بهجده روزشده است) و بنا بر این چه ربطی بحزیران وبقول ابوالفدا «اواخر جوزا» خواهد پیدا کرد و معلوم میشود که منظور آنها نه اصلاح کبیسهٔ سال پارسی بوده است بلکه ازخود چیزی اختراع کرده بوده اند مانند « **نوروز عضدی** » منسوب بعضد الدوله دیلمی که روز هفدهم فروردینماه پارسی است (۱) ــ و « **نوروز خوارزمشاهی** » که موقع شرف شمس و روزی است که آفتاب بنوزدهم درجهٔ حمل میرسد ــ و « **نوروز مغان** » و « **نوروز کشاورزان** » (۲) ونظائرآنها ولی چنانکه پیش هم گفتیم

(۱) دراین روز قنات عضدالدوله ازچهار فرسخی شیراز بکورهٔ فنا خسرو که از آثار وابنیه اوست رسیده وازاین جهت آن روز را عیـد گرفته وهمه ساله هفت روز باین مناسبت جشنی برپا میشده است .

(۲) مرسوم چنین بوده است که دریکی ازدهات قدیم بخارا موسوم به درخشه هرپانزده روز یکمرتبه بازاری باز میکردند و بازار آخر سال بیست روز طول میکشید وروز بیست ویکم را نوروز میکردند وبزرگران بخارا حساب خودرا ازآن روز اعتبار کرده وآنرا نوروز کشاورزان می نامیدند وپنج روز بعـد از آن نوروز مغان بوده است (رسالهٔ نوروزیه تربیت نقل ازتاریخ بخارا) .

از مضمون ابیات بحتری برمیاید که شاید مخصوصاً متوکل در کارخود نظری بتقویم ساسانیان داشته است والله العالم .

فائده ـ سال شمسی حقیقی مطابق زیج محمد شاهی (۱) ۳٦٥ روز و پنج ساعت وچهل وهشت دقیقه وچهل وشش ثانیه وسی ودو ثالثه است (۲) وکسر زائد برایام در چهار سال بیست و سه ساعت وپانزده

(۱) زیج هندی یامحمد شاهی بسال (۱۱۳۱ ه) درشاه جهان آباد هندوستان تدوین شده ونسبة ازسایر زیجات موجوده معمولتر است .

(۲) آنچه در این زیج مبنای عمل است همین است ولی این نکته دانستنی است که بموجب تحقیق از روی حرکت یکروزه وسط شمس که در زیج مزبور درج و بنای عمل بران گذاشته شده است فی الجمله تفاوتی پیدا خواهد شد زیرا حرکت یکروزه را پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه و نوزده ثالثه و چهل و هفت رابعه نوشته است (نط ح نط مر)و نسبت حرکت یکروزه شمس بر یوم واحد مثل نسبت سیصد و شصت درجه محیط دائره است بر حرکت یکدوره و چون حرکت یکدوره مجهول است باید بقانون اربعه متناسبه حاصل ضرب ۳٦۰ در واحد را تقسیم بر حرکت یکروزه کنیم تا مجهول بدست بیاید و از روی این عمل حاصل ۳٦٥ روز وپنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و پنجاه و دو ثانیه و چهار ثالثه و پنج رابعه وچهل و هشت خامسه (ه مح نب د ه مح) ـ واگر اجزائی را که صاحب زیج آورده بر «و » که مرفوع سیصد وشصت است تقسیم کنیم خارج قسمت برای حرکت یکروزه (نط ح نط مط ر) میشود ولی تفاوت چندان فاحش نیست .

دقیقه وشش ثانیه و هشت ثالثه میشود و بنا براین از یك روز تقریبا سه ربع ساعت کمتر است و درسی و دو سال بتقریب یك روز تمام میشود ـ وعلیهذا اگر سال را ۳۶۵ روز بی کسر بگیریم (در تاریخ یزدگردی) نوروز در۳۲ سال هفت روز عقب میافتد وچهار سال یك روز حساب کردن تقریبی محض است و۳۲ سال هفت روزهم خالی ازتقریب نیست ودرهرحال نتیجه تقریبی خواهد بود مگر با محاسبهٔ دقیق زیج که شرح و تفصیلش اینجا مورد ندارد . وسابقاً هم تصریح باین مطلب کرده و مقدار تفاوت تحقیقی و تقریبی را مطابق بعض ارصاد دیگر معین نموده ایم .

وضع تاریخ

هجری قمری باشارهٔ ایرانیان

عرب قبل از اسلام تاریخ منظمی که متفق علیه تمام قبایل باشد نداشته وهر دسته ای یك حادثه را که بنظرشان بزرك آمده است مبدء تاریخ قرار داده بودند مثل اینکه یکدسته ریاست عمرو بن ربیعه و عده‌ای از قریش وفات هشام بن مغیره مخزومی وجمعی ازاولاد ابراهیم « آتش خلیل » وعده‌ای ازاولاد اسمعیل بنای کعبه را وهکذا هرقومی چیزی را مبدء تاریخ قرار داده بودند ـ و این تواریخ هم دائمی و همیشگی مابین آنها نبوده بلکه تغییر میکرده است مثل اینکه اولاد

اسمعیل بنای کعبه را مبدء تاریخ داشتند تاوقتی که از هم جدا شدند واز آنوقت هر دسته ای که از ارض تهامه خارج میشدند روز خروج را مبدء قرار میدادند وآنها که باقی ماندند خروج سعد ونهد وجهینه بنی زید را مبدء قرار داده بودند تا موقعی که کعب بن لوی وفات کرد واز آن پس وفات او را مبدء تاریخ شمردند و از آن پس «عام الفیل» یعنی موقع هجوم حبشه (بریاست ابرهة بن الصباح الحبشی پادشاه یمن» بر مکه که مطابق سال ۳۸ از سلطنت انوشیروان بوده است مبدء تاریخ شد که از همه تواریخ آنها مشهور تر است و بنوشتهٔ ابن اثیر تازمان عمر هم مابین عرب تاحدی معمول بوده است.

و از جمله تواریخ قدیم آنها تاریخ معروف به (زمن الفحطل) بوده است (۱).

بعد از اسلام توایخ قدیمه آنها از شهرت افتاد و تاریخی منظم نداشتند واز سال هجرت تا وفات پیغمبر (ص ع) هرسالی بنام امرمهمی شهرت داشت و سال اول «سنة الاذن» نام داشت یعنی سالی که پیغمبر دستور مهاجرت از مکه بمدینه داد وسال دوم «سنة الامر» یعنی سالی که بقتال امر فرمود و سال سوم «سنة التمحیص» یعنی سال آزمایش

---

(۱) زمن الفطحل از تواریخ خیلی قدیم عرب و شرحش درج ۳ کتب بلوغ الارب فی احوال العرب مندرج است و در قاموس مینویسد «الفحطل کهز بردهر لم یخلق فیه الناس بعد اوزمن نوح اوزمن کانت الحجارة فیه رطابا»

(اشاره بآیهٔ کریمه ولیمحص الله الذین آمنو) وهکذا بترتیب:
سنة الترفیه، **سنة الزلزال**، **سنة الاستیناس**، **سنة الاستغلاب**، **سنةالاستوا**، **سنة البرائه**، وسال دهم «**سنة الوداع**» مشهور بود که رحلت حضرت ختمی مرتبت است ـ بعد از آن دیگر تاریخی مابین عرب معمول نبود تازمان خلافت عمر که در سال هفدهم هجری (و بقولی ۱۸ ه) باشاره و کمك فکری ایرانیان تاریخ معروف هجری اسلامی را وضع نمود. و چیزیکه عمر را بفکر تاریخ منظم انداخت این بود که در آنوقت دولت اسلام وسعت و حساب و کتاب زیاد پیدا کرده بود وبواسطهٔ نداشتن تاریخ منظم اغلب اشتباهاتی درمحاسبات ومکاتبات وصکوك و سجلات پیش میامد چنانکه بقول ابو الفدا و نقل ابن اثیر وجمع دیگر از مورخین نامه ای بعمر رسید مورخه شعبان و عمر بتردید اندر شد که کدام شعبان مقصود است (۲) وازاینجا درصدد وضع تاریخ منظمی برآمد ووجوه واعیان صحابه را بمشورت دراین کار دعوت کرد واصحاب چنین رای دادند که باید از ایرانیان که در هر چیزی عالم وماهرند استمداد بجوئیم وراه ضبط اوقات وتقسیم احوال درمواقع معینه وتوقیت مکاتیبات را از آنان فرا بگیریم و پس از اتفاق آراء یك

---

(۱) وبعضی نوشته اند که ابو موسی اشعری از قبل عمر حاکم یمن بود وباو نامهٔ رسید بتاریخ شعبان وبحیرت افتاد که کدام شعبان است و بعمر نوشت وازاینجا عمر بفکر وضع تاریخ افتاد وابن اثیر این قول‌را هم روایت کرده است.

نفر از پارسیان موسوم به (هرمزان) [۱] را که داخل در جرگه مسلمین بود خواستند واز او ارائه طریق طلب کردند ـ هرمزان گفت ما درمیان خود برای ضبط اوقات حساب (ماه روز) یعنی ایام و شهور داریم وترتیب حفظ اوقات وشمارهٔ ماه وسال را بایشان آموخت وعمر از روی گفته های هرمزان وضع تاریخ هجری کرد که از آنوقت تاکنون مابین مسلمین دائر است . ـ و کلمه (دورخ) معرب لفظ (ماه روز) است واز کلمهٔ مورخ لفظ (تاریخ) مشتق است [۲] .

مسلمین بعد از اتفاق بر لزوم تنظیم اوقات درابتدا مردد بودند که کدام از تواریخ معمولهٔ آن عصر مثل تاریخ پارسی و تاریخ رومی را مابین خود مرسوم کنند وبالاخره بواسطهٔ بعد مبدأ یا اشکل کبیسه ویااشتهار بنام سلاطین وملل دیگر وامثال اینجهات که درتواریخ دیگر هست

---

(۱) درتاریخ ابوالفدا مینویسد « استحضر عمر الهرمزان وساله عن ذلك » وبیرجندی وبعض دیگر مینویسند که « هرمزان که از ملوك عجم بود واسلام آورده بود درمجلس مشاوره حاضر بود » واین هرمزان شاید همان کس باشد که حاکم اهواز بوده وچون درسال ۱۷ ه بضبط ابوالفدا اهواز را مسلمین فتح کردند هرمزان اسیر شد وبالاخره اسلام آورد وقصهٔ آب خواستن هرمزان وامهال عمر درقتل او تاوقتی که آب ننوشیده است وشکستن هرمزان ظرف آب را وننوشیدن وقصد کردن عمر کشتن اورا واشاره بعض صحابه (بقول بعضی علی ع) بعمر که تو او را تاوقتی که آب نخورده است امان داده‌ای وکشتن او جایز نیست وگذشتن عمر از قتل او درتواریخ مسطور است

(۲) ابوالفدا وحمزه اصفهانی وصاحب مفاتیح العلوم وجمع دیگر از مورخین ولغویین

مصمم شدند که تاریخ مخصوص بخود وضع کنند و برای مبدأ این نوع تاریخ اختصاصی حادثه ای بزرگتر ازظهور پیغمبر نیافتند وامر دائر مابین چهار چیز یعنی تولد و بعثت وهجرت ووفات پیغمبر(ص) بود ودرتولد وبعثت آن حضرت اختلاف بود و وفات هم مورث تذکر تالم وتحزن میشد و لذا امر براین مقرر شد که مبدأ را هجرت قرار بدهند که آغاز شکوه وپیشرفت وجلالت اسلام است . ـ اما هجرت نبی روز سه شنبه هشتم ربیع الاول اتفاق افتاده است ولی برای مبدأ تاریخ تقریباً شصت وهشت روز بقهقری برگشته اول محرم آن سال را که بحسب امر اوسط پنجشنبه و بحسب رویت روز آدینه بوده است [۱] مبدأ قرار دادند وازهمین جهت استکه ازاول محرم این سال تا آخرین روز حیات رسول اکرم را ده سال ودوماه میگویند باوجود اینکه علی التحقیق بعد از هجرت نه سال ویازده ماه وبیست ودو روز زندگانی کرده است [۲] . ـ و علت اینکه بقهقری برگشته محرم را مبدء قرار داده اند اهمیتی است که این ماه مابین عرب درعصر قدیم

---

(۱) طریقهٔ منجمین این استکه محرم را سی روز و صفر را بیست ونه روز وهکذا بترتیب یکماه را سی و یکماه را ۲۹ گیرند و باین حساب ماهها را شهور حسابی یابحسب امر اوسط گویند وهمچنین روزهای حسابی و بحسب امر اوسط و مطابق حساب اهل شرع شهور را هلالی یابحسب رؤیت گویند وتفاوت روزهای هلالی وحسابی ازیکماه کاهی یکروز وگاه دوروز وبعضی نوشته‌اند که بندرت سه روز میشود وگاهی هم بدون تفاوت موافق یکدیگر میشوند . (۲) تاریخ ابو الفدا وگزیده و شرح زیج خانی

وهمچنین درنظر مسلمین بجهاتی (مانند استراحت وحرمت قتال وفراغت از زیارت بیت الله و مراجعت حاج) داشته است .

از مسطورات فوق معلوم شد که تاریخ هجری بامر عمر درسال ۱۷ ا ۱۸ هـ وبکمك فکر هرمزان ایرانی وضع شد ومبدأ آن روزپنجشنبه یاجمعه سالی است که پیغمبر ما صلوات الله علیه از مکه بمدینه هجرت فرموده است وبعقیدهٔ جمعی اسامی شهورمحرم، صفر، ربیع الاول الخ را از روی مناسباتی که درموقع وضع این تاریخ داشته است گذاشته‌اند [۱] .

درضبط تاریخ هجری مابین اهل شرع چنین مرسوم است که از رؤیت هلال تارؤیت هلال بعدرا یکماه گیرند [۲] وآن هرگز از بیست

(۱) در وجه تسمیه محرم و صفر الخ چیزها نوشته اند و ازآنجمله این است که مختصرا بلف ونشر مرتب ذکر میکنیم : حرمت قتال ، خالی شدن مکه ازحاج ، موقع بهار ، ایضاً موسم بهار ، انجماد اثمار یاخشکسالی ایضاً انجماد اثمار، عظمت بواسطهٔ حرمت قتال ، انشعاب ارزاق (وفیها یفرق کل امر حکیم) ، شدت حرارت یا احراق ذنوب ، موقع فحل آمدن شتر ، نشستن ازمقاتله ، موسم حج بیت الله ـ واین اسامی مناسب همان وقت وضع تاریخ بوده است وبعدها باتغییر مسمی اسامی بجای مانده است .

(۲) مطابق شرح زیج بیرجندی یعنی چون هلال مرئی شود ازغرب تمام جرم آفتاب که قریب بان رؤیت بود تاغروب تمام جرم آفتاب که قریب برؤیت هلال بعداز آن بود یکماه گیرند واین تفسیر برای آن استکه گاهی ممکن است هلال پیش از غروب آفتاب دیده شود وگاه هست که بعد از غروب آفتاب دیده شود .

ونه روز کمتر وازسی روز بیشتر نباشد و ممکن است که چهار ماه متوالی نه بیشتر سی‌روز باشد وسه ماه متوالی نه‌بیشتر بیست ونه روز[۱] – و بهمین ترتیب دوازده ماه هلالی را یکسال گیرند – وبنا براین سالها وماههای ایشان قمری حقیقی باشد نه اصطلاحی [۲] و کسری باقی نماند ومحتاج بکبیسه نشوند [۳] .

وعلت اینکه هلال را مبدأ قرار داده‌اند با وجود اینکه هر حالتی از احوال قمر را (مانند هلالیت ، تربیع ، استقبال وغیره) میتوان مبدأ قرار داد این استکه نسبت بسایر احوال تاحدی بحس مضبوط تر و نزدیکتر است وبقول منجمین حکم بعث بعد الموت را دارد .

ونظر باختلاف وعدم انضباط احوال هلال وتعسر احساس دقیق تشکل ثانی مثل تشکل اول ؛ منجمان واهل حساب برای شمارهٔ سال و ماه قمری طریقهٔ دیگری غیر از طریقهٔ اهل شرع اختیار کرده اند و آن

---

(۱) علت این‌اتفاق‌را اغلب منجمین‌استقراء وتجربه دانسته‌اند وبعضی‌از شارحین زیج الغ بیك خواسته اند آنرا برهانی کنند ولی برهانی که آورده اند چندان یقینی نیست (رجوع شود بشرح زیج بیرجندی)

(۲) سال وماهی که روی سیر حقیقی قمر یاشمس باشد حقیقی و آنچه ازروی محاسبهٔ تقریبی باشد معمولی اصطلاحی گویند .

(۳) کبیسه که بارها شنیده ایم ماخوذ ازکبس بمعنی پرکردن چاه است وباصطلاح علمی پرکردن محل کسر وافزودن یاکاستن چیزی است تاحقیقی ومعمولی بایکدیگر مطابق شوند .

عبارت از این است که مبدء شهر قمری را اجتماع وسطی شمس و قمر [۱] گیرند و ما بین هر دو اجتماع بحسب سیر اوسط یکماه قمری ودوازده برابر آن یکسال قمری باشد و علی الحساب محرم را سی روز وصفر را بیست و نه روز گیرند وهکذا بترتیب تا آخر سال ـ و بنا براین سالها و ماهها قمری اصطلاحی یا وسطی باشد و محتاج باعمال کبیسه شوند .

مدت یکماه قمری اصطلاحی ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و۴۴ دقیقه و مدت یکسال ۳۵۴ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه یاخمس و سدس شبانروز است [۲] ـ وچون یکماه سی و یکماه ۲۹ روز بی کسرحساب

(۱) باصطلاح قدما خطی که از مرکز عالم بمرکز تدویر قمر گذشته بفلک اعلی منتهی شود (خط وسطی قمر) و خطی که از مرکز عالم بفلک اعلی منتهی میشود بموازات خطی که از مرکز فلک خارج مرکز شمس بجرم شمس خارج میشود (خط وسطی شمس) گویند ومحل اجتماع دو خط وسطی (اجتماع وسطی) نامیده میشود ـ وخط وسطی درکواکب متحیره خطی است که ازمرکز عالم خارج شود موازی خطی که ازمرکز معدل المسیر بمرکز تدویر گذرد ـ و (خط تقویمی) عبارت است از خطی که از مرکز عالم بمرکز کوکب گذرد وبفلك اعلی منتهی شود

(۲) آنچه در اینجا نوشته ام بحساب معمولی متعارفی است و خالی از تقریبی نیست و زائد بر دقایق در حساب نیامده است لذا مختصراً اشاره بطریق محاسبه دقیق میکنیم : برای پیدا کردن مقدار یکماه قمری وسطی

میشود مقدار فضل السنه یعنی هشت ساعت و ۴۸ دقیقه در هر سال زائد میماند ودر چند سال یکروز و در ظرف ۳۰ سال یازده روز میشود ـ از این جهة استکه درمدت سی سال یازده مرتبه (یعنی سال دوم و پنجم و ۷ و ۱۰ ، ۱۳ ، ۱۵ ، ۱۸ ، ۲۱ ، ۲۴ ، ۲۶ ، ۲۹) ذوالحجه‌را سی روز میگیرند و روز سی‌ام را کبیسه میگویند وبعضی بجای سال

بقیه ازحاشیه صفحه قبل

باید بقانون اربعه متناسبه عمل کنیم زیرا نسبت سبق وسط قمر در یک روز به یک روز مثل نسبت دور است (یعنی ۳٦۰ که مرفوع آن باصطلاح محاسبهٔ زیج «و» میباشد) به ایام شهر وسطی ـ و آفتاب را باید ساکن محض فرض کرد ـ واما سبق قمر باصطلاح منجمین عبارت‌است‌ازمقدارزائدحرکت قمر در یك روز بر حرکت آفتاب .ـ پس باید حرکت یکروزهٔ آفتاب را از حرکت یکروزهٔ قمر تفریق کرد و باقیمانده که عبارت از سبق قمر است نگاه داشت و چون چهارم مجهول است حاصل ضرب وسطین (دوم و سوم) را و بعبارة اخری ۳٦۰ را (زیرا واحد مضروب‌است) بر سبق قمر قسمت کنیم تا مقدار شهر قمری وسطی معلوم شود ـ و نتیجهٔ محاسبه بحسب ارصاد وزیجات مختلف ممکن است مختلف در آید

سال قمری حقیقی بموجب زیج هندی « ه ند کب الب مب مد» است که‌بطریقهٔ رفع‌نوشته‌شده وصورقم‌اول‌مرفوع‌ایام است‌یعنی۳۵۴روزو کسری که‌ازاجزاء یك روزاست وچون‌این کسررا دربیست‌وچهارضرب کنیم(بفرض اینکه اجزاء یوم واحد ۲۴ باشد) یا بر (ـل) تقسیم کنیم (درصورتی که اجزاء یوم واحد شصت فرض شود) ساعات و دقایق بدست میاید و

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

حاصل عبارت است از (ح مح لر ه ه لو) یعنی ۸ ساعت و۴۸ دقیقه و۳۷ ثانیه الخ .ـ ولی بقانون اربعه متناسبه که اشاره کردیم وبماخذ سیر وسطی یکروزه آفتاب وماه که درهمین زیج مبنای عمل واستخراج است اندك تفاوتی درنتیجه پیدا میشود زیرا حرکت وسطی یکروزه شمس بموجب زیج مزبور « نط ح یط مر » است یعنی ۵۹ دقیقه و ۸ ثانیه و۱۹ ثالثه و۴۷ رابعه ـ وحرکت یکروزه وسطی قمر بازبموجب همان زیج «یح ی له ۱ کب» است یعنی ۱۳ درجه و۱۰ دقیقه ۳۵ ثانیه و ۱ ثالثه و۲۲ رابعه ـ و بنا براین سبق قمر « یب یاکو ماله » یعنی ۱۲ درجه و ۱۱ دقیقه و ۲۶ ثانیه و ٤۱ ثالثه و ۳۵ رابعه است ـ و چون « و » که مرفوع ۳۶۰ میباشد بر سبق قمر قسمت کنیم خارج قسمت حرکت یکدوره وسطی قمر است وآن عبارت میشود از «کط لان رمد کح کد» و (کط) یعنی ۲۹ عدد ایام است و مابقی اجزاء یوم واحد و بر فرض اینکه یوم واحد را شصت جزء فرض کنیم اجزاء را بر « ـ ل » تقسیم باید کرد تا ساعات و دقایق معلوم شود و خارج قسمت (یب مد ح ه مه کالو) است یعنی ۱۲ ساعت و ٤٤ دقیقه الخ ـ وچون ایام واجزاء یکدوره را در دوازده ضرب کنیم حاصل میشود « ه ند کب الـ نب م مح » ودو رقم اول ایام است یعنی ۳۵۴ روز وسایر ارقام اجزاء یوم واحد است وچون آنها را بر « ـ ل » قسمت کنیم خارج قسمت میشود « ح مح لرط د یط » یعنی ۸ ساعت و ٤۸ دقیقه و ۳۷ ثانیه و ۹ ثالثه و ٤ رابعه و ۱۹ خامسه .ـ پس چنانکه

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

گفتیم اندك تفاوتی در حساب هست و شاید بواسطهٔ قلت از آن صرف نظر شده است . ــ در حواشی سابق مدت سال شمسی حقیقی را بموجب زیج هندی وتفاوت کمی که بمحاسبهٔ دقیق پیدا میگرد نوشتیم وبرروی هم رفته معلوم شد که مدت سال شمسی حقیقی بموجب تصریح زیج مزبور « و ه ند لا نو ک » است و دورقم اول ایام یعنی ۳٦۵ روز و ارقام دیگر اجزاء یکروز است که بقانون تبدیل بساعات ودقایق « یعنی تقسیم بر (. ل) یا ضرب در (کد) » پنجساعت و ٤۸ دقیقه و ٤٦ ثانیه و ۳۲ ثالثه میشود (ه مح مولب) ــ و مدت سال قمری حقیقی « ه ند کب الب مب مد » است ــ دو رقم اول ایام و مابقی اجزاء یوم واحد که بطریق تقسیم یا ضربی که سابقاً گفته شد تبدیل بساعات ودقایق میشود ــ و بنا بر این تفاوت سال شمسی وقمری « ی نب ل کحلح » یعنی ده روز و بحساب ساعات ۲۱ ساعت و۹ ثانیه و۲۷ ثالثه و۱۲ رابعه است (کا : ط کز ب) ــ وبموجب دقتی که ما بدان اشاره کردیم تفاوت سال شمسی وقمری ۱۰ روز و ۲۱ ساعت و ۱۴ ثانیه و۱۵ ثالثه و۱ رابعه و۲۷ خامسه میشود زیراسال شمسی بموجب حساب دقیق « و ه ند لب ب ب ند کز» و سال قمری « ه ند کب الب نب م مح » است ودو رقم اول ایام ومابقی اجزاء یوم واحد و تفاوت « ب نب ل از بر لحلط » است رقم اول ایام و مابقی اجزاء یوم واحد که بطریق مزبور تبدیل بساعات ودقایق الخ میشوند

بیرجندی در شرح زیج الغ بیك (مبدأ تاریخ و تدوین این زیج

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

سال ۸۴۱ هجری است و آنرا الغ بیك متوفی ۸۵۴ ﻫ بهمدستی غیاث الدین جمشید کاشانی متوفیٰ درحدود ۸٤۱ ﻫ و ملا علی قوشجی متوفی ۸۷۹ ﻫ وموسی قاضی زاده رومی درسمرقند تألیف نموده است) بهمان قانون اربعه متناسبه مدت سال وماه قمری وسطی را معین کرده است ـ و بنا بر ماخذ این زیج حرکت یکروزه وسطی آفتاب (؛ نط ح ط) وحرکت وسطی یکروزه ماه (یج ی ل ۰) وسبق قمر (سا کو مح) است وعلیهذا میگوید مدت شهر قمری وسطی (کط لان د ط) است ومحض تخفیف در حساب ثوالث وروابع حذف میشود و باقیمانده را برای تعیین ساعات و دقایق در ۲۴ ضرب باید کرد (غیر از کط یعنی ۲۹ راکه عدد ایام است بلکه لان یعنی ۳۱ دقیقه و ۵۰ ثانیه را) وبنا براین مدت شهر وسطیقمری ۲۹ روز و۱۲ ساعت و ٤۴ دقیقه میشود زیرا حاصل ضرب (لان) در (کد) میشود « سب مد » و کسر زائد بر ۱۲ ساعت در یکسال ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه است ـ ودرشرح زیج خانی (یا زیج ایلخانی یازیج خواجه که آنرا خواجه نصیر طوسی متوفی ۶۷۲ ﻫ ازرصدی که درمراغه برای هلاکو خان تاسیس کرده بود تالیف نموده و تاریخ شروع آن ۶۵۷ هجری است و این زیج را غیاث الدین جمشید کاشانی با ادله و براهین ریاضی تزئین کرده و به زیج خاقانی شهرت یافته است و مقصود ما از شرح زیج خانی شرحی است که نظام نیشابوری حسن بن محمد بن

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

آ ن نوشته وفعلا در دست ماست) دو تناسب بسته و بدو راه عمل کرده است : یکی آ نچه گفتیم (نسبت مبق یك روزه قمر بیك روز مثل نسبت دور است به ایام شهر قمری وسطی) ودور را چنین تفسیر میکنند « یعنی از آ ن نقطه که آ فتاب در وضع ثانی آ نجاست و بحسب فرض ازاول امر هم آ نجا ساکن بوده تاعود قمر با آ ن نقطه» ـ ودیگر اینکه : اگر حرکت وسط آ فتاب را که بین الوضعین باشد بر دور زیادت کنند نسبت این مجموع باایام مجهول چون نسبت وسط یك روزه قمری باشد با یك روز ـ در تناسب اول چهارم مجهول است ودر تناسب دوم ثانی پس حاصل ضرب طرفین « اول و چهارم » را بر وسط معلوم (ثالث) باید تقسیم کرد تا وسط مجهول (دوم) بدست بیاید ـ و نتیجهٔ هر دو عمل را بماخذ زیج خانی اینطور بدست آورده است « کط لا ن ح ک » وچون آ نرا در۱۲ ضرب کنند مدت سال قمری ۳۵۴ روز و خمس وسدس شبانروزی شود بتقریب زیرا زائد بر دقایق درحساب نیامده است .

تنبیهان : ـ اول اینکه نتیجهٔ این نوع محاسبات درفرض بطلیموس و کپر نیك هر دو یکی است وحرکت وسکون زمین و آ فتاب تغییری در نتیجهٔ این نوع محاسبات برفرض دقت وصحت استخراج نمیدهد واینکه دربعض موارد تعبیر بحرکت انتقالی آ فتاب میکنیم مربوط باظهارعقیدهٔ علمی نیست بلکه فقط تعبیری است ومطالب وعقائد علمی نفیاً یااثباتاًدرجای خود

یانزدهم شانزدهم را کبیسه کنند [۱] . ـ صاحب کفایة التعلیم بنقـل

بقیه از حاشیهٔ صفحه قبل

باقی است . ـ مطلب دیگر اینکه (رفع) یا (مرفوع) اصطلاح محاسبهٔ زیج است و مراد از رفع تبدیل اعداد است بارقام ستینی و طریقهٔ نقـل آنستکه اعداد را بر شصت قسمت کنند باقیمانده مرتبهٔ اخیر بود که اعداد اصلی است و بحروف رقومی نوشته میشود (مثل اینکه ۳۵۴ را برشصت قسمت نموده ٥ ند مینویسد یعنی ٦۰ x ٥ بعلاوه ٥٤) واگر ممکن باشد مجدداً خارج قسمت اول را برشصت تقسیم میکنند وباقیمانده را بحروف رقومی نوشته آنرا « مرفوع مره » گویند وباز خارج قسمت دوم را بر ٦۰ قسمت کرده باقی مانده را (مرفوع مرتین) یا مثـانی گویند و باز درصورت امکان خارج قسمت سوم را بر ٦۰ قسمت کرده باقی را « مرفوع ثلث مرات » یا مثالث گویند وهکذا تاحدی که خارج قسمت کمتر از ٦۰ شود و نتـوان بر ٦۰ قسمت کرد مثلا مرفوع ۳٤۰۷۰۰ روز عبارت است از (ا لد لح ک) و « ک » عدد ایام است و « لح» مرفوع مره و«لد» مرفوع مرتین و«۱» مرفوع ثلث مرات زیرا در تقسیم اول ۲۰ باقی ماند و در تقسیم دوم ۳۸ ودر تقسیم سوم ۳۴ باقیمانده ویك خارج قسمت می‌شود .

(۱) مقدار فضل السنه یعنی ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه خمس و سدس شبانروز است (شبانروز ۱۴٤۰ دقیقه ساعت است وخمس آن ۲۸۸ دقیقه و سدس آن ۲٤۰ دقیقه و مجموع $\frac{1}{5}$ و $\frac{1}{6}$ آن ۵۲۸ دقیقه یا ۸ساعت

بیرجندی یکنوع کبیسهٔ دیگری درسنین قمری ذکر کرده است که مشهور نیست .

وآن چنین استکه در هر سه سال یك روز کبیسه شود ودرسال سی ام دو روز تا مجموع کبائس در ۳۰سال ۱۱ روز شود .

مخفی نماناد آنچه در زمان عمر وضع شده همان سنین

بقیه ازحاشیه صفحه قبل

و۴۸ دقیقه است) واقل عددی که خمس وسدس صحیح داشته باشد (۳۰) است ومجموع خمس وسدس آن یازده است پس در۳۰ سال۱۱ روز کبیسه شود ــ و منجمان درحساب کسور دو طریقه دارند یکی آنکه چون بنصف رسد یکی تمام گیرند و دیگر اینکه تا از نصف تجاوز نکنند یکی نمیگیرند ــ در سال اول چون کسر بنصف نرسیده است بهر تقدیر یکروز حساب نمیشود و کبیسه نکنند ودرسال دوم ازنصف متجاوز است لذا کبیسه میشود و کسر سال سیم بیشترش جبران سابق را میکنند وباقیمانده با کسر چهارم وپنجم ازنصف زیاده میشود ولذا سال پنجم کبیسه میشود وعلی هذ القیاس تا آخر سی سال ــ وعلت اختلاف کبیسه درسال ۱۵ و۱٦ همان اختلاف دو طریق است که درحساب دارند وچون درسال پانزدهم کسر زائد نصف است بعضی یکروز حساب کرده کبیسه کنند وبعضی بجای آن سال شانزدهم را سال کبیسه حساب کنند .

و شهور هلالی هجری است و دقت درحساب و اعمال کبیسه بعدها از طرف منجمین اسلام شده که معاریف آنها ایرانی اند .

اسامی هفته

و ماههای قدیم عرب

اسامی ماههای محرم ، صفر الخ و همچنین اسامی ایام هفته (یوم الاحد ، یوم الاثنین ، یوم الثلثاء ، یوم الاربعاء ، یوم الخمیس ، یوم الجمعه) در موقع وضع تاریخ هجری درست شده یا رسمیت پیدا کرده است و اسامی ماهها درجاهلیت بترتیب ذیل معروف بوده است : **المؤتمر ، ناجر ، خوان ، صوان ، حنتم ، زباء ، الاصم ، العادل ، الناتق ، الوعل ، الهواع ، البرك** [۱] و اسامی هفته باین

(۱) اسامی شهور قدیه عربی را بترتیب مسطور نقل از تاریخ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان ج ۱ ص ۱۸٦ نموده تا اندازه ای که دست رس داشتیم غلطهای آنرا اصلاح کردیم زیرا دراین کتاب مثلا « اخوان نافق ، واغل » نوشته شده است در صورتیکه صاحب قاموس (خوان) مثل شداد یا بضم خاء بمعنی شهر ربیع الاول ضبط کرده و (ناتق) را بتاء مثناه بمعنی شهر رمضان و (وعل) بعین مهمله بمعنی شوال ـ و هنوز بضبط صحیح سه کلمه (صوان ، حنتم ، زباء) بر نخورده‌ایم ـ الموتمر یا موتمر شهر محرم است و (ناجر) صفر وبترتیب تا (هواع) که بروزن غراب ذی القعده و « برك » که بروزن زفر ذو الحجه است . ـ مسعودی

ترتیب بوده است: **اول** (یکشنبه)، **اهون**، **جبار**، **دبار**، **مؤنس**، **عروبه**، **شبار** (شنبه)

کبیسه و نسیئی عرب

در جاهلیت

سنین و شهور عرب در جاهلیت بترتیب قمری بوده و علی الرسم دوازده ماه را یکسال میگرفته اند وبقول بیرونی در آثار الباقیه وفخر رازی درتفسیر کبیر (ضمن تفسیر ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهر ۱) وجمع دیگر ازمعتبرین؛ زوائد را جمع میکرده اند تایکماه میشده ویکمرتبه سال‌را سیزده ماه میگرفته‌اند وبقول مسعودی درهرسه‌سال یك ماه کبیسه میکرده اند وآنرا (نسیئی) مینامیده‌اند ولذا شهور آنها یکجا باقی نمی مانده است واسلام این کار را بواسطهٔ ایجاد اختلال در

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

درمروج الذهب اسامی ماههای قدیم عرب را بترتیب ذیل نوشته است: ناتق (محرم)، ثقیل، طلیق، ناجر، سماح، امنح، احلك، کسع، زاهر، برط، حرف، نعس (ذوالحجه) ـ وما بغیر از ناتق و ناجر هیچکدام از کلمات دیگر را درقاموس وصحاح که فعلا نزد ما حاضراست بمعانی که مسعودی خواسته نیافتیم ومخصوصاً ماده (برط دراین دو کتاب هیچ ضبط ومعنی ندارد وظن متاخم علم این استکه مغلوط بودن نسخه‌چاپی کار را باینجا رسانده است والبته مسعودی ماخذ صحیحی داشته است.

امور مذهبی حرام کرده است «انما النسیئی زیادة فی الکفر یضل به الذین کفروا یحلونه عاماً ویحرمونه عاماً [۱] .

ایام مشهوره

تاریخ هجری

مخالفه ـ وبعضی در این موضوع بتکلف افتاده وهر روزی از هر ماه

در تاریخ هجری ایام و لیالی زیاد را میتوان شمرد که مصادف باوقایع مهمه باشد مخصوصاً تولد وفات ائمه وبزرگان دین بحسب روایت

---

(۱) جرجی زیدان عبارت آثارالباقیه بیرونی‌را راجع بترتیب کبیسه عرب جاهلی نقل کرده است « کانت العرب تفعل فی جاهلیتها فینظرون الی فضل مابین سنتهم وسنة الشمس وهو عشره ایام واحدی وعشرون ساعة و خمس ساعة بالجلیل من الحساب فیلحقون بها شهراً کاملا تم منها مایستوفی شهرا ولکنهم کانوا یعملون علی انه عشره ایام وعشرون ساعه وتتولی ذلك النسأة من کنانة المعروفون بالقلامس واحدهم قلمس وهو البحر العزیز وهم ابوتمامه جنادة بن عوف بن امیة بن قلع بن عباد بن حذیفه وکانوا کلهم نسأه واول من فعل ذلك منهم کان حذیفه وآخر من فعله ابو ثمامه» ونیز میگوید « وکان اخذ ذلك من الیهود قبل ظهور الاسلام بقریب من مائتی سنه غیر انهم کانوا یکبسون کل اربع وعشرین سنه قمریه بتسعة اشهر » وهمو مینویسد که ترتیب نسیئی وکبیسه تا سال حجة الوداع بود ودر آن وقت بایه انما النسیئی الخ حرام شد وکبیسه معمول آنها برهم خورد .

را بفروض مختلف (مثلا اول محرم شنبه باشد یا یکشنبه الخ وهکذا هر روز در هر ماه) مصادف با واقعه یا وقایع مهمهٔ چند کرده اند — ما از این فروض وتقادیر بی نیازیم ومقصود ما شمردن ایام خیلی مشهور است که بارسوم وآداب اجتماعی ایرانیان مخصوصاً تاحدی ارتباط داشته باشد ولذا بترتیب شهور ایام معروفه را تعداد میکنیم :

درمحرم — تاسوعاء (نهم) و (عاشوراء) دهم که روز شهادت حسین بن علی ع است ودر عزا داری شیعیان اهمیت فوق العاده دارد و (ایام معـدودات) بنـا بر بعض اقوال ده روز اول این ماه است و (وفات حضرت سجاد) ببعض روایات دراینماه واقع شده است بقولی در ۲۲ وبقولی در ۱۸ واقوال دیگر نیز دراین باب هست .

درصفر — روز (سیزدهم) این ماه را خیلی نحس میشمارند و (اربعین) روز بیستم که از شهادت حسین بن علی (ع) چهل روز گذشته است و (بیست و هشتم) که بنا بر بعض اقوال روز شهادت امام حسن عسکری ع است وبعضی وفات حضرت رضا (ع) را نیز مصادف بااین روز دانسته اند وبعضی در ۱۷ این ماه وبقول بعضی رحلت حضرت ختمی مرتبت هم مصادف بااین روز بوده است ولی علی المشهور وفات آنحضرت در ۱۲ ربیع الاول واقع شده است . — تمام دو ماه محرم و صفر ایام عزا داری است و تقریباً همهٔ این دو ماه تعطیل است خاصه عشره اول محرم عشرهٔ سوم صفر و مخصوصاً درعشرهٔ عاشوراء هنگامهٔ عجیب وغریبی بر پا میشود وعموم طبقات شیعه بانحـاء مختلف از قبیل گریه کردن وروضه خوانی و زیارت نامه خواندن وسینه و یا قمه زدن و غیره تعزیه

داری میکنند و اغلب نذر دارند که در روز عاشورا یا اربعین یا بیست وهشتم انواع آش یا غـذا ها و ماکولات دیگر را تهیه نموده بفقرا و همسایکان میدهند وبعضی بحسب التزام ونیت خودشان دراین ایام مخصوصاً سقائی میکنند وآب یاشربت بمردم میدهند وجمعی ازطبقات مختلفه هم در شب یازدهم محرم نذر (چهل و یك منبر) دارند وبیشتر باپای برهنه پای چهل ویك منبر روضه رفته چهل ویك شمع روشن میکنند ودراثناء عبور و مرور بعنوان (نیاز) شیرینی بمردم میدهند ــ واغلب دیده‌ایم که اشخـاص خیلی محترم دراین ایام مشك آبی بدوش انداخته با پای برهنه درمعابر ومجالس روضه مانند یکنفر سقای معمولی سقائی میکنند ــ ومجملا دراین دو ماه اوضاع شیعه ها دیگر کون و احوال زیر و رو میشود وشب وروز هر جا که بگـذری صدای ضجه وشیون زن ومرد از مجالس روضه خوانی بلند است واگر بخواهیم انواع و اقسام عزاداری و خصوصیات ملی و عمومی این دو ماه را مخصوصاً بامبادی پیـدایش این آداب در ایران بنویسیم باید کتاب علیحـده تألیف شود عجالة میگذریم ــ نگفته نباشیم پاره‌ای از مراسم و آداب قدیمه رفته رفته از رونق خود دارد میکاهد تا بعد ها چه پیش آید .

درربیع الاول ــ (عید مولود) حضرت ختمی‌مرتبت است وبدین مناسبت این‌ماه را (ربیع المولود) نیز میگویند ــ تولد پیغمبر (ص) مابین شب دوم وشب هشتم وشب دوازدهم وسیزدهم وشب هفدهم مردد میباشد وعلی المعروف روزهفدهم راعیدمولود قرار میدهند ــ (هجرت) حضرت رسول ازمکه بمدینه

علی المعروف درهشتم همین ماه واقع شده است – (ورود) پیغمبر بمدینه بقول ابوالفدا و جمع دیگر روز دوشنبه دواز دهم همین ماه بوده ص است و (وفات) آن حضرت هم درروزدوشنبه ۱۲ ماه این واقع گشته وتولد او هم با دوشنبه از این ماه مصادف بوده است(۱) وبعضی رحلت امام حسن عسکری را درهفتم یا هشتم این ماه نوشته اند – (فرض الصلوة) علی المعروف در چهاردهم این ماه شده است وبعضی مانند معین الدین را صد در ۱۴ ربیع الاخر نوشته اند – (ولادت) حضرت صادق ع بنا بر بعض روایات درهفدهم این ماه است – از وقایع مذکوره فقط مولود رسول معروف ومهم است .

در ربیع الاخر – (ولادت) امام حسن عسکری ع ببعض روایات دراینماه ومابین ششم ودهم وغیره مردد است وچندان مهم ومعروف نیست

درجمادی الاولی – (وفات فاطمهٔ) زهرا علیها سلام الله بنا بقول جمعی دگرسیزدهم این ماه واقع شده است و سه روز یا بیشتر مجالس روضه منعقد و مصائب زهرا خوانده میشود و بعضی ده روز بنام (دههٔفاطمه) اقامهٔمجلس عزا وروضه خوانی میکنند – بقول بعضی وفات حضرت صدیقه ع درپنجم این ماه بوده و بقول بعضی در جمادی الاخرة وبقولی درماه صفر – وبعضی تولد حضر سجاد (ع س) را در ۱۵ همین ماه نوشته‌اند وبعضی پنجم شعبان – و در این ماه همان وفات فاطمه معروف ومهم است .

---

(۱) تاریخ ابوالفدا .

درجمادی الاخرة - تولد حضرت صدیقه زهرا را بعضی دربیستم این ماه نوشته اند - وفات امام علی النقی (ع) بقولی در ۲۱ این ماه و بقولی درسوم رجب است وقایع مذکوره چندان معروف ومورد توجه عموم نیست

دررجب - دو روز مهم معروف هست : (تولد علی ع) در سیزدهم این ماه است واز زمان ناصر الدین شاه قاجار ببعد مخصوصاً عید مولود امیرالمؤمنین خیلی اهمیت پیدا کرده وشعرای آن عصر قصائد غرائی دراین جشن ساخته ودر سلام پادشاه وحکام میخوانده و صلاتی میگرفته اند ودرضمن قصائدشان گاهی اشاره باینکه شاه مذکور واضع ومروج این جشن شده است دیده میشود - (عید مبعث) بیست و هفتم این ماه است واین روز بمبعث ومعراج هر دو منسوب است وهر دو قضیه بعقیدهٔ جمعی مصادف باهمین وقت بوده است . این عیـد هم از اعیاد مهم مسلمین است وتاچند سال پیش مرسوم بود که سلاطین وحکام وبزرگان بجشن این روز رسماً می نشستند وشعرا قصائدی پرداخته در حضور آنها میخواندند وصـله میگرفتند . - غیر از دو روز مذکور که مهمترین ایام مشهورهٔ این ماه است؛ ازجمله ایام ولیالی معروفه این ماه عبارت است از (لیلة الرغائب) شب اولین جمعه این ماه که بزیارت موات (؟) میروند و بفقرا احسان میکنند و روز این لیـله را (یوم الرغائب) می گویند و (استفـتاح) روز پانزدهـم این مـاه که اعمال مخصوصهٔ مذهبی دارد . - و بنا بر بعض اقوال تولد حضرت باقر ع دراول ووفات امام علی النقی در سوم و وفات حضرت امام موسی

الکاظم درپنجم یا ۲۵ وغیره وولادت حضرت امام محمد تقی جواد در روز دهم وشهادت حضرت امام جعفر صادق درپانزدهم همین ماه واقع شده است ولی هیچکدام از ایام خیلی معروف شمرده نمیشوند .

درشعبان – سه روز معروف بااهمیت است نخستین (عید تولد) امام محمد مهـدی ع که علی المعروف در پانزدهم این ماه واقع شده است (و بقولی در ۱۲) ودر این روز مردم دید وباز دید کرده بزرگان وامرا رسماً بجشن می نشستند وشعرا قصیده میخواندند وآن رسم عجالة متروك وجشن عمومی مابین تودهٔ مردم معمول‌است ودربعض ولایات ایران مخصوصا اصفهان سه‌روز وسه شب جشن گیرند و تمام بازارها ومعابر وکاروانسراها را ازین بندند و چراغـان مفصلی کنند – این عید مخصوص شیعیان ودرایران خاصه خیلی اهمیت دارد .– دیگر (عید تولد) حضرت حسین بن علی ع که درسوم این ماه است ومردم بازارها را چراغان کنند وجشن گیرند . – سوم (لیلة البرائه) که ما بین مردم به (برات) معروف است وآن شب پانزدهم همین ماه‌است ودراین روز و دو روز دیگر (۱۳ ، ۱٤) مردم بزیارت اموات‌روند وبرای آمرزش ارواح گذشتگان نیاز فرستند – واین شب را بعضی‌شب قدر دانسته‌اند وبقول صاحب کشاف چهارنام دارد : اللیلة المبارکه ، لیلة البرائه، لیلة الرحمه ، لیلة الصك .– (تولد حضرت سجاد) بقولی درپنجم و بقولی در نهم این ماه واقع شده است – (نقل قبله) ازبیت المقـدس بکعبه بعقیدهٔ بعضی در۱۵ این ماه و (وجوب صوم) درروز

دوم این ماه اتفاق افتاده است (۱) .

نگفته نگذریم (ایام البیض) عبارت است از ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ هر ماه ومخصوصا ایام البیض رجب وشعبان اهمیت وآداب مذهبی خاصی دارد که در جای خود بتفصیل نوشته اند .

دررمضانـ علاوه براهمیت وامتیاز واحترام خاصی که تمام این ماه در میان شهور هلالی دارد بجهاتی از قبیل اشتمال برلیله قدر علی اشهر الاقوال و « انزل فیـه القرآن » و همچنین از حیث روزه داری عموم مسلمین وعبادت واحیاء لیالی ورفتن بمساجد واطعام فقرا وشیوع قرائت قرآن واستماع مواعظ ومسائل شرعی واعتکاف بعض عباد در

(۱) حکایت نقل قبله از بیت المقـدس بکعبه و اعتراضات مخـالفین واجوبه پیغمبر (ص) که درسورهٔ بقرهٔ قرآن مجید بدانها اشاره شده مفصل است طالبین بتواریخ وتفاسیر رجوع کنند ـ مجملا علی المعروف حضرت رسول (ص) تادرمکه بوده به بیت المقدس توجه داشته وپس ازهجرت بمدینه شش ماه یا ۹ یا ۱۰یا۱۳ یا۱۷ یا ۱۸ وغیره علی اختـلاف الاقوال (خیلی ازاقوال درتفسیر مجمع البیان نقل شده است) باز به بیت المقدس نماز می خواند و بعـد از آن قبلهٔ خود را کعبه و مسجد الحرام قرار داده است « فلنولینك قبلة ترضیها فول وجهك شطر المسجد الحرام » ـ و درتاریخ ابوالفدا مینویسد پس ازهجرت ۱۸ ماه باز به بیت المقدس نماز گذاشت و درسال دوم هجرت روز سه شنبه نیمـهٔ شعبان قبله از بیت المقدس بکعبه انتقال یافت ودرهمین سال صوم رمضان واجب شد .

درمساجد درعشر سوم وغیر ذالك ؛ چند روز وشب خیلی بر جسته در این ماه هست یعنی ایام ولیالی ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۳ ، ۲۷ ، – و این شبها را لیالی احیاء یاقدر مینامند زیرا اغلب بیدار میمانند و برخی درمنزل و بیشتر درمساجد مشغول عبادت و آداب مخصوصه این شبها میشوند و (لیلهٔ قدر) علی اشهر الاقوال مابین این لیالی مردد است (۱) – وروز

(۱) در خصوص معنی « لیلة القدر » واصل موضوع داشتن چنین شبی پس از رحلت پیغمبر ص یا اختصاص بزمان حیات او و برفرض عدم اختصاص تعیین آن که کدام شب ودرکدام ماه است و مقصود از انزال قران دراین شب ؛ اقوال مفسرین وفقها وارباب لغت مختلف است – وبعضی وجه تسمیهٔ آن را تقدیر امور دراین شب « وفیها یفرق کل امر حکیم » وبرخی شرف ومنزلت آن وبرخی بمعنی تنگی وضیق ازماده « ومن قدر علیه رزقه » گرفته ومناسباتی برای آن تراشیده اند و انسب معنی اول و از آن گذشته وجه دوم است . – وعلی المشهور ورای الجمهور اختصاص بزمان نبی (ص) ندارد ودرعشر اواخر رمضان و در اوتار است مانند لیلهٔ ۲۱ یا ۲۳ یا ۲۷ وامثال آنها – وعلی ای حال بطور قطع معین نشده و شاید فائدهٔ اخفاء آن نظیر اخفـاء (اسم اعظم) وصلوة وسطی « حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی » و (ساعت اجابت جمعه) باشد ومقصوداهتمام واحترام همه لیالی رمضان واسماء الله وصلوات وساعات جمعه بوده است . – ومقصود از انزال قران در « انا انزلنـاه فی لیلة مبارکه » بقول بعضی انزال ازلوح محفوظ بسماء دنیـا و بقولی انزال ازلوح محفوظ دفعة بلوح

۱۹ روز ضربت خوردن علی بن ابیطالب (ع) ازابن ملجم مرادی (۱) و روز ۲۱ شهادت ووفات آنحضرت است ومابین این ایام ازهمه معروفتر وممتاز تر روز بیست و یکم است که ما بین شیعیان خیلی اهمیت دارد وتنهادراین روز وروزعاشورا است که‌عموم بازارها ودکاکین بلا استثنا حتی خبازی بسته میشود ومردم قبلا باید باصطلاح «نان دوروزه» بخرند.— ومابین مردم خاصه زنان روز بیست و هفتم این ماه روز مبارك ومیمونی

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

سینه پیغمبراست (یعنی یکمرتبه باو نازل شده ولی نجوماً درظرف ۲۳ سال بمردم گفته است) وانسب در این مقام قول شعبی است که ابتدای انزال قرآن درلیلة القدر بوده واتمام آن ۲۳ سال طول کشیده است والله‌العالم

(۱) عبدالرحمن بن ملجم مرادی از خوارج بود ودرشب ۱۷ رمضان سال ۴۰ هـ میان او ودو نفر دیگر از خوارج (عمرو بن بکر تمیمی و برك بن عبد الله تمیمی) این معاهده بسته شد که ابن ملجم علی ع و عمرو بن بکر عمرو بن عاص وبرك معاویه را دریکوقت درمسجد و موقع نماز بکشند — برك ضربتی بمعاویه زد وکار گر نشد وخود گرفتارومقتول گشت وعمروبن بکر خارجة بن ابی حبیبه را که اتفاقاً در موقع معهود او را عمرو عاص بجای خودش برای اقامهٔ صلوة فرستاده بود اشتباهاً کشت وخود گرفتار ومقتول گشت وتنها ازمیان آنها تیغ ابن ملجم برفرق مبارك علی ع کارگر شد و علی ع تازنده بود حسب الامر خودش ابن ملجم را نکشتند وبعداز فوت علی ع عبدالله بن جعفر او را بقتل رسانید .

(تاریخ ابوالفدا) .

شمرده میشود و زنها مخصوصاً تازه عروسانرا آرایش کنند و بمسجد روند وپاره‌ای بخلاعت دست زنند واین کار را بمناسبت قتل ابن ملجم کنند ولی تصادف آن با این روز معلوم وقطعی نیست .

ولادت امام حسن مجتبی ع و بقولی تولد حضرت جواد ع نیز درپانزدهم این ماه واقع شده است ـ (نزول قرآن) ببعض روایات در شب ۲۳ یا ۲٤ همین ماه بوده است .

درشوال ـ تنها روز خیلی مشهور (عید فطر) یا غرهٔ این ماه است که ازاعیاد مهم اسلامی است واختصاص بشیعه یاارباب سنت ندارد ـ واقعهٔ (شق القمر) بضبط منجمین درشب ۱۳ همین ماه بوده است ـ وبعضی وفات حضرت صادق ع را درپانزدهم این ماه نوشته اند که نظر بعقیدهٔ برخی مصادف باروزوفات ابیطالب وقتل حمزه سیدالشهدا میشود و بقولی در ۲۵ وبقولی در ۲۰ بوده است ـ و برخی (یوم المباهله) را مصادف باسوم وتزویج علی ع و فاطمه را درپنجم این ماه نوشته‌اند (وبقولی تزویج فاطمه دراول ذی القعده بوده است) وروز مباهله علی المعروف در ماه ذی الحجه است .

درذی القعده ـ بقول جمعی (تولد) حضرت رضا ع مصادف بایازدهم این ماه بوده است ولی چندان مشهور نیست .

در ذی الحجه ـ دو روز خیلی مشهور است یکی روز دهم (عید اضحی) یا (یوم النحر) یا بقول مشهور ایرانیان « عید قربان » که از اعیاد اسلامی ودرردیف عید فطر شمرده میشود وصلوة العیدین

که در کتب فقه عنوان مشهوری دارد و در ایام پیش خاصه در روزگار خلفا با ابهه وتجلیل شایانی اقامه میشده است مربوط بهمین عید وعیـد فطـر است و اکنون دارد ملحـق بنمـاز جمـعه می شـود وحاجی‌ها و بعض متقدسین دراین روز گوسفندی میکشند وبرای همسایگان وآشنایان میفرستند ورسوم وآداب این عید تاچندی پیش درایران خاصه دربعض بلاد خیلی تماشائی بود وازجمله شتری راآئین می بستند وجمعیت بسیاری ازهرطبقه وهرصنف دنبال او میافتادند وبادم ودستگاه زیادی حیوانرا دورشهر میگرداندند وبالاخره باادعیه وآداب خاصی نحرش کرده گوشت و پوست آنرا تقسیم میکردند وهرطبقه ای عضومخصوصی از آنراسهم داشتندواحیاناً بخانه‌های محترمین وحکام برده جائزه میگرفتند ودرحین گرداندن شترهم ازدر خانهای اعیان چیز میگرفتند و پشم این شتر را عوام الناس بویژه زنان مایهٔ اقبال و رفع نکبت و وبال دانسته بوسیله ای بدست میاوردند و از اجزاء تعویذ وحرز بازو و گردن خود واطفال قرارمیدادند ــ وریاست اینروز بعهدهٔ شخص معینی بود ومباشرین اینکار القاب خاصی داشتند ومجملا آدابی داشت که شرح آنها خیلی مفصل است وازمبنای همین کار درزبان فارسی کنایات وامثالی وارد شده است مانند « شتر را کشتند » یعنی کارتمام شد و«شتر را درخانهٔ فلانی خوابانده اند » یعنی غائله را بگردن او انداخته‌اند و « فلان اموال را مثل شترقربانی غرما کردند » و « فلانی شترقربانی شده است » یعنی هر کس اورا بطرفی میکشد یا بمعنی اینکه دور او

را گرفته واهمیتش میدهند ولی بالاخره نابودش میسازند و «هرموئی ازفلان حرز بازوئی است» درموقع تجلیل و «هر موئی ازفلان بدست کسی است» در موقع تواتر مصائب و کثرت طلبکار و هکذا امثال این جمل وعبارات که اغلب درزبان عمومی و ادبی هم دائر شده است دیگر روز هجدهم «**عید غدیر خم**» که از اعیاد برجسته شیعیان است ومثل عید مولود اهمیت دارد و شعرای متاخرین مخصوصاً راجع باین‌عید داد سخن داده اند . — (یوم الترویه) هشتم این‌ماه و «**یوم العرفه**» نهم این ماه است ودر سه روز اضحی وترویه وعرفه کارهارا اغلب تعطیل میکنند وبعبادت و زیارت اهل قبور میروند . — «**ایام التشریق**» یازدهم ودوازدهم وسیزدهم این ماه است «**ایام معلومات**» بقول جمعی از اهل لغت و فقها ده روز اول این ماه است . — «**ایام معدودات**» را بعضی بایام تشریق تفسیر کرده اند و منجمین بده روز اول محرم وبرخی بایام رمضان و بعضی بایام روزه که‌درابتدای‌اسلام بوده (بقولی ایام عاشورا و سه روز در هر ماهی) و پس از وجوب صوم رمضان آن حکم منسوخ گشته است — وبنقل صاحب مجمع البیان بعضی ایام معدودات را عشر اول ذی الحجه و ایام معلومات را ایام تشریق و بعضی برعکس گفته اند (۱) و از ایام نسبة معروف اینماه «**یوم**

---

(۱) بعقیدهٔ ما اختلافی که درخصوص «ایام معدودات» پیدا شده از اینجا ناشی است که این دو کلمه در چند جای قرآن تکرار شده است ودرهر موردی معنی و مناسبتی دارد مثل «لن تمسنا النار الا ایاماً

المباهله » است که بقول مشهوردربیست وچهارم واقع شده وپیغمبر(ص) در این روز با نصارای نجران مباهـله کرده است (ماخوذ از آیهٔ ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الظالمین .

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

معدودات » ودرضمن آیات راجع بهحج درسورهٔ بقره « واذکروالله فی ایام معدودات » ونیز در آیات راجع بصوم در بقره « ایاماً معدودات » و در آیهٔ اول بقول بیشتر مفسرین و معتمدین از قبیل کشاف و مجمع البیان وبیضاوی وبرهان وتفسیر کبیر معنی قلت دارد وبعضی بایام پرستش عجل « چهل روز یاهفت روز » تفسیر کردهاند ـ ودرآیه دوم باز بقول جمهور تفسیر به « ایام تشریق » یعنی سه روز بعد ازیوم النحر شده است ـ ودر آیه سوم علی ارجح الاقوال بقرینه تفسیری که در تالی آیه شده است « شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن » مراد همان ایام رمضاناست یعنی « ایاما معلومات محصورات » و بقول بعضی مراد ایام صیامی است که بوجوب صوم رمضان نسخ شده است وآن عبارت از سه روز در هر ماه فقط و بقولی بضمیمه عاشورا بوده است (تطوعاً او وجوبا علی اختـلاف الاقوال) .ـ و چنانکه ظاهر میشود این نوع تعبیرات و اختـلاف بعض تفـاسیر منشأ اختـلاف اقوال در معنی « ایام معـدودات » شـده است وهرکسی نظر بموردی کرده وبچیزی معتقد شده است .

استخراج مدخل

سال و ماه هجری

برای پیدا کردن مدخل (۱) سنوات هجری باید سال های ناقصه (۲) هجری را بدویست وده مرة بعداخری طرح کنند (۳) تاباقیمانده

---

(۱) مدخل سال وماه باصطلاح فن زیج عبارت از روزی است که مبدإ سال یا ماه است ـ ومراد ازمدخل سال و ماه هجری اول سال و ماه است بحسب امر اوسط حسابی نه بحسب رؤیت وغالبا باغرهٔ بحسب رؤیت مخالف است و بعقیدهٔ اکثر منجمین تخلف بیشتر از دو روز نشود ـ وسابقا نوشته ایم که غرهٔ محرم سال هجرت بحسب رؤیت آدینه و بحسب امر اوسط پنجشنبه بوده است ومدار استخراج برامر اوسط است .

(۲) سال یاماه تامه آن استکه تمام آن گذشته باشد و مقابل آن را ناقصه گویند مثلا ۲۲ ذی الحجه ۱۳۴۹ قمری ۱٤٤۸ سال و ۱۱ ماه تامه دارد .

(۳) ۲۱۰ اقل عددی استکه درآن کسور سنوات جبران ومبدءآن بامبدء اول تاریخ یعنی پنجشنبه بحسب امراوسط متحد میشود وبعداز گذشتن هر دویست وده سالی کسور بالمره منتفی و مبدء سال بعد یعنی (۲۱۱) روز پنجشنبه خواهد شد ـ و بعضی علت انتخاب این عـدد را چنین دانسته اند که ما بین هفت یعنی عدد ایام هفته و(۳۰) یعنی دورهٔ کبس بتاین است و لذا آنها را باید در یکدیگر ضرب کرد . ـ و علت آنکه

از (۲۱۰) بیشتر نماند ــ پس سنین تامهٔ باقیمانده را بر سی قسمت کنند وعدهٔ سالهای کبیسه وغیر کبیسه باقیماندهٔ این تقسیم را بترتیب (بهز یجهح کادوط» معین نمایند وعدد سنوات کبیسه‌را در (٥) وغیر کبیسه را در (٤) وخارج قسمت را نیز در (٥) ضرب کنند و مجموع این سه حاصل ضرب را با هم جمع نموده عدد (٥) بر مجموع علاوه کنند ــ سپس هفت هفت طرح کنند تا مدخل سال ناقصه معلوم شود باین طریق که اگر باقیمانده یك است مدخل سال یکشنبه و اگر دو است دوشنبه وهکذا تا (٦) که مطابق روز جمعه است ــ ودرصورتی که چیزی باقی نماند مدخل سال روز شنبه خواهد بود . ــ

وبرای تعیین مدخل ماه باید ازمحرم تاماه مطلوب را تعداد نموده عدد ماههای تامه وتر را تضعیف و باعدد ماههای تامه شفع جمع کنند و بر مدخل سال بیفزایند وهفت هفت طرح کنند تا مدخل ماه مطلوب بدست بیاید .

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

بر (۳۰) قسمت کنند این استکه در هر ۳۰ سال کسور منتفی شود و چون مدخل سال سی و یکم پنج روز از مبدأ تاریخ پیشتر میافتد باید خارج قسمت را در پنج ضرب کرد ــ و مدخل سالهای کبیسه بر مدخل سال سابق بمقدار پنج روز زیادتی دارد و مدخل سالهای غیر کبیسه به مقدار چهار روز و از این جهة باید عدهٔ سالهای کبیسه را در(٥) وغیر کبیسه را در (۴) ضرب کرد .

درصورتیکه درتقسیم اول (تقسیم بر ۲۱۰) چیزی باقی نماند باید عدد (۳۰) را بمنزلهٔ باقیمانده محسوب داشته وعمل را بپایان رسانید — ودرصورتیکه باقیمانده قابل قسمت بر (۳۰) نباشد حکم باقیماندهٔ تقسیم دوم را دارد یعنی باید سالهای تامهٔ آنرا گرفته کبائس را در پنج وغیر کبائس را درچهار ضرب نموده بر مجموع آنها (۵) بیفزایند و هفت هفت طرح کنند تا مدخل سال معلوم شود (۱) .

غیر از طریقهٔ فوق برای استخراج مدخل سال وماه هجری طرق دیگری نیز هست که درحواشی زیج الغ بیك وشرح بیرجندی اشاره

---

(۱) محض مثال فرض میکنیم که مطلوب معرفت مدخل ماه ربیع الاول ۱۳۵۰ ناقصهٔ هجری است — ۱۳۵۰ را بـه (۲۱۰) قسمت میکنیم باقی مانده (۹۰) و خارج قسمت (٦) می شود — پس سالهای تامه نود را که (۸۹) است بر (۳۰) تقسیم میکنیم باقیمانده (۲۹) و خارج قسمت (۲) میشود — عدد کبائس باقیمانده (۱۱) و غیر کبائس (۱۸) است پس یازده را در (۵) و هجده را در (۴) و خارج قسمت یعنی (۲) را نیز در پنج ضرب کرده بر مجموع سه حاصل ضرب پنج علاوه میکنیم (۱۴۳) میشود و این عدد را بهفت قسمت میکنیم باقیمانده (۳) میشود و لذا میگوئیم مبدأ سال ۱۳۵۰ نا قصهٔ هجری بحسب امر اوسط دوشنبه است — و از محرم تا ربیع الاول دو ماه تامه گذشته است — برای شفع یکی و برای وتر دو تا حساب کرده عدد سه بر مدخل سال میافزائیم مجموعاً پنج میشود ولـذا میگوئیم غرهٔ ربیع الاول این سال بحسب امر اوسط پنجشنبه است .

بدانها شده است ــ وارباب زیجات برای این‌عمل جدولی ساخته‌اند که نزد اهل فن معروف است .

طریقهٔ استخراج

مدخل سال و ماه یزد گردی

طریقهٔ استخراج و تعیین مدخل سال یا اول فرودینماه یزدگردی این استکه : سالهای ناقصــه را هفت هفت طرح کرده بر باقیمانده دو یا سالهای تامه را بهفت تقسیم نموده برباقیمانده سه بیفزایند وچنانکه در مدخل سال و ماه هجری گفتیم مطابق با ایام هفته کنند تامدخل سال مطلوب معلوم شود ــ بدیهی است که اگر عدد سه برعدهٔ سالهای تامه ودو برسالهای ناقصه بیفزایند ومجموع را هفت هفت طرح کنند نتیجه صحیح و با عمل اول مطابق خواهد بود .

درمعرفت مدخل ماههای دیگر (غیر از فروردین که اول سال است) باید برای هر ماهی و همچنین برای ابتدای خمسهٔ مسترقه دو دو برمدخل سال اضافه ومدخل ماه مطلوب را استخراج کنند .

درصورتیکه پس از طرح چیزی باقی نماند یا حاصل هفت باشد ابتدای سال یا ماه مطلوب روز شنبه خواهد بود زیرا بحساب منجمین اول ایام اسابیع روز یکشنبه وآخر هفته روز شنبه است ــ ودرصورتی که حاصل از هفت متجاوز شود آنرا بهفت طرح باید کرد و بقیه را

مطلوب قرار داد (۱) .

مثلا مطلوب استخراج مدخل سال ۱۳۰۰ ناقصهٔ یزدگردی است که فعلا درآن هستیم : عدد سالهای ناقصه یعنی ۱۳۰۰ را بهفت قسمت میکنیم باقیمانده پنج وچون دوبرآن علاوه کنیم (۷) میشود ـ یااینکه ۱۲۹۹ را که سالهای تامهٔ این تاریخ است هفت هفت طرح نموده برباقی مانده که چهار است سه میافزائیم حاصل (۷) میشود ـ و علیهذا مدخل سال یا اول فروردین ۱۳۰۰ ناقصهٔ یزدگردی روز شنبه است .

و برای معرفت اول اردی بهشت ماه هذه السنه برهفت که مدخل سال است (۲) میافزائیم حاصل (۹) میشود آنرا بهفت طرح میکنیم باقیمانده دو است ـ بنا بر این مدخل اردی بهشت روز دو شنبه خواهد بود ـ وبرای شهریور ماه عدد (۱۰) برمدخل سال میافزائیم وحاصل که (۱۷) است چون بهفت طرح کنیم سه باقی ماند ولذا میگوئیم اول شهریور ماه این سال روز سه شنبه است و قس علیهذا .

برای استخراج مدخل سال و ماه یزدگردی جدول مخصوصی هم در زیجات معمول است که از روی آن باسانی میتوان مطلوب را بدست آورد .

---

(۱) برای اینکه خواننده تاحدی پی بعلت طریقهٔ استخراج ببرد نکات ذیل‌را مختصرا گوشزد میکنیم : علت تقسیم سنوات برهفت این‌است که سال یزدگردی ۳۶۵ روزاست بدون کسر وکبیسه و چون آنرا بعدد ایام اسابیع یعنی هفت طرح کنیم یکی باقی میماند و تفاوت

تنبیــه ـ در صورتیکه پنجهٔ دزدیده در آخر ابان زیاد شود چنانکه مرسوم پارسیان است نه درآخر اسفند ماه چنانکه مابین منجمین معمول است؛ محاسبه ای که برای استخراج مداخل شهور یزدگردی

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

مدخل هر سال یزدگردی با سال قبل یك روز است یعنی اگر مبداء یکسال شنبه باشد مبداء سال سابق جمعه و قبل از آن پنجشنبه‌خواهد بود و هلم جرا و اگر سالهای تامه را بهفت طرح کنند بمنزلهٔ این است که تمام ایام را از مبداء تاریخ تا اول سال ناقصه مطلوب بهفت طرح کرده باشند ـ و بعد از هر هفت سال مدخل سنوات این تاریخ با یکدیگر مطابق میشود محض مثل اگر مدخل امسال شنبه باشد پس از گذشتن هفت سال تامه مجدداً سر سال شنبه خواهد شد . ـ و افزودن عدد ۳ بر سالهای تامه بعلت این است که مبداء تاریخ یزدگردی سه‌شنبه بوده است (۲۲ ربیع الاول سال ۱۱ هـ) • ـ و در سالهای ناقصه دو افزوده میشود بسبب اینکه مبداء سالهای ناقصه از مبداء سالهای تامه بحسب ایام هفته یکی زیاد تر است • ـ و برای هر ماهی دو میافزایند بجهت اینکه عدد هر ماه ۳۰ روز است و پس از طرح ایام هفته یعنی‌تقسیم بههفت دوباقی میماند ولذا مدخل‌هرماهی‌نسبت بماه قبل دو روز جلو تر است مثلا اگر مدخل فروردین شنبه باشد مدخل اردیبهشت دوشنبه و ابتدای خرداد چهارشنبهٔ و اول تیر ماه روز جمعه خواهد بود •ـ و جدولی که در زیجات متداول است از روی همین محاسبات وضع شده است •

گفتیم فقط تا اول خمسه درست در میاید و در مابقی صحیح نیست زیرا مدخل دو ماه پیش و پس خمسه در هر جا که باشد یکی است وهمچنین ابتدای خمسه با ابتدای هر ماهی که بعد از تالی خمسه‌است مطابق خواهد بود – وعلیهذا باید برای مدخل ماههای دیگر که بعد از ماه تالی خمسه اند خمسه وماه تالی آنرا درحساب نیاورد وکالعدم فرض کرد. مثلا درمثال فوق ابتدای خمسه اگر بعداز ابانماه بگیریم روزدوشنبه ومبدأ آذر نیز مانند ابان روز شنبه میشود – وبرای مدخل دیماه باید (۱۶) بر مدخل سال افزود و مبدء این ماه را دوشنبه تعیین کرد در صورتیکه اگر خمسه و آذر در حساب بیایند باید (۳۰) بر مدخل سال افزود وجمعه را مبدء قراد داد واین کار قطعاً غلط است کمالا یخفی علی المحاسب . در کتب استخراجی که تاکنون بنظر نگارنده رسیده است کسی متعرض این قسمت نشده‌است و همانا منجمین معمول به خود را (زیاد کردن خمسه درآخر اسپندار مذ) ماخذ محاسبات قرار داده اند .

تاریخ مسیحی

ومقدار تفاوت آن باهجری قمری

مبدأ تاریخ میلادی یا عیسوی که از تواریخ معروفه است ولادت

حضرت مسیح علیه‌السلام (۱) وسالهای این تاریخ شمسی اصطلاحی و عدد ماهها دوازده باین ترتیب «ژانویه ، فوریه ، مارس ، آوریل ، مه ، ژوئن ، ژوئیه ، اوت ، سپتامبر ، اکتبر ، نوامبر ، دسامبر » و عدد روزهای هرماه عیناً مثل ماههای رومی (۲) یعنی چهارماه (آوریل ژوئن ، سپتامبر ، نوامبر) ۳۰ وهفت ماه ۳۱ ویکی « فوریه » که بجای شباط رومی است در سنوات کبیسه ۲۹ و در غیر کبیسه ۲۸ روز شمرده میشود .

---

(۱) ولادت مسیح بنا برضبط ابن عبری در «تاریخ مختصرالدول» شب سه شنبه ۲۵ کانون اول واقع شده است و بحساب مشهور مطابق است با سال ۳۱۱ اسکندری وعلی المعروف در۳۳ م مصلوب شده است.

(۲) مبدء تاریخی که ما بین منجمین ما بتاریخ اسکندری یا رومی معروف است علی الاصح روز دوشنبه سال ۳۱۲ ق م یعنی دوازده سال شمسی بعد از وفات اسکندر مقدونی (در ۳۲ سالگی بسال ۳۲۳ ق م بمرض تب در بابل مرد) میباشد ــ و این تاریخ مصادف است با ابتدای سلطنت سلوکوس نیکاتر (۳۱۲ ــ ۲۸۱ ق م) که ازجانشینان اسکندر بوده و بعض منجمین مانند حکیم محیی الدین مغربی او را «سولوقس بن انطیوخوس» نوشته اند ــ وبحساب بعضی مبداء تاریخ بخت نصر از این تاریخ باندازهٔ ۴۳۵ سال فارسی و ۳۲۶ روز جلو تر است . و در وجه شهرت این تاریخ به «اسکندری» چیز ها نوشته اند از آن جمله اینکه چون علمای اسکندریه واضع آن شده اند باین اسم معروف شده است و بحدس جمعی رهبان بیت المقدس‌را یکنوع تاریخی

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

بوده که هر هزار سال تجدید و بنام واقعهٔ مهمی مشهور . میکرده اند و در ملاقات اسکندر باو قول دادند که تاریخ خود را در هزار سالهٔ بعد بنام تو معروف میکنیم و چون دوازده سال از وفات اسکندر گذشت نوبت تجدید تاریخ رسید و بوعدهٔ خود وفا کردند . و چون این قبیل حدسها مقرون بدلیل و مدرك معتبری نیست نمی توان زود تصدیق کرد .

بهر حال مبداء این تاریخ سال **۳۱۲** ق م است و اینکه برخی مبداء آن را ابتدا یا وفات . یا سال هفتم سلطنت اسکندر تصور کردماند باشتباه رفته اند . تاریخ رومی شمسی اصطلاحی است و ۳۶۵ روز و ربع شبانروز را یکسال گیرند و هر چهار سال یکمرتبه شباط را که در غیر سنوات کبیسه ۲۸ روز است **۲۹** روز شمرده کبیسه کنند ماههای این تاریخ ۱۲ و هفت ماه **۳۱** و چهار ماه (تشرین الاخر ، نیسان ، حزیران ، ایلول) ۳۰ روز است . ــ اول سال تشرین الاول است که اکنون (۲۲۴۲ اسکندری مطابق ۱۳۵۰ هجری) در نصف دوم میزان شروع میشود و بمرور ایام اندك تغییر پیدا میکند و اول شباط که آخر سال عرفی و تقریباً آخر سال طبیعی است در این زمان مصادف با اواخر برج دلو و ماه نیسان مصادف با اردیبهشت یا ثور شمسی میشود . بر حسب نقل بیرجندی از زیج جامع کوشیار تاریخ رومی و سریانی یکطور و فقط تفاوت آنها در اسامی شهور است ونامهای تشرین الخ سریانی است واول سال را رومیان از کانون الثانی

شروع میکنند والله‌العالم .

مبدأ دور کبس این تاریخ همان مبدء تاریخ است و علت اینکه سال سوم را کبیسه گرفته اند متجاوز شدن کسر زائد از نصف است و بعضی باشتباه افتاده مبدء دورهٔ کبس را یکسال قبل از وضع تاریخ گرفته اند . اگر بخواهیم سال کبیسهٔ این تاریخ را معلوم کنیم باید عدهٔ سنوات را تاسال مطلوب چهار چهار طرح کنیم اگر سه باقی بماند موقع کبیسه است وگرنه غیر کبیسه ولذا در ۲۸ سال هفت کبیسه واقع میشود باین ترتیب : سال ۳ ، ۷ ، ۱۱ ، ۱۵ ، ۱۹ ، ۲۳ ، ۲۷) . ــ و هرگاه عدهٔ سالهای ناقصه را بر چهار قسمت کنند معلوم می شود که از ابتدا تا آنوقت چند بار کبیسه شده است مثلا تا سال بیستم ۵ کبیسه و تاسال ۲۴ شش کبیسه شده است وهکذا .

برای تعیین مدخل سال یاابتداء تشرین اول سالهای ناقصه را به ۲۸ طرح کنند تا۲۸ یا کمتر باقی بماند سپس عین باقیمانده را باخارج قسمت آن برچهار جمع کنند و برمجموع یکی بیفزایند وهفت هفت طرح کنند ــ یا اینکه سالهای تامه را به ۲۸ طرح کرده عین باقی مانده را با خارج قسمت آن بر چهار جمع و بر مجموع ۲ بیفزایند تا مطلوب حاصل شود واگر باقیمانده قابل طرح بچهار نباشد بر عین آن درصورت اول یکی و درصورت دوم دو تا اضافه کنند و حسابرا بپایان رسانند ــ بدیهی استکه اگر حاصل هفت شود مدخل شنبه است .

علت انتخاب ۲۸ این استکهٔ در بیست و هشت سال مدخل عودمیکند وکسور منتفی میشود و بعبارهٔ اخری دورهٔ کبس که چهار است برعدد ایام هفته ضرب می شود . برای استخراج مدخل ماههای دیگر باید بجدول

سال شمسی را قدما بغلط ۳۶۵ روز تمام حساب واز قریب شش ساعت زائد صرف نظرمیکرده اند ـ این غلط را امپراطور روم یولیوس سزار «ژول‌سزار» Jules césar (۱) بکمك منجم معروف اسکندریه «سوسیژن» Sosigéne درقرن سابق بر میلاد (۲) باینطور اصلاح کرد که

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

معمول در زیجات رجوع کرد .

محض مثال برای استخراج مدخل سال ۲۲۴۳ ناقصه رومی عین این عدد را بر ۲۸ تقسیم میکنیم باقیمانده ۳ میشود ویکی بر آن میافزائیم پس مدخل این سال چهار شنبه است ومطابق جدول معمول زیجات‌هم این طور است . عجب این استکه حاج میرزا اسمعیل مصباح نجم الممالك درتقویم هذه السنه مدخل سال رومی را که از امور خیلی ساده ومتبذل زیجات است غلط استخراج کرده وجائی که دراین عمل واضح اشتباه شود فکیف بالمعضلات کالارتفاع من الطالع وبالعکس والکسوفین وامثالها

(۱) یولیوس سزار از رؤساء سه گانهٔ ممالك روم و معاصر با اشک سیزدهم (۵۵ـ۳۷ ق م) بوده است و دو نفر دیگر کراسوس « Crassus » و پومپه « Pompée » بودند

(۲) این اصلاح مطابق تصریح لاروس در ۷۰۸ رومی واقع شده است ولی این نکته را نباید فراموش کرد که این تاریخ رومی غیر از تاریخی است که در میان منجمین ما بتاریخ رومی معروف شده است و مبدأ آن شاید همان بنای شهررمه باشد و بقول بعضی واضع آن رومولوس « Romulus » بوده است ومبدأ این تاریخ قبل از تاریخ اسکندری و

۶ ساعت برسال افزوده هرچهار سال یکروز کبیسه کنند ـ واین تقویم معروف بتقویم ژولیان یا ژولیائی است Julien calendrier بنا براین دورهٔ کبس چهار سال باشد وهر سالی که قابل قسمت بر چهار است بدون کسر سال کبیسه محسوب میشود مانند سنهٔ ۱۹۳۲ ودر صورت کسر اگر باقیمانده یك باشد مانند سال ۱۹۲۹ سال اول و اگر دو باقی ماند سال دوم واگر سه ماند سال سوم ازسنوات غیر کبیسه وباصطلاح «ساده» است .

این اصلاح بالمره رفع غلط نکرد زیرا کسر زائد ۶ ساعت تمام نیست بلکه مطابق بعض ارصاد معتبره کسر فاضل بر ۳۶۵ روز باندازهٔ ۱۱ دقیقه و ۱۰ ثانیه از ۶ ساعت کمتر است ودرظرف ۱۲۹ سال تفاوت این حساب با دورهٔ شمسی حقیقی بیك روز و ۳۰ ثانیه می رسد (و بحساب جمعی در ۹۰۰ سال هفت روز) این تفاوتها بر روی هم انباشته شد و در حدود ۳۲۵ م بسه روز

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

میلادی است چنانکه سال ۲۲۴۲ اسکندری و ۱۹۳۱ م مطابق است با ۲۶۸۴ این رومی وتولد مسیح بنا بر اصح ومطابق حسابی که دنیس در حوالی قرن ششم میلادی کرد در ۷۵۴ رومی است نه ۷۴۹ چنانکه بعضی باشتباه رفته اند ـ ۷۰۸ رومی مطابق ۴۶ تقریباً قبل از میلاد است ومطابق است بالعقیدهٔ مشهور که اصلاح ژولیان را در حدود ۴۵ یا ۴۶ ق م گفته اند .

بالغ شد ودراینوقت علمای مسیحی در کلیسا جمع شده سه روزحذف کردند ولی برای آتیه فکری ننمودند ولذا باز درسال ۱۵۸۲مسیحی مطابق ۹۹۰ هجری قمری بده روز بالغ کشت و اول بهار ده روز جلوتر از موقع عادی بنا بر تقویم ژولیائی افتاد . لذا دراینوقت کر کوار Grégoir سیزدهم (از ۱۵۷۲ م = ۹۸۰ ه تا۱۵۸۳م = ۹۹۳ ه پاپ بوده است) درصدد اصلاح تقویم برآمد وامر کرد که روز پنجم اکتبر این سال را پانزدهم بشمارند و بعد ها همان کبیسه قدیم را معمول دارند ولی درظرف چهارصد سال سه روز حذف کنند باین طریق که سنوات قرینه یعنی سالهائی را که متمم قرون صد ساله میشوند مانند صد وهزار وبتقویم ژولیائی قطعا کبیسه محسوبند (زیرا قابل قسمت بر چهارند بدون کسر) کبیسه حساب نکنند مگر در صورتیکه عدد قرون صحیحاً قابل قسمت برچهار باشند و علیهذا سال ۱۶۰۰ مثلا کبیسه است زیرا عدد ۱٦ بر ۴ صحیحاً قسمت میشودولی سنوات ۱۷۰۰ ، ۱۸۰۰ ، ۱۹۰۰ وامثال آنها کبیسه نیستند بعلت اینکه اعداد ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، بدون کسر بر ۴ قسمت نمیشوند . و بعبارة اخری : هر چهار سال یکروز کبیسه کرده سال را ۳٦٦ روزحساب کنند وآخر هر صد سال یکبار ۳٦۵ روز و چون بچهار صد سال رسد بازا۳٦٦ کیرند .

ترتیب مذکور بتعدیل یاتقویم کرکواری (Grégorienne)

معروف ومابین اغلب ملل عیسوی معمول است (۱) وبواسطه این تصرف هر چند سال عرفی بسال شمسی حقیقی نزدیك میگردد ولی کاملا مطابق نمیشوند زیرا در ظرف ۳۸۷ سال باید سه روز حذف شود و محض تسهیل حساب در چهار قرن سه‌روز حذف میکنند وازاین بساطه در مدت چهارهزارسال(۲) یك روز تفاوت پیدا میشود یعنی چهارهزار سال عرفی یکروز از شمسی حقیقی بیشتر است و در اینمدت باید آن را کم کنند تا کاملا بشمسی حقیقی نزدیك شود - ومعذلك سالهای این تاریخ عین شمسی حقیقی نخواهد شد وبالاخره لازم است که حساب را بتقریب تمام کنیم و حذف کردن سه روز در ۳۸۷ سال هم تقریبی است و ۱۱ دقیقه و ۱۰ ثانیه در ۱۲۹ سال چنانکه گذشت یکروز و ۳۰ ثانیه میشود.

حال به بینیم **تفاوت سال هجری با مسیحی** چه اندازه است ؟

پیش دانستیم که ابتدای تاریخ هجرت ۱۶ ژوئن ۶۲۲ میلادی است وماه قمری بنا بر بعض ارصاد مشهوره معتبره ۲۹ روز ونصف روز است تقریباً (۱۲ ساعت و ٤٤ دقیقه و ۲ ثانیه) واز ٤٤ دقیقه زائده در یك سال ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه یا در ۳۰ سال ۱۱ روز

(۱) تقویم گرگواری را بندرت بعض ملل مسیحی مانند روسها و یونانیها تاقرن معاصر قبول نکرده بود وسایر ملل بتدریج پذیرفتند چنانکه آلمانها در ۱۷۰۰ وانگلیسها در ۱۷۵۲ وسویس در ۱۷۵۳ م .

(۲) بعضی ٤۲۴۰ سال حساب کرده‌اند.

کبیسه پیدا میشود و بنابر این سال قمری ۳۵۴ یا ۳۵۵ روزاست. علیهذا در صورتیکه هجری کبیسه ومیلادی غیر کبیسه باشد تفاوت آنها ۱۰ روزاست وبر عکس ۱۲ روز — و درصورتیکه هر دو کبیسه یا هر دو غیر کبیسه باشند تفاوت ۱۱ روز است .

ممکن است دو سال هجری در یکسال مسیحی شروع شود چنانکه اگر ابتدای یکسال هجری دوم ژانویه باشد بدیهی است که در ۲۰ دسامبر ختم و سال بعد شروع خواهد شد — ومبدأ سال هجری درتمام ایام سال مسیحی دور میزند .

با تطبیق دقیقی که سال بسال مابین سنوات هجری و مسیحی شده است ؛ معلوم میشود که هر ۳۲ سال مسیحی معادل ۳۳ سال هجری ست باستثناء شش یا ۷ یا ۸ روز بحسب زیادت و نقصان عدهٔ سنوات کبیسه مسیحی یا هجری . مثلا مابین ٦۲۲ و ٦۵۳ یعنی ۳۲ سال میلادی معادل ۳۳ سال هجری بشش روز کمتر است زیرا در اینمدت ۸ سال کبیسه مسیحی و ۱۲ کبیسهٔ هجری است — و۷۸۲ — ۸۱۳م معادل ۳۳ سال هجری است بهفت روز کمتر زیرا در اینمدت ۸ سال کبیسهٔ مسیحی و ۱۳ کبیسهٔ هجری واقع شده است — ۱٦۸۰ — ۱۷۱۱م باز معادل ۳۳ هـ جز ۷ روز است زیرا مطابق اصلاح گرگوار در سنوات مسیحی فقط هفت بار کبیسه شده در صورتیکه هجری ۱۲ کبیسه دارد و ۱۷۹۰ — ۱۸۱۲م معادل ۳۳ هـ جز ۸ روزاست چه بحساب گرگواری در مسیحی هفت بار کبیسه شده در صورتیکه سالهای کبیسه این مدت

هجری ۱۳ میشود .

هر ۳۲ سال مسیحی که متضمن ۱۵۸۲ م باشد از قاعدهٔ فوق مستثنی است زیرا در این فرض بواسطهٔ ده روزی که گرگوار کاسته است از ۳۳ سال هجری ۱۶ یا ۱۷ روز کمتر خواهد شد .

قانون تحویل

تواریخ بیکدیگر

مقصود از تحویل تاریخی بتاریخ دیگر استخراج تاریخ مجهول است از تاریخ معلوم ودر صورتی که مبدأ دو تاریخ وتفاوت مابین آنها و مقدار اختلاف سنوات و بالاخره خصوصیات هر تاریخی معلوم باشد برای شخص محاسب این کار چندان صعوبت ندارد ـ ما دراینجا محض تسهیل امر وارائه طریق قانون تحویل تواریخ سه گانه عربی واسکندری ویزدگردی را بیکدیگر از راه محاسبه (۱) چنانکه از مطالعه وتتبع ماخذ مربوطه خاصه از زیجهای معتبر استنباط کردهایم مینویسیم و

(۱) برای استخراج این سه تاریخ از یکدیگر مخصوصا دوجدول وضع و در زیجات معتبره مانند زیج الغ بیك و زیج خانی رسم شده است یکی بجههٔ سالها و یکی برای ماهها و ایام مرفوعه سه تاریخ در این جداول ثبت است و برای مستخرجین و اشخاصی که ممارست باصطلاحات فن زیج دارند عمل ازروی جداول سهلتر ازطریقه محاسبه است .

تکمیل مطالب را بعهدهٔ ارباب فن محوّل میسازیم ولذا میگوئیم :

برای تحـویل هر تاریخی بتـاریخ دیگر محتاج بسه محاسبه ذیل هستیم : (۱) تبدیل تاریخ معلوم بایام (درصورتیکه ایامی از آن گذشته باشد) واین عمل را باصطلاح زیج «بسط تاریخ» و نتیجه ای که از این عمل بدست میاید «اصل تاریخ» گویند. (۲) تعیین مابین التاریخین یعنی تفاوت ما بین مبدأ دو تاریخ وافزودن یاکاستن آن از اصل تاریخ معلوم واز این عمل اصل تاریخ مجهول بدست میاید . (۳) تبدیل ایام اصل تاریخ مطلوب بسنوات بر عکس عمل اول وشـاید آنرا «جمع تاریخ» گویند . درصورتیکه نسبت ما بین دو تاریخ بطور دقیق معلوم و محفوظ باشد ممکن است از بسط وجمع بی نیاز بشویم .

اما شرح محاسبات فوق باینقرار استکه اول بسط تاریخ معـلوم کنیم ــ وطریقهٔ آن این استکه (۱) اگر تاریخ فارسی باشد درهروقتی

---

(۱) علت اینکه سنوات یزدگردی بطریق مذکور در متن تبدیل بروز میشود معلوم است چه سال این تاریخ ۳٦۵ و هر ماه ۳۰روز است پس اگر عده سنوات تامه در ۳٦۵ و شهور تامه در ۳۰ ضرب شود عدد ایام معلوم خواهد شد . ــ و در تاریخ هجری اصل عمل استکه عدد سالهای تامه را در مقدار سال قمری یعنی ۳۵٤ روز و خمس و سدس شبانروز ضرب کنند تا ایام معلوم شود ولی نتیجه این عمل را از اینطریق میگیرند که عدد صحیح رادرعدهٔسنوات ضرب میکنند وچون مقصود از ضرب کسر زائد در اینجا معرفت کبائس سالهای تامه است

که مطلوب است عدهٔ سنوات تامه را در ۳٦۵ وعدد شهور تامه را در ۳۰ ضرب کرده عدد روز های ماه ناقص را بر مجموع بیفزایند تااصل این تاریخ یعنی ایام گذشته از مبدأ تاریخ تاروز مطلوب معلوم شود . — واگر تاریخ عربی باشد (۱) اول عدد سالهای تامه را در ۳۵۴ ضرب کنند (وباصطلاح محاسبین زیج آنرا محفوظ اول گویند) پس عدهٔ سنوات تامه را بر ۳۰ قسمت کرده خارج قسمت را در ۱۱ ضرب

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

سالهای تامه را بسی قسمت میکنند و بدیهی است که هر واحدی از خارج قسمت ۳۰ سال است و چون‌در ۳۰ سال ۱۱ روز کبیسه هست خارج قسمت را در ۱۱ ضرب میکنند و باقیمانده لابد کمتر از سی خواهد بود و باید کبائس سالهای تامه آنرا معین کردتا مجموع کبائس معلوم شود —بدیهی است که‌اگر ازسنوات تامه آنچه قابل قسمت‌بر ۳۰ باشد آنرا گرفته‌باعده کبائس باقیمانده قسمت‌جمع کنندهم محفوظ سوم بدست میاید . — و اما در تاریخ رومی اصل عمل آنستکه‌عدد سالهای تامه را در ۳٦۵ و ربع ضرب کنند — لذا عدد ایام را درسنوات ضرب میکنند و $\frac{۱}{۴}$ سنوات تامه را میگیرند یعنی $\frac{۱}{۴}$ در آن ضرب میکنند

(۱) آنچه از محاسبه یا جدول منجمان راجع بتاریخ هجری استخراج میشود بحسب امراوسط حسابی است و چنانچه سابقا اشاره اکرده‌ایم مدار عمل و استخراج منجمان برایام وسطی است‌و لذا ممکن است با رؤیت بیکروز یا دو روز اختلاف پیدا کند

کنند و آنرا « محفوظ دوم » خوانند و نیز عدهٔ کبائس سالهای تامه باقیمانده را بترتیب (بهز بجهح کادوط) معین کرده بر محفوظ دوم اضافه کنند وحاصل را « محفوظ سوم » گویند وسپس ماههای تامه را (در صورتیکه علاوه بر سالهای تامه ماههای زائد داشته باشیم) یکی سی ویکی بیست ونه روز (بترتیب محرم ۳۰ وصفر ۲۹ الخ) حساب کرده آنرا « محفوظ چهارم » گویند . ومحفوظ اول وسوم وچهارم را باهم جمع وعدد روز مطلوب از ماه ناقص را (در صورتیکه علاوه بر ماههای تامه ماه ناقص داشته باشیم) بر مجموع اضافه کنند تا اصل این تاریخ معلوم شود . — واگر **تاریخ اسکندری** باشد ؛ عددسالهای تامه را در ۳۶۵ ضرب کنند و « محفوظ اول » گویند وسالهای ناقصه را بر چهار قسمت کرده خارج قسمت را بر محفوظ اول بیفزایند — پس ماههای تامه را تبدیل بروز کنند یعنی چهار ماه تشرین آخر ، نیسان ، حزیران ، ایلول را ۳۰ روز و شباط را در سال کبیسه ۲۹ ودر ساده ۲۸ وسایر ماهها را هریك ۳۱ روز حساب کنند وباحاصل جمع قبل جمع کنند وعدد روز مطلوب ازماه ناقص را (مثلا اگر پنجم باشد ۵ واگر ششم باشد ٦ وهکذا) بر مجموع اضافه کنند تااصل این تاریخ معلوم شود . بدیهی است که اگر چیزی زائد بر سالهای تامه نباشد محتاج بحساب ماهها وروز ها نخواهیم بود .

بعد از آنکه اصل تواریخ بطریق مذکور معلوم شد؛ ایام مابین التاریخین را برایام تاریخ معلوم بیفزایند در صورتیکه مبدء تاریخ مطلوب

بر مبدء تاریخ معلوم مقدم باشد و از آن بکاهند در صورتیکه موخر باشد تا اصل تاریخ مطلوب معلوم گردد .

ودر تواریخ سه گانه که مورد بحث ماست ایام مابین التاریخین بقرار ذیل است :

مبدء تاریخ رومی قبل ازتاریخ عربی هجری است به (۳۴۵۷۵۵) روز ومرفوع این اعداد مطابق جدول ارقام ستین که معمول به زیج میباشد (۱) عبارت است از (الد لح ک) و پیش از تاریخ فارسی است به (۳۴۴۳۲۴) روز ومرفوعش (اه لح مد) میباشد .ـ وتاریخ عربی هجری قبل ازتاریخ یزدگردی است به (۳۶۲۴) روز وچون مرفوع کنند اینطور است (؛ ۱ ؛ کد) (۲) .

پس از آنکه ایام تاریخ مطلوب بدست آمد باید ایام را تبدیل بسالها وماهها وروزها کنند (۳) بعکس عمل اول تامجهول معلوم شود

---

(۱) در حواشی سابق اشاره بقانون رفع کرده‌ایم و از طرف یسار رقم اول ایام و رقم دوم مرفوع مره و سوم مرفوع مرتین و چهارم مرفوع ثلث مرات است

(۲) عدد مابین التاریخین مطابق است با آنچه پیش نوشته ایم که اول تاریخ یزدگردی مطابق بیست ودوم ربیع الاول سنهٔ یازده ناقصهٔ هجری است و این علامت (؛) نماینده رقم صفر نجومی است .

(۳) شاید کسی توهم کند که ایام یك تاریخ عین ایام تاریخ دیگر نیست تا بتوان آنها رابیکدیگر تبدیل کرد . محض جلوگیری از این توهم میگوئیم شبانه روز دراصطلاح فن

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

نجـوم و هیئت چنـد قسم و از همـه معروفتر دو قسم حقیقی و وسطی ست و مدار شبـانروز حقیقی نزدبعض طوایف و ملل دایرهٔ نصف‌النهار و نزد بعضی دایرهٔ افق است ـ بنابر اینکه در تعیین شبانه‌روز دایرهٔ نصف‌ـ النهار معتبر باشد تعریف شبانروز حقیقی بنابر مختار جمعی از محققین چنین میشود «زمان مفارقت آفتاب است از نصف دایرهٔ نصف‌النهار که متحدد باشد آن نصف بدو قطب معدل‌النهار تا معاودت بهمان نصف» ـ و بنابراین برخی مانند منجمان ایران مبدأ شبانروز را نصف‌النهار فوق‌الارض یا وقت وصول مرکز آفتاب بنقطهٔ تقاطع اعلای مداران بانصف‌النهار گیرند و گویند شبانروز از نیمروز است تا نیمروز دیگر وبرخی مانندمنجمان‌خطاوایغور نقطهٔ تقاطع اسفل یا نصف‌النهار تحت‌الارض را مبـدأ قرار دهند و گـویند شبانروز از نیمشبست تـا نیمشب دیگر ـ و بنـا بر اینکه دایرهٔ افق در تعیین شبانروز معتبر باشد تعریف شبانروز حقیقی اینطور است «زمان مفارقت آفتاب از نصف دایرهٔ افق کـه متحدد باشد آن نصف بدایرهٔ نصف ـ النهار تا معاودت اول آن بهمان نصف» ـ و بنا براین بعض ملل مانند عرب‌ومسلمین نصف غربی را مبدأ قرار دهند وشبانروز راازاول شب تا اول شب دیگر گیرند و برخی مانند رومیها نصف شرقی را مبدأ قرار دهند و شبانروز را از اول روزی تا اول روز بعد گیرند ومقدارشبانه‌ـ روز حقیقی باصطلاح قدما عبارت است از یکدورهٔ معدل‌النهار بضمیمهٔ مطالع استوای قوسی که آفتاب بسیر خاصهٔ خود قطع کرده است ـ بنا براینکه مدار در تعیین شبـانروز نصف‌النهار بـاشد چنانکه مرسوم منجمین است مقدار شبانروز اختلاف پیدا نمی کند خواه تقاطع اعلی

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل
مناط باشد و خواه تقاطع اسفل ولی در صورتیکه دایرهٔ افق اعتبارشود در مقدار شبانروز بحسب اختلاف مطالع و مغارب اختلاف حاصل‌شود و از همین جاست که راهی برای توهم فوق باز میگردد ـ حال می گوئیم هرچند مقدار شبانروز بحسب اعتبار افق یا نصف‌النهار با یکدیگر اندك اختلافی پیدامیکندولی‌چنانکه‌در فن‌هیئت‌مبحث « تعدیل‌الایام بلیالیها » مبرهن و معلوم شده‌است این اختلاف در مدت یك دور آفتاب(حرکت انتقالی زمین) مرتفع میشود و اختلافی که بنا بربعض فروض باقی‌میماند معتنی به‌نیست.

و امـا شبانروز وسطی بتعبیر قـدما عبارت است ازیکدوره فلك اعظم باسیر وسط شمس یعنی قوسی از معدل النهار که مساوی حرکت آفتاب باشد بسیر وسط در مدت یکشبـانروز و ارصـاد در تعیین مقدار سیر وسطی آفتاب مختلف است‌چنانکه بعضی دریك شبانروز۵۹ دقیقه و ۸ ثانیه و ۲۰ ثالثه‌فلکی(مقابل‌زمانی)استخراج کرده‌اند.

مقدار شبانروز حقیقی همیشـه مطابق وسطـی نیست بلکه گاهی بیشتر و گاهی کمتر از آن است ـ و این تفاوت‌که باصطلاح فن هیئت «تعدیل‌الایام» نامیده میشود در اثر سرعت و بطؤ حرکت ظاهری‌آفتاب و اختلاف مطالع قوسهائیکه بسیر خاصهٔ خود قطع میکند حاصل میگردد و تا مدت بسیار نگذرد محسوس میشود ـ ولیکن این اختـلاف‌هم در اواسط سال است و در مدت یکدور مرتفع میشود و تعـادل در آخر هر سال برقرار میماند و لذا ایام سال شمسی حقیقی با وسطی همیشه مطابق‌است‌ـاین مطلب هم درمبحث تعدیل‌الایام بلیالیها معنون و مبرهن است

نگفته نماند که در تعریف شبانروز حقیقی‌بعض مدققین قید«معین یا مفروض» را زیاد کرده اند برای اینکه شامل عرض تسعین بشود و بنظر برخی این قید مستدرك است .

ـ و علیهذا اگر مطلوب تاریخ یزدگردی بود ایام را بر ۳۶۵ قسمت کنند خارج قسمت عدهٔ سنوات تامه است وباقیمانده را بر ۳۰ قسمت کنند خارج قسمت عدد ماههای تامه و باقیمانده روز های ماه ناقص است .

در صورتیکه باقیماندهٔ تقسیم اول کمتر از ۳۰ باشد روز های ماه اول از سال ناقص است ـ و اگر خارج قسمت در تقسیم دوم کمتر از ۱۲ باشد باقیمانده از ایام شهوردوازده گانه‌است و اگر۱۲ باشداز ایام خمسه مسترقه خواهدشدو واضح است که‌از پنج تجاوز نخواهد کرد.

و اگر مطلوب تاریخ هجری باشد ؛ ایام را بر۱۰۶۳۱ تقسیم کنند و خارج قسمت را بر ۳۰ قسمت کنند و خارج قسمت دوم را در ۱۱ ضرب نمایند و در باقیمانده تقسیم دوم بنهج سابق به بینند که از سالهای تامهٔ آن چند کبیسه است ـ پس عدهٔ کبائس را با حاصل ضرب جمع کرده از باقیماندهٔ تقسیم اول تفریق کنند ـ تفاضل عدد ایام و خارج قسمت اول عدهٔ سنوات تامه عربی است . و در

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

بیش از این در اینجا اطالهٔ سخن جایز نیست اشخاصیکه طالب تحقیق اینگونه مطالب هستند رجوع بکتب مبسوطهٔ استدلالی از قبیل شرح تذکره و شرح زیج بیرجندی و شرح زیج نیشابوری و قانون ناصری مرحوم میرزا عبدالغفار نجم‌الدوله کنند بمسائل خیلی تازه و شیرین بر خواهند خورد.

صورتیکه تفاضل از ۲۹ تجاوز کند بترتیب محرم ۳۰ وصفر ۲۹ از آن کم کنند تا عدد ماههای گذشته معلوم شود و آنچه باقی میماند عدهٔ روز های ماهی است که نوبت بدان رسیده است (در صورتیکه روز آخر تاریخ معلوم تامه باشد در اینجا هم تامه و الا ناقصه است) .

باید دانست که اگر خارج قسمت اول قابل قسمت به ۳۰ نباشد عدد کبائس سالهای تامه عین خارج قسمت را از باقیمانده تفریق کنند اگر باقیمانده موجود باشد و گرنه یکی ازخارج قسمت (یعنی یکسال این تاریخ که معادل ۳۵٤ روز است) بر دارند و عدهٔ کبائس را از ۳۵٤ کم کنند و همچنین است در موارد دیگر این محاسبه که محتاج بتفریق میشدیم ؛

و اگر مطلوب تاریخ اسکندری باشد ؛ عدد ایام را بر ۳٦٥ قسمت کنند و یك عدد (۱) از خارج قسمت کاسته بجای آن ۳٦٥

---

(۱) قاعده‌ای که درزیج الغ بیك برای اینکار نوشته شده است این است که « روز ها را بر ۳٦٥ قسمت باید کرد و بر خارج قسمت یکی باید افزود پس ربع حاصل را از باقی قسمت نقصان باید کرد تا سالهای تامهٔ رومی معلوم شود » و علت افزودن یکی بر خارج قسمت این است که اگر برای تحصیل ربع صحیح ازخارج قسمت سه کم شود بایدیکی برعدهٔ کبائس افزود ـ لذا از اول سالها را ناقصه میکنندتا کاری بیك روز کبیسه نداشته باشد و لیکن چنانکه بیرجندی متعرض شده

بر باقیمانده بیفزایند و عده باقیمانده را « ایـام محفوظـه » خوانند ـ سپس ربع صحیح سالهای تامه را (یعنی خارج قسمت پس ازنقصان یکی) گرفته آنرا « ایام مکبوسه » گویند ـ و ایام مکبوسه را از از ایام محفوظه تفریق کنند باقیمانده ایام سال ناقصه است و برای هر ماهی عـدد ایام آ نرا از باقیمانده کـم میکننـد تـا عـدهٔ ماههای سال ناقص معلوم شود و اگـر چیزی بمـاند روز های مـاهی است که نوبت بدان رسیده است .

بعد از گرفتن ربع صحیـح اگر باقیمانده یکـی باشد از آ ن صرف نظر کنند و اگر دو باشد معلوم میشود که سال ناقصه کبیسه و شباط ۲۹ روز است (۱) و اگر سه باشد یکی بر عده ایـام

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

است عدد ربع سالهای رومی خاصه در این زمـان‌ازمقسـوم علیه یعنی عدد ایام سال شمسی بیشتر است لذا باید یکی از خـارج قسمت کم کرد تا سالهای تامه باقی‌بماند و در عوض۳۶۵ر باقی مانده زیـاد کرد تا تفریق ممکن شود و در صورت احتیاج بیشتر از یکی باید بردارند گذشته از این قسمت اگر مطابق متن زیج عمل شود در بعض سنوات یکروزتفاوت‌میکندو چنانکه‌بیرجندی‌در شرح زیج الغبیك حساب کرده است هفتم تیر ماه ۸۹۳ یزدگردی‌بطریقهٔ‌متن‌زیج مطابق است بانهم شباط ۱۸۳۵ رومی در صورتیکه باید دهم شباط باشد و مطابق قانونی کـه ما نوشته ایم و مأخوذ از زیـج خانی و مسطورات بیرجندی است عمل صحیح و دهم شباط استخراج میشود .

(۱) چنانکه‌روز۳شنبه۱٤خرداد۷۷۷یزدگردی‌و۱۹رمضان۷۰۷هجری

مکبوسه علاوه باید کرد (۱).

تنبیـــه یکی از طرق امتحان محاسبه در تحویل تواریخ این است که مدخل روز را از هر دو تاریخ معلـوم و مجهـول معیـن کنند در صورتیکه توافق حاصل نشود عمل خطا است.

معلوم است که استخراج سه تاریخ از یکدیگر شش صورت پیدا میکنند و امثلهٔ ذیل برای توضیح مطالب کافی است:

۱ ــ اگر بخواهیم در روز جمعه دهم رمضان ٤٧١ ناقصهٔ هجری تاریخ یزد گردی را استخراج کنیم: سالهای تامه قمری یعنی ۴۷۰ را ضرب میکنیم در ۳۵۴ و حاصلضـرب میشود «۱٦٦۳۸۰» ــ پس سالهای تامه را بر ۳۰ قسمت میـکنیم خـارج قسمت ۱۵ و باقیمـانده ۲۰ میشود ــ خارج قسمت را در ۱۱ ضرب نموده بر محفوظ اول میافزائیم حاصل میشود «۱٦٦۵٤۵» ــ عدهٔ کبائس باقیمانده یعنی (۲۰) هفت است آنرا بر حاصل جمع علاوه میکنیم میشود «۱٦٦۵۵۲» ــ ماههای تامه هشت است چهار ماه ۳۰ و چهار مـاه ۲۹ و مجموعا با ۱۰ روز رمضان ۲۴۵ میشود و چون آنرا بـر

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

مطابق میشود با ۱۲ آذر ۱۷۴۹ رومی و چون پس از برداشتن ربع صحیح دو باقیمانده است در این سال کبیسه خواهد شد.

(۱) ــ پیش گفتیم که سال سـوم این تاریـخ کبیسـه شده است لذا برای سه سال باید یـکی بر ایام مکبوسه افزوده شود.

مجموع سابق بیفزائیم حاصل اصل تاریخ عرب است « ۱۶۶۷۹۷ » ــ آنگاه مابین التاریخین یعنی « ۳۶۲۴ » را از اصل تاریخ عرب تفریق میکنیم باقیمانده « ۱۶۳۱۷۳ » است و این مقدار اصل تاریخ یا عدد ایام فرس است در روز معلوم ــ و چون آنرا بر ۳۶۵ قسمت کنیم خارج قسمت ۴۴۷ و باقیمانده ۱۸ میشود ــ و علیهذا روز معلوم از تاریخ هجری مطابق است با ۱۸ فروردینماه ۴۴۸ ناقصهٔ یزدگردی (۱)

۲ ــ اگر در ۲۵ رجب ۱۳۴۹ ناقصه هجری استخراج تاریخ معروف با سکندری مطلوب باشد صورت محاسبه بقرار ذیل است :

$$١٣٤٨:٣٠ = ٤٤\frac{٢٨}{٣٠}$$ و ۱۳۴۸ X ۳۵۴ = ۴۷۷۱۹۲ و حاصل ضرب ۴۴ در ۱۱ با عدد کبائس ۲۸ مجموعا ۴۹۲ و عدد ایام شش ماه تامه و ۲۵ روز رجب ۲۰۴ و حاصل جمع آنها با مجموع سابق میشود « ۴۷۷۸۸۸ » که اصل تاریخ هجری است درروز معلوم ــ وچون عدد ایام مابین التاریخین یعنی تفاوت تاریخ هجری و اسکندری

---

(۱) بنا بر قول دیگر که مبدأ تاریخ جلالی یکشنبه ۵ شعبان ۴۶۸ هجری باشد بقانون تحویل تواریخ مطابق میشود با ۱۶ فروردین ۴۴۵ ناقصهٔ یزدگردی ــ واین نتیجه مؤید عقیدهٔ الغ بیك است که تفاوت قولین به ۱۰۹۷ روز است و بعقیدهٔ بیرجندی که تفاوت ۱۰۹۵ روز یا سه سال شمسی است مطابق ۱۸ فروردین ۴۴۵ یزدگردی خواهد شد و سابقاً هم به این مطلب اشاره کردهایم (ص ۱۷۴) .

رابراصل تاریخ هجری بیفزائیم حاصل میشود « ۸۱۸۵۸۸ » که اصل تاریخ اسکندری است در روز معلوم و چون این عدد بر ۳٦٥ قسمت شود خارج قسمت ۲۲٤۲ و باقیمانده ۲٥۸ در میاید – پس یکی از خارج قسمت کاسته (عوض آن ۳٦٥ بر باقیمانده علاوه و مجموعاً ٦۲۳ میشود) و ۲۲٤۱ را بر چهار قسمت میکنیم خارج قسمت ٥٦۰ و باقیمانده یك میشود – آنگاه ربع حاصل شده را از ٦۲۳ تفریق میکنیم باقی‌ماند (٦۳) – وازاین باقیماند ٦۱ (برای تشرین الاول ۳۱ و برای تشرین‌الاخر ۳۰) کم میکنیم دو باقی میماند و لذا میگوئیم روز معین از تاریخ هجری فوق مطابق‌است با دوم کانون الاول ۲۲٤۲ ناقصهٔ رومی (۱) .

۳ – اگر بخوهیم از اول فروردینماه ۱۳۰۰ ناقصهٔ یزدگردی تاریخ هجری معلوم کنیم محاسبه بقرار ذیل خواهد بود :

۱۲۹۹ X ۳٦٥ = ٤۷٤۱۳٥ ویکروز فروردین بر حاصل ضرب افزوده و مجموعا اصل تاریخ یزدگردی میشود و چون ۳٦۲٤ را که عددایام ما بین التاریخین است بر اصل فارسی علاوه کنیم اینعدد بدست میاید «٤۷۷۷٦۰» که‌اصل تاریخ هجری درروزمعلوم

---

(۱) در تقویم رقمی ۱۳۰۹ شمسی حاج میرزا احمد منجم باشی شیرازی سوم کانون‌الاول ثبت شده است و مطابق امتحانیکه از روی مدخل معمول است استخراج ما هم بحسب محاسبه و هم بجدول صحیح است .

است ـ و چون آنرا بر ۳۵۴ تقسیم کنیم خارج قسمت ۱۳۴۹ و باقیمانده ۲۱٤ میشود ـ خارج قسمت را تقسیم بر ۳۰ میکنیم خارج ۴٤ و باقی ۲۹ میشود ـ عدد کبائس سالهای تامه ۲۹ دهاست آنرا با حاصل ضرب ۴۴ در ۱۱ جمع کرده مجموع ۴۹۴ میشود ـ و چون اینعدد قابل نقصان از باقیماندهٔ اول یعنی ۲۱۴ نیست یکی از خارج قسمت اول بر داشته در عوض ۳۵۴ بر ۲۱٤ میافزائیم و تفریق میکنیم ۷۴ باقیمیماند (۷۴ = ۴۹۴ - ۵٦۸) ـ سپس از این باقیمانده برای دو ماه محرم و صفر ۵۹ کم میکنیم ۱۵ باقی میماند ـ وعلیهذا روز معلوم از تاریخ یزدگردی مطابق است با ۱۵ ربیع الاول ۱۳۴۹ ناقصهٔ هجری (۱) .

فائده ـ ایام مابین التاریخین هجری و عیسوی مطابق ضبط زیج محمد شاهی «۲۲۷۰۱۳» روز و مرفوع آن «احـ حـ لـ» است وبنا براین مابین التاریخین میلادی ویزدگردی بچندین روز «۲۳۰٦۳۷» بالغ میشود. ـ و برای تحویل دو تاریخ هجری و عیسوی بیکدیگر بایدرجوع بجدول ایام سنین شمسیه زیج مزبور کرد و بقرینهٔ محاسبات سابق هم میتوان راه محاسبهٔ اینجا را بدست آورد .

---

(۱) امتحان مدخل مؤید صحت این استخراج است و چنانکه قبلا گوشزد کرده‌ایم این محاسبات بحسب امر اوسط حسابی است و لذا ممکن است بیك روز و دو روزبارؤیت تفاوت پیدا کند و درتقویم مذکور اول فروردین ۱۳۰۰ یزدگردی مطابق ۱۴ ربیع الاول ۱۳۴۹ هجری ثبت شده است .

نگفته نماند که درزیج محمد شاهی شروع تاریخ عیسوی را از روز سه شنبه وبعداز تولد عیسی بده روز نوشته وولادت را روزیکشنبه دانسته است . و در بعض ماخذ دیگر مبدء این تاریخ را روز یکشنبه ودو روز قبل از تولد عیسی (۴) نوشته اند وتفاوت قولین واضح است والله العالم .

تاریخ جلالی

از جمله تواریخ مشهوره « تاریخ جلالی» یا « ملکشاهی » یا « ملکی » یافارسی‌محدث‌است». وضع این‌تاریخ بفکر جمعی از منجمین بزرك ایران درعهد سلطان جلال‌الدوله معزالدین ملکشاه سلجوقی(۱)

(۱) سلطان ملکشاه بن الب ارسلان بن جغر بیك بن میکائیل بن سلجوق ـ بعد ازپدر با وجود چند برادر مهتر بسعی وزیر نظام ـ الملك پادشاه شد ـ و مدت سلطنتش بیست سال و عمرش ۳۸ سال و لقب او از دارالخلافه سلطان جلال‌الدوله معزالدین ملکشاه یمین امیر المؤمنین بودو تاریخ جلالی و معزی شاعر بدین القاب بدو منسوبند ـ دربغداد مریض شد و در شوال ۴۸۵ هجری در گذشت و در اصفهان که دارالملك او بود بمحلهٔ کران مدفون گشت (تاریخ گزیده) .

خلفای عباسی که معاصر ملکشاه بودند یکی القائم بامر الله است (مدت خلافتش ۴۲۲ ـ ۴۶۷) و دیگری المقتدی بامر الله (مدت خلافت۴۶۷ـ۴۸۷) ـ ودر تاریخ گزیده‌عکسی‌طبع‌ادوار دبرون‌وفات قائم‌را

شده است ــ و سالها وماههای این تاریخ بحسب اصل وضع «شمسی حقیقی» و بحساب منجمین و ضبط تقاویم « شمسی اصطلاحی» و اسامی ماهها علی‌المشهور همان اسامی ماههای یزدگردی است (۱) .

ازجمله علل وضع این تاریخ این است که تاریخ یزدگردی مخصوص فارسیان بی کبیسه و بهیزك حساب میشد و از این جهت نوروز در یکجا ثابت نمی ماند و همیشه با اول بهار که آغاز سال طبیعی است مطابقت نمیکرد چنانکه در عهد ملکشاه تقریبا باواسط حوت افتاده بود ــ لذا خواجه نظام‌الملك وزیر (۲) و سلطان ملکشاه در صدد

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

در اواسط شعبان سنه سبع و تسعین و اربعمائه ضبط کرده است و گویا این نسخه غلط است .

(۱) علی‌المعروف اسامی ماههای هر دو تاریخ متحداست ومحض امتیاز یکی را بجلالی یا ملکی و دیگری را به یزدگردی یا فارسی مقید کنند ولی خواجه طوسی در سی فصل از بعض استادان فن نقل میکند که برای ماهها و روزها و خمسه مسترقه در تاریخ ملکی اسامی مخصوصی وضع شده است مانند ، ماه نو ، ماه نو بهار ، ماه گرمافزا الخ در شهور و آفرین ، فرخ ، فیروز ، الخ در خمسه و جشن‌ساز ، بزم نه ، سرفراز الخ در روزها برای بقیه اسامی رجوع شود به سی‌فصل خواجه نصیر طوسی در معرفت تقویم .

(۲) ابن اثیر در ضمن وقایع سال ۴۶۷ مینویسد « و فیها جمع نظام‌الملك و السلطان ملکشاه جماعة من اعیان المنجمین و جعلوا

اصلاح تاریخ و بناء رصد جدیدی بر آمدند و برای این کار جمعی از منجمان و ریاضی دانان معروف آن عصر را از قبیل « **حکیم عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری** » شاعر معروف (۱) و « **ابوالمظفر**

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

النیروز اول نقطة من‌الحمل و کان النیروز قبل ذالك عند حلول الشمس نصف‌الحوت و صار ما فعله‌السلطان مبدأ التقاویم ــ و فیها ایضا عمل‌الرصد للسلطان ملکشاه و اجتمع جماعة من اعیان‌المنجمین فی عمله منهم عمربن ابراهیم‌الخیامی و ابوالمظفر الاسفزاری و میمون بن النجیب الواسطی و غیر هم و خرج علیه من الاموال شیئی عظیم و بقی الرصد الی ان‌مات السلطان سنة خمس و ثمانین‌واربعمائه فبطل بعد موته » ــ خواجه نظام‌الملك در ۱۲ رمضان ۴۸۵ هـ بدست فدائیان اسمعلیه در مهنه کشته شد و ملکشاه هم در شوال این سال مرد و بقول گزیده‌سخن نظام‌الملك که دستار من و تاج تو با هم بسته اندر است آمد و معزی شاعر در حق ایشان گفت : رفت در یکمه بفردوس برین دستور پیر شاه برنا از پس او رفت در ماه دگر ــ کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر .

(۱) لقب‌این شاعر حکیم در غالب کتب عربی (خیامی) با یاء نسبت است و بنوشتهٔ آقای قزوینی در حواشی چهار مقاله خیام و خیامی هر دو صحیح و صحت هیچکدام باعث بطلان دیگری نیست و اختلاف تعبیر بر حسب اختلاف زبان عربی و فارسی است .

اسفزاری » (۱) و « **میمون بن نجیب واسطی** » و « **خواجه عبدالرحمن خازنی** » و بعضی دیگر از علمای آن عهد (۲) که سردسته و مشهورترین آنها همان عمر خیام است دعوت نمودند و بمدد فکر آنان تاریخ جلالی را وضع و رصدی احداث کردند که بنوشته ابن اثیر تا سال ۴۸۵ دائر بوده است .

مبدأ این تاریخ بنا بر آنچه مابین منجمان معروف است (۳)

---

(۱) در نسخه چاپی تاریخ ابوالفدا که نزد من فعلا موجود و متعلق بکتابخانه دولتی تبریز است « ابوالمظفر اسفرائینی » نوشته‌شده است و محتمل است که غلطی در چاپ رخ داده باشد ـ نظامی عروضی در چهار مقاله از این شخص به « خواجه امام مظفراسفزاری» تعبیر و مصاحبت او را در کوی برده فروشان بلخ با خواجه امام عمر خیامی تصریح کرده است .

(۲) شاید ابوالفتح خازن که دائرة المعارف بستانی اورا واضع زیج سنجری نوشته‌است (در صورتیکه اشتباهی دراسم‌نکرده باشد)هم داخل این جماعت‌بوده‌است‌والله العالم.ـ و مأخذ ما که « خواجه عبدالرحمن خازنی » را از مؤلفین زیج ملکشاهی و مصاحبین تاریخ جلالی شمرده ایم شرح زیج بیرجندی و بعض کتب دیگر این فن است .

(۳) چنانکه سابق‌نوشتیم اصلاح تاریخ جلالی را ابن اثیر و بعض دیگر از مورخین که شاید مدرکشان همان نوشته‌ابن‌اثیر باشد در ذیل وقایع سال ٤٦٧ هجری نوشته اند ـ و در زیج الـغ بیك مینویسد « مبدأ تاریخ ملکی نزد بعضی یکشنبه پنجم شعبان سنه ۴٦۸ هجری و

روز جمعه دهم ماه رمضان ۴۷۱ هجری مطابق ۱۵ اذار ۱۳۹۰ رومی و سال ۱۰۷۸ میلادی و هجده روز گذشته از فروردینماه قدیم ۴٤۸ یزدگردی بوده است . و شماره ماه و سال را روی حساب شمسی حقیقی یا بروج اثنا عشری گرفته اول فروردینماه که آغاز سال است یا « نوروز سلطانی » راموقع نجومی تحویل آ فتاب ببرج حمل (نقطه گاما) و همچنان باقی ماهها را مطابق سائر بروج دوازده‌گانه قرار دادند ودرحقیقت اسامی بروج‌را بفروردین، اردیبهشت ، الخ تبدیل و سال را بفصول چهارگانه طبیعی (بهار، تابستان ، پائیز ، زمستان) تقسیم کردند ـ بنا براین اول سال روزی است که آفتاب در نصف النهار آنروز در درجه اول حمل بود مشروط بر اینکه در نصف النهار روز قبل در حوت باشد (۱) ـ و چون تحویل آفتاب ببرج حمل در آنوقت مصادف با ۱۸ فروردینماه

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

نزد بعض دیگر جمعه ۱۰ رمضان ٤۷۱ هجری‌است چنانکه تفاوت ۱۰۹۷ روز باشد و سبب اختلاف مارا معلوم نیست و چون رای دوم مشهور تر بود ما نیز بر آن رفتیم » ـ خواجه طوسی هم در زیج خانی همان قول مشهور مابین منجمین را اختیار کرده‌است.ـ ماعجالةدراینجابنااین اقوال قناعت کرده تحقیق را بتهیه مدارك و وقت وسیعتری محول میسازیم

(۱) اشتراط بعلت آنستکه در این موقع آفتاب بحسب سیر ظاهر بطئی‌الحرکه است و لذا ممکن است در دو نصف‌النهار متوالی دراول حمل باشد .

یزدگردی بوده است هجده روز کبیسه کرده اول سال را مطابق اول حمل شمردند وازاین جهت ما بین منجمان معروف شده است که مبدأ تاریخ جلالی « کبیسه ملکشاهی » میباشد.

ایام و مواقع معروفه این تاریخ غالباً بالکه عموما طبیعی و تابع سیر آفتاب است چنانکه نقطه اعتدال ربیعی یا اول حمل مبدأ بهار یا « نوروز جلالی » است و نقطه اعتدال خریفی اول پائیز و نقطه انقلاب صیفی اول تابستان و نقطه انقلاب شتوی مبدأ زمستان میشود (۱).

چنانکه معلوم شد این تاریخ بحسب وضع اصلی که بافکر خیام و همدستان او ایجاد شده بود بهیچوجه محتاج بکبیسه و جمع و جبر کسور نیست ولیکن تقویم نگاران و بقول بعضی جمهور که خواسته‌اند اول هر ورقی ازتقویم اول ماهی باشد و ایام اوراق مختلف نشود بالاخره منجمان و محاسبان برای نظم و ترتیب تقاویم و محاسبات خودشان چنین قرار دادند که هر ماه را ۳۰ روز و خمسه مسترقه را در آخر اسفند اضافه کنند و هر چهار سال یا پنجسال یک روز کبیسه کرده و بر آخر اسفند ماه بیفزایند یعنی هر ۴ سال یکبار سال را ۳۶۶ روز حساب کنند و پس از تکرار این کار ۶ یا ۷

(۱) اول چلهٔ بزرك تابستان مدار رأس سرطان واول چله کوچك تابستان دهم اسد و اول چله بزرگ زمستان مدار رأس الجدی و اول چله کوچك زمستان ۱۲ دلو ـ و « امتزاج الفصلین » پانزدهم جوزا و سنبله و قوس و حوت است.

بار دفعه هفتم یا هشتم بجای چهار سال در پنجسال یکروز کبیسه کنند مثلا اگر از ابتداء عمل تا سال ۲۸ هفت مرتبه کبیسه رباعی گرفته اند یکمرتبه کبیسهٔ خماسی گیرند و بجای سال ۳۲ سال ۳۳ را ۳۶۶ روز بشمرند و گاهی شش بار کبیسهٔ رباعی و یك کبیسه خماسی اتفاق میافتد و از این جهت در زیجات نوشته اند که «چون ۶ بار یا ۷ بار بچهار سال کبیسه کنند یکبار کبیسه به پنج سال افتد» (۱).

---

(۱) بیرجندی در شرح زیج میگوید باستقراء معلوم شود که کبائس رباعیه متتالیه در کدام زمان ۶ و در کدام ۷ خواهد بود. ما محض توضیح مطالب دو رصد ایلخانی و سمرقند را در مدت سال شمسی حقیقی مأخذ قرار داده میگوئیم: مقدار کسر در یکسال شمسی حقیقی مطابق رصد ایلخانی ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه است « ه مط » و بحسب رصد سمرقند ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و ۱۵ ثانیه و ۴۸ رابعه « ه مط یه : مح » - و این کسر در مدت ۳۳ سال شمسی بحساب رصد ایلخانی ۸ شبانه روز میشود بسه دقیقه کمتر و بحساب رصد سمرقند ۸ شبانروز میشود و پنج دقیقه و کسری « ه یه کو کد » - و تفاوت میان آنها در این مدت ۸ دقیقه و ربع میشود تقریبا - پس در مدت ۳۳ سال شمسی هشت کبیسه خواهد شد هفت رباعی و یك خماسی - و چون بحسب رصد ایلخانی ۳ دقیقه از ۸ روز کمتر است در سنوات متطاوله دقایق مساوی کسر سال یعنی ربع روز تقریبا خواهد شد و در این موقع بالضروره کسر زائد در یکسال

سال جلالی بطریق محاسبهٔ فوق سال معمولی وشمسی اصطلاحی است و معذلك از تمام تقاویم معموله دنیا که شمارهٔ ماه و سال را شمسی متعارفی میگیرند بشمسی حقیقی نزدیکتر است .

برای تحویل این تاریخ بتواریخ سه گانه مذکور و بالعکس علاوه بر اعمالی که در قانون تحویل تواریخ سه گانه بیکدیگر سبق ذکر یافته است باید جدول مخصوص « ایام سالهای تامه ماکی» را که در بعض زیجات مانند زیج الغ بیك رسم شده است در نظر داشت تا مطلوب بطور تحقیق بدست بیاید . ـ عجالةً محض اینکه شخص محاسب بتقریب راهی بنقل و استخراج تواریخ داشته باشد ایام ما-

---

بقیه از حاشیه صفحه قبل

بان نقصانات که قریب ربع شده منجبر شود و ٦ کبیسه رباعی متتالی واقع شود و بعد از آن کبیسه خماسی . ـ نیشابوری در شرح زیج خانی مینویسد سال شمسی حقیقی برصد مختار (شسه ندلب) وکسر زائد ۲۸ ثانیه از ربع کمتر است و این کسر بعد از ۴ سال یك دقیقه و۵۲ ثانیه میشود و چون ۸ بار کبیسه چهار ساله گیرند هشت برابر اینمقدار یعنی ۱۴۰۰ دقیقه و ۵٦ ثانیه باشد و این بیشتر از کسور یکساله یعنی « ندلب » است پس در سال بعد کسرزائد بر ۳٦۵ روز جا بر این مقدار شود و ۲٤ ثانیه باقی ماند پس کسور این سال گوئی نبوده است آنگاه بچهار سال دیگر کبیسه شود و بعد از آنکه هشت بار درچهار سال کبیسه شد در آخر کبس هشتم یکسال بجهت تفاوتها محسوب دارند و نوبت کبس بعداز ۵ سال اتفاق افتد .

بین التاریخین راموافق زیج الغ بیك در اینجا مینویسیم :

تاریخ رومی اسکندری بر تاریخ ملکی مقدم است بچندین روز « ۷۴۹۷۰۵ » و چون مرفوع کنند چنین باشد « ب که نح ىر » – وتاریخ عربی بر آن مقدم است به « ۱٦٦۲۹۷ » روز و مرفوعش چنین است « مو یط نر » – وتاریخ یزدگردی بر آن مقدم است بچندین روز « ۱٦۳۱۷۳ » و چون مرفوع کنند چنین باشد « مه یط لحه » (۱).

(۱) بعض منجمین طریق تبدیل تاریخ جلالی را بتاریخ بخت نصر از راه تبدیل بتاریخ یزدگردی معین کرده اند و معتقدند که تاریخ بخت نصر درقدیم مانند تاریخ یزدگردی بوده و بر یزدگردی مقدم است به ۱۳۷۹ سال تمام و مالاناوس در رومیه رصد ستارگان ثابته را در ۸۴۵ بخت نصری استخراج نموده و بطلمیوس آنرا باضافهٔ ۲۵ دقیقه بزمان خود نقل کرده است بنا براین که نصیب هر ٦٦ سال یکدرجه باشد و مطابق آنچه بعض محققین از ارباب نجوم راجع بجدول کواکب مرصوده مجسطی نوشته‌اند و از خواجه طوسی نقل شده است ؛ بطلمیوس قلوذی ریاضی مواقع کواکب را در ابتدای سلطنت « انطونیانس» درسال ۸۸۵ بخت نصری استخراج و در جداول ثبت کرده است وعلی المعروف مبدأ تاریخ « بخت نصری » یا « قبطی قدیم » جلوس بخت نصر است در سال ۱۳٦۹ قبل از هجرت (در تاریخ ابوالفدا مینویسد بین الهجرة و بین ابتداء ملك بختنصر الف و ثلاثه و تسع

اعتذار

مقصود اصلی ما از این تألیف ناچیز تاریخ ادبیات ایران و در این قسمت که عجاله مشغول نگارش آن هستیم خصوصیات دانی و ادبی ایرانیان بعد از اسلام تا سال ۱۳۲ هجری اعنی انقراض دولت بنی امیه و تشکیل

بقیه از حاشیه صفحه قبل

و ستون سنة لیس فیه خلاف) و اول سال ایشان بیست و نهم ماه آب رومی است واسامی ماههای آن با تاریخ «قبطی جدید» متحد میباشد

اما تاریخ «قبطی جدید» بنا بر آنچه بعضی نوشته‌اند مبدأ آن سفر کردن عبده اصنام وقلطیانوس است از شهر رومیة الکبری برای تسخیر اسکندریه و مصر و سال آنها شمسی اصطلاحی و اسامی ماهها باین قرار است

توت ، بابه ، تور ، کیهك ، طوبه ، امشیر ، برمهات ، برموده ، بشنس ، بونه ، ابیب ، مسری — و اول ماه «توت» مطابق درجه شانزدهم سنبله است و خمسه مسترقه را در اخر ماه «مسری» زیاد کنند و هر ماه را سی و سنوات کبیسه را ۳۶۶ روز حساب کنند و و ابن العبری در تاریخ مختصر الدول ص ۷۳ در ذیل سلطنت بخت نصر مینویسد «واسمه بالسریانیه نبوخذ نصر اعنی عطارد ینطق و انما سمی بذلك لانه نطق بالعلوم والاداب المنسوبة الی عطارد» و درحاشیه همین کتاب مینویسد و اصل الاسم نبو (و هو عطارد) . کدر . نصر . فیکون لمعنی نبو ینصر من الکدر»

دولت عباسی بوده است و بدین مناسبت وضع تاریخ یزدگردی و هجری قمری را که بعقیدهٔ ما یکی از آثار و نمونه‌های بزرك قریحه‌علمی و تمدنی ایرانیان در آن عصر شمرده میشود در این جزء از کتاب گوشزد نمودیم — و چون منظور حقیقی نشان دادن روح علمی و ادبی است و پی بردن باین مقصد کاملا منوط و مربوط باحاطه بر آداب و عادات و درجهٔ تمدن و بالاخره حقایق روحیه و اخلاق ملی‌است که در آثار علمی و ادبی آنان بخوبی لایح و آشکار دیده میشود؛ ایام و مواقع معروفه این دو تاریخ را که تا حدی نمایندهٔ عقاید و سجایای مذهبی و آداب ملی و نژادی ایرانیان‌است تا جائی که زیاد از اصل مقصود دور نیفتیم تعداد کردیم و بحکم «الاصول تجذب الفروع» توضیحاتی چند بر اصل مطالب در متن یا حاشیه افزوده شد و معترفیم که احیانا فرع بر اصل چربیده است .

هرچند در این زمینه یاد داشتهای بسیار از دیر زمانی تا کنون گرد آورده بودیم ولی تمام آنچه در نظر داشتیم در این جزء از کتاب طبع شود اصلا و فرعا متجاوز از شانزده صفحه نمیشد — در اثناء طبع این قسمت صفحاتی چند از آن چه مطبعه برای تصحیح فرستاده و متعلق بتاریخ یزدگردی بود بنظر یکی از دوستان ارجمند و دانش پژوهان خردمند که لطف پاك و مودت پیراسته از آلایشش مایهٔ خوشبختی و افتخار و پاس خاطر مهر مآثرش فرض ذمهٔ این ذرهٔ بیمقدار است رسید و بانظر خطا پوش و حسن قبول بعین الرضا بر آنها بدید — در بین صحبت

از نیت من که مخصوصاً در این باب اجتناب از اطناب و رعایت اختصار بوده «المثال من الاکثار» است آگاهی یافت به مبدأ حسن ظن و نظر مخصوصی که دارد مرا از اجراء این نیت منصرف و تشویق و تحریض بر تذییل سخن نمود و گفت اکنون که در این مبحث وارد گشته و مطالبی را در خاطر آماده ساخته ای همان بهتر که رشته سخن را از دست فرو نگذاری بلی تا آنجا که مباینت با مقصود ندارد مطالب را بنگاری چه «فی التاخیر آفات» و همه وقت امهال مطالعه و مراجعه دست نمیدهد تا اینکه اوقات این چراغ با کهولت عمر فتیله اش ساز و روغن زود تر چون مگو فردا که فردا ها گذشت تا بکلی نگذرد ایام گشت

این بنده موافقت او را عین مصلحت دانسته یادداشتهای متفرق را جمع کردم تا رساله ای شد و باز خیلی از قسمتها را که بر بیگانه از مطلوب و موجب اطاله ممل دیدم حذف کرده ما بقی را بطبع دادم و انشاءالله اگر توفیق رفیق باشد کتاب جداگانه ای در موضوع اصل تقویم و تاریخ پیدایش آن و تقاویم معموله دنیا و ماخذ و طرق محاسبه و تطبیق آنها با یکدیگر منتشر خواهم ساخت و شاید بعد ها در متن یا حاشیه اشاره ببعض تواریخ بشود

و سبب ذکر تاریخ جلالی در اینجا با وجود اینکه بایستی در عهد سلاجقه از آن یاد کنیم محض مناسبت مقام بوده است

باری امحض اینکه خوانندهٔ این کتاب برای اطالهٔ کلام و خروج از موضوع لب بملامت نگشایند معذرت خواستم «تان ولا تعجل للومك صاحباً لعل له عذراً و انت تلوم»

[illegible]

معذلك از بن دندان وصميم قلب اذعان دارم که دراین مورد علاوه بر تطویل بلا طائل که در غالب موارد داشته‌ام تا حدی از موضوع بر کنار افتاده بفروع زائد بر اصل پرداخته‌ام .

زبان فارسی

بعد از اسلام

راجع بموضوع زبان فارسی بعد از اسلام و خصوصیات و تطوراتی که بعد از انقراض دولت ساسانی تا کنون بر آن واردشده است ؛ هنوز تحقیقات محققان بجائی نرسیده است که مارا قانع و کاملا بتمام جزئیات آشنا و محیط سازد و بعقیدهٔ ما این موضوع خود بتنهائی در تاریخ ادبیات ایران درخور آنستکه افکار اهل تحقیق و کنجکاوان دقیق را متوجه و نه تنها یك مقاله و دو مقاله بلکه چندین کتاب و رساله را مخصوص بخود نماید ـ و بحث در تمام شعب زبان فارسی و لغات مختلفه و قواعد صرف و نحو وارتباط آنها بایکدیگر و مبدأ اشتقاق و اصل تکون و توالد و تناسل و احوالی که درهر عصر پیدا کرده است و بالاخره تمام خصوصیات و جزئیاتی که در زبان شناسی لازم است کاری بس صعب وپرمشقت ودر عین حال در کمال اهمیت است . ـ ما بقدر وسع و مناسبت مقام آنچه خود احتمال داده و حدس میزنیم یا از مسطورات دیگران التقاط وتتبع کرده‌ایم اولا دراینجا

بطور عموم وبعنوان مقدمه مینویسیم و سپس مختصات هر دوره در عصری را بموقع خود در فصول جدا کانه بیان میکنیم

راجع باصل زبان فارسی قبل از اسلام و پارهای از شعب مختلفه آن در جلد اول چیزی نوشتیم و گفتیم که السنه اصلیه فارسی پیش از اسلام یعنی زبانهائی که هر کدام در نوبت خود در دورهای رسمیت داشتهاند تاآنجا که مااطلاع پیدا کردهایم عبارت بوده است ازچهار «زبان فارسی قدیم» که آثار آن در کتیبههای هخامنشی دیده میشود – و «زبان آوستائی» که کتاب مقدس آوستا بدان نوشته شده و بقول بعضی «محققاً معلوم نیست که این زبان معمول کدام قسمت ازاهالی ایران بوده ولی ظن قوی این استکه مادیها باین زبان تکلم میکردهاند»(۱) و «زبان پهلوی شمالی یا اشکانی» که در عهد اشکانیان معمول بوده – و «زبان پهلوی جنوبی یا ساسانی» که در عصر ساسانیان معمول و کتیبههای پادشاهان ساسانی بدان نوشته شده است – و همین زبان در موقع ظهور اسلام و غلبهٔ اعراب زبان رسمی و رائج ایرانیان خاصه مردم عراق عجم و فارس و خمسه بوده است .

نمیتوان گفت که در هر عصری در سر تا سر ایالات وولایات مملکت پهناور ایران فقط زبان واحدی بدون هیچگونه اختلاف حتی اختلاف لهجه حکمفرما بوده است بلکه ناچار شعب فرعیه هم داشته و شاید اختلاف بعض اهالی با هم بحدی بوده است که زبان

(۱) تاریخ ایران مشیر الدوله ص ۲۷۸ .

یکدیگر را خوب نمی‌فهمیده‌اند ـ و اثر اختلاف محیط وسایر عوامل موثره هیچگاه نگذاشته است که زبان عموم اهالی و طبقات در تمام بلاد و قری و قصبات دور و نزدیك یك مملکت وسیع از اول تاآخر بر یك نهج بدون هیچگونه اختلاف و تغییری ثابت و برقرار بماند ـ دلیلش همین اختلاف فاحشی است که امروزه در زبان و لهجه‌بومیان اهالی فارسی زبان مملکت خودمان می‌بینیم گذشته از آنها که عجالة اهالی ممالك دیگرند با اینکه تمام شعب زبان فارسی قطعا از یك ریشه جدا گشته و از یك مبدأ مشتق شده‌اند .

پس معلوم میشود که پیش از اسلام علاوه بر السنهٔ معروفه که هر کدام در یك عصر رائج و متداول بوده است زبانهای فرعی دیگر نیز وجود داشته که باریشهٔ اصلی زبان پارسی بینونت تامه نداشته و عموما شاخه‌های یك اصل و فرزندان یکمادر بوده‌اند . وشایدزبانهای: **خوزی ، سغدی ، هروی ، زاولی ، سکزی** که بعقده‌برخی ازفرهنك نویسان و مورخین و ادبای قدیم از قبیل ابن‌مقفع و ابن‌الندیم وغیره جزءالسنه‌ایرانیان قدیم‌است ازهمین قبیل یعنی داخل شعب فرعیه‌زبان‌فارسی باشند ـ والسنهٔ ذیل رایکنفر از نویسندکان متاخر(۲) تعداد کرده وبعقیدهٔ او در زمان اردشیر درازدست انجمنی تشکیل و از مجموع آنها یك زبان عمومی یعنی زبان « دری » برای دربار پادشاهی انتخاب و همه کس مجبور شد که عرائض خودرا بدان زبان بگوید یا بنویسد:

---

(۲) آئینهٔ اسکندری ص ۳۲۷ والعهدة علیه .

« پهلوی ، سغدی ، خوزی ، مدی ، زاولی ، گیلی ، رازی ، نایینی ، لوری ، کزی ، لکی ، رشتی ، بلوچی ، اوغانی ، بازاوری ، کردی ، ارمنی ، انجاری ، سندی ، پنجابی ، بستامی ، زندی ، ایلدی ، اورارتی ، کرجی ، باکثری ، سمنکانی ، لاری ، منوشانی ، استخری » .

و اما در خصوص « زبان دری » چنانکه سابقاً گفته‌ایم عقیده ما این استکه زبان مخصوص ولغات واصطلاحات ممتازی در قبال تمام السنه متداوله فارسی نمی‌باشد بلکه همان زبان فصیح و قلمی و درسی است که تحریفات و شکستگی‌های زبان لفظی و مکالمه را نداشته باشد مانند نظم و نثر فصیحی که بعد از اسلام تاکنون مابین شعرا و مترسلین ما معمول است و هرکسی از روی آن میخواند و مینویسد هرچند با زبان محادثه و محاوره‌اش کاملا تفاوت داشته باشد . — چیزی که هست این استکه از مابین شعب پراکندهٔ زبانهای لفظی فارسی از همه نزدیکتر بزبان فصیح قلمی یادری « زبان سغدی یا ماوراء النهری » است که عمده در حدود خراسان و ماوراء النهر معمول بوده و هنوزهم نمونهٔ آن مابین بعض روستائیان خراسان و مرو حالیه و همچنین در نواحی سمرقند و بخارا و بلخ و بعض حدود افغانستان یافت میشود چنانکه نمونهٔ زبان پهلوی در میان پاره ای از دهاتیان فارسی زبان زنجان وعراق و اصفهان و ری و همدان — و اگر بخواهیم زبانی نزدیك یا مادر زبان ادبیات قرون سوم و چهارم و پنجم ایران را پیدا کنیم

وهمچنین‌ازطرف دیگر اگر بنا باشدکه به نژاد زبان پهلوی راهی بیابیم؛ باید بنواحی مذکور رجوع نمائیم.

بعد از این مقدمات میخواهیم بدانیم که عموما زبان فارسی بعد از اسلام در چه حال بوده و تدریجا بچه صورتی در آمده است ـ و در این مبحث لازم است بدو قسمت متوجه باشیم: یکی زبان معمولی یا «نثر محادثه» و دیگر زبان ادبی یا «نظم و نثر کتابی» ـ و غالبا این دو جهت را بیکدیگر مخلوط کرده‌اند.

زبان لفظی

بعد از اسلام بطور عموم

اما زبان رسمی **لفظی** ـ بدیهی استکه ظهور اسلام و غلبه اعراب هر چند بتدریج در تمام اخلاق وعقاید وعلوم و آداب‌ایرانیان تاثیر کرد ولی بمحض استیلا یکمرتبه ریشهٔ زبان فارسی را از بن برنکند و معقول نیست که ایرانیان در مقابل سورت عرب بالمره کنك و لال گشته و قریب یك یا دو قرن کودك اب از لبن نشسته یا حیوان زبان بسته باشند یا عربی دست و پا شکسته بیافتد و بمحض طلوع دولت صفاری از سیستان یکمرتبه بزبان‌تازه‌ای لب گشوده بلبل دستان سنج فارسی بشوند. ـ بلکه عینا با همان زبان شیرین فارسی و با همان لهجه‌های مختلف که در عصر ساسانیان

تکلم میکرده‌اند بعد از اسلام نیز سخن می گفته و تادیه مراد مینموده اند و آنان که بپهلوی سخن میرانده‌اند مانند اهالی ری ، فارس ، همدان ، زنگان ، اصفهان ، آذربایجان وغیره بازهم بهمان زبان گفتگو میکرده‌اند و همچنین اهالی خراسان و ماوراء النهر و غیره نسبت بزبان سغدی .

بالجمله تمام اقسام و فروع متداولهٔ زبان فارسی در عصر ساسانیان از ظهور اسلام ببعد بدون فاصله و تراخی عیناً در نواحی و اصقاع ایران معمول بوده و اهالی با همان لهجه و لغات و اصطلاحات سابق با یکدیگر صحبت میکرده‌اند . نهایت امر اینکه از آن تاریخ ببعد تدریجاً و بمرور زمان و در اثر دیانت اسلام و تجدد در عقاید و علوم آداب واختلاط و آمیزش ایرانیان با عرب و ملل دیگر و بالجمله در تحت تأثیر عواملی که منشأ تغییر و تحریف زبان میشود ؛ تبدلات و اختلافات گوناگون در السنه فارسی راه پیدا کرده و اشکالی بخود گرفته تا بحالت فعلی رسیده است .

نظر باینکه در عهد ساسانیان زبان پهلوی زبان رائج معمولی و کتابی بوده است بعد از اسلام نیز همین زبان زبان اصلی و رسمی ایرانیان شناخته شده و اغلب نزدیك بتمام اهالی آنرا میدانسته و خاصه در مواقع رسمی با آن گفتگو میکرده‌اند (نظیر زبان را از امروزی نسبت باهالی مختلف ایران) .

زبان سغدی که معمول به خراسان وماوراء النهر وچنانکه گفتیم چ

همه شعب السنه فارسی بزبان دری نزدیکتر بوده است درقرن اول اسلام در ردیف سایر شعب تحت الشعاع زبان پهلوی بود ودرحوزه مسلمین ودولت عرب معروفیت نداشت ـ ولیکن از اوائل قرن دوم هجری یعنی از آنوقت که «زیاد» اولین دعاة بنی عباس در سنهٔ ۱۰۹ ه در زمان هشام بن عبدالملك بخراسان رفت (۱) و در مرو اقامت نمود و جهاتی که بعدها تدریجا پیش آمد مثل رفتن «عمار بن یزید» در سال ۱۱۸ ه بخراسان برای دعوت مردم بطرف «محمد بن علی بن عبدالله بن عباس» و اطاعت مردم (۲) وقیام ابو مسلم (۳) در خراسان در سنهٔ ۱۲۹ ه

---

(۱) در تاریخ مختصر الدول ص ۲۰۱ میگوید بعضی گفته‌اند اول کسی که از دعاة بنی العباس در سنه ۱۰۹ بخراسان رفت «زیاد» است درایام حکومت «اسد» و اورا امام محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبدالمطلب فرستاد و باو سفارش کرد که از شخص «غالب» نامی که در نیشابور است خیلی احتیاط کند زیرا غالب در محبت آل فاطمه افراط داشت ـ زیاد وارد خراسان شد و مردم را دعوت به بنی عباس و مظالم بنی امیه را گوشزد میکرد و در خصوص فضیلت آل علی و آل عباس غالباً با غالب مناظره داشت و بالاخره «اسد» اورا با ده نفر از مردمان کوفه بقتل رسانید .

(۲) ابن العبری مینویسد «و فی سنة ثمانی عشرة و مائه توجه عمار بن یزید الی خراسان و دعا الی محمد بن علی بن عبدالله بن عباس فاطاعه الناس و تسمی بخداش و اظهر دین الخرمیه ورخص لبعضهم فی نساء بعض و قال لهم : انه لاصوم و لاصلاة و لاحج . وان تاویل الصوم

و تشکیل دولت بنی عباس بدست رجال ایران خاصه خراسانیان — و دادن هرون‌الرشید (۱۷۰ — ۱۹۳) ولایت عهد خراسان را در سال ۱۸۳ ﻫ بمأمون که مادرش ام ولد خراسانیه و بنوشتهٔ ابن عبری مسماة به (مراجل) بوده است — و تربیت یافتن مأمون (۱۹۸ — ۲۱۸) که بزرگترین مروج ومحیی علوم و آداب مسلمین است در خراسان — و پارهٔ از موجبات و علل دیگر که بر اهل تاریخ پوشیده نیست ؛ اندك اندك خراسانیان در دربار اسلام و مابین مسلمین معروفیت پیدا کردند و بالطبع زبان فارسی که در حدود شرقی ایران و مابین خراسانیان معمول بود شهرتی یافت و دربار خلافت اسلام و مسلمین با آن زبان آشنا شدند و بالجمله خراسانیان و زبان آنان در نظر خلفا و رجال دولت اعتبار تازه‌ای یافت و مورد توجه و عنایت مخصوص گردید و همین امر باعث شد که سایر مسلمین هم بیش از پیش توجهی بناحیه مشرق ایران داشته باشند و از روی

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

ان یصام عن ذکر الامام فلا یباح باسمه و الصلاة فالدعاء له والحج فالقصد الیه » .

(۳) در حواشی تاریخ مختصر الدول مینویسد « قبل ان ابا مسلم حر من ولد بزرجمهر و انه ولد باصبهان و نشا بالکوفة فاتصل بابراهیم‌الامام فغیر اسمه و کناه بابی مسلم » بعد ها شرح احوال ابو مسلم را مفصلا خواهیم نوشت .

سر مشق دولت کار کنند زیرا گذشته از اینکه در هر عصری ملت مغلوب تابع عادات و آداب ملت غالب میشود میدانیم که نظر دربار و مرکز حکومت مقتدره در ترقی یا تنزل هر چیزی بی اندازه دخیل است و در انموقع خود ایرانیان مانند زمان پیش دربار سلطنت مستقلی نداشتند که تابع آداب و عادات آن باشند بلکه تمام چشمشان بدست امرا وحکام عرب و سر تا پا نظرشان متوجه بسمت مرکز خلافت بوده ودرآن وقت مرکز خلافت اسلامی مرکز حکومت مطلقه تمام ممالك اسلامی وکافه طبقات مسلمین شناخته میشد و اطاعت آن بر همه کس واجب و مسلّم بود و عموم ملل مسلم طالب تقرب به خلفا و رجال دولت بودند و اعمال و اخلاق آنانرا در پسند و ناپسند خواه و نا خواه تقلید میکردند و سر مشق خود قرار میدادند و مجملا آنچه‌در نظرخلفا ودربار خلافت اهمیت داشت بالطبع نزد طبقات دیگر نیز اعتبار و اهمیت پیدا میکرد .

باری خراسانیان زودتر از همه ایرانیان مابین مسلمین سر شناس شدند و ازاین رهگذر زمینهٔ خوبی برای رواج زبان آنان فراهم گشت و تدریجا میخواست زبان پهلوی اعتبار اول خود را از دست بدهد .ـ باین مقدمات ضمیمه شد تشکیل چند دولت مقتدر درنواحی شرقی ایران از اواسط قرن سوم هجری ببعد از قبیل دولت‌صفاری در سیستان بسال ۲۵۳ بدست یعقوب بن لیث (متوفی ۱۹ شوال ۲۶۵ بمرض قولنج در جندی شاپور) و دولت سامانی در ماوراء النهر

بسال ۲۷۹ بهمت اسماعیل سامانی (متوفی در صفر ۲۹۰) که مرکز حکومتشان بخارا بود و بتمام معنی دربار ایرانی تشکیل داده بودند و بالاخره دولت غزنویان از سال ۳۶۶ در غزنین — و عموماً این چند سلسله از سلاطین بیش از همه مروج زبان فارسی بودند وقطعی است که در سایه قدرت آنان و تمرکز حکومت ایرانی در سیستان و بخارا و غزنین کار زبان پهلوی یکسره گشت یعنی عموما محتاج شدند که زبان سغدی را زبان رسمی اتخاذ کنند و روز بروز بر رواج آن افزوده شد و از قرن سوم ببعد بالمره زبان پهلوی تحت الشعاع زبان خراسان و ماوراء النهر گشت و روز بروز از وسعت و عمومیت آن کاسته شد ورفته رفته از شهر ها قدم بیرون نهاده مانند سایر شعب غیر معروف زبان فارسی در پارهای از دهات وقصبات مانند بعضی قرای همدان و خمسه واصفهان و تهران وقهستان وسمنان جایگزین گردید که هنوز اثر آن باقی است وروستائیان با آن سخن میگویند — ولی تا حدود قرن پنجم هجری در ایران خاصه در نواحی طبرستان زبان پهلوی هنوز ما بین فضلا و دانشمندان مخصوصا علمای زردشتی و مؤبدان و هیربدان دائر بوده و دانستن آن جزء فضایل و مزایای علمی اشخاص محسوب میشده است (رجوع بجلد اول صفحه ۲۱۰) . و غالب کتب که از پهلوی بعربی ترجمه شده است مطابق فحوای قول‌الفهرست در قرن چهارم هجری اصل وترجمهٔ آنها غالبا در دست و مورد استفاده بوده است .

پوشیده نماند که رواج و بالاخره تعمیم زبان خراسان و ماوراءالنهر نه فقط در سایه نهضتهای سیاسی خراسانیان و قدرت آل لیث و سامان وجود گرفته است بلکه از علل خیلی مهم این امران بوده است که مخصوصا از عهد صفاریان ببعد عموم شعرا و مترسلین بزرگ بلغت دری شعر گفته و کتاب تألیف کرده و آنرا زبان فصیح ادبی قرار داده اند و چندان اعتنائی بزبان پهلوی نداشته اند واتخاذ شیوه جدید وترك سبك قدیم از شعرا و نویسندگان بدیگران واز زبان ادبی بزبان محاوره هم سرایت کرده و عاقبت کار بجائی کشیده است که زبان پهلوی در نظر ادبای ایران هم موهون شده بوده ومخصوصاً توصیه میکرده اند که از استعمال لغات پهلوی در نظم و نثر اجتناب باید کرد وغالباً اشعار پهلوی را داخل شعر حساب نمی نموده اند چنانکه صاحب المعجم در چند جا تصریحاً و تلویحاً سستی و عدم فصاحت لغات پهلوی و «فهلویات» را گوشزد کرده است.

خلاصه کلام آنکه بعد از اسلام همان شعب زبان فارسی که درمحاورات باختلاف نواحی درمملکت ایران وجود داشته است باز معمول بوده نهایت امر آنکه زبان پهلوی از همه بیشتر رواج داشته و تقریباً زبان رسمی فارسیان محسوب میشده است ـ این حال تاحدود قرن سوم هجری امتداد داشته و از آن تاریخ ببعد زبان اهالی خراسان وماوراء النهر یعنی زبان سغدی که نزدیك بزبان دری است جانشین زبان پهلوی وتدریجاً تمام شعب فارسی را زیر دست ساخته و

بالاخره ازعمومیت انداخته است وتنها آثار آنها با اختلافی که لازمه مرور زمان وتبدلات درامور حیاتی وعلمی وصنعتی وسیاسی و تجاری وغیره است دربعض بلاد وقری وقصبات وایلات وعشائر باقی مانده‌است وشعب زبان فارسی امروزی که در نواحی مختلفه متداول میباشد از قبیل : **لری، گیلکی، بلوچی، کردی ، حسن‌آبادی ، گزی، یهودی ایرانی، لاری، سیوندی، سمنانی، کاشی ، نطنزی، گبری ، تاتی وطالشی، سدهی، پشتو، (یانچتو)** درافغانستان، **بخاری (یاتاجیکی)** درآسیای وسطی ، همچنین زبانهای **یغنوبی ، وخـان ، هروی ، شغنان** (۴) که درپامیر و ترکستان افغان و روس پراکنـده است

---

(۴) نمونه اشعار زبان‌گزی « بکلاله‌های زلفت صنما قسم خرانه که اگر دقیقهٔ موترا ندونان مرانه » و « ای لوانت پژمرته دکهٔ یاقوتی ملکوتی ورامت تومی لاهوتی » ـ و از زبان سدهی که نزدیك بزبان یهودیهای ایران‌است « اگر کوخومونی مسکین نشستنت عارو بشه روراز وبنه همنشین گل خارو » و در مراثی گفته‌اند « سکینه‌بژوات خو بووی از تشنگی مرانه حالا شانه کیه‌عمو عباسم نیاقاطی‌اوآرانه» و « رقیهٔ بژوات خوبرای دادا بوره مشه بمیدان خوخت بقربونت بشه دادا بوره مشه بمیدان» و از زبان لاری « اگر تنش اخنن خواهوملیسك کلش که آنچه خواسته آن بوی بنوش نبی » ـ و از اشعار لری « دونی ز چه سرنزیده افتو یارم نو ریستاده ازخو ماوادل تنگ تی توآیم توبانك زنی که هی کره رو دونی دل

ودو زبان **طخاری و ختنی** (یا ایرانی شرقی) کـه اخیراً آثاری از آنها در آسیای وسطی پیدا شده و یکی بالسنه اروپائی و دیگری

بقیه از حاشیهٔ صفحه قبل

ما بزلف تو کید مسکین که چو مرغ جاکرد شو ابروی کج تو ور همه خلق دادم مونشان که هومه نو یارا تو کلك بوند ترسم از بسکه کر یوم میبرداو جان‌ورلب میرسد خدایا تاور لب دلبرم رسدلو سیار چو چشم بار بیمار آویده مدام میخورد تو ــ و نیز منسوب به (صالحـای شبستری) است « ای کرم قامت موزون رخ زیباش وبوین زلف پر کنچسه وقامت رعناش وبوین هههه بنکر بکدش نام خدا چندی وده مو نشسته بود ره او کدو بالاش و بوین جا بدل کرده ز خوبی که زجان بی حجمه کره نادان ایسکه منزل وماواش وبوین ارتو وینیش که خوشخوه نه‌آنش خوواست هونسان (خانه شان) رو تو ددش بنگر ودایاش و بوین ایگوم قیمت بوس تو چنـه هم که خرم ایگود بوس من وخون تو سوداش وبوین خون من ریده لگت « لگد » زیده بخونم نه حنـاست اعتقادار که ندازی تو کف پاش وبوین صالحا گفته بلری غزلی ای عارف تو بلفظش منگر ای ککو معناش و بوین » چنانکه می بینیم در این اشعار لغات عربی هم موجود است زیرا گویندهٔ آنها اهل سواد بوده و بزبان‌عامیانهٔ اصلی لری شعر نگفته است بلکه تقریباً خواسته‌است فصیحتر وبزبان قلم نزدیك تر شعری بسازد و بعض اشعار و دو بیتی ها از بابا طاهر وغیره هست که اکر مثلا لفظ «شو» را به« شب » و«آیو» را به«آید»تبدیل کنیم هیچ

بزبانهای ایرانی نزدیك است (۱) و غیره ـ و بالجملـه تمام زبانهائی که بعد از اسلام وقتی از اقصی بلاد پامیر تا آسیای صغیر منتشر بوده و در قرن‌دهم هجری ازاسلامبول تا کلکته درمحاوره‌و تحریرات سیاسی و ادبی بکار می رفته است (۲) و امروز هم در ایران و سایر ممالك فارسی زبان متداول است عمومـا فروع و شاخه هائی هستند که از ریشهٔ السنهٔ فارسی قبل از اسلام روئیده و تا کنون برقرار مانده‌اند . چنانکه ما در زبان پهلوی و سایر شعب فرعیه زبانهـای بعد از اسلام زبان « **پارسی‌قدیم** » دورهٔ هخامنشی است که جد زبانهای فارسی امروزی محسوب میشود و آن زبازهم با زبانهـای « سانسکریت » و « اوستائی » برادر و از زبان خیـلی قدیم مشترك آرینها مشتق شده‌اند کـه جـد اعلای زبانهای فارسی امروزی است .

بقیه از خاشیهٔ صفحه قبل

فرقی با اشعار فصیح معمولی ندارد واگر شخص کنجکاوی در نواحی مختلف ایران گردش و با زبانهای مختلف آشنائی پیدا کند ؛ ممکن است خیلی از جهات تاریخی و ادبی ما را که در زوایای تاریك مانده است روشن سازد و بعقیدهٔ ما این کار کلید بزرگی است برای رسیدن بغور حقایق تاریخی وادبی قدیم وجدیدایرانیان .

(۱) تاریخ ایران مشیرالدوله

(۲) تاریخ ایران مشیرالدوله ص ۲۷۸

دخول لغات عربی

وغیره درزبان فارسی

حال به بینیم که زبان لفظی فارسی از چه وقت مخلوط با عربی و سایرلغات اجنبی شده است :

ایرانیان عهد ساسانی با سریانیان و اعراب مخصوصا اهالی حیره آمیزش و همه طور رفت و آمد داشتند و مرکز سلطنت اتفاقاً جائی قرار گرفته بود که از اطراف با اقوام آرامی و سامی همسایه میشد و از اینرو زبان پهلوی قبل ازاسلام مخلوط بزبان اجنبی شده است و چنانکه بعضی تخمین کرده اند(۱) قریب هزار کلمه ازلغات آرامی در زبان پهلوی اخذ شده بوده که همانرا« **هزوارش** » گویند ـ ولی این لغات فقط در نوشته‌ها داخل بوده و در تکلم بزبان پهلوی خوانده میشده است (نظیر فارسی نوشتن وترکی خواندن بعضی ترك زبانان امروزی) ومحتمل است که بعض اصطلاحات علمی وادبی درزبان لفظی همداخل شده بوده است .

اما تراوش لغات عربی در زبان فارسی عمده بعد از اسلام شده و قبل ازآن اگر بوده بنهایت کم بوده است.ـ واما اینکه ازچه زمان شروع شده است : بعقیده ما نمی‌توان روز وساعت معینی رامبدأ قرار داد

---

(۱) مجله کاوه شماره اول سال دوم از دورهٔ جدید وتاریخ مشیر الدوله ص ۲۷۱ .

و گفت ازآن تاریخ و مثلا فلان لفظ عربی معین وارد زبان فارسی شده است بلکه از همان وقت کـه عرب بر ایران تسلط یافت وایرانیان خود را بتمام جهات مغلـوب و مطیـع و محتـاج عـرب دیدنـد و استقلال معنوی و اقتدار سیاسی و رشد علمی و ادبی وتشکیلات حکومتی مستقل ایرانی که هریك در نوبت خـود از عالی خیالـی بزرگ حفظ زبان و ادبیات و صیانت آثار و آداب ملی شمرده میشوند و بالآخره همه چیز خود را در مقابل استیلای عرب یکمرتبه باختند وسروکار شان در هر چیز باحکومت عربی و اعراب افتاد ؛ بالغات عربی آشناشدند واشخاص با هوش در اندك زمانی لسان عربی را خوب یاد گرفته واحیاناً طوری بدان زبان شعر ساخته وحرف میزدند که موجب حیرت عرب میشد (۱) وشاید اگر نهضت صفـاریان وسامانیان پیش نمی آمد و ایرانیان مجدداً جانی نمی گرفتند بالمره « عـرب » میشـدنـد ــ و بعلاوه چون غالباً دین اسلام راپذیرفته بودند ناچار بودند که لغات و اصطلاحات تازهٔ مذهبی را که خود شان از پیش نداشتند از قبیل حج ، قرآن ، ظهار ، لعان و امثال آنها استعمال کنند .

(۱) شاهد این مطلب شعرای فارسی نژادند که بعداز اسلام دراندك مدتی از عصر بنی امیه ببعد ظاهر شدند ــ و ابن العبری مینویسد که چون منصور عباسی (۱۳۶ــ۱۵۸) مریض گشت جیور جیس بن جبریل بن بختیشوع راازجندی شاپوربرای استعلاج احضار کردند « فلما وصل الی الحضرة دعاله بالفارسیه والعربیه فعجب المنصور من حسن منطقه»

گذشته از عوامل طبیعی و اجتماعی که نتیجهٔ قهری آنها اختلاط دو زبان با یکدیگر است ؛ پاره‌ای ایرانیان عرب‌ماب محض تملق و تقرب یا بعقیدهٔ تجدد خود شان را بدامان عرب انداخته در ترویج و استعمال لغات عربی بجای کلمات فارسی (نظیر ترک‌مابان عهد مغول و فرنگی مابان عصر تازه) اسراف و هجوم لغات عربی را هرچه بیشتر استقبال میکردند و شاید آنرا جزء فضائل ومزایای خود میشمردند و قومیت و ملیت خود را زیر پا گذاشته حقیقة بزبان و اخلاق و آداب خود شان بچشم حقارت مینگریستند . ودر هرعصری نظیر این کاسه های کمتر از آش را دیده و می‌بینیم .

و از طرف دیگر در عصر بنی امیه عصبیت عرب بر عجم بشدت حکمفرما بود وحتی بزور شمشیر لغات عربی در ممالك اسلامی منتشر میشد و عموما جدی وافر در ترویج زبان عربی و امحاء سایر السنه داشتند (۱) .

---

(۱) عصبیت عرب برعجم در زمان بنی امیه و رفتار آنها با سایر طوایف و ملل بجائی رسیده بوده است که قلم از نوشتن شرم دارد و جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی شرحی راجع باین موضوع تا حدی که پرپرده دری نکرده باشد نوشته است : خلاصه آنکه عرب در آنوقت خود را بتمام جهات سید واقا و سایر ملل را بدون استثناء موالی وعبید میدانسته و احادیثی مشعر به حرمت وعزت ذاتی و فضیلت عرب بر سایر ملل از قبیل « من ابغض العرب ابغضه‌الله » روایت میکرده و اصلا خود

بقیه از حاشیه صفحه قبل

را با سایر اقوام و ملل بحسب فطرت و ذات ممتاز وافضل از همه عالم می پنداشتند ــ موالی را هرگز بکنیه یا لقب نمیخواندند وبا آنها غذا نمیخورده و در یك صف راه نمیرفته و مواصلت نمی کرده اند ــ معروف است که یکی از دهاقین و « دهسلارین » ابناء فارس خواست زنی از قبیله باهله بگیرد که احقر قبائل عرب اند واهل قبیله این کار را قبول نکردند و این مواصلت را پست تر از عبودیت شمردند ــ گویند نافع بن جبیر تابعی هر وقت جنازهٔ میدید اگر قرشی بود (واقوماه) میگفت و اگر عرب بود (وا بلدتاه) میگفت و اگر از موالی بود هرچند ازشاهزادگان غیر عرب باشد میگفت « هو مال الله یاخذ ماشاء ویدع ماشاء » ــ موالی را ردیف سك و خر کرده میگفته‌اند « لا یقطع الصلوة الاثلاثة حماراو کلب او مولی » . ــ وقتی یکنفر از موالی با عربی نزد عبدالله بن عامر والی عراق بمخاصمه و ترافع رفتند و شخصی که طرف عرب بود نفرین باو کرد و گفت خدا امثال تراکم کند و عرب گفت خدا امثال ترا زیاد کند ــ از او پرسیدند که چرا در حق او دعا کردی با اینکه او نفرین نمود در جواب گفت « لانهم یکسحون طرقنا ویخرزون خفافنا و یحوکون ثیابنا » و از طرف دیگر عربها میگفتند « ان الحمق فی الحاکة والمعلمین والغزالین » . ــ منصب قضا وخلافت و پیشوائی را بر غیر عربی خالص بهیچوجه جائز نمیدانستند و حتی اگر کسی از مادرمثلا بعجم میرسید در خلافتش تردید میکردند چنانکه هشام بر زیدبن علی بن الحسین حجت گرفت که برای خلافت لایق نیستی زیرا

بهر حـال بنظر قاصر ما از همان آغاز تسلط عرب بر ایران بحکم مغلوبیت و حس احتیاج و مؤثـرات طبیعی و سیاسـی دیگر؛ کلمات عربی بتـدریج داخل زبان فارسی شده و یك عـده از کلمات و اصطلاحات را که خود ایرانیان نداشته‌اند مجبور باستعمـال شده اند و قسمت عمده هم در نتیجهٔ عواملی چند که مجملا اشـاره کردیم جانشین الفاظ فارسی گشته و در محاورات آمده است چنانکه

بقته از حاشیه صفحه قبل

پسر امه هستی با وجود اینکه مادرش از دختران ملوك فارس بود و اول کسی که از ابناء اعاجم متولی خلافت شد و در نظر عرب عار بزرگی بود یزید بن ولید اموی است در سال ۱۰۱ (کسی که مادرش از موالی باشد هجین میگفتند) . ـ مجملا استخفافات عرب و عصبیت آنان بر سایر ملل بی اندازه بوده است و از جمله تعصبات آنها این بوده کـه بضرب شمشیر زبان و خط عربی را ترویج میکرده‌اند ولغات واصطلاحات خود شانرا بهر وسیله که ممکن میشده است داخل السنهٔ دیگر مینموده‌اند ـ از همین جهت دواوین را از قبطی‌و رومی و فارسی بعربی نقل کردند و در اثر همین فشار ها زبان قبطی اهالی مصر و لسان رومی شام وکلدانی یا نبطی عراق بتوالی ایام تبدیل بعربی شد و اکنون از بلاد عربیه شمرده میشوند با وجود اینکه نژاد غالب آنها نژاد عربی نیست بـلکه مرکب از نژاد های مختلف است ـ و در این میانه باز هم ایرانیها خیلی مقاومت بخرج داده‌اند که‌زبان فارسی رابالمره فراموش نکرده وزنده نکاه‌داشته‌اند

بعکس نیز خیلی از لغات فارسی در عربی داخل شده است (۱) ـ چیزیکه هست در قرن اول و دوم هجری چندان معتنی به کلمات عربی داخل زبان فارسی نشده و در این دو قرن اثر آمیزش بر واضح نبوده است و اصلا ایرانیان بیشتر بحکومت عربی آنوقت خوش بین و در کار ها داخل نبوده اند و عربها از معاشرت و آمیزش با آنها اجتناب میکرده اند ـ ولی از ابتدای تشکیـل دولت عباسی ببعد و دخول ایرانیان در کار ها و مخصوصا از آنوقت که ایرانیها دست بعلوم و آداب اسلامی و ترجمه و تألیف کتب زدند وخود را در لغت و صرف ونحو عربی و تفسیرو حدیث و غیره بدرجه استادی و تبحر رساندند وخودمعلمین بزرگ زبان عرب شدند؛اندك اندك همه اسباب دست بهم داده و ازهر طرف کلمات عربی شروع بتاراج کردن بر لغات فارسی نمودو روزبروز بربسط ونفوذلغات عربی درزبان فارسی افزوده گشت تا بحالت امروزی رسید ـ و چنانکه بعد ها مفصلا خواهیم گفت از عهد ترکان سلجوقی مقدمه آمیزش فارسی با لغـات ترکی هم فراهم آمد و در عهد مغولان کاملتر شد ـ و از عهد قاجاریان الی زماننا هذا لغات اجنبی دیگر مانند کلمات فرانسه ، انـگلـیسی ، روسی وغیره نیز در زبان فارسی تراویدن گرفتند و اکنون زبان لفظی و محاوره ما معجونی ساخته از چندزبان فارسی، عربی، ترکی فرانسه انکلیسی روسی

---

(۹) تاکنون قریب سه هزار از لغات فارسی تعداد کرده‌ایم که‌در زبان‌عربی‌داخل شده است‌وبعدهاانشاءالله‌مع الزیاده بتفاریق نقل خواهیم کرد

وغیره ازهر کدام بنسبت وجزء اعظم از عناصر عربی درآن موجود است تا عاقبت کار به کجا به کشد .عجالة که پاره‌ای از بیخردان ازهمه جا بیخبر و بی‌حمیان همج رعاع در عین اینکه بتعصب خام و کور کورانه تاراج زبان عربی را بر پارسی نکوهش میکنند و سنك فارسی بسینه میزنند با شدت هر چه تمامتر بدست جهل مشغول سرشتن این معجونند «قرآن کنند حرزو به طه کشند تیغ» .

حال باید بدانیم **«کدام از شعب زبان فارسی بیشتر با عربی مخلوط شده است»** .

از مقدمات گذشته میتوان حدس زد که لغات عربی در کدامیك از شعب زبان فارسی بیشتر رخنه کرده وبا آن اختلاط یافته است باز محض توضیح میگوئیم که در مائه اول و دوم و تا حدود قرن سوم هجری زبان پهلوی رائج بوده و از آن تاریخ ببعد کم کم زبان سغدی یا ماوراء النهری جانشین زبان پهلوی و در حوزهٔ مسلمین و دربار خلفا وهمچنین سلاطین ایرانی معروف گشته است ـ وچنانکه دانستیم درقرون اولی و در آنوقت که زبان پهلوی شایع بوده بجهاتی چند که اشاره شد لغات عربی زیاد داخل زبان فارسی نشده بوده است و وفور ترکیب دو زبان با یکدیگر علی التدریج از قرن سوم ببعد شده است ـ و از همین موقع است که زبان پهلوی رفته رفته خود را کنار کشیده و میدان را برای حریف تازه خالی گذاشته بوده است ـ پس زبانی که در بحبوحهٔ تصادم با لغات عرب مستقیماً مقابل و با آن ممزوج گشته

است همان زبان سغدی است که تازه شروع بانتشار نموده و پیکر خود را نخست آماج تهاجم تاراج کلمات تازی و بعد ها سپر بلاهای ناگهانی دیگر ساخته است و از اینجاست که امروز هم کاملا واضح می‌بینیم که ضربت این حملات بیشتر بزبان رائج لفظی و ادبی ما وارد گشته و سایر شعب زبان فارسی نسبةً از این آسیب محفوظتر مانده‌اند و شاید در قالب غالب آنها هنوز هم از جان فارسی قدیم رمقی تازه‌تر باقیمانده باشد و بالاخره کمتر از زبان فصیح قلمی و تکلمی ما با لغات اجنبی امتزاج یافته باشند و تاحدی احتیاج هم نداشته اند زیرا زبان رسمی و ادبی و علمی نبوده‌اند تا حاجت باتخاذ لغات و اصطلاحات دیگران پیدا کنند و این هم یکی از عال است که زبان رسمی ما با لغات دیگر مخلوط گشته است . مجملا آنچه از شعب زبان فارسی بیشتر از همه با عربی ترکیب شده است همین زبان کتابی و لفظی امروز ماست که از حدود مشرق ایران یا خراسان و ماوراء النهر طالع و از اوائل مائه دوم هجری مقدمات انتشار و بسط آن فراهم و روز بروز بر وسعتش افزوده گشته و بتدریج با لغات تازی اوّلا و بعد ها با کلمات دیگر نیز ولی خیلی کمتر از عربی آمیخته شده و رفته رفته با حالت فعلی بما رسیده است ـ

ولی باید بدانیم که برروی‌همرفته هیچکدام از شعب زبانهای فارسی از دستبرد لغات اجنبی مخصوصا عربی بکلی محفوظ نمانده و هر یك بسهم خود کم یا بیش نصیبی برده اند و درجهٔ آمیزش بالغات

خارجی و همچنین تفاوت آن را نسبت بالسنهٔ مهجوره نیز از روی آثار ادبی و مکالمات فعلی میتوان معلوم کرد .

توضیح از مقدمات گذشته دو نکته مستفاد شد اولا زبان سغدی که معمول خراسان و ماوراء النهر بوده از تمام شعب زبانهای فارسی بزبان دری یعنی فارسی فصیح قلمی نزدیکتر است حتی بعقیدهٔ برخی عین یکدیگرند . ــ و ثانیا این زبان بعد از اسلام و مثلا از عهد مامون بعد از کتم عدم ایجاد نشده بلکه در بدو ظهور اسلام وهمچنین قبل‌از‌اسلام و قطعا درعهد ساسانیان‌وجودداشته‌نهایت آنکه رسمیت‌زبان پهلوی را نداشته و پس از تسلط عرب بر ایران واز قرن دوم ببعد کم کم ظاهر و منتشر شده است :

ما راجع بمطلب اول : پیش از این عقیدهٔ خود مان را دد خصوص زبان دری و اینکه همان زبان فصیح ادبی قلمی است نوشته‌ایم اینك شواهدی که نزدیکی تام و بلکه عینیت این دو زبان (سغدی‌ودری) را تا‌اندازه‌ای مدلل میسازد خاطر نشان‌میکنیم ازآنجمله چنانکه بعضی(۱) متعرض شده‌اند امروزهم‌در پاره‌ای از بلادفارسی زبان مانند : سمرقند و بخارا و بلخ و قسمت شمالی و شرقی افغانستان یکنوع زبان‌فارسی معمول است که با زبان کتابی و تألیفات و ادبیات فصیح فارسی قبل از مغول متقارب بلکه متحد است ــ و از طرف دیگر شواهد و ادله بسیار داریم صریح در اینکه زبان دری عبارت است از همان

(۱) مجله دانشکده‌از ص۵٦۷ ببعد

زبان فارسی کتابی فصیح که کتب قدیم نثر مابدان تالیف شده است . ــ مثلادر دیباچهٔ ترجمه تفسیر کبیر طبری که در زمان منصور بن نوح بن نصر بن احمدبن اسماعیل سامانی (۳۵۰ ــ ۳٦٦) نوشته شده است مینویسد « این کتاب تفسیر بزرك است از روایت محمد بنجریرالطبری رحمة الله علیه ترجمه کرده بزبان پارسی و دری راه راست » از اینجا معلوم میشود که ترجمه تفسیر طبری بزبان دری است ــ و نکته دیگری هم از روی همین دیباچه میتوان بدست آورد و آن اینستکه نثر این ترجمهٔ بزبان ما وراء النهری است زیرا میگوید « پس بفرمودملك مظفر ابو صالح تا علمای ما وراء النهر راگرد آوردند از شهر بخارا چون . . . . و هم از اینگونه از شهر سمرقند و از شهر اسبیجاب و فرغانه و هر شهری کبود بما وراء النهر همه را بیاوردند و همه خطهابدادند بر ترجمه این کتاب کاین راه راست است » (۱) ــ و در حقیقت هر دو مقدمهٔ صغری و کبرای دلیل ما یعنی هم آنکه زبان ما ــ وراء النهری بزبان فصیح فارسی نزدیك است و هم آنکه نثرفصیح کتابی را دری میگویند از روی مقدمهٔ این تفسیر تایید بلکه تثبیت میشود . و باز از جمله مویدات عقیدهٔ ما تفسیری است که برخی برای زبان دری کردهاند و در فرهنك برهان جامع نقل شده است

---

(۱) عین نسخهٔ ترجمهرا ما ندیدهایم و آنچه نقل کردیم از بیست مقاله آقای قزوینی است .

که « زبان دری زبان معمولی بلخ و بخارا و مرو است » .

و باز از جمله شواهد بزرگ اینکه زبان اهالی خراسان وماورالنهر شبیه یا عین دری یا زبان ادبی قرن سوم و چهارم و پنجم هجری است ؛ چند فقره ابیات قدیم هجائی است که آقایان میرزا محمد خان قزوینی در بیست مقاله از ابیات عامیانه کودکان خراسان و آقای تقی زاده در شماره اول از سال دوم دوره جدید روزنامه کاوه ازابو التقی العباس بن طرخان بعنوان نمونه شعر قدیم فارسی نوشته‌اند و هر دوفقره مربوط باهالی خراسان و ماور النهر است و بعد ها نقل خواهد شد ـ از این قبیل شواهد بسیار میتوان پیدا کرد و در مجلد اول اشاره باین قسمت شده است

بعد از همه این مقدمات باز هم بنظر ما نمیتوان قطع پیدا کرد که زبان معمولی لفظی اهالی مشرق ایران بدون کم و زیاد عین زبان فصیح دری یا نثر کتابی و ادبی مثلا قرن سوم و چهارم بوده است ـ بلکه چنین بنظر میرسد که لابد در محاوره یکنوع تحریفات و شکستگی‌ها داشته و ادبا و شعرا آنرا باصلاح باز آورده و زبان ادبی قرار داده‌اند و آثار کاملی زبان قدیم سغدی زبانی است که اکنون ما بین روستائیان خراسان و مرو معمول میباشد ـ و علیهذا باید گفت که زبان دری عین زبان فصیح ادبی فارسی و زبان معمولی خراسان و ماورالنهر کاملا نزدیک بدان بوده است و برای اینکه همان زبانرا زبان

ادبی قرار بدهند چندان محتاج بتکلف و تصرف در کلمات نشده‌اند نظیر زبان بعض بلاد امروزی ایران که بزبان قلمی نزدیکتر از سایر شهرهاست و در حقیقت زبانی که مخلوط با عربی و زبان رائج ادبی ما شده است زبان دری خالص میباشد که اصلاح شده زبان سغدی یا خراسان و ماوراءالنهر است و پس از تعمیم زبان ادبی وسرایت آن از شعر و کتابت بتلفظ و محاوره زبان اصلی قدیم خراسانیان هم مانند پهلوی تدریجا از شهر های مهم بیرون رفته و در پاره ای از بلاد کوچك و دهات و قصبات ازخود اثری باقی گذاشته است وزبان دهاتیان مرو مثلا ازریشه همان زبان محسوب میشود چنانکه زبان روستائیان همدان و زنجان از ریشهٔ پهلوی .

اما راجع بمطلب دوم :منظور ما اینستکه زبان قریب بزبان ادبی یا عین زبان ادبی قرن سوم و چهارم ببعد قبلا هم وجود داشته است : برای تائید این نظر اولا همان ابیات هجائی را که متعلق بقرن اول و دوم هجری است و بعدها نقل خواهیم کردو ثانیاً دوفقره جملهٔ کوچك را که خود بدانها مصادف شده‌ایم یادآورمیشویم یکی جمله « نوش خور» که بتصریح جرجی زیدان روی سکه های کسروی زمان عمر بوده است ــ و دیگر جمله‌ای که صاحب اغانی (ج ۱۷ ص ۹) در ضمن ترجمه احوال « ابن مناذر » آورده است و خلاصه مطلبش آنکه :

محمد بن مناذر (۱) که درابتدا مرد عابد متنسکی بود وقتی

---

(۱) ابن مناذر نامش محمد و کنیه‌اش « ابو جعفر » و ببعض

بقیه از حاشیه صفحه قبل .

روایات « ابوذریح » از شعرا و ادبای ممتاز موالی ودرعلم لغت وکلام عرب خیلی متبحر و رتبه امامت و استادی داشته است ـ از مداحان برامکه و در موقع قدرت و عزت آنان بسیار غنی و محترم میزیسته است ـ بعد از آنکه برامکه را موقع نکبت رسید او هم مانند سایر مداحین و دوستان آنها در مخاطره افتاد و از آن ببعد دیگر روی خوشی ندید و دائم در زحمت بود تا بدرود حیات گفت .ـ گویند در زمان وزارت « فضل بن ربیع » که از دشمنان آل برمك بود قصیده‌ای در مدح هرون الرشید ساخت و خواست بدین وسیله خود را مقرب و از مخاطرات تا حدی مستخلص سازد ـ فضل بهرون گفت این مرد از شعرای برامکه‌است وبدین سبب هرون از ابن مناذر در خشم شد ـ فضل گفت امر کن اشعاری که در مدح برامکه گفته است بخواند ـ ابن مناذر هر قدر اعتذار جست مفید نیفتاد و بالاخره قصیده‌ای را بمطلع ذیل خواند « اتانا بنوالامـلاك من آل برمك فیا طیب اخبار و و یا حسن منظر» و محض عذرخواهی گفت «کانوا اولیائك یاامیرالمؤمنین لما مدحتهم» رشید امر داد اورا زدند و بخواری از مجلس بیرون کشیدند ـ ابن مناذر از حضور هرون بیرون آمد در حالتیکه خیلی پریشان و آشفته بود و در آنموقع ابو نواس او را دید صره حاوی ۳۰۰ دینار پول باو داد و گفت « استعن بهذا و اعذرنی» . برای بقیهٔ احوال او اشعار ابن مناذر رجوع شود باغانی ج ۱۷ و کتاب « الشعر و الشعرا »

به (عبدالمجید بن عبد الوهاب ثقفی) تعشق بی‌اندازه پیدا کرد حتی آنکه کار بشیدائی و رسوائی کشید برادر عبدالمجید « محمد بن عبد الوهاب ثقفی » از این معاشقه عار و از اینرو پیوسته سر آزار ابن مناذر را داشت و همواره در پی بهانه‌ای میگشت حتی آنکه وقتی در مسجد بصره ابن مناذر کتاب عروضی در دست و بمطالعه دوائر بحور اشتغال داشت ـ محمد بن عبدالوهاب که از این علوم خبری نداشت تصور کتاب کتاب ضلال و کفر و زندقه کرد و باابن مناذر درآویخت که تو زندیقی و کتاب زندقه میخوانی و مردم را دور او جمع کرد ـ وقتیکه مطلب مکشوف شد و مردم فهمیدند کتاب عروض است بسیار سرزنش بمحمد کردند .

وقتی ابن مناذر اورا هجو ساخت باشعاری چند که در اغانی مسطور است از آنجمله « **اذا انت تعلقت بحبل من ابی الصلت تعلقت بحبل وا هن القوة منبت الم یبلغك تسالی لدی اعلامة المرت فقال الشیخ سرجویه داء المرء من تحت** » .

چون خبر این‌اشعار به (سرجویه) که ازاطبای ماهر اعجمی (۱)

(۱) سرجویه همان « ماسر جویه » طبیب بصره است که ابن ندیم در الفهرست از او به « ما سرجویس » تعبیر کرده و تالیف چند کتاب باو نسبت داده‌و مینویسد « و کان ناقلامن السریا نی الی العربی » و در طبقات الاطباء ابن اصیبعه مینویسد که ماسرجویه کتاب « اهرن »

بود رسید محض تبرئه خود بمنزل محمد بن عبد الوهاب رفت در صورتی که عده‌ای در انجا جمع بودند و بفارسی گفت :

«بر کست من نگفتم ان پسر مناذر گفت داءالمرء من تحت» (۱)

محمد از شنیدن این کلمات بیشتر خجل شد حاضرین خندهٔ بسیار کردند و هر چه اورا میراندند باز همین کلام را تکرار و عذر خواهی میکرد .

محمد بن مناذر بنوشتهٔ اغانی زمان مهدی عباسی را (۱۵۸–۱۶۹) درك کرده و در زمان مأمون وفات یافته است جرجی زیدان در تاریخ آداب اللغة العربیه (ج ۲ ص ۸۳) در ذیل ترجمهٔ حال او مینویسد که « در اول امر شخص متعبدی بود ولی اخیراً دست

بقیه ازحاشیه صفحه قبل

را از سریانی بعربی نقل کرد و ابوبکر رازی از او در کتاب حاوی همه جا به « یهودی » تعبیر میکند و هر وقت میگوید « قال الیهودی» مقصود هموست ـ و ابن عبری در تاریخ مختصر الدول نقل میکند که ما سرجویه سریانی اللغه و یهودی المذهب و بصری المسکن بود و در زمان مروان کتاب « اهرون قس » را بعربی نقل کرد ـ و در جای دیگر مینویسد کتاب طب اهرون قس اسکندری باغت سریانی در سی مقاله نزد ما موجود است و سرجیس دو مقاله بر آن افزوده است .

(۱) بر کست بباء موحده بر وزن سر مست مانند « برکس » بر وزن نـرکس بمعنی خدا نکند و معاذاله « فرهنك برهان جامع »

بهتاکی و خلاعت زد و مردم بصره را هجو کرد بحدیکه از دست هجایش بستوه آمدند و از بصره بحجاز تبعید شد و همانجا بسال (۱۹۸) در گذشت » .

بقرینهٔ اینکه صاحب اغانی مینویسد زمان مهدی عباسی را درك کرده معلوم میشود که در آنوقت خود مردی شاعر بوده - بهر حال جملهٔ مذکور را در بصره یکنفر طبیب اعجمی قبل از ۱۹۸ه گفته و معلوم میشود که این نوع کلمات و جمله بندی ها در آنوقت حتی در محاورات معمول بوده است و از اینجا میتوان مطالبی را کشف کرد واله الموفق

این بود خلاصهٔ آنچه بنظر ما راجع بزبان لفظی ایرانیان بعد از اسلام بطور عموم رسیده بود حال برویم سر زبان ادبی

زبان ادبی فارسی

بعداز اسلام بطور عموم

زبان ادبی و کتابی ایرانیان عهد ساسانی « زبان پهلوی» بوده است چنانکه نوشته های تاریخی و ادبی و کتیبه های منسوب بانزمان حکایت میکنند و اگر اشعاری هم داشته اند غالباً بهمین زبان سروده‌شده بوده است .

بعد از اسلام هم دنبالهٔ عهد سابق رها نشده و باز همان زبان پهلوی

(مخلوط بهزوارش) یا « پازند » زبان رائج ادبی و کتابی ایرانیان بوده و بدان زبان کتبی تالیف کرده و اشعاری میسروده‌اند . — ولیکن از هماوقت که این زبان از محاورهٔ عمومی تدریجاً افتاده و جای خود را بزبان دری داده است یعنی از قرن سوم هجری ببعد؛ زبان ادبی نیز تبدیل بزبان دری گشته و ادبیات عمدهٔ نظم و نثر فارسی بشیوهٔ جدید یعنی زبان دری مخلوط بعربی تالیف و ساخته شده است . و شعرا و نویسندگان این سبك رابعد ها بتفصیل خواهیم نوشت

بنا بر این دورهٔ و فور و رواج زبان پهلوی هم در تلفظ و هم در کتابت تا قرن سوم هجری امتداد یافته و از آن ببعد علی التدریج زبان دری ممزوج با لغات تازه تازی هم در ادبیات و هم درمحاورات رسمی عمومی جانشین زبان پهلوی گشته است . — ولی باید بدانیم که بمحض طلوع و رواج زبان جدید که آنرا باید« **فارسی اسلامی** » **یا** « **پارسی تازه** » نامید ؛ زبان قدیم « پهلوی » هر هرچند مهجور و متروك مانده ولی بالمره از میان نرفته است بلکه بظن متاخم بعلم و بحسب قرائن و آثاری که در دست هست تا حدود قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) همان زبان را ایرانیان زردشتی برای کتابت بکار میبرده اند و تا آن موقع هنوز پیروان آئین زرتشتی در ایران فراوان بوده انـد .— و هر چه پیشتر آمده پیروان این مذهب کمتر شده و زبان پهلوی مهجور تر گشته تااینکه بحالت امروزی رسیده است ؛

راجع به (نثر فارسی پهلوی) و کتبیکه بدان زبان بعد از اسلام خاصه تا قرن پنجم تألیف شده است برخی مبالغه نموده و مقدار بسیاری از تألیفات شمرده و نسبت بعد از اسلام داده اند ولی آنچه قطعی است آنستکه بعد از اسلام کتب و رسائلی باین زبان تألیف شده و برخی بالمره از بین رفته و از بعضی اثری باقیمانده است .

ازجمله کتبی که بعقیدهٔ مشهور بعدازظهور پیغمبراسلام (ص) بزبان پهلوی تألیف شده است « **زیج شهریار** » یا « **زیج شاه** » وبلغت پهلوی « **زیك شتر ایار** » است راجع بجداول نجومی واوساط کواکب که علی المعروف در سنه ۱۱ هجری مطابق باسال اول جلوس یزدگرد سوم تالیف شده و چنانکه درمجلد اول ذکر شد آنرا « ابوالحسن علی بن زیاد تمیمی » بعربی ترجمه کرده است (۱) . وبعقیدهٔ برخی کتاب « **خوتای**

---

(۱) راجع بکتاب « زیج شهریار » این نکته دانستنی است که الفهرست از قول ابومعشر در کتاب « اختلاف الزیجات » شرحی راجع بکتابخانه مهم سلاطین قدیم ایران مشتمل بر انواع علوم و فنون که در اصفهان در محل معروف به « سارویه » که در زمان ابومعشر موجود و داخل ابنیه « جی » بوده و مدتی پیش از او قسمتی از آن کشف شده بوده است نقل میکنند وقسمتی ازعبارت ابومعشر این است «وانه کان فیها کتاب منسوب الی بعض الحکماء المتقدمین فیه سنون وادوارمعلومة لاستخراج اوساط الکواکب وعلل حرکاتها وان اهل زمان طهمورث وسایرمن تقدمهم من الفرس کانوا یسمونها ادوارالهزارات وان اکثر علماء الهند وملوکها

نامك » یا « خدای نامه » راجع بسلاطین ایران و وقـایع سلطنت آ نها که درقرن دوم هجری آ نرا ابن مقفع بعربی ترجمه کرد وبوسیلهٔ چند نفر دهاقین و موبدان زردشتی مانند « **یزدانداد پسرشاپور** » و « **ماهوی خورشید** » و « **شـادان برزین** » و « **سـاح** » (**یاماخ**) از اهالی سیستان وهرات وغیره برای ابو منصور محمدبن عبدالرزاق حاکم طوس درسال ۳٤٦ هجری بفارسی ترجمه‌شد وهمین کتابها بعقیدهٔ جمعی ماخذ شاهنامهٔ دقیقی و فردوسی بوده ؛ در زمان یزدگرد سوم‌تدوین‌شده بوده‌است . ـ و کتاب « **دین کرت** » بمعنی « کاردین » مشتمل بر تاریخ وادبیات وسنن زردشتی درقرن سوم هجری یانهم میلادی تالیف شده . ـ و کتاب « **بندهش** » بمعنی اسـاس دهنده از مولفـات قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) است . ـ و کتاب « **داتستان دینیك** » یا (عقاید مذهبی) را شخصی موسوم به «**مانوش چهیا** » یامنوچهر پسر « یوران » موبد بزرك کرمان وفارس دراواخر

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

الذین کانوا علی وجه الارض و ملوك‌الفرس الاولین و قدماء الکلدانیین و هم سکان الاحوبه من اهل بابل فی الزمان الاول‌انما کانوایستخرجون اوساط الکواکب السبعة من هذه‌السنین و الادواروانه انما ادخره من بین الزیجات التی کانت فی زمانه لانه وسایرمن کان فی ذلك الزمان وجده اصوبها کلها عندالامتحان و اشدها اختصارا و استخرج منه المنجمون فی ذلك الزمان زیجا سموه زیج الشهریار و معناه ملك الزیجات »

قرن نهم میلادی یاسوم هجری تدوین کرده‌است ــ وکتاب « **ارتاویرا فنامك** » که بعضی آن را « ارته واردی » نوشته اند راجع بهرج و مرجی که درمذهب زردشت دراثر تسلط یونانیها پید اشد وسروصورتی که درزمان ساسانیان یافت وعقاید راجع بحشر وصراط وموت وغیره از کتب پهلوی بعد از اسلام است و بتصور بعضی مابین قرن سوم و هفتم هجری تالیف شده است (۱) . ــ علاوه براینها کتب دیگری هم بعداز اسلام درقرون متمادیه بزبان پهلوی نوشته شده که عدهٔ آنها چندان کم نیست وبرخی ازمیان رفته وبعضی هنوز باقی است ودرفیوم مصر نوشته ای بزبان پهلوی‌روی کاغذ حصیری قدیم (پاپیروس) پیدا شده است که بعقیدهٔ «وست»متعلق بقرن دوم هجری یا هشتم میلادی است وعجالة این نوشته قدیمترین نمونهٔ کتابت پهلوی روی اوراق‌است

مجملا زبان پهلوی بعد از اسلام هم در کتابت و تالیف متداول بوده ولی کتبی که بدان زبان نوشته‌شده است غالبا راجع بعقائد و آداب سنت زردشتی است .

واما راجع به «**شعر پهلوی**» عقیدهٔ ما اولا در این باب همان است که بارها صریحا گفته‌ایم که هیچ عهدی از دوره‌های تمدن ایرانیان بر آنها نگذشته است که شعر بمعنی اعم که بانغمات موسیقی سروده میشده در آن عصر نداشته باشند ــ و راجع بشعر فارسی در عهد ساسانی در جلد اول تحقیق شد. وباارابطهٔاکید موسیقی

(۱) تاریخ ایران مشیر الدوله .

و شعر که مکرر گوشزد کرده‌ایم یقین حاصل میشود که ایرانیان بعدازاسلام هم بدون تردید شعر داشته‌اند نهایت امرانکه اشعارآنها بسبك جدید عروضی یعنی تابع عروض‌عرب وبدان طرز که«**حنظله بادغیسی**» و «**ابن‌الوصیف سکزی**» و «**ابوالعباس‌مروزی**» وبالاخره«**رودکی**» در قرون اولای اسلام شعر ساخته اند نبوده است اگر چه قطعا وزن موسیقی و ایقاعی بمعنی عام در آنها وجود داشته و بعلاوه ممکن‌بوده است که احیانا با اوزان بحوری که خلیل بن احمد متوفی ١٧٥ ه. تدوین کرده است مطابقت داشته باشند زیرا خلیل‌عروضی فقط اوزان معموله شعر را جمع و مدون ساخته و بعبارة اخری بصورت علمی در آورده است نه اینکه ایجاد کرده باشد و پیش از او همین اوزان نهایت غیر مدون و بدون انضباط موجود بوده و مخصوصا شعرای عرب عصر جاهلی و اموی بهمان بحور قبل از خلیل شعرها ساخته بوده‌اند. خلاصه : اشعار وسرودهای پهلوی بعد از اسلام تاقرن سوم هجری نظیر اشعار و ترانه‌های عهد ساسانی یعنی قطعات هجائی و انطباق آنها با اوزان بحور عرب اتفاقی بوده است . و ازاینجاست که جمعی ازادبای بزرك ازقبیل جاحظ (متوفی٢٥٥) در کتابهای الحیوان والبیان‌والتبیین اصلا منظومه‌های قدیم ایرانیان‌را جزء شعرنشمرده وانهارا درردیف اشعار رومیان و یونانیان حساب کرده‌اند.

از اوایل قرن سوم هجری ابتداء در خراسان و ماوراالنهر وبعدها در تمام نواحی ایران تقلید عروض و ساختن اشعار بسبك جدید

یعنی تابع بحور و قوافی در ایران شروع شده و از آن تاریخ ببعد اصل شعررا بر جمل موزون و مقفائی اطلاق کرده‌اند که مطابق اوزان و بحور مخصوصه نظم شده باشد — و از انیرو سرود ها و ابیات قدیم پهلوی در نظر عربها سهل است نزد ایرانیان نیز از اعتبار و اهمیت افتاده و بهیچوجه در ضبط و جمع آنها عنایتی نکرده وانهارا داخل اشعار عامیانه شمرده‌اند وازاینجهت چندان‌اثری ازآنها بما نرسیده است — و در حقیقت یکی از علل خیلی مهم اینکه ما ازاشعار قدیم پهلوی عصر ساسانی و قرون اولای هجرت چندان اطلاعی نداریم همین تجدد سبك شعر و بی عنایتی در ضبط اشعار قدیم است

بهر حال شعر معمولی فارسی از قرن سوم هجری ببعد که‌دامنهٔ آن تازمان‌ما کشیده‌میشود قسمت معروف وعمده همان شعری‌است که‌بزبان دری‌ومحدود دراوزان عروضی‌ساخته شده باشد، — واما در دو قرون اول هجری با در نظر گرفتن شرحی که سابقا در خصوص موسیقی ایرانیان واقتباس عرب از آنهانوشته‌ایم‌هیچ جای تردید باقی نمی گذارد که ایرانیان اشعار و سرودها داشته‌اند و سازندکان و رامشکران‌در موقع نواختن لابد سرودی وبالاخره چیزی‌میخوانده‌اند که شعرحقیقی ایرانیها درآن عصرحساب میشود . — و چون موسیقی دانان و نوازندکان بظن‌غالب شعرا وسازندکان سرودها بوده‌اند باید شعرای‌اولیه فارسی بعد اسلام را « **نشیط فارسی** » درایام عبدالله‌بن جعفر وامثال او دانست که مخصوصا در موقع سازندگی سرودهای فارسی میخوانده‌اند و لابد

بزبان پهلوی یا یکی دیکر از شعب السنهٔ فارسی بوده است .ـ ولیکن چون السنهٔ فارسی غیر دری مهجور کشته بالضروره اشعار آن هم متروك شده و از نظر اعتبار افتاده است .

باری : در قرن اول و دوم هجری اشعار پهلوی رائج بوده و از قرن سوم ببعد نظیر اصل زبان پهلوی مهجور مانده و تحت الشعاع اشعار دری بسبك جدید عروضی شده است ـ ولی بالمره از بین نرفته و بعد از آن تاریخ نیز بعض شعرای ایران کاهی اشعاری بغیر زبان دری ساخته اند که در زبان ادبا به « فهلویات » یا پهلویات معروف ولی نسبت باشعار دری کم اهمیت و بیمقدار است .

و باوجود رواج کامل زبان ادبی جدید باز هم میتوان کفت که از بدو ظهور اسلام بل از عهد ساسانیان تا زمان حاضر در هر دوره کمابیش شعرا و صاحبان طبعی بوده‌اند که به تطبع یا تفنن دو بیتی ها و تغزلات و قطعات و بالجمله اشعاری بزبان پهلوی ساخته‌اند خاصه در بحور مختصه عجم (از قبیل: جدید . قریب . مشاکل) و مخصوصاً ببحر مشاکل یا بحر « اخیر » اشعار پهلوی شاید بیشتر از دری باشد (۱) .

---

(۱) بحر جدید که آنرا «غریب» هم کویند از بحور مستحدثه و مخصوص عجم و اصل آن « فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن » بر عکس بحر مجتث است و مزاحف آن مطبوع و معمول است مانند مسدس مخبون « ملکانیغ تومر بد سکال را بخورد همچو غضنفر شکال را »ـ و بحر قریب نیز مخصوص عجم و اصل آن « مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن »

بقیه از حاشیه صفحه قبل

است و رودکی اخرب مکفوف محذوف گفته « می‌ارد شرف مردمی پدید آزاده نژاد (وازاده برون) ازدرم خرید» وانوری اخرب مکفوف مقصور گفته « گواصف جم گوبیا ببین برتخت سلیمان راستین » – وبحر مشاکل نیز از بحور مختصهٔ عجم است و المعجم مینویسد « از بحور مستحدث است و آنرا بحر اخیر نیز گویند وبعضی متکلفان برین وزن بیتی چند تازی گفته‌اند و اشعار فهلوی درین بحر بیش از اشعار پارسی است » اصل این بحر « فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن » و از اشعار پهلوی از مزاحف این بحر که بعقیدهٔ صاحب المعجم از منهج صواب دوراست و بهر هزج و مشاکل درهم آمیخته شده است

این دو بیت است « خوری کم زهره نی کش سابیوسم نینم آن دست رس کش پا ببوسم بوازی کوکوامش خانهاپا وش خودا بشم آن خا ببوسم »

وبعقیدهٔ ماچنانکه سابقا اشاره کرده‌ایم گویاصاحب المعجم در این موارد نوشته‌را باخوانده درهم آمیخته وچنین پنداشته است که آنچه در قلم آمده همانطور خوانده میشود وحال آنکه اینطور نیست و اشعار پهلوی غالبادر موقع خواندن طوری است که کاملا موزون میشود در صورتی که اگربزبان قلم بخوانند اصلا موزون نیست و دو بیت فوق چون بلهجه اصلی زبان ولایتی خوانده‌شود صحیحا بر وزن «مفاعیلن مفاعیلن فعولن» در می‌آید.

(۱) مقصود ما از اشعار پهلوی یا « فهلویات » در مقابل اشعار

اند از قبیل «**بندار رازی**» و «**باباطاهر همدانی**» و «**روزبهان شیرازی**» و «**عبید زاکانی**» و «**جلال طبیب شیرازی**» و «**محمد صوفی**» و «**پور فریدون**» و «**محمود قاری**» و امثال آنها بسیار میتوان پیدا کرد ـ و بعض اشعار بغیر زبان رسمی دری به «**سعدی**» و «**حافظ**» هم نسبت داده شده است (۱) . ـ و مرحوم

بقیه از حاشیه صفحه قبل

«دری» علی‌الاطلاق سخنان موزونی است که در یکی از شعب‌السنه بومی فارسی از هر کدام که باشد ساخته شده است ـ و از این‌حیث فرقی ما بین ابیات گزی و گیلکی و لری و امثال آنها نیست اگر چه لغات و اصطلاحات آنها بایکدیکر تفاوت دارند و بعضی اینگونه‌اشعاررا عموما « ولایتی » میکویند .

(۱) بندار گوید « می‌فرا آور که بهره میبری می‌نشاط افزا و شادی آوری هر کرا که می نبوشادی نبو این جهانرا خرمی بامی دری » وسعدی گوید « کش اتهن داراغت خاطر نرنزت که تخنی عاقلی ده دار اتنزت » یعنی کوش بسخن دار اگر خاطرت نرنجد که سخنی را عاقلی ده بار سنجد.ـ وحافظ کوید « امن انکر تنی عن عشق سلمی توزاول زویکی لولوبوادی که همچون مت ببوتن دل دای‌ره غریق العشق فی‌بحر الوداد » و مقصود او دو مصراع ولایتی این‌استکه (تو از اول اورا ببایستی دید که همچون منت ببابد شد دل بیکبار) ـ و ملا علی‌رضا گوید « یار واما چه‌جفاها

« درویش عباس گزی » اصفهانی را در اواخر عهد قاجاری از اساتید سخن سرایان متاخر زبان ولایتی گزی باید شمرد (۱)

صاحب‌المعجم (در اوائل مائه هفتم هجری) در چندین جا اشعار پهلوی را آورده و از روی گفته‌های او در چند موضع مکشوف میشود که خاصه اهالی همدان و زنگان و عراق در زمان مؤلف در ساختن اشعار پهلوی مولع بوده و فراوان قطعات و قصائد و تغزلات گفته اند - و در ص ۱۴۳ در ذیل شرح بحر مشاکل پس از آنکه چند بیت از « فهلویات » آورده مینویسد « و باعث کلی و داعیه اصلی بر نظم این وزن ثقیل و بحر مستحدث درسالك اوزان قدیم و بحور مشهور آن بوذ کی کافه اهل عراق را از عالم و عامی وشریف

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

میکنه منع چشمم ز تماشا میکنه دلمش برده و میگد نه‌منم هوشمش برده و حاشا میکنه » - و محض نمونه این جمله نثر از شیوه زردشتیان در اینجا نوشته میشود « ی روژی یك‌کوروب‌خدیك پایهنی پیش یك اربابی کرش ك » یعنی یك روز یك الاغ با یك شتر نزد اربابی کار میکردند (نمونه ادبیات ایران قسم منظوم ص۴) و مسئول صحت و سقم این روایات نویسندهٔ همین کتاب‌است واللّٰه‌العالم.

(۱) بعض ابیات گزی که در حواشی سابق نوشتیم متعلق بهمین شخص است و بجای خود ترجمه حال و قسمتي از اشعار اورا باتفسیر بزبان معمولی خواهیم نگاشت

و وضیع بانشاء و انشاد ابیات فهلوی مشعوف یافتم و باصغاء و استماع ملحونات آن مولع دیدم بل کی هیچ لحن لطیف و تالیف شریف از طرق اقوال عربی و اغزال دری و ترانهای معجن و دستانهاء مهیج اعطاف ایشانرا چنان در نمی جنبانید و دل و طبع ایشانرا چنان در اهتزاز نمی آورد کی :

لحن اورا من و بیت پهلوی زخمهٔ روذ و سماع خسروی

پس معلوم میشود که تا قرن هفتم هجری در بحبوحهٔ رواج اشعار دری باز هم اشعار پهلوی ساخته میشده ودر حوزهٔ بعضی فارسی زبانان رواج و شیوع داشته است و چنانکه گوشزد شد از آن ببعد هم تا زمان حاضر بی نمونه و اثر نمانده است .

ولی این نکته را نباید فراموش کرد که سرودها و ترانه های پهلوی تا قرن سوم هجری بطرز اشعار ایرانیان پیش از اسلام یعنی ابیات «هجائی» و سرودها و زمزمه‌هائی که با نغمات موسیقی سروده میشده است بوده ـ و از قرن سوم ببعد که شعر «عروضی» بزبان دری مخلوط با عربی شروع شده است تدریجاً ابیات پهلوی هم بصورت نوی در آمده و غالباً تابع عروض و همرنك اشعار دری گشته است و رفته رفته تبدیل به ابیات «ولایتی» شده که کاهی فقط در بعض لغات و اصطلاحات با ابیات پارسی دری متفاوت است و در رعایت اوزان و قوافی با آنها فرقی ندارد . ـ و همچنین در سایر شعب زبان فارسی لابد اشعار و ترانه‌هائی موجود بوده است که بینواتر و مهجورتر از زبان پهلوی

مانده اند .

نگفته نماند که پارسیان ازاواخرقرن دوم یالااقل اوائل قرن سوم هجری ببعد عروض عرب را در اشعار خودشان تقلید کرده‌اند و لیکن نظر بخصوصیات ممیزه‌ای که اصل زبان فارسی درمقابل زبان تازی دارد ودرهمه جا بایکدیگر نمی توانند همراه باشند تمام بحورعرب بااصول وزحافاتی که دارد در اشعـار فارسی نیامده و از این جهت است که اشعارپارسی خاصه « فهلویات » الحان و اوزان مخصوصه و مجملا عروض تازه‌ای در مقابل عروض عرب پیدا کرده است

چنانکه در پنج بحر : طویل ، مدید ، بسیط ، وافر ، کامل بطوریکه در عروض و اشعار عرب هست فارسیان شعر نساخته اند و آنچه در این اوزان محض اظهار مهارت بتکلف ساخته اند روانی و عذوبت اشعار عربی در این اوزان بلکه اشعـار دیگر فارسی را ندارد (۱) ـ و از طرف دیگر بحوری مختص بزبان فارسی ایجاد

---

(۱) المعجم چاپ برون از ص ۵۵ ببعد بیتی چند از اشعار قدما را که بپارسی در اوزان پنجگانه مخصوص بعرب ساخته و بقول او «در نظم آن تقیل بشعراء عرب کرده‌اند » آورده است و ما از هر کدام بیتی نقل میکنیم : از بحر طویل عروض مقبوض و ضرب سالم «بکاری چرا کوشی کزان کار مرترا همی عاقبت خواهد رسیدن پشیمانی» از مدید مسدس سالم « غالیه زلفی سمن عارضینی سرو بالائی و زنجیر موئی » ـ از بسیط مخبون « روزم سیاه چرا کر تو سیاه‌خطی

کرده اند از قبیل بحر قریب ، جدید ، مشاکل و در بحور مشترکه (رمل ، هزج ، مضارع ، رجز ، منسرح ، سریع ، متقارب ، مقتضب ، خفیف ، مجتث ، متدارک) غالباً تصرفاتی مناسب طباع خودشان نموده و از مزاحفات انها اوزانی مخصوص باشعار فارسی مشتق کرده اند چنانکه دو بحر هزج و رمل را که اصلا در عربی مسدس است مثمن نموده اند (۱)ـ و بقول المعجم بعض عروضیان متقدم

بقیهٔ ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

اشکم عقیق چرا کر تو عقیق لبی»ـ ازوافر مقطوف « چو برگذری همی نگری برویم چرا نکنی یکی نگرش بکارم »ـ از کامل سالم « نکنم بیار کسان طمع که خطا بود نه روا بود که چنین کنم نه روا بود » و اتفاقا ابیاتی که نقل کردیم مطابق اتم اشعار عرب در این بحور است .

(۱) مقصود از اوزان مشترکه انهاست که در هر دو زبان پارسی و تازی اشعار فراوان و عذب و روان دارد . ومقصود از بحورمختصه عرب مثلا نه این استکه در فارسی ممکن نباشد کلماتی را برآن اوزان منظوم ساخت چه در حاشیهٔ قبل بعض منظومات فارسی مطابق اتم اوزان مخصوصه عرب نقل شد بلکه مناط در اختصاص دو چیزاست یکی کثرت و فراوانی و دیگر عذوبت وروانی و چنانکه می بینیم اشعار فارسی در بحر مدید مثلاآن اندازه زیاد و مطبوع نیست که اشعارعرب در این بحر و منظومات فارسی در بحر هزج مثلا . و علت این تخالف همانا خصوصیات لهجه و لغات و تراکیب دو زبان است نظیر اینکه در یك زبان

عجـم چون بهرامی سرخسی و بزرجمهر قسیمی وامثـال ایشان دوائری تازه ماننـد : منعکسه ، منعلقـه ، منغاـطه ، منقابه ایجاد کرده و بحور مستحدثه از سی متجاوز از قبیل : صریم ، کبیر، بدیل ، قلیب ، حمید ، صغیر ، اصم ، سلیم ، مصنوع ، مستعمل ، معکوس قاطع ، مشترك ، معین ، حمیم و غیره اختراع نموده‌اند . و علیهذا عروض عرب فقط سر مشق ایرانیان شده و از روی آن درحقیقت عروض جدیدی برای خود ایجاد کرده‌اند .

مخفی نماناد که در عین رواج شعر عروضی از دیر زمانی تا کنون در هردوره یکدسته اشعار هجائی عوامانه یا « تصنیف » هم مابین مخنثان و کودکان و بذله سرایان متداول بوده و هست که در

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ قبل

ابتداء بسکون و اجتماع دو ساکن یا توالی چهار متحرك در یك کلمه متعذر یا لااقل متعسر و ثقیل است و حروف اصلی کلمه از پنج تجاوز نمی‌کند در صورتیکه در زبان دیگر اینطور نیست و مثلا اجتماع چهارساکن هم در آن ممکن است . و طبائع اقوام عالم در ملائمات و منافرات نیز در این باب موثر است .ـ واختلاف اوزان غنائی و موسیقی تقریباباختلاف اوزان عروضی و شعری از یك سرچشمه آب میگیرد . صاحب المعجم ص ٦٥ مینویسد « اما علت آنك این اختلاف دراشعار تازی متحمل است و موجب گرانی شعر نمی شود و در اشعار پارسی متحمل نیست وسبب گرانی شعر می گردد عالم السر والخفیات داند و همان هیچ آفریده رابر سران وقوف نتواند بود ».

حقیقت قسیم اشعار عروضی محسوب میشوند . ــ ودر بعض کتب قدیمه از قبیل « المعجم » و کتاب « راحة الصدور » درتاریخ سلجوقیه مولف درحدود سنهٔ ۶۰۰ هجری از این جنس اشعار گاهی بعنوان «حراره» تعبیر شده است .

المعجم (ص ۴۲۹ طبع برون) مینویسد « چنانك حرار هـای مخنثان کی بارکت لفظ و خست معنی در بعضی مجالس چندان طرب در مردم پدیدمی آرد کی بسیار قولهای بدیع وترانهای لطیف پدید نیارد» و جناب محشی بمناسبت لفظ « حراره » عبارت راحة الصدور را راجع بواقعهٔ «احمد بن عطاش » رئیس ملاحدهٔ دزکوه که سلطان محمد بن ملکشاه او را اسیر کرد وفرمود تادر کوچهای اصفهان تشهیر کردند و قریب صد هزار نفر از اهل شهر بتماشـای او بیرون آمده کثافات و قاذورات بروی می افکندند نقل میکند و عبارت راحة الصدور این است « . . . باانواع نثار وخاشاك و سرگین و بشکل مخنثان حراره کنان درپیش باطبل ودهل ودف ومیگفتند « حراره » . عطاش عالی جان من . عطاش عالی . میان سر هلالی . ترابدز چکارو » . واحتمال میدهد که این لفظ « خراره » بخاء معجمه باشد یعنی آوازی که بسبب گریه یاغیر آن از گلو بیرون آید چه مسخرگان وسفها اشعارسخیف خودرا بدین آواز خوانند . ــ لابد جناب محشی مدرکی برای تفسیر «خراره» بمعنی مذکور داشته اند ومادر دو کتاب صحاح وقاموس که نقدا نزد ما موجود است چنین معنی مخصوص برای (خراره)

نیافتیم مگر آنکه مجاز از صوت الماء یا غطیط النائم و المختنق باشد ـ و اصل لفظ (خراره) بتخفیف راء در دو کتاب لغت مذکور ضبط نشده است بلی قاموس مینویسد « الخرارة مشددة عود یوثق بخیط ویحرك الخیط وتجر الخشبه فیصوت » و چیزی که قاموس نوشته هنوز هم درمیان بازیهای کودکان معمول است .

مقایسه نظم و نثر فارسی

بعد از اسلام از نظر اینکه وفور کلمات عربی درنثر بیشتر و آثار قدیم باقی ماندهٔ آن کمتر از نظم است

درپایان این مبحث لازم است بدو نکتهٔ ذیل عطف توجهی کنیم:
اولا کتب و مؤلفات معتبر نثر فارسی بعد از اسلام بدرجات کمتر از نظم ومخصوصا تاحدود قرن هفتم و هشتم هجری توجه ادبای فارسی غالبا معطوف بنظم بوده و کمتر پیرامون نثر میگشته‌اند ومجملا آن اندازه که ما تا کنون از شعرای مهم و دواوین شعر اطلاع پیدا کرده ایم بهیچوجه از مترسلین و کتب نثر معتبر خبر نداریم و بلکه از این حیث قابل قیاس بایکدیگر نیستند ـ و این مطلب اوضح من الشمس است .

ثانیا تاراج لغات عربی بر زبان ادبی فارسی بعد از اسلام بیشتر

نسبت بنثر کتابی ولفظی شده ودر نظم فارسی بر رویهم‌رفته در هر دوره ای که حساب میکنیم کلمات تازی بمراتب کمتر از نثر آمده است . ــ و برای اثبات این مدّعا فقط مراجعه و توجه مختصری کافی است ـ واگر قدیمترین نثر دورهٔ سامانی یعنی ترجمهٔ تاریخ و تفسیر طبری را مثلا که تعمدی در پارسی بودن و ساده نوشتن آنها به طوری که همه کس بفهمد بکار رفته است بااشعار شعرای عهدسامانی از قبیل«رودکی»«ودقیقی» و امثال آنان که بذوق فطری شعر میساخته ورعایت اینگونه امور را نداشته اند مقایسه کنیم ؛ خوب واضح می شود که تفاوت آنها درترکیب بالغات عربی تاچه اندازه است و غالباً در چندین شعر متوالی از یك قصیده و راجع بیك حکایت که بدون تکلف وتقیدودرغایت سلاست وروانی‌ساخته شده است کلمات تازی بقدری کمیاب وآنچه هست بطوری‌مضمحل درتراکیب فارسی است که گوئی اصلا وجود ندارد ــ درصورتیکه اگر همین اندازه ازعبارات نثر بخوانیم می بینیم بیشتر وواضحتر کلمات عربی دارد وآنجا که تقید بپارسی صرف بوده خالی از تکلف نشده است . ــ و بالجمله اگر از شعرای مثل «فردوسی» که شاید تاحدی عامد درانتخاب لغات پارسی واحتراز از عربی بوده وهمچنین از نویسندگان مانند«وصاف» که دراستعمال الفاظ وحتی‌جمل‌عربی تاحدی مولع بوده صرف نظر کنیم‌ودونفر شاعر طبیعی خالی الذهن که افراط وتفریط نداشته باشند وهمچنین دونفر نویسنده را یکی از متقدمین ویکی از متاخرین نظیر « فرخ سیستانی » و

« سروش اصفهانی » و نیز « ابوالفضل بیهقی » و « میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی » در نظر گرفته اشعار معمولی آن دو تن شاعر را با عبارات معمولی این دو نفر نویسنده مقایسه نمائیم ؛ مطلوب ما بخوبی واضح ومدلل میشود ومی بینیم که لغات فاحش عربی نظم کمتر است وبعلاوه طوری استعمال شده که هیچ نمایان نیست بعکس نثر اینك محض مثال چند شعر وجمل نثر از اشخاص مذکور میاوریم .

فرخی متوفی ۴۲۹ ه‍ . گوید

ای آنکه همی قصهٔ من پرسی هموار
گوئی که چگونه است بر شاه ترا کار
چیزی که همی دانی بیهوده چه پرسی
گفتار چه باید که همی بینی کردار
ور گوئی گفتار بباید ز پی شکر
آری ز پی شکر بکار آید گفتار

سروش متوفی ۱۲۸۰ ه‍ . گوید

پیراسته زلف تو وآراسته رخسار ‌ بردند دل ودین مرا هر دو بیکبار
بستی تو مرا دل بدو پیراسته سنبل ‌ بردی تو مرا دین بدو آراسته گلنار
انگیختی از عنبر وآویختی از مشك ‌ بر لاله دو زنجیر وز گلبرك دو زنار

نثر بیهقی که درحدود ۴۵۰ ه‍ . تالیف شده

« در اخبار یعقوب لیث چنان خواندم که وی قصد نشابور کرد

تا محمد بن عبدالله طاهر امیر خراسان را فرو گیرد داعیان روزکار دولت وی بیعقوب تقرب کردند و قاصدان مسرع فرستادند با نامه که زود تر بیاید شتافت که ازاین خداوند هیچ کار نیاید جز لهو تا ثغر خراسان که بزرگتر ثغری است بباد نشود» .

نثر قائم مقام متوفی ۱۲۵۱ ه

« حضرت ولیعهد تاحال دنبال آکندن مال نرفته اند واین کار را بسیار سهل گرفته اند حتی بخاصه وجود مبارك منتهای قناعت از مأکول وملبوس کنند و هرچه باشد صرف مدافعهٔ روس و محافظت ملك محروس سازند امصار وقلاع را بر انبار متاع مقدم دانند» .

مقایسهٔ نظم ونثر فارسی رابجهاتی چند بعدهاشرح خواهیم دادعجالة ازاین دوحیث که متعرض شدیم آنچه بنظر ماميرسد اینستکه:اولازبان فارسی زبان شعری وادبی و گویااصلابرای بیان عواطف ذوقی وخیالات ادبی ساخته شده است ولذا برای تأدیهٔ معانی ظریف و مطالب شعری چندان نیازمند باستعاره واستقراض لغات دیگر نمیشود وذاتاً یك نوع ملاحت و آهنك دلچسب یکنواخت دارد که بالغات غیر مانوسه السنهٔ دیگر سازش پیدا نمیکند وبمحض آنکه مثلا یك کلمه عربی قبح غیرمانوس درنظم فارسی آمدفوراً انسجام و خوش آهنگی آنرادرهم میشکنند وبرهم میزند وموجب تنفرذوق سلیم میگردد ـ ولذا می بینیم الفاظی که اززبان عربی درنظم فارسی آمده است بتصرف شعرا واهل لسان یاذاتاً خشونت سایر لغات غریبهٔ عربی را

ندارد وکانه همرنك وهم آهنك لغات فارسی شده ومهر زبان فارسی بر آنها خورده است و احیاناً معانی اصلیه عربی را از دست داده و فقط پیکری بی جان تازی وکاهی با تبدیل صورت نیز باقیمانده است وشواهد این مطلب را نظیر بعض کلمات «تیره شبی همچو زلف شاهد رعنا» بعد ها در محلی مناسبتری خواهیم آورد — بهر حال درزبان نظم فارسی لغات اجنبی چندان که درنثر جای وراه نداشته شعرا وغالباً منویات خودشان را توانسته که بفهمانند بدون آنکه حاجت زیاد بعاریه نمودن لغات عربی وغیره داشته باشند . — واما «نثر فارسی» وخاصه نثر علمی بیشتراز نظم محتاج باستقراض کلمات عربی شده ولغات فارسی درنثربا الفاظ عربی وغیره سازش و آمیزش پیدا کرده است ولذا تراوش کلمات عربی درنثرفارسی بیش ازنظم شده است . — ودرعصر حاضرهم که دونفرشاعر ونویسندهٔ قادر نظم و نثر فصیح امروزی میسازند می بینیم که لغات اجنبی یك مقاله اضعاف کلمات اجنبی یك قصیده است .

واما اینکه نظم از نثر بیشتر است باوجود آنکه هردو گرفتاردستبرد حوادث پی درپی شده اندو بدین سبب قسمت عمدهٔ از آنها مفقود الاثر گشته است ؛ شاید یکی ازعللش این باشد که فضلا و نویسندکان قدیم عموماً باعربی سر و کار داشته وزبان فارسی را زبان علمی وکتابی نمیدانسته وبلکه آنرا زبان عامیانه ومخصوص محاورات می شمرده اند — وگذشته از آنها کهٔ اظهار فضیلت باعالی دیگر درکارشان بوده است غالباً فضلا و نویسندکان قدیم ما تالیفات بعربی میکرده اند واحیانا اگر کسی تالیفی بفارسی مینموده است چون باعربی خیلی مانوس

بوده لغات عربی و گاهی عبارات نظم و نثر عربی را ضمنا میاورده است — وبعلاوه میدانیم که تا کنون حافظ و مروّج زبان و ادبیات فارسی دربار سلاطین ایرانی منش بوده و غالب شعرائی که اثر وخبرشان بما رسیده است همانها بوده اند که راه بدربار سلاطین داشته ومدحتگر پادشاهان ورجال نامی بوده اند — ومیتوان گفت که یکی از علل عمده بقاء نام واشعار امثال عنصری وفرخی قصائد مدحیه وشهرت درباری آنان است وپادشاهان ورجال نامی محض بقاء اسم یاحب ستایش یا علل دیگر بیشتر بشعرا و ستایشکران توجه داشته و احیانا بواسطه وفور صله وانعام آلات خوان شعرا را از زر ودیکدانشان را از نقره میکرده اند ولذا ارباب ذوق وقریحهٔ ادبی قهراً همت مصروف ساختن نظم مینموده وچون از نثر کار نظم نمی آمده است توجه بدان نمی کرده اند . — وشاید ایرانیان اگر بعداز اسلام مجدداً پر و بالی نمی گرفتند وسلاطین مقتدری بخود نمی دیدند وکسی را در خور ستایش واهل احسان و بخشش نمی یافتند ؛ نظم فارسی نیز مانند نثر بینوا و مهجور میماند وبدان پایه کمال ووفور نمیرسید — صاحب تاریخ سیستان در ضمن داستان شعر «ابن الوصیف» مینویسد « واندر عجم کسی بر نیامد که او را بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندر او شعر گفتندی » . ودر حقیقت رکن اعظم ادبیات فارسی « نظم » وتنها نازش آن بمایه و برکت سخن سنجی گویند کان شیرین زبان است .

تلخیص — عمدهٔ مطالب ما درمبحث « زبان فارسی بعداز اسلام » تلخیص می

شود دراینکه: بعدازاسلام مانند عصر ساسانی زبان‌فارسی شعب وفروعی چند داشته و از همه رائجتر و زبان رسمی لفظی و ادبی «زبان‌پهلوی» بوده و غالباً همین زبان را در محاوره و تحریرات و همچنین در سرود های شعری بکار میبرده‌اند . پس ازاسلام واستیلای‌عرب برایران زبان و ادبیات ایرانیان دچار فترت و انحطاط کلی شد و ایرانیان قومی باختیار وبیشتر باجبار درتحت‌سیطرهٔ عرب‌دست ازهمه چیزخود شسته ودرمدت دوقرن تقریباً بنوای عرب ساختند ـــ وازحدودنیمهٔ اول سده دوم‌هجری‌زمینهٔ تازه‌ای برای‌زبان وادبیات فارسی فراهم وبتدریج اسباب جمع‌ترشد ـــ ازعهد صفاریان ببعد مجدداً زبان وادبیات فارسی‌رواج و رونقی روز افزون یافت وچنانکه ازتاریخ سیستان نقل کرده‌اند دردربار صفاریان برای نخستین بار بعد از دو قرن بزبان فارسی رسماً سخن رانده نامه نوشتند و شعر سرودند . ـــ و شیوع زبان پهلوی تا قرن سوم هجری کشیده شد و از آن تاریخ ببعد زبان « **فارسی‌اسلامی** » یعنی زبان دری مخلوط بلغات تازی ابتداء در خراسان و ماوراء النهر در درجهٔ اول برای نظم و سپس برای نثر فارسی نیز انتخاب و معمول گشت ـــ و بقول « ابوالعباس » یا « خواجه عباس مروزی » که بنقل عوفی درلباب الالباب خواجه زادهٔ بود در مرو با فضلی بیقیاس و در علم شعر اورا مهارتی کامل و در دقایق هر دو لغت (فارسی و عربی) بصارتی شامل و در آنوقت که رایت دولت مامون رضی اله عنه در سنه ۱۹۳ هـ بمرو آمد در مدح او بپارسی شعر گفته بود .

ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرقدین
گسترانیده بجود و فضل در عالم یدین
مر خلافت را تو شایسته چو مردم دیده را
دین یزدان‌را توبایسته چورخ راهردوعین

سبك جدید زبان و شعر فارسی با سبك پارسی قبل بینونت پیدا کرد چنانکه همو گوید .

کس براین منوال پیش ازمن چنین شعری نگفت
مر زبان پارسی را هست با این نوع بین
لیك ازآن گفتم من این مدحت ترا تااین لغت
گیرد از حمد و ثنای حضرت تو زیب و زین

مجملا زبان فارسی جدید از قرن سوم شروع شد و مرکز رواج این زبان ما وراء النهر و خراسان بود و ابتدا شعرا بدان شعر ساختند و سپس نویسندگان هم (۸) متابعت شعرا رانموده بدان

---

(۸) این تقدم و تاخر بحسب آثاری است که بدست ما رسیده زیرا نمونه‌های شعر فارسی بسبك جدید اسلامی که برای ما باقی مانده است ازحیث تاریخ مقدم بر نمونه‌های مهم نثر کتابی بسبك جدیداست و چنانکه بعدها اشاره خواهد شد بعض محققین راجع بسه قرن اول هجرت اصلا در وجود کتب نثربا قطعات‌منثوربزرگتر از جمل‌پراکنده‌ای که احیانا در کتب عربی دیده میشود تردید کرده‌اند و بظن خیای قای کویند اصلا وجود نداشته است بخلاف اشعار که از قرن سوم‌حتما‌باقی مانده است

زبان کتبی تالیف یا ترجمه کردند و روز بروز بر بسط و نفوذ بازتر افزوده شد و تدریجا از حدود مشرق ایران بسایر نواحی و از نظم و نثر بزبان محاوره سرایت کرد و بنسبت معکوس هر چه این زبان وسیع ترشد زبان پهلوی و همچنین سایر شعب فارسی محدود تر و دایرهٔ آنها تنگتر گشت تا بحالت کنونی رسید که زبان فصیح لفظی و ادبی همان زبان فارسی است که بعد از اسلام از ترکیب لغات دری با کلمات عربی ساخته شده و بتوالی اعصار با السنهٔ دیگر نیز تاحدی آمیزش و امتزاج یافته است .

اما شعر فارسی بعداز اسلام عبارت از سرودها واشعار « هجائی و در تمام شعب زبان پارسی خاصه پهلوی موجود بودهامت واستیلای عرب بر ایران و کوشش در نسخ زبان و شعرو آداب ایرانیان هیچگاه قادر نشده است که طبع با شعر و موسیقی آمیختهٔ ایرانیان راعوض کند و تسلط عرب بهمدستی عوامل دیگر کاری که کرده اند تنها محو کردن آثار ادبی و نمونه های کامل قرائح سرشار ایرانیان بوده است — و از قرن سوم هجری شعر هجائی مبدل بشعر عروضی شده و ایرانیان از عروض عرب تقلید کرده اند و از آن تاریخ تا کنون شعر مصطلح عبارت از منظومه مقفائی است که مطابق یکی از اوزان عروض و بالغات دری کم یا بیش مخلوط با لغات عربی ساخته شده باشد . گذشته ازعربها که بالذات علاقه ای بحفظ آثار فارسي نداشته بلکه تا حدّي در صدد محو

کردن آنها بودند؛ خود ایرانیها هم عنایتی در ضبط و جمع آثار ملی و ادبی خود مبذول نداشته اند — پس از رواج اشعار دری بقالب عروضی سائر زبانهای فرعی هم کم کم با لغات مخصوصه ولی مطابق بحور وقوافی بشیوه جدید اشعارساخته اند چنانکه از ابیات « بندار رازی » و دو بیتی‌های « باباطاهر عریان » و امثال و نظائر آنها معلوم میشود .

این بود خلاصهٔ آنچه ما تا کنون راجع بزبان فارسی بعد از اسلام بطور عموم یعنی نظر اجمالی و عدم تعرض خصائص ممیزهٔ هر عصری فهمیده ایم — و چون بنای ما بر اینستکه مختصات و احوال ادبی هر دوره را جداگانه بنویسیم اینك شروع بشرح احوال زبان ونظم ونثر فارسی بعد از اسلام تا انقراض بنی‌امیه می نمائیم.

زبان و ادبیات فارسی

بعد از اسلام تا سال ۱۳۲ ه

با مقدمات سابقه گمان میکنیم در این مبحث چندان محتاج بطول و تفصیل کلام نباشیم زیرا در مسطورات قبل ضمناً معلوم شد که زبان و ادبیات فارسی در دو قرن اول هجری چه حالی داشته است معذلك برای آنکه رشتهٔ سخن مقطوع نگردد میگوئیم :

زبان لفظی فارسی بعد از اسلام تا انقراض دولت بنی امیه در سال ۱۳۲ ه شعب و لهجه های مختلفه داشته که هر یك در ناحیه

ای معمول و متداول بوده است ولی غلبهٔ شهرت با « **زبان پهلوی ساسانی** » بوده و همین زبان ما بین ایرانیان و همچنین در نظر سایر ملل نسبت بایران برسمیت شناخته میشده است.

و اما زبان ادبی و تحریری عموما «**زبان پازند**» یاپهلوی آمیخته با«**هوزوارش**» یا «**زوارش**» بوده و لغاتی که از زبانهای دیگر مانند کلمات آرامی در زبان پهلوی آمده بوده است فقط در کتابت استعمال می شده و در قرائت بجای آنها کلمات پهلوی میگذاشته‌اند (رجوع شود بمجلد اول) و نوشته ها و کتب مذهبی و غیره که در این دوره ایرانیان تالیف کرده‌اند عموما بهمین زبان است

اما در خصوص آثار ادبی این عصر با تعلیم باینکه گذشته از نثر شعر هم داشته اند؛ چندان نمونه های زیادی خاصه از اشعار این دوره بدست ما نرسیده است ـ و تنها اطلاعات ما در این زمینه منحصر بچند قسمت است: اوّلا کتبی که بزبان پهلوی در ظرف این مدت تالیف شده و مهمتر و مشهور تر از همه دو کتاب «خدای نامه» و «زیج شهریار» است که اتفاقا تاریخ تدوین آنها اگر چه علی المشهور بعد از هجرت است ولی قبل از فتح ایران بدست اعراب و گریختن یزدگرد سوم از مدائن میباشد ـ و نسخ مولفات این عصر در قرون اولای اسلام و بالاخص اصل پهلوی «خدای نامه» تا حوالی قرن پنجم هجرت موجود بوده است و از آن ببعد خبر صحیحی از آنها در دست نیست و بظن قوی بالمره مفقودالاثر شده‌اند.

و ثانیا قطعات کوچك نظم یا نثر که در کتب متفرقه عربی احیانا بدانها بر میخوریم – و جناب آقا میرزا محمدخان قزوینی بعنوان « قدیمترین شعر فارسی بعد از اسلام » دو قطعه از اشعار قدیمی را که یکی مربوط بسنهٔ «۶۰» و دیگری مربوط بسنه (۱۰۸) هجری است از کتب عربی التقاط کرده اند که الحق نمونه های دلکشی از ادبیات فارسی قرن اول و دوم هجری میباشد و چون مقاله‌ای که خود شان نوشته اند مشحون از فواید بود و نخواستیم عبارت رسای ایشان را مسخ کرده باشیم ؛ عین آنرا عما قریب نقل خواهیم کرد

جناب آقای تقی زاده وزیرمالیه کنونی درجریدهٔ شریفهٔ کاوه(شمارهٔ اول از سال دوم دوره جدید)هم اشاره ببعض نمونه های اشعار هجائی قدیم نموده و نتایج خیلی مفید از تتبعات کافی خود شان بدست داده اند ولی نظر ایشان در این قسمت مطلقا متوجه بقرون اولای اسلام است و ما در مبحث فعلی مقیدیم که آثار ادبی فارسی بعد از اسلام تا آغاز تشکیل دولت عباسی را بنویسیم – و معذلك چون تحقیقات ایشانرا مملو از مطالب تازه و کاملا نزدیك و تا حدی موافق مقصود خود یافتیم و با مطالب گذشته و آیندهٔ ما ارتباط کامل داشت‌نتوانستیم بالمره از نقل آنها هر چند بتلخیص باشد صرف نظر کنیم لذا خلاصه قسمتی از مقالهٔ ایشانرا از متن و حواشی در اینجا نقل کردیم با وجود اینکه پاره‌ای از آنها را خود سابقا متعرض شده‌ایم :

جناب معظم بعد از آنکه مینویسد « شعر فارسی پیش‌از نثر معمول

شده و شعر هم (یعنی شعر عروضی) ظاهراً از نصف دوم قرن سوم شروع برواج گرفتن کرد » و از آثار نثر سه قرن اول هجرت بغیر از جمل یا قطعات کوچك متفرقه در کتب عربی اطلاعی نداریم و نه تنها بدست ما نرسیده بلکـه در وجودان نیز شك داریم زیرا در صورت وجود چنین چیزی شاید خبری از آن در کتب متقدمین و مخصوصا در کتاب الفهرست (که فقط اطلاعش منحصر بکتب عربی نبوده چنانکه از منظومهٔ فارسی کلیله و دمنه و از کتاب لغت فارسی که « ابوالقاسم عیسی بن علی بن عیسی بن داود بن الجراح » ظاهرا در اواسط قرن چهارم تألیف کرده نیز مثلا خبر میدهد) برای ما باقی میماند ؛ میگوید « از اشعار فارسی که پیش از آن تاریخ بوده و خبری از آن برای ما مانده قطعات خیلی کم در دست است . از بعضی اشعار فقط خبری مانـده و از خودش اثر نیست وازبرخی دیگرقطعاتی بدست آمده. ازقسم اول اشعار فارسی «**محمدبن البعیث بن حلیس**» متوفی سنه ۲۳۵» که طبری در تاریخ خود (چاپ لیدن سلسله ۳ ص ۱۳۸۸) از انها خبر میدهد و گوید حکایت کرد ...مرا که درمراغه جمعی ازپیران آنجااشعارفارسی ازابن البعیث برای او خواندند . ـ و محمدبن البعیث در اوایل قرن سوم صاحب تبریز بوده و اخبار او از سنه ۲۲۰ باینطرف در کتب تواریخ دیده میشود لکن معلوم میشود مدتی پیش از آن تاریخ درآذربایجان

از رؤسا بوده و پدرش از اتباع « **وجناء بن رواد ازدی** » بود که در زمان هرون الرشید در آذربایجان سر مخالفت و افساد برداشت.

و دیگر اشعار « **ابوالاشعث قمی** » است که در معجم الادباء (چاپ لیدن جلد ٦ ص ۴۲۱) از آن خبر میدهد که ابومسلم محمد بن بحر اصفهانی (۲۵۴ - ۳۲۲) در خصوص ان اشعار فارسی چند بیت عربی گفته همچنین مسعودی در « کتاب التنبیه و الاشراف » (چاپ لیدن صفحه ۷۴) درباب رودخانهٔ زاینده رود گوید که « نهرزرنرود در اصفهان رودخانه قشنگی است من انرا دیدم و ایرانیها در خصوص آن خیلی اشعار گفته‌اند»

و در کتاب فارسی تاریخ بیهق تألیف ابوالحسن علی بن ابوالقاسم زید بن محمد بیهقی که ظاهرا در سنه ۵۶۳ تالیف شده ذکر شاعری از شعرای بیهق آمده که بقول مولف آن کتاب «اول کسیکه در بیهق شعر فارسی گفت» وی بوده. اسم این شاعر که در سه جای مختلف از آن کتاب مذکور شده محمد بن سعید بیهقی معروف به «محم» است که بقول مولف این کتاب «او را دیوانی و اشعاری است» و چون در کتاب مزبور گوید که ابوالقاسم بلخی کعبی (عبدالله بن احمد بن محمود) « در کتاب مفاخر خراسان ذکر اورا کرده » و « شعر پارسی او از بان بیهق بیاورد » وابوالقاسم کعبی از رجال قرن سوم بوده و درسنه ۳۱۷ وفات یافته گمان میرود که اشعار این شاعر که در کتاب کعبی ذکرش آمده نیز از اشعار قدیمی بوده. چند شعر عربی از این شاعر در تاریخ بیهق ثبت است.

ـ باین مناسبت میخواهیم انظار خوانندگان را باین نکته متوجه سازیم که ظاهراً

بطور کلی شعرای قدیم پارسی که ابتدا بترتیب شعر عروضی سخن سرائی کرده‌اند شعر عربی نیز میگفته‌اند وشاید ابتدا در زبان عربی شاعر بوده‌اند و بعد بتدریج خواسته‌اند این شیوهٔ جدید را در زبان بومی خود نیز تطبیق و تجربه کنند

بهرحال اکثر اشعاری که شعرای مزبور گفته‌اند درزبان فارسی شعر اصطلاحی و عروضی نبوده بلکه هجائی بوده است .

قسم دوم یعنی اشعار قدیمی که هم خبر وهم اثری از آنها بدست ما رسیده عبارت است از بعضی قطعات اشعار هجائی یا بقول برهان قاطع « نثر مسجع » که در بعضی کتب عربی یا فارسی قدیم برای‌ما مانده دو فقره از این نوع اشعار را جناب میرزا محمد خان قزوینی یافته و مشروحا از آنها بحث نموده‌اند اینك ما بر حسب نمونه باز یکی دوقطعه دیگر از ینگونه اشعار را ذکر میکنیم نخست شعری است که از طرف مولفین قدیم ببهرام گور نسبت داده شده و بعضی تذکره نویسان آنرا اینطور نقل کرده‌اند « منم آن‌شیر ژیان ومنم آن ببر یله نام من بهرام گورو کینتم بو جبله) واختلاف روایات در کلمات هردو مصراع زیاد است ودر کتاب هفت قلزم نقل از قاسم بن سلار بغدادی رئیس مورخین کرده که اول شعر فارسی را بهرام گور در موقع نشاط شکار گفت باینطریق « منم آن پیل دمان ومنم آن شیر یله نام بهرام مرا و پدرم بو جبله » و در بطلان اسناد همچو شعر عروضی فارسی جدید ببهرام گور (۴۲۰ – ۴۳۸ م)شکی نیست و شاید از

همه نزدیکتر بقبول طوری باشد که ابن خرداذبه در کتاب المسالك والممالك آورده است یعنی « منم شیر شانبه و منم ببر تله » که در واقع دوقطعهٔ هفت هجائی است .

دیگر قطعه ایست از « ابو التقی العباس بن طرخان » در خصوص شهر سمرقند که در کتاب المسالك والممالك ابن خرداذبه (صفحه ۲۶) مولف در حدود سنه ۲۳۰ نقل شده بدینقرار :

سمرقند کندمند بزینت کی‌افکند ازشاش‌نه‌بهی همی‌شه نه‌جهی

که چهارمصراع شش هجائی است — با نسخه بدل «ارشاش به» و« ته جهی» وظاهراً مصراع اول را بکسرهٔ اضافه دردال سمرقند باید خواند ورنه شش هجا نمی‌شود در آن صورت معنی شعر چنین میشود : سمرقند یك ویرانه ایست که زینت خود را انداخته . از شهر چاچ که بهتر نیستی پس تو هم همیشه از خطر نخواهی جست .

از این ابوالتقی عباس از راه دیگر خبر نداریم ولی بهرحال اگر قدیمتر نباشد اقلا در اواخر قرن دوم یا اوایل قرن سوم ودرواقع در عهد مأمون عباسی باید بوده باشد چه ابن خرداذبه آنرا مانند یك شعر معروفی بدون هیچ شرح نقل میکند .

یك قطعه شعر بابن سیاق نیز در « مجمل التواریخ » که در سنهٔ ۵۲۰ تالیف شده بنظر رسید که اگر چه از حیث وثوق و اعتماد باصلی بودن باقطعات سابق الذکر قیاس پذیر نیست زیرا که اولا در کتاب متاخر فارسی آمده و ثانیاً نسبتش بیك شخص موهوم غیر تاریخی داده

شده با وجود این خیلی هم دور از عقل وقبول نیست چه وزن وسیاقش شبیه اشعار سابق الذکر بوده و محتمل است پادشاهی که این شعر بعهد او نسبت داده شده بایکی از سلاطین ساسانی غلط و اشتباه شده در مجمل التواریخ (بنقل موهل از آن در « روزنامهٔ آسیائی » فرانسوی دورهٔ ۳ ، جلد ۱۱ ، صفحهٔ ۳۵۷) در شرح حال سلطنت همای چهر آزاد گوید « واندر عهد خویش بفرمود که بر نقش زر ودرم نوشتند :

بخور بانوی جهان هزارسال نوروز و مهرگان

این بود آنچه خواستیم ازمسطورات جریده مزبوره زینت دفتر ناچیز خود سازیم ــ و معلوم شد که از روی این نمونه ها سبك و شیوه اشعار قدیم پارسی بدست میاید و مخصوص بقرن اول و نیمه اول قرن دوم هجری نیست . اینك بنقل عین مقالهٔ آقای قزوینی که مستقیماً مربوط بهمین دوره است از کتاب بیست مقاله تألیف ایشان عطف عنان مینمائیم :

مقاله آقای قزوینی

در خصوص قدیمترین شعر فارسی

بعد از اسلام

بر اهل فضل پوشیده نیست که در کتب ادبیهٔ فارسی وتذکرهای

شعرا قدیمترین شعر فارسی را اغلب بعباس (یا ابوالعباس) مروزی نسبت میدهند که بزعم ایشان درسنهٔ ۱۹۳ هجری(۱) درشهر مرو قصیده‌ای درمدح مأمون گفته بوده که مطلعش اینست .

ای رسانیده بدولت فرق خود تافرقدین
گسترانیده بجود و فضل در عـالم یدین

الی آخر الابیات که درتذکرها مسطور است وتا آنجا که راقم سطور اطلاع دارد اولین کسی که این فقره را ذکر نموده نورالدین محمد عوفی است درتذکرهٔ لباب الالباب (۲) .

علاوه برآنکه آثار وضع وتجدد بروجنات این اشعار لایح تر از آنست که هیچکس را که بهرهٔ از ذوق سلیم ادبی باشد درآن شکی عارض تواند شد قرینهٔ خارجی براینکه آن متجدد است آنست که ایرانیان در قـدیم اگرهم خود شعری داشته اند بلا شـك تابع عروض عرب نبوده است و فقط بعـد از وضع عروض عرب بتوسط خلیل بن احمد فراهیدی وانتشار این علم درایران کم کم ایرانیـان از روی عروض عرب بنای گفتن شعر فارسی گذاردند و چنـانکه

---

(۱) صاحب مجمع الفصحاء ۱ ص ٦٤ درسنهٔ ۱۷۰ مینویسد وآن سهو واضح است چه فقط در سنهٔ ۱۸۳ هرون الرشید خراسان و قسمت شرقی مملکت خود را بمأمون وا گذاشت و مأمون خود فقط در سنه ۱۹۳ یعنی همان سال وفات هرون بمرو رفت نه قبل از آن

(۲) طبع ادوارد برون ج ۱ ص ۲۱

در کتب عروض مفصلا مسطور است پس از آنکه ابتدا تقریباً عین اوزان عرب را تقلید کردند چون بعد ها بامتحان دیدند که اوزان عرب کما هی علیه مطبوع طباع ایرانیان نیست بنای تصرفات در آن گذاردند ، مثلا بعضی از بحور عرب را از قبیل طویل ومدید وغیره که بهیچوجه وباهیچ زحاف (۱) مقبول طباع موزون ایرانیان نمی‌افتاد بکلی کنار گذاشتند و از مابقی بحور مناسب طباع فارسی زبانان بواسطهٔ زحافات مخصوصه اوزان مخصوصه مشتق نمودند که در عین اینکه اصلا از بحور عرب است ولی با این زحافات وزن مخصوص ایرانیان گردید چه عرب در اغلب آنها اصلا شعر نگفته است ، مثلا بحر هزج ورمل را که در عرب اصلا مسدس است در فارسی مثمن کردند یا آنکه در مسدس آن زحافاتی داخل کردند که از آن استکراه برطبع واستثقال برسمع بیرون آمد (چنانکه در مسدس سالم هزج و رمل در فارسی شعر نگفته اند ولی مزاحفات آن دو بحر معروفترین اوزان فارسی است ازقبیل خسرو شیرین ولیلی مجنون نظامی و مثنوی مولوی) .

پس از این مقدمه گوئیم که قصیدهٔ منسوبه بعباس مروزی ازبحر رمل مثمن مقصور (ومحذوف) است وبتقریب مذکور لابد باید مدتی مدید بعد از انتشار عروض خلیل بن احمد اولاً اصل عروض عرب و

---

(۱) زحاف دراصطلاح عروضیان تغییراتی است که بر ارکان اصلی عارض میشود چنانکه مستفعلن مثلا بواسطهٔ زحاف مفتعلن یا مفاعلن میشود

بعد ها رمل مثمن درایران بعرصهٔ ظهور آمده باشد ، وخلیل بن احمد در سنه ۱۷۵ وفات نموده ونهایت استبعاد دارد که درسنهٔ ۱۹۳ یعنی فقط ۱۸ سال بعداز وفات خلیل قواعد عروض او بدرجه ای دراکناف ایران شایع شده باشد وتقلید ایرانیان از اوزان عرب و تصرفات ایشان در آن ومشتق نمودن اوزان مخصوصهٔ بایرانیان از آنها همهٔ این امور که عادةً یك سیر طبیعی و مدتی کمابیش طویل لازم دارد بسرعتی پیش رفته باشد که درخراسان دور از مراکز علوم عرب یك شاعر ایرانی یك قصیدهٔ بلند بالائی دربحر رمل مثمن مقصور بروزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات بسازد .

وانگهی چنانکه گفتم اولین کسی که این قصیده را ذکرنموده تا آنجا که ما اطلاع داریم عوفی است در لباب الباب و لباب الالباب درحدود ۶۱۷ تالیف شده است یعنی بیش از ۴۰۰ سال بعد از عصر مامون ، واز متقدمین ومعاصرین عوفی مثل رشید الدین وطواط صاحب حدایق السحر ونظامی عروضی سمرقندی صاحب چهار مقاله وشمس قیس صاحب معاییر اشعار العجم کسی را سراغ نداریم که متعرض ذکر این فقره شده باشد واین بعد عهد وسکوت سایرین از ذکراین حکایت عجیب که قطعاً اگر راست بود دواعی برنقل آن توفر داشت ازاعتماد بقول عوفی بکلی میکاهد . و نیز وفور کلمات عربی دراین قصیده با وجود آنکه درآنوقتها یعنی دویست سال قبل از فردوسی هنوز زبان عربی اینقدر تاراج بر زبان فارسی نکرده بوده و عناصر عربی

در عبارات فارسی لایذ بغایت اندك بوده است خود قرینهٔ دیگری است که این قصیدهٔ مصنوعه جدید است و مدتی طویل بعد از عصر مأمون ساخته شده است ، و عجیب است که بعضی از مستشرقین معروف اروپا از قبیل مأسوف علیه ایتهٔ آلمانی در کتاب « اساس فقه اللغهٔ ایرانی » ج ۲ ص ۲۱۸ (۱) و مأسوف علیه پاول هورن آلمانی در همان کتاب ج ۱ قسمت ۲ ص ۱ (۲) هر دو این فقرهٔ عباس مروزی را ذکر کرده اند و هیچکدام متعرض ردّ و تزییف آن نگردیده اند سهل است که پاول هورن آنرا تقویت می نماید و میگوید بعضی اینحکایت را « بدون اینکه لازم باشد » مجعول دانسته اند و فاضل معاصر ادوارد برون انگلیسی در « تاریخ ادبیات ایران » ج ۱ ص ۱۳ ، ۳۴۰ ؛ ۴۵۲ با آن ذوق سلیم که معهود از وست دراصل داشتن این افسانهٔ خنك شك نموده آنرا تمریض می نماید (۳) و همچنین بیبرستن کازیمیرسکی (۴) در شرح دیوان منوچهری بنقل ادوارد برون ازاو .

و بعضی دیگر قدیمترین شعر فارسی را بابو حفص حکیم بن احوص سغدی سمرقندی نسبت میدهند که این بیت را گفته بوده :

۱ Ethé, Grundriss der Iranischen Phiolongie, Band II p. 218

۲ Paul Horn,, ibid. Band I, Abteil, 2, p, I.

M 3

۳ Edward G. Browne, Literary History of Persia, vol, 1 pp. 13, 340, 452,

۴ Biberstein Kazimirski

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا
یار ندارد بی یار چگونه(۱) رودا

و ابو حفص سغدی بتصریح شمس الدین محمد بن قیس الرازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار (ص۱۷۱) نقلا از فارابی در حدود سنهٔ سیصد هجری (۲) میزیسته است و اگر این تاریخ صحیح باشد چگونه میتواند این قدیمترین شعر فارسی باشد چه خود رودکی (متوفی سنة ۳۲۹) در همان وقتها میزیسته و قبل از رودکی شعرای بسیار بوده‌اند و قطعاً حنظلهٔ بادغیسی که بتصریح نظامی عروضی در چهار مقاله احمد بن عبدالله خجستانی از مطالعهٔ دیوان او از خربندگی بسلطنت خراسان رسید قبل ازابوحفص بوده است چه خجستانی مذکور بعد از مدتی حکمرانی در خراسان سنهٔ ۲۶۸ کشته شد ، واغلب شعرای طاهریه و صفاریه قبل از ابوحفص بوده‌اند پس این سخن کلای نامعقول و واهی است .

و بعضی اقوال دیگر نیز در این خصوص در تذکرها مسطور است که از غایت بی اساسی قابل ذکر نیست هر که خواهد بدانموضوع رجوع نماید . در هر صورت این مسئله که قدیمترین شعر فارسی بعد

(۱) المعجم فی معاییر اشعار العجم طبع اوقاف گیب ص ۱۷۱ با نسخه بدل « چوندارد یار » بجای « یار ندارد »

(۲) مجمع الفصحاج ۱ ص۶۱ گوید در مائهٔ اولی بوده است و معلوم نیست این حرف از روی چه ماخذی است

از اسلام در چه تاریخ شروع شده تا کنون جواب شافی مقنعی نیافته است ، و ما اتفاقاً در کتب مصنفین قدیم عرب از قبیل جاحظ (متوفی سنهٔ ۲۵۵) و ابن قتیبه متوفی سنهٔ (۲۷۰) و طبری صاحب تاریخ کبیر (متوفی سنهٔ ۳۱۰) وابوالفرج اصفهانی صاحب اغانی (متوفی سنهٔ ۳۵۶) دو فقره شعر فارسی پیدا کرده‌ایم که یکی در حدود سنهٔ ۶۰ هجری یعنی مقارن سال شهادت حضرت امام حسین در خلافت یزید بن معاویه (۶۰-۶۴) و دیگری در سنهٔ ۱۰۸ در خلافت هشام بن عبدالملك گفته شده است ، و علی‌العجاله شاید بتوان این دو فقره را قدیمترین نمونهٔ شعر فارسی بعد از اسلام محسوب نمود هر چند در اولی آنها چنانکه خواهیم گفت اگر چه خود شعر فارسی است ولی شاعر عرب است و دومی آنها شعر ادبی بمعنی مصطلح نیست بلکه شعر عامیانه و باصطلاح حالیه « تصنیف » (۱) است ، اینست با کمال اختصار خلاصهٔ آنچه ما از کتب مصنفین عرب التقاط کرده‌ایم .

اما فقره اولی – ابن قتیبه در کتاب طبقات الشعراء (طبع لیدن ص ۲۱۰) و طبری در تاریخ کبیر خود (سلسلهٔ ۲ ص ۱۹۲-۱۹۳) و از همه مفصل تر ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی (ج ۱۷ ص ۵۶ ببعد) ذکر کرده‌اند وقتیکه عبادبن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد معروف در خلافت یزید بن معاویه بحکومت سیستان منصوب گردید یزید بن مفرغ شاعر نیز خواست در مصاحبت او بسیستان رود ،

(۱) Chansons Populaires

در وقت مشایعت ابن زیاد او را تنها نزد خود طلبیده گفت من خوش ندارم که تو همراه عباد بسیستان روی گفت از چه روی ایهاالامیر گفت تو مردی شاعری و برادر من بحکومت میرود و بحرب و خراج مشغول خواهد شد و بسا باشد که بتو چنانکه دلخواه تست نپردازد و ترسم تو اورا معذور نداری و ما و خانوادهٔ مارا جامهٔ ننگ و فضیحت پوشانی ، ابن مفرغ گفت حاشا من نچنانم که امیر دربارهٔ من گمان میکند و نیکوئیهای برادرت در حق من بسیار است و من آنها را هرگز فراموش نکنم ، ابن زیاد گفت نه مگر آنکه تعهد نمائی که اگر از جانب برادر من در بارهٔ تواندکی کوتاهی بعمل آید تو بر او شتاب نیاوری و پیش از وقت بمن بنویسی ، ابن مفرغ گفت آری چنان کنم ابن زیاد گفت پس بفیروزی برو ، ابن مفرغ در مصاحبت عباد برفت و همانگونه که ابن زیاد پیش بینی کرده بود بعد از ورود بسیستان عباد بجنگ و خراج مشغول شده بابن مفرغ نپرداخت ابن مفرغ اندك اندك ملول گردید و در قفای عباد شروع ببدگوئی نمود و او را هجو گفتن آغاز نهاد و چنانکه متعهد شده بود بابن زیاد ننوشت ، گویند عباد را ریشی سخت انبوه بوده است مانند جوالی روزی ابن مفرغ در رکاب عباد میرفت باد در ریش عباد افتاد و آنرا بهر سو حرکت میداد ابن مفرغ خندید بمردی که در پهلوی او میرفت گفت الالیت اللحی کانت حشیشا فنعلفها خیول المسلمینا یعنی کاش ریشها علف بودند تا آنها را باسبهای

مسلمانان میخورانیدیم ؛ آن مرد برای خود شیرینی آنرا بعباد نقل کرد عباد سخت خشمناك شد ولی بروی ابن مفرغ نیاورد روزی دیگر عباد اسب دوانی نمود و اسب عباد پیش افتاد ابن مفرغ گفت سبق عباد و صلت لحیته ✿ یعنی عباد پیش افتاد و ریش او عقب ماند ، بالاخره عباد از دشنامها و هجوهای ابن مفرغ که در بارهٔ او و پدر وخانوادهٔ او همه جا میگفت متاثر شده با وی بنای کجرفتاری گذارد و کسان را بر انگیخت تا از او ادعای طلب نمودند و چون از ادای وام عاجز بود اورا بزندان افگند غلام و کنیزک اورا که سخت دلبستگی بدانها داشت ببیع اجباری بفروخت و بغرماء داد سپس اسب و سلاح و اثاث البیت اورا نیز بفروخت و اورا همچنان در حبس میداشت تا آنکه بتفصیلی که در اغانی مسطور است بالاخره ابن مفرغ از حبس رهائی یافته ببصره گریخت و از آنجا بشام و از شهری بشهری همی گریخت و هجو آل زیاد و طعن در نسب زیاد و بدکاری مادر او سمیه و استلحاق معاویه اورا بابوسفیان و امثال این فضیحتها را در آفاق منتشر مینمود و این اشعار بغایت مشهور و در اغلب کتب ادب مسطور است هر که خواهد بمظان آن رجوع نماید ، ابن زیاد بعد از کاوش بسیار آخرالامر اورا بدست آورد و در بصره بزندان افکند و بیزید نوشت و در کشتن او رخصت طلبید یزید باو نوشت که هر گونه عقوبتی خواهی اورا بنما ولی زنهار اورا مکش چه اورا اقوام و عشایر بسیاراند و همه در لشکر من اند و اگر تو اورا بکشی ایشان

جز بکشتن تو راضی نخواهند شد چون جواب نامه بعبید الله بن زیاد رسید فرمان داد تا ابن مفرغ را نبیذ شیرین با شبرم آمیخته بنوشانیدند اورا طبیعت روان شد و گربه ای و خوکی و سگی با او در یك بند بستند و اورا با این حال در کوچه‌های بصره گردانیدند و کودکان در قفای او فریاد میزدند بفارسی میگفتند این چیست (۱) او نیز بفارسی میگفت .

آبست نبیذ است (۲)

عصارات زبیبست (۳)

سمیه رو سپیذاست (۴)

۱ بواسطهٔ اهمیت مسئله ما عین نسخه بدلهای کتب منقول عنها رادر اینجا بدست میدهیم و حروف توجی لاتینی هر کدام اشاره بنسخهٔ معینی از طبری و ابن قتیبه است و برای تعیین آنها باید رجوع باصل مقدمه ناشر نمود ـ طبری در متن مثل اینجا ، در نسخه CO شیست C سشت .

۲ طبری : آبست و نبیذ است ـ ابن قتیبه در متن مثل اینجا ، در نسخ VS اینست نبیذ است .

۳ طبری : وعصارات زبیب است.

٤ متن اغانی : سیمت روی شبید است ـ البیان و التبیین للجاحظ طبع مصر ج ۱ ص ٦۱ : سمییت رو سبید است ؟ ـ طبری در متن : وسیمه رو سپیست ! در نسخه CO وسمیه رو سبیست ! C و سمنه ذوسیشت ـ ابن قتیبه متن : سمیه رو سفید ست در نسخ CV ؤ سمیه رو سفیدست خزانة الادب الامام عبد القادر بن عمر البغدادی طبع بولاق ج ۲ ص

و سمیه نام مادر زیاد است که در جاهلیت از فواحش بوده بالاخره ابن مفرغ از شدت اجابت طبیعت سست شده بیفتاد ابن زیادترسید که بمیرد بفرمود تا اورا شست شو نمودند سپس اورا باز بسیستان نزد برادرش عباد فرستاد و ویرا همچنان در زندان و شکنجه های سخت همیداشت تاآنکه سران قبایل یمن در شام بجوش آمدند و پیش یزید رفتند و رهائی اورا بالتماس و تهدید ازو درخواستند یزید شفاعت ایشان بپذیرفت و کس فرستاد بسیستان تا ورا از زندان بیرون کشید و از قاهر و عباد و برادرش بیرون برده در موصل بمنزل داد و تفصیل این بغایت دراز وسخت دلکش استهر کهخواهد بکتب مذکور رجوع نماید .

و چنانکه دیده میشود این واقعه در خلافت یزید بن معاویه واقع شده و خلافت یزید از سال ۶۰ تا ۶۴ هجری بوده است بنا بر این این ابیات عجالة قدیمترین نمونه ایست از شعر فارسی بعد از اسلام واگرچه بدبختانه شاعر خود ایرانی نیست وعرب است ولی چون خود شعر بزبان فارسی است میتوان از نژاد و ملیت شاعر قطع نظر نمود و گویا ابن مفرغ بواسطهٔ طول اقامت در بصره و خراسان و نشو و نما در بلاد ایران زبان

- بقیه حاشیه صفحهٔ قبل

ص ۱۶ : سمیة رو سبیست ، ظاهرا نسخ « روسبید است » بانسخ روسبیست « اختلافی در معنی ندارد چه زن فاحشـه را از روی طعن و طنز « رو سپید » میگفته اند که بتدریج « روسپی » شده است (رجوع بفرهنگ ناصری) .

فارسی را خوب آموخته بوده است

اما فقره دوم ــ طبری در تاریخ کبیر خود در حوادث سال ۱۰۸ هجری گوید که در این سال ابومنذر اسدبن عبدالله القسری بختلان لشگر کشید و با خاقان ترك جنگ کرد خاقان اؤرا شکست داد و مفتضح ساخت اسد بن عبدالله با حال پریشان از ختلان ببلخ گریخت اهل خراسان در بارهٔ وی ابیات ذیل را گفتند و کودکان در کوچها همی خواندند در حوادث سال ۱۱۹ باز طبری ثانیاً این واقعه با وقایع متأخره از آنرا با تفصیل تمامتر ذکر میکند عین عبارت او تا آنجا که محل شاهد ما ست قطع نظر از تفصیل جزئیات جنگ از اینقرار است :

(طبری طبع لیدن سلسلهٔ ۲ صفحهٔ ۲ ـ ۱۴۹۱) ـ « ثم دخلت سنة ثمان و مائة . . و فیها غزا اسد بن عبدالله الختل فذکر عن علی بن محمد ان خاقان اتی اسداً و قد انصرف الی القوادیان و قطع النهر و لم یکن بینهم قتال فی تلک الغزاة و ذکر عن ابی عبیدة انه قال بل هزموا اسداً و فضحوه فتغنی علیه الصبیان ۱

از ۲ ختلان ۳ آمذی ۴   برو تباه ۵ آمذی »

---

۱ ما عین نسخه بدلهای طبری چاپ لیدن با ترجمه حواشی آنرا آنرا عینا بدون تغییر و تبدیل در اینجا بدست میدهیم .

۲ همه نسخ : ان .

۳ MB حىلان (بدون نقطه) .

٤ MB و O اینجا و در مصرع بعد : امدن .

۵ همه نسخ : ترویناه .

(ایضا ص ۱٤۹۴) - « و قال بعضهم رجع اسد فی سنة ۱۰۸ مفلولا من الختل فقال أهل خراسان

از ۱ ختلان آمذی ۲ برو تبـاه ۳ آمذی ۴
بیدل فراز آمذی »

(ایضاً ص ۱٦۰۲) - « ثم دخلت سنة تسع عشرة و مائة . . . قال و سار اسد بالناس حتی نزل مع الثقل و صبحوا اسداً من الغد و ذلک یوم الفطر فکادوا یمنعونهم من الصلاة ثم انصرفوا و مضی اسد الی بلخ فعسکر فی مرجها حتی اتی الشتاء ثم تفرق الناس فی الدور و دخل المدینة ففی هذه الغزاة قیل له بالفارسیة

از ۵ ختلان آمدیه ٦ برو تباه ۷ آمدیه ۸
آباره ۹ باز آمدیه ۱۰ خشك نزار ۱۱ آمدیه »

---

۱ همه نسخ : ان .

۲ MB مدیه O امذیه .

۳ B اینجا و قبل از این ، تروبناه ، MB بدون نقطه O بروتیاح

٤ MB و O امذیه ، مصرع بعد فقط در BM و O دارد که اینطور دارند : لبذل ترار امدیه .

۵ همه نسخ : ان .

٦ B امذیه ، BM و O آمده - چون حالا دیگر بنظر میاید که در همه مواضع آتیه « آمدیه » فقط صواب باشد لهذا هوتسما فرض میکند که این هیئت امدیه [بجای آمدی] زبان بلخی باشد چنانکه در زبان کردی هم گاهی همین هیئت دیده میشود .

و این ابیات اگرچه آنها را شاید از قبیل شعر ادبی بمعنی متعارفی مصطلح نتوان محسوب نمود بلکه ظاهراً از قبیل اشعار عامیانه است که اکنون «تصنیف» گویند ولی در هر صورت نمونهٔ بسیار دلکش غریبی است از این جنس شعر در هزار و دویست سال پیش ازین در خراسان . و وزن این اشعار را اگر چه میتوان از بعضی مزاحفات بحر رجز (مطوی‌مخبون) بر وزن مستفعلن مفتعلن و مفاعلن مفتعلن و مفتعلن مفاعلن استخراج نمود ولی قریب بیقین است که این توافق وزن از قبیل تصادف و اتفاق است چنانکه بعضی از اشعار

حاشیهٔ صفحهٔ قبل

۷ B ترونیه ، O برویته ، BM همینطور ولی بدون نقطه .

۸ Bامدیه ، MB و O آمده .

۹ B ابار ، BM و O امان ، کلمه « باز را هوتسما از پیش خود قیاسا افزوده است و وی آبار را لغتی در کلمه آواره می پندارد (رجوع بفرهنگ فولرس) .

۱۰ B امذیه ، BM وO امدیه .

۱۱ کذاهنا در BM و O ، B بدون‌نقطه ، از اینجا بطور وضوح معلوم میشود که کلمه « فراز » در ص .۱٤۹٤ که بجای کلمه «ترار» چاپ شده خطاست و همچنین کلمه « بیدل که بجای «ابذل»مسطور در نسخ (BM و O) چاپ شده بکلی سهو است ، هوتسما فرض می کنند که این کلمه باید ارذل خوانده شود که تفسیر عربی کلمهٔ خشک بوده در متن شعر .

انگلیسی یا فرانسه را هم مثلا میشود بطور تصادف بر یکی از بحور عرب حمل نمود و واضح است که در آن تاریخ یعنی در سنهٔ ۱۰۸ هجری عروض عرب در ایران چنانکه سابق گفتیم هنوز متداول نشده بوده چه خلیل بن احمد واضع عروض خود در سنهٔ ۱۰۰ متولد شده است و انگهی قافیه نداشتن اشعار بطرز عروض عرب خود قرینهٔ واضحی است که گویندهٔ آنها اصلا نظری بطرز و اصول اشعار عرب نداشته است چه «آمدیه» بنا بر مصطلح فارسیان ردیف است نه قافیه و اگر بنا بر اصطلاح عروض عرب «آمدیه» را قافیه بگیریم لازم میاید که قافیه چهار مرتبه مکرر شده باشد و آن محال است چه تکرار قافیه را که در عرب ایطاء گویند و از عیوب فاحش قوافی می شمارند وقتی است که دو مرتبه مکرر شده باشد ولی تکرار قافیه چهار مرتبه پشت سر هم دیگر از عیوب نیست بلکه بکلی محال است .



قدیمترین شاعر فارسی

بعد از اسلام

بحث مستوفی در اینموضوع بجهاتی مناسب با مجلد بعد است . عجالة چون دامنهٔ سخن باینجا کشیده زمینه ای طرح میکنیم که

متمم مطالب گذشته ومقدمهٔ مباحث آینده باشد .

چنانکه در مقالهٔ آقای قزوینی اشاره شده است : در خصوص قدیمترین شاعر فارسی بعداز اسلام اقوال تذکره نویسان واشخاصی که در پی تحقیق این مطلب بوده اند مختلف ومضطرب است وغالب عقائد در این باب یا صرف دعوای بلا دلیل یا مبتنی بر ادلهٔ مخدوشه است و آنچه از مسطورات فاضل معظم بدست میاید نمونه ای از قدیمترین شعر فارسی است نه تحقیق و تعیین قدیمترین شاعر بای ضمناً اشاره ببعض اقوال وادله‌ای که بطلان آنها را میرساند نموده اند اگرچه دربعض آنها هنوز جای سخن است .

اشخاصی که مستقیماً درصدد تحقیق اول شاعرفارسی بعد از اسلام بوده اند خواه از فضلا ومتادبان ایرانی وخواه از شرق شناسان خارجه عموماً افکار محققان آنها گرد چند نفر از قبیل «**حنظله بادغیسی**» «**ابوالعباس مروزی**» و «**ابوحفص سغدی**» و «**ابن الوصیف سگزی**» میگردد وهر کدام برای تایید عقیدهٔ خود و ابطال عقائد دیگر دلائلی آورده وبقول عربها « کل یجر النار الی رقصه » .

ابوالعباس مروزی

واینکه اول شاعر فارسی بعد از اسلام اوست

جمعی اول شاعر فارسی بعد از اسلام را «ابوالعباس مروزی»

دانسته اند ـ صاحب روضات ص ۳۴۵ در ذیل ترجمه ابوالاسود دوئلی از کتاب الاوائل سیوطی نقل می کند که «اول من نظم الشعر الفارسی ابوالعباس بن خیوند المروزی» و خود میگوید که برخی «ابو حفص سغدی» را اولین سازنده شعر فارسی گفته اند ـ ومقصود صاحب روضات از کتاب الاوائل کتاب «الوسائل الی معرفة الاوائل» است که جلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۱ ھ) آنرا از کتاب «الاوائل» ابوهلال عسکری (متوفی ۳۹۵) گرفته و نظم وترتیبی مطلوب بدان داده و مطالبی از خود افزوده است (۱) ـ و در صورتیکه این مطالب را هم سیوطی از عسکری اخذ کرده باشد؛ اولین کس که متعرض این فقره شده است عسکری خواهد بود نه عوفی چنانکه آقای قزوینی نوشته اند . واما عوفی در لباب الالباب (مؤلف درحدود ۶۱۷) می نویسد «درآنوقت که رایت دولت مامون رضی الله عنه که از خلفای بنی عباس بعصام و حیا وجود و سخا و وقار و وفا مستثنی بوده است بمرو آمد درسنهٔ ۱۹۳ ھ در شهر مرو خواجه زادهٔ بود نام عباس بافضلی بیقیاس درعلم شعر او را مهارتی کامل و در دقایق هر دو لغت

(۱) اول کسیکه در موضوع «اوایل» یعنی مثلا اول کسی که خطبه خواند یا سکه زد یا فلان لباس را پوشید و امثال آنها کیست؟ ابوهلال عسکری است ـ برای ترجمه احوال و فهرست کتب او و سیوطی رجوع شود بتاریخ آداب اللغة العربیه تألیف جرجی زیدان (ج ۲ صفحه ۳۸۳) و (ج ۳ ص ۲۲۸) .

(فارسی وعربی) بعبارتی شامل درمدح امیرالمؤمنین مأمون پارسی شعر گفته بود» ــ اشعاری که باو نسبت داده است « ای رسانیده به دولت فرق خود تافرقدین » الی آخره سابق نوشتیم . صاحب مجمع الفصحا وفات اورا درسنه ۲۰۰ هجری و در مقدمه کتاب نظم این اشعار را مربوط بسال ۱۷۳ ه مینویسد (۱) . بر رویهمرفته دلائل عمده که در تزییف این عقیده وبطلان انتساب اشعار مذکور بعباس مروزی در ۱۹۳ ه آورده اند (۲) مختصراً باینقرار است : اولا قصیدهٔ منسوبه بعباس مروزی از بحر رمل مقصور (و محذوف) است و معقول نیست

(۱) در اینجا لازم است باین نکته متوجه باشیم که در کتاب مجمع الفصحا چاپ معروف اتفاقاً « عباس مروزی » و « ابوالعباس مروزی » مکرر شده است یکی در (ج ۱ ص ۶۴) و دیگر باز در همین جزء (صفحه ۳۳۶) و در مقدمه و در صفحه ۳۳۶ تاریخ گفتن شعر عباس مروزی را بسال ۱۷۳ منسوب کرده و در صفحه ۶۴ بسال ۱۷۰ و از این جهت ما احتمال میدهیم که لفظ (سه) در یکجا در موقع استنساخ افتاده باشد نه بواسطهٔ اشتباه یا تردید مؤلف و ممکن است مدرکی که او داشته همان ۱۷۳ را تصریح کرده باشد والله العالم .

(۲) یعنی جناب فاضل معظم آقای میرزا محمد خان قزوینی و آقای میرزا عباسخان اقبال آشتیانی در مجله کاوه شماره دوم از سال دوم دورهٔ جدید ــ و سه دلیل اول از آقای قزوینی و ما بقی از آقای آشتیانی است .

که درمدت کمی بعد از انتشار عروض خلیل بن احمد (متوفی ۱۷۵ ه) یعنی فقط ۱۸ سال بعد از وفات واضع اینطور بحور در اشعار فارسی آمده باشد و لابد مدت مدیدی برای این امر لازم است . ــ و ثانیاً کثرت کلمات عربی دلیل است که این اشعار مربوط بقرن دوم هجری نیست چه در آنموقع هنوز زبان عربی اینهمه تاراج برزبان فارسی نه کرده بود . وثالثاً فقط تعرض عوفی وسکوت سایرین از نقل این قصه عجیب از اعتماد بقول عوفی بکلی میکاهد . ــ و رابعاً مامون در ماه جمادی الاولی ۱۹۳ وارد مرو شده و تا اول محرم ۱۹۸ که مردم او را بخلافت بیعت کردند یعنی پس از قتل امین بدست طاهر ذوالیمینین در مرو بوده و پیش از بیعت بخلافت او را چون ولیعهد بوده «امام» میخوانده اند وبحکم « مر خلافت را تو شایسته الخ » باید این اشعار درموقع خلافت مامون در مرو یعنی درفاصله بین ۱۹۸ و ۲۰۲ گفته شده باشد واز عبارت عوفی این مطلب مفهوم نمیشود . ــ و خامساً طرز و اسلوب کلمات و جمله بندیها و رعایت موازنه ومماثله در بیت دوّم و نظیر بنظیر آوردن « شایسته » و « بایسته » بهیچوجه شباهت بسبك اشعار قرن سوم وحتی چهارم ندارد بلکه از جنس گفته های قرن پنجم است . ــ وسادساً شعر « کس بدینموال الخ » یقینا ساختگی است ومخصوصا برای چنین موضوعی وضع گردیده و سبك قصیده دیفهمانَد که بعد از اساتید قصیده سرای ترکستانی سروده شده وچون موضوع اول شاعر فارسی موضوع مهمی بوده است واطلاعی دردست نداشته‌اند

این افسانه را که نظیرش در تواریخ اسلامی مخصوصا ایران فراوان است جعل کرده وعباس ومامون را پهلوانان این داستان قرار دادهاند — وسابعا حکایت مذکور با حال مامون مناسبتی ندارد وخیلی بعیداست که مامون با آنکه مادرش ایرانی وخودش در تحت تربیت ایرانیان بوده و با آداب و اخلاق آنها آشنائی داشته است این نوع شعر را که بهیچوجه از جنس کلام فارسی آن عصر نیست بفهمد .

این بود خلاصه هفت دلیل تقریبا برعدم صحت این واقعه تاریخی — ما با اصل قضیه وصحت و سقم مدعا عجالة کاری نداریم و فقط توجه ما بدلائل و شواهد مذکوره است چه در اینمورد بنظر قاصر ما چیزی رسیده است و با اعتراف بقلت خبرت وکثرت سهو وخطای خود مان آنرا بنظر قارئین میرسانیم :

اولا چنانکه پیش گفتیم خلیل بن احمد ایجاد اوزان نکرده بلکه تدوین عروض بدست او صورت گرفته است وقبل از او شعرای جاهلی ومخضرمی اشعاری بهمان بحور که خلیل دوائری برای تنظیم آنها وضع کرده ساخته بوده اند — وازطرف دیگر ایرانیان وفارسی نژادان که زبان عربی را خوب یاد گرفته بودند بظن قوی پیش ازاینکه شعر فارسی بسبك جدید عروضی بسازند بعربی شعر میگفته اند چنانکه بعد ها هم خیلی از آنها ذو اللسانین بوده اند — درتاریخ سیستان می نویسد « چون عجم پراکنده شدند وعرب آمدند شعر میان ایشان بتازی بود و همگنان را علم و معرفت شعر تازی بود » — و بعض شعرای

ایرانی نژاد را میشناسیم که درحدود قرن اول اسلام و پیش از وفات خلیل عروضی اشعاری بعربی مانند خود اعراب میساخته اند از قبیل زیاد اعجم (متوفی ۱۰۰) که بقول بعضی اصل ومولد ومنشأ او اصفهان بوده وبعقیدهٔ بعضی در استخر فارس اقامت داشته است و «موسی شهوات» آذربایجانی الاصل درزمان هشام بن عبد الملك و «ابو العباس آذربایجانی» معاصر عمر بن ابی ربیعه (متوفی ۹۳ هـ) وامثال و نظائر آنها – و اشعاری که ازاین نوع شعرا دردست است مطابق همان بحور عروض خلیل میباشد با آنکه هیچکدام عروض نمی دانسته اند . – واز جمله شعرای ذواللسانین «عباس مروزی» است که بقول عوفی درعلم شعر مهارتی ودر هردو زبان عربی وفارسی بضاعتی کامل داشته است و چنانکه از ظاهر این کلام معلوم میشود باحتمال قوی شعر عربی هم میساخته وقبل از اینکه بپارسی شعر بسازد بتازی میگفته وشاید در موقع شعر ساختن مانند اغلب شعرا که هیچ عروض نمیدانند واشعار موزون میگویند هیچ نظری بعروض وتقطیع نداشته است .

بعد از این مقدمات چه استبعادی دارد که «عباس مروزی» که خود شاعر وصاحب طبع موزون بوده درقالب همان اشعار عربی که میگفته یا میخوانده و با آنها مانوس بوده است باشبیه بآنها ؛ کلمات فارسی مخلوط بعربی ریخته باشد بدون اینکه متوجه ببحر رمل سالم یامزاحف باشد و اتفاقا ریختهٔ طبع موزون ذاتی او مطابق رمل مثمن

مقصود در آید بطوریکه طبع سلیم ایرانی سرشت گوینده آنرا بپسندد چه تمیز موزون از غیر موزون از همه بیشتر بسته بطبع سلیم است و کسی از روی عروض شاعر نمی‌شود یانظمش مطبوع نمی افتد واین نوع تصادف بنوشتهٔ خود معترض دراشعار « از خلال آمدیه الخ » که از بحر رجز (مطوی مخبون) است نیز واقعشده است وانگهی مدت ۲۰ سال تقریبا هرچند برای انتشار کامل وابداع تصرفات تازه کافی نباشد ولی برای یاد گرفتن وشکسته بسته نظم ابتدائی باوزان عروض ساختن برای یکنفر شاعر موزون طبع مانند مروزی چندان کم نیست . — وثانیاً وفور کلمات عربی خود مؤید این استکه شاعر تازه خواسته است از نظم عربی بفارسی منتقل گردد — وبعلاوه شاید چون ممدوح اصلا عرب بوده خواسته است طوری بگوید که مفهوم بشود خاصه در صورتیکه مداح خود باشعار عربی بیشتر انس داشته است به خلاف شعرای عهد صفاری و سامانی که ممدوحشان اصلا درست عربی نمیدانسته یا از آن بیزار بوده وعنایتی کامل در ترویج زبان و ادبیات فارسی داشته اند و شعرا اگر عربی هم خوب میدانسته اند از استعمال لغات آن قهراً اجتناب میورزیده‌اند . — وثالثاً این توفر داعی که مخصوص شخص شخیص آقای قزوینی است شاید سابقین نداشته‌اند وگرنه روزگار ادبیات ما باین پایه نمیرسید که برای تحقیق یك شعر وترجمه حال یکنفر شاعر یانویسنده اینقدر معطل وبالاخره بادست خالی بمانیم وناچار بشویم که برای جستجوی یك اثر بزرك ملی مانند خود ایشان سالها کتاب آنهم کتب عربی را ورق بزنیم تا یکنفر پزید

بن مفرغ بیسر و پای عرب پیدا کنیم که باید ترین وضع بزور نبید وشیرم یك جمله معجونی از عربی و فارسی از او تراوش کرده باشد ـ و چنانکه پیش حدس زدیم راستی اگر دولتهای ادب پرور صفاری وسامانی وغزنوی علی التوالی پیش نمی آمد یکسره زبان وادبیات فارسی محو ونابود وایرانیان بالمره «عرب» میشدند ـ گذشته ازاینها چنانکه گفتیم سیوطی و محتملا ابو هلال عسکری که هر دو از معتمدین و اساتین ادب اند متعرض این فقره شده وحتی پدر شاعر را که در جای دیگر ما بدان برنخورده ایم ذکر کرده اند ـ ورابعا شعر ابو العباس نمی فهماند که مامون در آن موقع حتما خلیفه بوده است وبیش ازشایستگی برای خلافت در آن نیست واگر شاعری یك نفر ولیعهد را درخور سلطنت وخلافت خطاب کند چیز تازه ومستبعدی نیست که موجب تردید دراصل واقعه بشود وبنا براین باید تمام اشعاری را که در دواوین عرب و عجم متضمن لیاقت ممدوح است (آن هم ولیعهد برای سلطنت) بالمره از نظر اعتبار انداخت و بهمین دلیل ساختگی آنها را قطعی دانست ـ وخامسا موازنه ومماثله وامثال آنها ازصنایع بدیع از امور مستحدثه نیست بلکه طبعی است و هر صاحب طبع سلیم مخصوصا این نوع صنایع را طبعا بکار میبرد و قبل از آنکه ابن معتز عباسی فن بدیع را تدوین کند همان صنایع درنظم ونثر وجود داشته وتدوین بدیع حکم تدوین عروض را دارد وبمحض نظیر بنظیر آوردن یکنفر شاعر ظریف طبعی که سر وکارش اقلا بانظم ونثر عربی مماو

از صنایع بدیعی و ملائمات لفظی و معنوی بوده است. دو لفظ «شایسته» و «بایسته» را که در منظومات کودکانه ابتدائی هم نظیر آنها بسیار است، او را شایستهٔ تکذیب و بایستهٔ تردید نمی‌سازد. مصراع از روی «کس بدین منوال الخ» حکم بتی و یقینی کردن که این اشعار ساختگی است دلیلی است عین مدعا وضمنا چندان بی شباهت بحکم قطعی از روی قیافه شناسی و کف بینی نیست. آیا لازم بود چطور بگوید تا مظنون و پهلوان داستان عباس و مامون واقع نشود؟ مثلا اگر بجای «نگفت» لفظ «بگفت» میگفت آثار ساختگی در رخسار گفتارش آشکار نمیشد و برای تردید واحتمال مجالی باقی نمیگذاشت؟ و اگر شاعری بگوید «طرح نوی در سخن انداختم» یا بگوید «هیکلی از قالب نو ریختم» و دیگران بخواهند از روی آن تجدید سبکی بگوینده نسبت بدهند فی الفور وجنات سخن شهادت بر کذب ادعا میدهد؟ وانگهی چه داعی بر وضع و اختراع این نوع حکایتها داشته‌اند و اگر راستی این توفر دواعی در گذشتگان بوده‌است امروز محتاج باین قال و قیلها نمیشدیم و این خود با شواهد بسیار دیگر که اگر بنویسیم «مثنوی هفتاد من کاغذ شود» دلائل مثبته بی‌علاقگی و انصراف خاطر ایرانیان از صیانت آثار ادبی و ملی خودشان است. از «عباس مروزی» که مورد بحث و تردید است میگذریم. گذشته از جمیع اکثری که اسم و رسمی از آنها باقی نمانده آیا از اساتید بزرگ که قطعا وجود و آثار نظمی و نثری گرانبها داشته‌اند امروز چه خبر صحیح در دست داریم.

[illegible]

[illegible] متوالی [illegible]

[illegible] غالب آثار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاعر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کلماتش غریبی است بفهمد و چنانکه گفتیم محتمل است که شاعر برای

فهم ممدوح در توفیر لغات عربی عامد بوده است.

این بود خلاصهٔ احتمالاتی که ما در خصوص دلائل مذکوره [illegible] ولی راجع باصل قضیه وصحت وسقم آن عجالة از اظهار عقیده خودداری میکنیم وفقط می‌گوئیم که برای اثبات قطعی این موضوع خیلی مهم که حقیقةً لغزشگاه عقول است واین حکایت که بر فرض صحت قریب دوازده قرن از وقوع آن گذشته ودیگران از قدیم الی الان تا آنجا که ما سراغ داریم تحقیق در آن ننموده وراه صافی بما نشان نداده‌اند بهیچوجه نمی‌توانیم تنها بدانچه در لباب الالباب عوفی قبلا چاپ شده ومعلوم نیست که قبلا از دست کاتبان [illegible] بی‌اطلاع وبی‌مبالاتی اشخاص چها کشیده تا بدست [illegible] ومنتهی الامر بدقت آقای [illegible] با بعض نسخ قدیمه مقابله وطبع شده است اعتماد یقینی بدون تردید حاصل کنیم مگر آنکه دلائل قطعیه پیدا ومنضم شود [illegible]

[illegible]

حنظلهٔ بادغیسی

[illegible]

[illegible] واینکه اول شاعر فارسی [illegible]

[illegible] بعد از اسلام او است [illegible]

[illegible] بعضی (۲) اول شاعر فارسی بعد از اسلام [illegible] «قدیمترین شاعری

---

(۱) در حواشی مقاله راجع به (منشاء فارسی شاهنامه فردوسی) در مجلهٔ کاوه شمارهٔ اول از سال دوم دورهٔ جدید صفحه ۲۳ ونویسنده آن حضرت آقای تقی‌زاده [illegible]

که اسم او و قطعاتی از اشعارش در کتب تذکره برای ما مانده است».

حنظلهٔ بادغیسی (بادغیس از توابع هرات و مرو الرود است) دانسته اند و مدارک این عقیده دو چیز است: یکی لباب الالباب عوفی که این شاعر را از شعرای عهد آل طاهر (۲۰۵ـ۲۵۹) شمرده است ـ و دیگر حکایت چهار مقالهٔ نظامی سمرقندی (ص ۲۶ چاپ لیدن) که می نویسد «احمد بن عبد الله الخجستانی را پرسیدند که تو مردی خر بنده بودی بامیری خراسان چون افتادی گفت بباد غیس در خجستان روزی دیوان حنظلهٔ بادغیسی همی خواندم بدین دو بیت رسیدم

مهتری گر بکام شیر در است ... شو خطر کن ز کام شیر بجوی

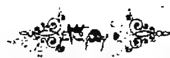
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه ... یا چو مردانت مرگ رویاروی

داعیه در باطن من پدید آمد که بهیچوجه در آن حالت که اندر بودم راضی نتوانستم بود خران را بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش رحلت کردم و بخدمت علی بن اللیث شدم برادر یعقوب بن اللیث و عمرو بن اللیث» و تقریب استدلال این است که احمد بن عبدالله خجستانی بنوشتهٔ ابن اثیر در سنهٔ ۲۶۸ هـ در نیشابور بدست غلامان خود کشته شده و از اصحاب محمد بن طاهر (۲۴۸ - ۲۵۹) بوده و در سنهٔ ۲۵۹ بخدمت عمرو بن لیث پیوسته است بنا بر این اگر وی در زمان خربندگی و پیش از دخول در سلک امرای طاهری دیوان حنظله را خوانده و بهوای بزرگی و امارت بر خاسته است باید زمان حنظله مزبور را در نصف اول قرن سوم و اقلاً پیش از

سنه ۲۴۸ فرض کنیم و چون معقول نیست که حنظله مخترع شیوهٔ جدید شعر فارسی عروضی باشد باید بگوئیم که از اوائل قرن سوم هجری در خراسان و ماوراء النهر اتخاذ این سبك شروع شده بوده است.

نگفته نگذریم که در تاریخ گزیده در فصل دوم از باب چهارم در ذکر پادشاهان سامانی (ص ۳۷۹ طبع براون) عین حکایت شنیدن دو بیت مزبور را نسبت به « سامان » جد سلاطین سامانیه میدهد و می نویسد « سامانرا روزگار مخالف شد بشتربانی افتاد و گوهر بزرگ او سر بکار شتربانی در نمیاورد روزی در هنگامه این ابیات شنید . . . . . . از این ابیات رجولیت او در حرکت آمد بعیاری مشغول شد بعد از آنکه مدتی بر شهر اشناس مستولی گشت پسرش اسد بن سامان را در عهد مأمون خلیفه حرمتی ظاهر شد وطاهر ذو الیمینین او را کارها فرمود » و گزیده گویندهٔ اشعار را ذکر نمی کند ودر صورتیکه نوشته او صحیح و گویندهٔ ابیات حنظله مزبور باشد باید بگوئیم که شاعر بادغیس پیش از مأمون (متوفی ۲۱۸) وقبل از طاهریان هم شاعر بوده ودر عهد آنها مشهور شده است تا ممکن باشد که سامان ابیات او را شنیده و پس از مدتی استیلا بر شهر اشناس پسرش اسد نزد مأمون و طاهر ذوالیمینین که اول طاهریان است حرمتی پیدا کرده باشد والله العالم (۱) بهر حال از روی قرائن معلوم

(۱) اتفاقاً بعد از آنکه این قسمت را نوشتیم بحواشی چهار مقاله برخوردیم که جناب فاضل متتبع آقای قزوینی هم از گزیده (طبع



[illegible] که در دو بیت فوق [illegible] و بخوبی [illegible] . عن
وفات حنظله بادغیسی را صاحب مجمع الفصحاء ۲۱۹ و بعضی ۲۲۰ [illegible]
نوشته اند و [illegible] دو بیت [illegible] الکلام و [illegible]
[illegible] از اشعار [illegible]
[illegible]) [illegible]
[illegible] طبع [illegible] در حقیقت
از [illegible] [illegible]

[illegible]

ابن وصیف سگزی

و اینکه اول شاعر فارسی

بعد از اسلام اوست

برخی (۱) معتقدند که اولین گوینده پارسی بعد از اسلام یعنی اول کسی (۲) که اشعار و سرود های او مضبوط و مدون شده و مورخین [illegible]

بقیه حاشیه صفحه قبل [illegible]
پارسی (ص ۲۰) این قسمت را نقل فرموده و نوشته اند که «این قسمت گویا بی اصل باشد زیرا که سامان [illegible] از مأمون (متوفی سنه ۲۱۸) بوده است و بودن شعر فارسی در آن عصر آن هم باین سبک و اسلوب بغایت مستبعد است» و باز مینویسند که «سامان [illegible] طاهریان بوده و حنظله معاصر ایشان [illegible] اشعار حنظله [illegible]

بذکر او را مقدم بر همه یاد کرده اند محمد بن الوصیف سیستانی است که [illegible] قرن سوم هجری بوده و از منشیان یعقوب و عمرو بن اللیث صفاری بوده است. [illegible] مطابق این عقیده کتاب تاریخ سیستان است که مؤلف آن تا [illegible] معلوم نشده ولی بقرائن معلوم میشود که سیستانی بوده و [illegible] کتاب را در فاصله بین ۴۷۵ تا ۷۲۵ نوشته است. در این کتاب تصریح میشود که [illegible] اولین شاعر پارسی [illegible] از کلام [illegible] او این است [illegible] شعر [illegible] که گفته اند بتازی:

قد اکرم الله اهل المصر و البلد   بملک یعقوب ذی الافضال و العدد
قد امن الناس [illegible] محیاه و غیرته   [illegible] من الله فی الامصار و البلد

چون این شعر بر خواندند او عالم نبود در نیافت محمد بن الوصیف حاضر و دبیر رسائل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامهٔ پارسی نبود پس یعقوب گفت چیزی که من اندر نیابم

بقیه حاشیهٔ صفحهٔ قبل

است که اگرچه غیر ممکن نباشد بسیار مستبعد است » و بطوریکه ما در متن اشاره کرده‌ایم عدم امکان اینواقعه ثابت نیست و تنها استبعاد دلیل امتناع نمیشود.

(۱) آقایان میرزا عبدالعظیم خان گرکانی و آقای اقبال آشتیانی و از قرار معلوم جناب آقای گرکانی پیش از دیگران باین موضوع برخورده اند

چرا باید گفت، محمد بن وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت پیش از او کسی نگفته بود که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان برود باز گفتندی بطریق خسروانی و چون عجم برکنده شدند و عرب آمدند شعر میان ایشان بتازی بود و همگنان را علم و معرفت شعر تازی بود و اندر عجم کسی برنیامد که اورا بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندر او شعر گفتندی مگر حمزة بن عبدالله الخارجی و او عالم بود و تازی دانست شعراء او تازی گفتند و سپاه او بیشتر از عرب بودند و تازیان بودند چون یعقوب رتبیل و عمار خارجی را بکشت و هری را بگرفت و سیستان و کرمان و فارس او را دادند محمد بن وصیف این شعر بگفت :

ای امیری که امیران جهان خاص و عام بنده و چاکر و مولای و سگ بند و غلام

ازلی خطی در لوح که ملکی بدهید
به ابی یوسف یعقوب بن اللیث همام

بسام آمد رتبیل و لتی خورد بلنگ
لتره شد لشکر رتبیل و هبا گشت کنام

لمن الملک به خواندی تو امیرا بیقین
با قلیل الفئه کت داد در آن لشکر کام (۱)

عمر عمار ترا خواست و زو گشت بری
تیغ تو کرد میانجی بمیان و دو دام

عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بزی
در آکار تن او سر او باب طعام (۱)

این شعر دراز است اما اندکی یاد کردیم (۲) .

این بود عبارت تاریخ سیستان که مدرك عقیدهٔ فوق است و آنرا جناب آقای میرزا عباسخان اقبال آشتیانی در مجله کاوه (شماره۲ ص۱۵ از سال دوم

---

(۱) چنانکه در حواشی مجله کاوه تفسیر شده است : «در آکار» و «باب طعام» یا «در طعام» نام دو دروازه بوده است از شهرسیستان که یعقوب پس از کشتن عمار خارجی سر او را بر یکی و جسدش را بر دیگری آویخت

(۲) باز در تاریخ سیستان مینویسد «بسام کورد از آن خوارج بود که بصلح نزد یعقوب آمده بود چون طریق وصیف بدید اندرشعر شعرها گفتن گرفت و ادیب بود حدیث عمار اندر شعر یاد کند

هر که نبود او بدل متهم — بر اثر دعوت تو کرد نعم
عمر ز عمار بدان شد بری — کاوی خلاف آورد تالا جرم
دید بلا بر تن و جان خویش — گشت بعالم تن او در الم
مکه حرم کردعرب را خدای — عهد تو را کرد حرم در عجم
هر کهدر آمد همه باقی شدند — باز فنا شد که ندید این حرم»

و باز مینویسد «محمد بن مخلد هم سکزی بود مردی فاضل بود و شاعر نیز پارسی گفتن گرفت و این شعر را بگفت :

دورهٔ جدید) . برای اثبات همین عقیده که خود پسندیده‌اند نقل وشرحی در خصوص کتاب تاریخ سیستان ومقدمه ای برای فهم عبارت وتفسیر بعض لغات مشکله و احیانا تصرفی در کلمات اشعار بر آن اضافه نموده اند و مقدمه ایشان که عبارت تاریخ سیستان « پس شعرا او را شعر گفتندی الخ » بدان متفرع و ملحق میشود این است که « یعقوب لیث صفار پس از دستگیر کردن صالح بن نضر و شکست دادن رتبیل کابل و کشتن عمار خارجی در سال ۲۵۳ قصد گرفتن هرات را که در دست عمال طاهریان بود نمود و بزودی بر آن استیلا یافت و امیر محمد طاهری را مغلوب کرده او را بتصدیق حکومت خود در سیستان و کابل و کرمان و فارس مجبور ساخت سپس با فتح و نصرت و فیروزی تمام بسیستان مراجعت کرد و در راه خوارج و مخالفان دیگر یرا که هنوز دم از مخالفت می زدند بکشت . اهالی سیستان بورود او شادیها کردند و امام وفقیه بزرک ایشان یعنی ابو احمد عثمان بن عفان سجزی (متوفی ۲۵۵) درنماز

بقیه حاشیه صفحهٔ قبل

جز تو نزاد آدم و حوّا نکشت — شیر نهادی بدل و بر منشت

معجز پیغمبر مکی توئی — بکنش و بمنش و به گوشت

فخر کند عمار روزی بزرگ — کو همانم من که یعقوب کشت

بعد ها در ذیل تراجم شعرا تمام اشخاص را که در بحث از شعرا اسم برده‌ایم با آنچه از آثارشان در دست است مینویسیم .

جمعه نام یعقوب را در خطبه داخل کرد » . و چنانکه از تاریخ مزبور باز استفاده شده است شاعر مزبور مدتها بعد ازوفات یعقوب (متوفی ۲۶۵) حیات داشته و در سال ۲۸۳ در خصوص کشته شدن رافع بن هرثمه شعر ساخته و در سال ۲۸۷ قطعه ای ساخته و بعمرو بن لیث فرستاد که در آنموقع در بلخ بدست امیر اسمعیل سامانی اسیر و بسمرقند فرستاده شده بوده است و نیز اشعاری تاسف آمیز ساخته و در آنها اشاره بضعف خاندان صفاری کرده است که صاحب تاریخ سیستان در ضمن وقایع سال ۲۹۶ آنها را ذکر میکند . ودر ضمن تراجم شعرا بعد ها ما آنها را نقل مینمائیم.

عقیده فوق چنانکه فهمیدیم متکی باساسی است و معذلك اگر دلائل آنرا سر تا پا مخدوش ندانیم بطور قطع هم نمی‌توانیم پیرو آن باشیم زیرا هر چند کتاب تاریخ سیستان راستی از مولفات مهم واز کتب نفیسه ماست ولیکن بمحض عدم اشتهار و دیر یاب بودن نسخه کتابی نمی توان نوشته های آنرا سند قطعی غیر قابل تردید قرار داد بویژه در صورتیکه از هویت مولف بجز اینکه سیستانی بوده است بهیچوجه اطلاعی نداریم و او را نمی شناسیم که مانند پاره‌ای مورخین از روی حدس و تخمین و بقول راویان اخبار و طوطیان شکر گفتار چیزی مینوشته است یا مانند بیهقی از روی دیدارخویش یالا اقل بر طبق شواهد و ادله غیر قابل انکار. و تازه بر فرض توثیق تالیف مولف و تسلم اینکه وی مورخ و نویسنده معتبری بوده

است ؛ معلوم نیست ارزش کتاب گمنام مانده تاریخ سیستان برروی هم رفته (از حیث تالیف و مولف و صحت و قدمت نسخه اصلی و چاپی روزنامه ایران قدیم و امثال آنها) در بازار ادب و تاریخ ایران بیش ازه چهار مقاله نظامی سمرقندی » و « لباب‌الالباب عوفی» و « المعجم شمس قیس رازی» و «گزیدهٔ حمدالله مستوفی » و امثال آنها و مندرجاتش صحیح تر از نوشته های اینها باشد باوجود آنکه پاره ای از مسطورات آنانرا گاهی چنان بی اصل و اساس قلم - داد میکنند که دیگر جای اعتماد باقوال و مطالب دیگر شان باقی نمی ماند مگر اینکه موید و مستظهر بادله دیگر باشد . حال چه شده است که باب آنهمه احتمالات و تردیدات که در سایر کتب ادبی و تواریخ اسلامی بالاخص ایران باز است وگویند « مخترعات در تواریخ اسلامی مخصوصا تاریخ ایران فراوان است » یکمرتبه در مورد تاریخ سیستان بسته شده بطوری که نوشته او را سند قاطع غیر قابل تردید پنداشته اند . و شاید اگر کتاب چهار مقاله یا تاریخ گزیده بجای تاریخ سیستان گمنام و دیر یاب میماندندخوش بخت و مورد تصدیق‌واقع میشدندو خوشبختی تاریخ سیستان بوده است که بهمت ادوارد برون و تصحیح فاضل معظم آقای قزوینی طبع ومنتشر نشده است . مقصود ما این نیست که نوشته تاریخ سیستان رارد کنیم بلکه فقط منظور ما اینستکه با وجود اشتباهات و داستان سازی های مولفین ، (بقول مستدل) نمی توان برای اثبات قطعی یك مطلب مهم

فقط بنوشته همچو کتابی چنان یقین پیدا کرد که بهیچوجه قابل تزلزل و در درستی آن جای هیچ شبهه و تردید نباشد بلکه باید قراین مسلمه دیگر را نیز ضمیمه آن نمود . — و اما اینکه «وضع جمله بندی و عبارات و سستی بعضی از کلمات و ترکیبات که ابتدائی بودن اشعار را میرساند و میفهماند که اشعار اولیه باید از آن جنس کلام باشد نه از جنس ابیات « ابوالعباس مروزی» و همچنین تناسب با مقام و موقع مخصوص و حکایت از وقایع تاریخی که در اشعار ابن وصیف دیده میشود» وامثال این قراین که برای اثبات عقیده فوق (اولین شاعر فارسی بعد از اسلام ابن الوصیف است) آورده و ممکن است بیاورند ؛ بعقیده ما قراین خوبی است در صورتی که اصل قضیه بدون شبهه ثابت بشود و گرنه باین نوع قراین نمیتوان اثبات مطلوب کرد چه اولا تناسب با مقام و اشتمال بر وقایع صحیح تاریخی تنها دلیل صحت مضامین اشعار میشود نه اینکه گوینده آنها قدیمترین شاعر است و ثانیا چه استبعاد دارد که شخص زبر دستی برای اینکه دیگران زود باور کنند چند بیت سست که به اشعار ابتدائی بخورد طوری متناسب ساخته باشد که کمتر در آنها راه شك و تردید باز بشود و ثالثا سستی و جزالت طبع شاعر را هم نباید فراموش کرد چه ممکن است در قرن چهارم و پنجم هجری که بحبوحه شعر فارسی است یکنفر شاعر سبك طبع ابیاتی بهـ سازد که بحسب سیاق وزن و کلمات مناسب با قرن دوم باشد و

این دلیل نمی شود که او اولین شاعر است ـ و اگر خصوصیات طبع شاعر را کنار بگذاریم و فقط تکامل شعر را درست روی ناموس نشوو ارتقاء حساب کنیم باید فاصله مدت ما بین این شعر « مملکتی بود شده بی قیاس عمرو بر آن مالك شده بود راس » که بنوشته کتاب تاریخ سیستان ابن وصیف در حدود سنه ۲۶۹ساخته با این شعر رودکی « بوی جوی مولیان آید همی یاد یارمهربان آید همی » که ۳۳ سال تقریباً بعد از این تاریخ مرده است اقلا یکقرن باشد ـ و شاید در همان زمان که ابن الوصیف زنده بوده و شعر میساخته است « شهید بلخی » (متوفی ۳۲۵ھ علی قول) که فرخی غزلسرائی او را میستاید هم غزلهای فرخی پسند می ساخته و اگر در آنوقت شاعر نبوده است آن اندازه فاصله مابین آنها نیست که تفاوت پختگی و متانت اشعار شان را از زمین تا آسمان برساند . ـ بهر حال تنها سستی عبارات و طرز جمله بندی اشعار دلیل بقدم و اولیت نیست و قضیه در اینجا بقول ارباب میزان « عموم و خصوص مطلق » است و بر فرض اینکه اشعار اولیه سست باشد هر شعر سستی از اشعار اولیه نمی تواند شد بلی سستی شعر دلیل خوبی برای ابتدائی بودن شاعر است و لذا گفته های یك عصر گاهی با هم چنان تفاوت دارند که گوئی چند قرن ما بین دو شاعر فاصله بوده است و اشعار بسام کرد و محمد بن مخلد سکزی که بنوشتهٔ همان تاریخ سیستان بعد از ابن-

وصیف شروع بشعر فارسی کرده اند ابتدائی تر از اشعار ابن وصیف است خاصه بعض ابیات او و گذشته از همه احتمالات در صورتیکه ابن الوصیف که فقط تاریخ سیستان از او اسم برده و از او از راه دیگر هیچ خبری نداریم تا مؤیدی بر نوشته کتاب مزبور باشد شخصی بوده که در نیمه دوم قرن سوم میزیسته واشعار فارسی میگفته است تازه اولین شاعر فارسی بودن او علی الاطلاق مسلم نیست چه شاید او اولین کس بوده که در سیستان ونزد سلاطین صفاری لب بشعر فارسی گشوده است ودو شعرفارسی منسوب بحنظلهٔ بادغیسی چه بروایت چهار مقاله که احمد بن عبد الله الخجستانی آنها را شنید و داعیهٔ امارت برسرش افتاد وچه بروایت گزیده که سامان جد سلاطین سامانیه آنرا شنید وازشتر بانی دست برداشت و بهوای بزرگی بر خاست ، قطعاً قبل از سال ۲۵۵ هجری ساخته شده بوده است وبتقریبی که سابقا نقل شد زمان حنظله مزبور در نصف اول قرن سوم ولا اقل پیش ازسنهٔ ۲۴۸ بوده است - واشعار او را هم بعضی بقرینهٔ سبك و اسلوب از اشعار اولیه ندانسته وتاریخ شروع باین سبك شعر را از اوائل قرن سوم در خراسان و ماوراء النهر تصور کرده اند اگر چه دراین حرف هم جای بسی حرف هست .



ابو حفص سغدی

و اینکه او اول شاعر فارسی

بعد از اسلام است

برخی معتقدند که قدیمترین شاعر فارسی زبان بعد از اسلام «ابو حفص حکیم بن احوص سغدی سمرقندی» است . صاحب مجمع الفصحا (ج ۱ ص ٦۴) مینویسد « در نظم پارسی پس از بهرام گور مقدم فارسی گویان و در مائه اولی بوده » معلوم نیست این عقیده را از چه ماخذی گرفته و مخصوصاً زمان اورا از روی چه دلیلی معین نموده است . — شمس الدین محمد بن قیس رازی در کتاب معجم (ص ۱۷۰) طبع برون مینویسد « و بعضی میگویند کی اول شعر پارسی ابو حفص حکیم بن احوص سغدی گفته از سغد سمرقند و او در صناعت موسیقی دستی تمام داشته است ابو نصر فارابی «متوفی ۳۳۹» در کتاب خویش ذکر او آورده است وصورت آلتی موسیقاری نام آن «شهرود» که بعد از بو حفص هیچکس آنرا در عمل نتوانست آورد بر کشیده و می گوید او در سنهٔ ثلثمائه هجری بوده است و شعری کی بوی نسبت میکنند این است

آهوی کوهی در دشت چگونه دوذا
چو ندارد یار بی یار چگونه روذا »

در صورتیکه اصل روایت و نسخه ای که عجالة از کتاب

وفيها تموتون يا بني آدم
قد أنزلنا عليكم لباسا
يواري سوءاتكم وريشا
ولباس التقوى ذلك خير
ذلك من آيات الله لعلهم
يذكرون يا بني آدم لا
يفتننكم الشيطان كما أخرج
أبويكم من الجنة ينز
ع عنهما لباسهما ليريهما سوءاتهما
إنه يراكم هو وقبيله من
حيث لا ترونهم إنا جعلنا
الشياطين أولياء للذين
لا يؤمنون وإذا فعلوا
فاحشة قالوا وجدنا
عليها آباءنا والله أمرنا
بها قل إن الله لا يأمر
بالفحشاء أتقولون على الله
ما لا تعلمون قل أمر ربي
بالقسط وأقيموا وجوهكم

خط کوفی قرن سوم با اعراب و اعجام نقل از کتابخانهٔ مصر

المعجم در دست ماست صحیح باشد معلوم میشود که «ابوحفص سغدی» از رجال قرن سوم هجری بوده و بعید نیست که در نیمهٔ دوم قرن سوم و در همان اوقات که تاریخ سیستان از اشعار ابن الوصیف خبر میدهد یعنی در فاصله بین ۲۵۵ و ۲۹۶ این شاعر موسیقی دان هم شعر میگفته و سازندگی میکرده است و بیتی که باو منسوب است لحن غنائی را نشان میدهد ـ ولی مطابق تقریب گذشته زمان « حنظله » بر ابو حفص هم مقدم است .

تقسیم شعر فارسی

بعد از اسلام بچهار نوع

وعقیدهٔ نگارنده راجع بقدیمترین شاعر فارسی

بعد از اسلام

این بود خلاصهٔ بعض عقاید در خصوص قدیمترین شاعر فارسی بعد از اسلام و بعقیدهٔ ما چنانکه مکرر تصریح نموده‌ایم ایرانیان بعد از اسلام چنانکه پیش از آن هرگز از موسیقی و همزاد او که سرود و شعر بمعنی اعم که با نغمات موسیقی و اوزان غنائی هم راه باشد جدا نبوده اند و اشعاری که نزد پارسیان قدیم بطریق خسروانی و امثال آن باز گفتندی عبارت از سرودهای غنائی بوده و گویا بظن غالب بیشتر سازندگان الحان سازندگان آن جنس اشعار

هم بوده‌اند و نمونه آنها همان «**باربد جهرمی**» است بقول المعجم «که استاد بربطی بود بناء لحون و اغانی خویش در مجلس خسرو پرویز که آنرا خسروانی خوانند با آنك سر بسر مدح و آفرین خسرو است بر نثر نهاده» و او هم سرود و هم نوا میساخته است. و دنبالهٔ عصر ساسانی بلا فاصله ببعد از اسلام هم کشیده شده است و سابقاً در خصوص موسیقی و موسیقی دانان ایران در دو قرن اول اسلام و اقتباس عرب از آنان سخن راندیم .

اینك بر فرض قبول این مقدمات میگوئیم : شعر فارسی بعد از اسلام را باید از یك نظر بچهار قسمت یا چهار جنس تقسیم کرد : اولا از حیث وزن بدو قسمت «غنائی» و «عروضی» یا سرودهای «هجائی» و منظومات «عروضی» ـ ثانیاً از حیث زبان بدو قسمت «دری» و غیر دری که شاید آنرا «پهلوی» بخوانیم . از این چهار قسمت اما «غنائی پهلوی» همانطور که قبل از اسلام بوده عیناً بعد از آن هم بوده است بدون فاصله و گذشتن مدتی و همان سازندگان ورامشگران قرن اول اسلام لابد سرودی میخوانده‌اند که هر طور بوده است شعر غنائی محسوب میشود و اگر چه دنبالهٔ عصر قدیم قطع نشده و نمی توان حقیقةً اولین شاعر این جنس اشعار را بعد اسلام شناخت ولی قدیمترین کس که اسم او در کتب ادب و تاریخ برای ما باقیمانده است در صورتیکه خود مغنی سرود ساز هم باشد «**نشیط فارسی**» است که معاصر عبدالله بن جعفر (۱۰

خط کوفی قرن دوم نقطه دار بجای زبر و زیر و پیش نقل از کتابخانه مصر

ـ ۸۰ هـ) بوده و در مدینه سرودهای فارسی میخوانده و ترجمهٔ حالش در جزء موسیقی دانان گذشت . این هم بنا بر احتمال قوی استکه سرودهای فارسی او بزبان پهلوی باشد و گر نه اوراجزء شعرای « غنائی دری » باید شمرد . ـ و اما « غنائی دری » که آن هم در قرن اول اسلام و بعد از آن وجود داشته و نمونه‌ای از آن را مربوط بسنهٔ ٦۰ هـ در مقالهٔ آقای قزوینی دیدیم ؛ باز نمیتوانیم اولین سازنده اش را حقیقة معین کنیم چه این جنس شعر قطعاً از دیر زمانی حتی ما بین کودکان مانند « تصنیف » های عوامانه امروزی وجود داشته است ـ بلی اگر مقید بفارسی بودن گوینده نباشیم عجالة قدیمترین کس که اسم و قطعه‌ای از اثر طبعش در کتب عربی برای ما مانده است همان « یزید بن مفرغ » خواهد بود.ـ و اما « نظم عروضی » اگر مقصود فقط شعر باشد که با اوزان عروض مطابقت کند هر چند بتصادف و قبل از وضع و تدوین عروض بدست خلیل بن احمد (متوفی ۱۷۵ هـ) باشد مانند قطعه « ازختلان آمذیه الخ » ؛ باز اولین سازندهٔ آنرا عجالة نمی شناسیم با وجود آنکه از روی قطعهٔ مزبور اصل وجود آنرا حتی پیش از تدوین عروض هم باید تصدیق کنیم .ـ و اگر مقصود اشعاری باشد که در تحت قوانین و اوزان و قوافی منظوم شده نظیر قصائد « رودکی » متوفی ۳۲۹ هـ که از جنس نظم « عروضی دری » است و مانند بعضی « فهلویات » که صاحب المعجم و غیره نسبت به «بندار

رازی » متوفی ۴۰۱ هـ (بضبط مجمع الفصحاء ج ۱ ۴۰۱ هـ ص۱۷۱) یا شعرای دیگر داده اند که آنها را باید از جنس شعر « عروض پهلوی » شمرد ؛ باز اولین شاعر را در هیچکدام از این دو جنس شعر تا کنون نتوانسته ایم بطور تحقیق معین کنیم و از روی قرائن همین اندازه میتوانیم بگوئیم که این جنس « نظم عروضی » مطلقا در قرن سوم هجری (بقول بعضی از اوائل این قرن) در زبان فارسی وجود گرفته و از این تاریخ ببعد در میان سخن سنجان پارسی زبان متداول شده است .

بلی از روی قرائن و مدارک فعلی اعنی مسطورات چهار مقاله نظامی سمرقندی ، گزیدهٔ حمدالله مستوفی ، لباب الالباب عوفی ، المعجم رازی ، تاریخ سیستان، اگر بخواهیم قدیمترین شاعر فارسی زبانرا که خبر و اثرش بما رسیده و از جنس نظم « عروض دری » یا فارسی اسلامی مقید بقوافی و بحور عروض شعر ساخته است بشناسیم؛ در صورتیکه حکایت « عباس مروزی » را تصدیق نکنیم عجالة تاآنجا که ما اطلاع یافته‌ایم باید «**حنظله باد غیسی**» را درنظرداشته اورا بتقریب گذشته و جهات مزبور قدیمترین شاعر و پیشرو سخن سرایان فارسی در نیمهٔ اول قرن سوم هجری بدانیم . و این اندازه اطلاع هم در تاریخ ادبیات ایران بسی ذیقیمت است

توضیح ـ اگر در مسطورات سابق بواسطهٔ لغزش خامه در بارهٔ عقاید دیگران اظهار نظری کرده‌ایم خدا شاهد است فقط و فقط

محض تحقیق مطالب بوده و بهیچوجه خود را اهل مشاجره و مجادله نمیدانیم و آنچه از خود اظهار عقیده در اینگونه موارد کرده‌ایم هرگز بضرس قاطع نبوده است و تنها احتمالاتی را راه نموده‌ایم بو که مطالب و تحقیقات ادبی ما بدان پایه رسد که هیچ شبهه و تردیدی در آنها راه نیابد چه میدانیم بسیاری اعتراضات و تردیدات مایهٔ تحکیم و استواری بنیاد عقاید میگردد وامیدواریم خوانندگان بهمان نظر و سیاقی که ما منویات خود را نگاشته‌ایم نوشته‌ها‌ی ما را تلقی نمایند .

خط و ادوات کتابت ایرانیان

در عصر خلفای راشدین و بنی امیه

چنانکه سابقاً گفتیم خط مخصوص ایرانیان بعد از اسلام در عصر خلفای راشدین و سلاطین اموی همان « **خط پهلوی** » عهد ساسانی بوده که از «**خط آرامی**» اقتباس شده است و بقول بعضی ظاهراً ۲۵ ولی در واقع بالغ بر هزار علامت داشته و احیاناً یك شکل نمایندهٔ چند صدا میشده ــ و کاهی کلمات آرامی که بقول صاحب الفهرست (چاپ مصر ص ۲۱) قریب هزار تا بوده بهمین خط نوشته ولی در قرائت بپهلوی خوانده میشده است و بنقل از ابن مقفع این نوع کتابت را «**زوارش**» یا «**هوزوارش**» مینامیده‌اند ــ و بواسطهٔ

همین جهات خط پهلوی بی اندازه مشکل و «خط میخی پارسی» قدیم که بیش یا کم قریب چهل و یك علامت داشته بدرجات از خط پهلوی آسانتر بوده است .

خط پهلوی همیشه مخلوط به «**هوزوارش**» نبوده بلکه گاهی لغات پهلوی خالص بدان نوشته میشده است چنانکه بنوشتهٔ جناب مشیر الدوله پیرنیا (تاریخ ایران ص ۲۷۱) «خوشبختانه کتابهائی در آسیای وسطی بزبان پهلوی پیدا شده که عاری از هوزوارش و برای تاریخ و زبان شناسی کمك بزرگی است» . و این خط شاید تا قرن پنجم هجری که هنوز پیروان مذهب زردشتی در ایران فراوان بوده‌اند ما بین زردشتیان وجود داشته و از آن ببعد تدریجاً بالمره از میان رفته است . و از نمونه های خط پهلوی مربوط بقرن چهارم هجری که بعضی یاد آور شده‌اند کتیبهٔ گنبد قابوس (قبر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر ۳۶۶ — ۴۰۳) میباشد .

در اثناء این دوره که موضوع بحث ماست یعنی از زمان عبد الملك بن مروان (۶۵ — ۸۶) دواوین اسلامی مطلقا و ضمناً دواوین عراق بامر حجاج و بدست «صالح بن عبد الرحمن سیستانی» از پهلوی تبدیل بخط عربی شد و دولت عرب جدی کامل در ترویج و تعمیم «خط عربی» مبذول داشت . و ایرانیان بطالی که در قسمت زبان گفتیم خاصه آنان که پیرو آئین اسلام شده بودند ؛ با خط عربی آشنا گشتند و ابتداء برای نوشته های عربی و کتب مذهبی و ما بین

خط میخی

خط پهلوی اشکانی

خط پهلوی ساسانی

مسلمانان معمول شد ورفته رفته بسایر مسطورات وهمچنین بسایر ملل حتی زردشتیان که با دولت اسلامی و مسلمین سر و کار داشتند سرایت نمود وبالاخره «خط پهلوی» عیناً مانند «زبان پهلوی» بتدریج از رواج افتاد و «خط عربی» جانشین آن گردید و ایرانیان حروف و علامات خط عربی را در تمام مکتوبات خود معمول داشتند و بعد ها بمرور ایام تصرفاتی در آن کردند واشکالی بخود گرفت تابحالت امروزی رسید ــ و بعد ها در هر دوره‌ای مناسب خود تصرفاتی که درخط شده است مفصلا خواهیم نوشت .

تاریخ خط عربی (۱)

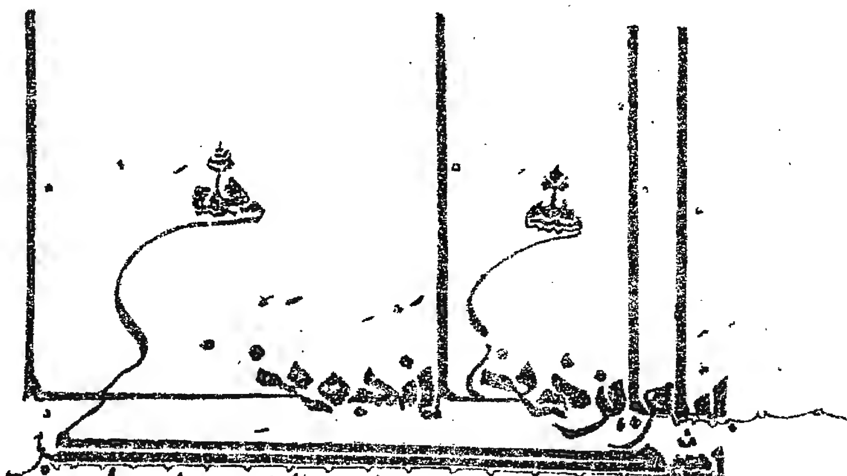
راجع به «**خط عربی**» که ما در خطوط ماست تاریخ مفصل مستوفی در جزء بعد خواهیم نگاشت واینجا بمختصری قناعت نموده میگوئیم : بعضی طوائف عرب قبل از اسلام خط رائج داشته اندمانند «خط مسند» که درمیان طائفهٔ حمیر در یمن متداول بوده و همچنین «خط نبطی» که مخصوص انباط در شمال بوده است و هنوز آثاری

(۱) مدارك عمده ما در قسمت خط عربی کتاب« تاریخ تمدن اسلامی »و «آداب اللغةالعربیه»جرجی زیدان و کتاب « انتشار الخط العربی فی‌العالم الشرقی و العالم الغربی » تألیف عبد الفتاح عباده و کتاب « الخطط » مقریزی و الفهرست ابن ندیم و کشف الظنون است

از این دو قسم خط در نواحی حوران و بلقا باقی است .

اما اهل حجاز یا عرب مضر بواسطهٔ اینکه عموما بدوی ودور از تمدن و حضارت بودند در قدیم خط و سواد نداشتند ولی در قرن اول پیش از اسلام بواسطهٔ روابطی که با اهالی شام و عراق داشتند سه خط « **عبرانی** » و «**سریانی** » و « **نبطی** » را از آنان اقتباس کردند ــ و خط عبرانی مهجور شد ولی دو خط دیگر بعد از اسلام هم کشید و از خط سریانی « **خط کوفی** » و از خط نبطی « **خط نسخ** » متولد شدند .

خط کوفی پیش از اسلام به «**خط حیری**» معروف بوده‌است زیرا اهالی حیره که شهر کوفه را مسلمین در جوار آن ساخته اند آن خط را مینوشته اند ــ و ما در خط کوفی و یا حیری « **خط سطرنجیلی سریانی**» است که سریانیها در عراق کتب مقدسه خود شانرا بدان مینوشته اند ــ ومشهور آن است که این خط بتوسط اهالی شهر «انبار» از بلاد ساسانیان بعرب رسیده و گویند شخصی از اهالی آنجا موسوم به « بشر بن عبد الملك کندی » برادر «اکیدر بن عبد الملك » صاحب دومة الجندل ؛ خطاطی را از اهالی بلد خود آموخت و در مکه رفت و در آنجا خواهر ابی سفیان « صهباء بنت حرب بن امیه » را تزویج نموده و همانجا مقیم گشت و جماعتی از اهل مکه از او کتابت آموختند و از اینجا ست که جمعی از قریش در موقع ظهور اسلام اهل خط بوده‌اند . ــ مجملا عربها در اثناء تجارت و



بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس باد یزدان دانا و توانا را که آفریدگار جهانست
و داننده آشکار و نهانست و راننده چرخ و زمانست
و دارنده جان و روانست و آورنده بهار و خزانست و درود
بر محمد مصطفی که خاتم پیغامبرانست و آفرین بر اصحاب او و
اهل بیت و گزیدگان او و درود بر همه پیغامبران ایزد
و همه فریشتگان و همه پاکان که اختیار او و اولیای خدای
عز و جل بودند. [illegible] بدیشان دادند و [illegible]
[illegible] از بر نوشتند و بساط [illegible]

عکس صفحهٔ اوّل از «کتاب الابنیة عن حقایق الادویه» که بخط علی بن احمد
طوسی اسدی شاعر معروف در سال ۴۴۷ هجری نوشته شده است

رفت و آمد «**خط نبطی**» را که نمونه‌ای از آن روی سنگ قبر امرؤ القیس بن عمرو از سلاطین حیره (متوفی ۳۲۸ م) در حوران از نواحی شام پیدا شده است (۱) از حوران شام آموختند و **خط کوفی** » را کمی پیش از اسلام از اهالی عراق آموختند - وهمین دو قسم خط در موقع ظهور اسلام ما بین آنها معمول بود ولی کتابت محدود بچند نفر معدود از قبیل **علی بن ابیطالب** ، **عمر بن الخطاب**، **عثمان** ، و چند نفر دیگر بود و اشرف کاتبان **پیغمبر** (ص) بنوشته عقد الفرید (ج ۳ ص ۱۰) ده نفر بودند یعنی سه نفر مزبور بعلاوه هفت نفر « **خالدبن سعیدبن عاص** » و «**ابان بن سعید بن عاص** » و « **عمرو بن عــاص** » که پس از پس از ۹۳ سال زندگانی در مصر بسال ۵۱ هجری مرد و « **شرجیل بن حسنه**» که ٦٤ ساله در سنه ۱۸ ه فوت شد و« **زید بن ثابت** » و « **علاءحضرمی** » و « **معاوية بن ابی‌سفیان** » و تدریجا خط در میان عرب شایع گشت.

بعد از اسلام عمده همان « خط کوفی» شایع و رائج و در استنساخ قرآن و احادیث وکتب و دواوین و توقیعات و بالاخره در کلیه امور دینی و دولتی متداول بوده است و « **خط نبطی** » نسبة

---

(۱) برای اصل این خط و تفسیر کلماتی که بزبان عربی شامی بدان نوشته‌شده است رجوع شودبتاریخ آداب اللغةجرجی زیدان (ج ۱ ص ۲۸) و کتاب انتشار الخط العربی (ص ۸)

مهجور و احیاناً برای مسطورات غیر رسمی بکار میرفته است . و همین طور گذشت تا زمان ابو علی محمد بن مقله وزیر مشهور (متوفی ۳۲۸ ه) . و او در خط نبطی تصرفاتی از خود نمود و خط نسخ را که تا کنون متداول است اختراع و تدریجا همه خطوط را تحت الشعاع ساخت . در زمان خلفای راشدین و سلاطین بنی امیه چنانکه دانستیم خط کوفی دائر بود و در زمان اواخر بنی امیه کاتب معروف موسوم به « **قطبه** » تصرفاتی در خط کوفی کرد و چهار قسم خطوط مختلف از قبیل « خط جلیل » و « خط طومار » و غیره از آن مشتق نمود . و هر چند در ایندوره خوشنویسان معروفی از قبیل « **خالد بن ابو الهیاج** » کاتب ولید بن عبدالملك بوده اند ولی زائد بر آنچه « قطبه » کرده تفنن در خط نشده است . ـ پس از قطبه کاتب معروف « ضحاك بن عجلان » در اوائل دولت عباسی تصرفاتی دیگر در خط نمود وسپس « اسحق بن حماد » متوفی ۱۵۴ ه باز تفننات و تصرفات در خط نمود و بر رویهمرفته عده اقلام یا خطوط در اوایل دولت عباسی بدوازده قسم بالغ گشت . و در عهد مامون رونقی روز افزون در خطاطی وجود گرفت و خوشنویسان زیاد پیدا شدند تا نوبت به « فضل بن سهل » ذوالریاستین رسید و او تصرفاتی تازه در خط کرد و « خط ریاسی » و چند قسم دیگر اختراع کرد و مشتقات خط کوفی از قبیل خط جلیل ، مجلات ، دیباج ، ثلثین ، زنبور ، مفتح ، حرام ، مؤمرات ، عهود ،



(۱) خطِ ثلث بسم اللہ الرحمن الرحیم (۲) نسخ توکلت علی اللہ (۳) (رقاع) ربی وربکم ما من دابۃ (۴) تعلیق اللسان میزان الانسان (۵) شکستہ ومن یتق اللہ یجعل لہ مخرجا (۶) کوفی الملک للہ العلی (۷) نستعلیق توکلت علی اللہ ۱۳۴۶ھ

قصص ، مرصع ، ریاسی ، غبار الحلبه ، رقاع ، طومار ، نصف ، نساخ ، خرفاج ، مسلسل ، مبسوط ، مجموع و غیره از بیست متجاوز شد و هر کدام از این خطوط برای چیزی مخصوص بود .

و در خصوص واضع خط کوفی یا حیری که اصل و ریشه خط عربی است چیز ها نوشته اند و قول معروف ما بین محققین همان است که صاحب الفهرست نقل میکند که سه نفر از اهالی انبار بوده اند موسوم به « **مرامربن مره** » و « **اسلم بن سدره** » و « **عامر بن خدره** » و « مرامر » واضع صور حروف است و و « عامر » بنای اعجام را نهاده است و همو مینویسد « و سئل اهل الحیرة ممن اخذتم العربی فقالوا من اهل الانبار » (صفحه ۷ چاپ جدید مصر).

تحریك و اعجام در خط عربی

راجع بوضع حرکات سه گانه (ضم و فتح و کسر) و علائم مد و شد و وصل و قطع و سکون و امثال آنها و همچنین در خصوص نقطه گذاری یا « اعجام » و احوالی که در هر عصر از این جهات بر خط وارد شده است بعدها مشروحا گفتگو خواهیم کرد . — عجالة بطور اختصار باید بدانیم که در اول اسلام خط عربی قطعا بدون حرکات و اعجام بوده و قرآن را حفظ و عنایت قراء از التباس و تصحیف نگاهداری میکرده است و از این جهت خط کوفی در صدر اسلام نقطه و حرکات نداشت . و چون بتدریج عده مسلمین زیاد و غیر عرب داخل حوزه اسلام شد تصحیف و تحریف درقرآن

راه یافت و لذا احتیاج بوضع حرکات و اعجام پیدا کردند . ـ و تا نصف اول قرن اول هجری قرآن همچنان بدون احتیاج بنقطه و حرکات خوانده میشد . و علی المعروف ابوالاسود دئلی (متوفی ۶۹ علی قول) برای اولین بار نقطی برای تمیز اسم و فعل و حرف وضع نمود و علی ارجح‌الاقوال وی این کار را از کلدانیها یا سریانی ها اقتباس نموده است و بقول بعضی تنوین و صور حرکات ثـلاثه را هم او باشاره و تلقین علی علیه الســلام اختراع نموده است و برخی این اختراع ابوالاسود را منتسب بعصر معاویه نموده اند (جواهر ـ الادب احمد هاشمی ص ۳۷۷) . و علائمی که وی برای تمیز کلمات یا حرکات وضع کرده بود علی‌الرسم برنك مخالف با خود خط گذاشته میشده است و قـدیمترین قرآن خط کوفی بنوشته جرجی زیدان مصحفی است که در کتابخانه خدیویه مصر موجود و روی رقوق با مرکب سیاه و نقطه های قرمز نوشته شده و نقطه در بالا علامت فتحه و در زیر علامت کسره و ما بین حروف علامت ضمه است .

و اما « **اعجام** » یا نقطه برای تمیز حروف متشابهه یابتعبیربعضی « **روادف ستة** » یعنی حروف « ثخذ ضظغ » که سه حرف و گاه پنج حرف « ب ، ت ، ث ، ی ، ن » در اول یا وسط کلمه بیك دیگر ملتبس میشوند و فقط ممیز آنها نقطه است ؛ علی‌الاشهر درخطی که عرب از سریانیها و نبطی ها اقتباس کرده مرسوم نبوده است

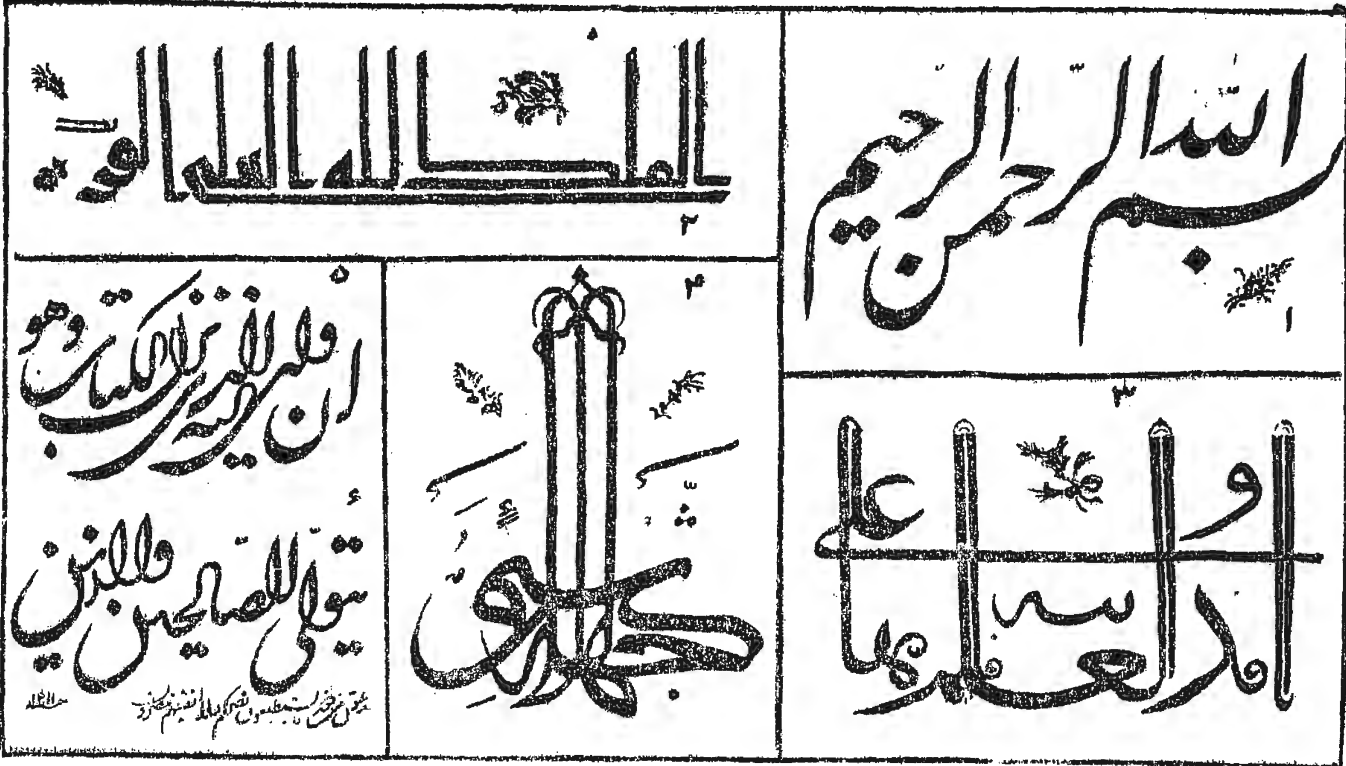
چنانکه در خطوط سریانی تا امروز هم رسم اعجام نیست .ـ و برخی گویند که این سنت راهم ابوالاسود سابق‌الذکر وضع و مرسوم نموده است ولی عقیده راجح و مشهور آن استکه اینکار را «**نصر بن عاصم لیثی**» از شاگردان ابوالاسود دئلی در زمان عبد الملك بن مروان بامر حجاج بن یوسف ثقفی (متولد در سنه ۴۱ متوفی ۹۵ هـ) کرده و بقول بعضی «**یحیی بن یعمر عدوانی**» هم با« نصر » در ایجاد اعجام شرکت داشته است و برخی اصلا «یحیی بن یعمر» را مخترع این سنت دانسته اند .

بهر حال علی‌المعروف هم تحریك و هم اعجام در خط عربی از حدود نیمه دوم قرن اول هجری مرسوم شده و چنین معمول بوده است که نقطه همرنك حروف و حرکات برنك مخالف گذاشته شود و این رسوم در ابتدا خیلی ساده و نقطه مخصوص بعض حروف کثیرالالتباس بوده و تدریجا تکمیل و بصور گونا گون در آمده است که بعد ها مشروحتر خواهیم نوشت و در کتابخانه خدیویه مصر یك فقره مکتوب عربی روی « پاپیروس » متعلق بسنه ۹۱ هجری است که دارای اعجام است ولی منحصر ببعض حروف مشابهه « ب ، ت ، ی ، ش » و در بعضی مصاحف قدیمه نقطه های قرمز برای حرکات و نقطه های سیاه برای‌اعجام است .ـ و اما سایر علائم از قبیل‌علامت « مد » و « وصل » و « ادغام » و غیره قطعا بعد از تحریك و اعجام ولی پیش از قرن پنجم هجری وضع شده است ـ و بعضی گویند

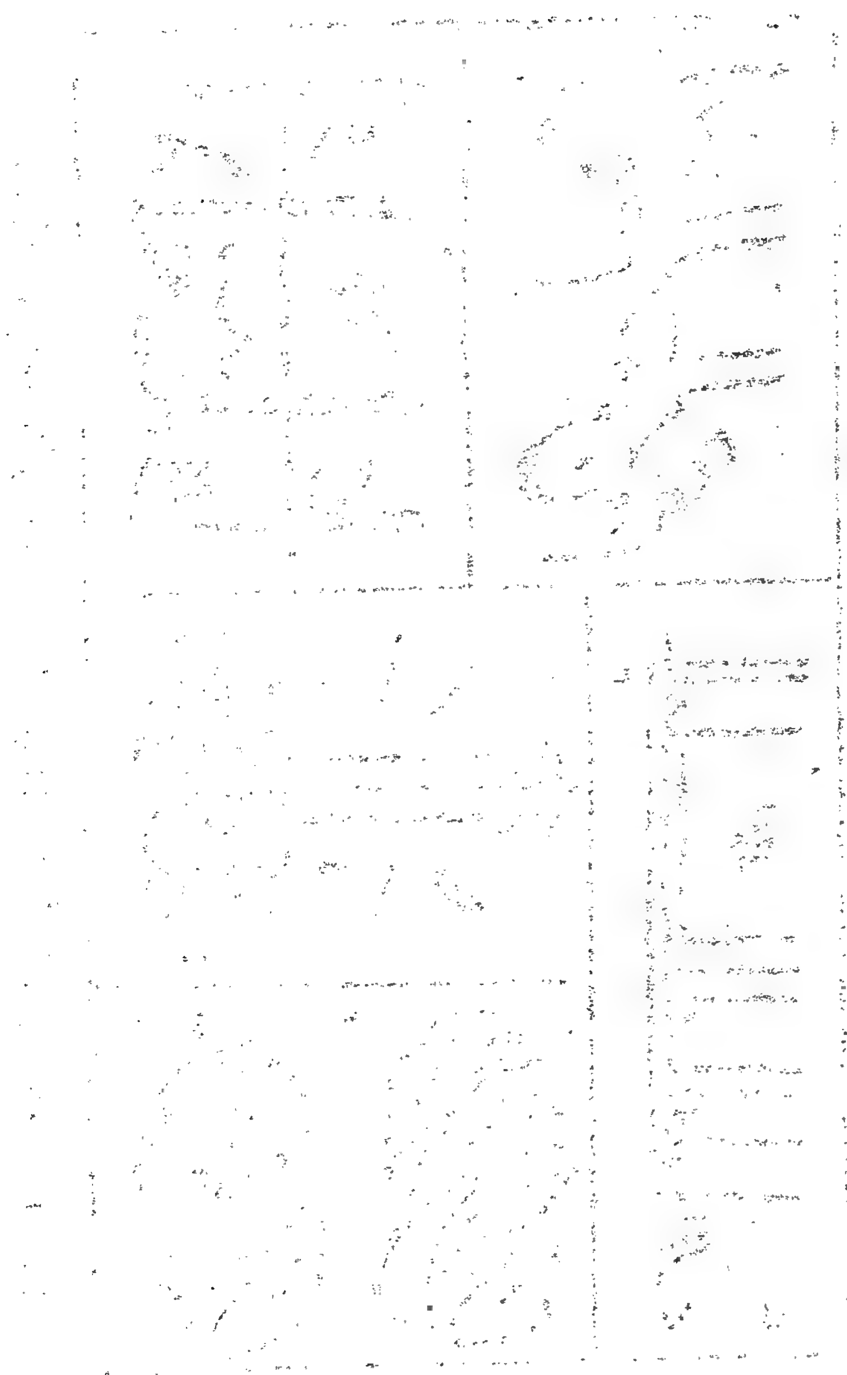
دو علامت همزه و تشدید را خلیل عروضی وضع کرده است .

نگفته نگذریم که با وجود وضع تحریك واعجام باز در ابتدا چندان اعتنائی مخصوصا عربها باین رسم نداشته اند و رواج اینگونه امور بیشتر بعد از وسعت دائره اسلام و دخول اعجام در حوزهٔ مسلمین شده است و گذشته از عصر خلفا در زمان بنی امیه هم این رسوم در خط عربی کاملا دائر نبوده است .

از همان موقع که اهالی جزیرة العرب نهضت نموده بسایر جاها دست انداختند و اقوام و ملل دیگر را در تحت سیطره و استیلای خویش کشیدند خط عربی در میان ملل مسلم نفوذ نمود و هر کدام دیر یا زود بالاخره آنرا پذیرفتند . — و ایرانیان شایداز اواخر قرن اول و اوائل مائه دوم هجری کم کم در نوشته های عربی مخصوصاً « خط کوفی » را معمول نمودند و بالاخره خط عربی را بجای پهلوی پذیرفتند — و بعقیدهٔ ما اگر در استقبال لغات عربی چیزی باخته باشند قطعا در انتخاب خط عربی بجای خط پیچ در پیچ مشکل پهلوی کاری بس بمورد کرده اند و خیلی بنفع آنها تمام شده و همین تجدد خط باعث بسی پیشرفتهای علمی و ادبی و تمدنی آنان گشته است اگر چه قهرا قسمتی از آثار نفیس خط پهلوی را بباد داده اند . — باری ایرانیان پهلوی را تبدیل بخط عربی کردند و از همان علایم و حروف بیست و هشت گانه عربی چهار شکل برای چهار حرف : پ ، چ ژ ، گ ، انتخاب نمودند نهایت آنکه تاآنجا



(۱) خطّ نستعلیق (۲) خطّ کوفی (۳) خطّ ریحان (۴) ثلث (۵) خطّ شکسته (۶) تعلیق (ش ۳۷)



که ما اطلاع داریم تا حدود قرن هشتم هجری در کتاب اغلب بصورت حروف هجای عربی یعنی : ب ، ج ، ز ، ک نوشته ولی در قرائت بتلفظ فارسی عینا همان اشکال عربی یعنی ۲۸ علامت بدون کم و زیاد بوده و از آن تاریخ که نقاط و علائم ممیزه برای تشخیص تلفظ فارسی و عربی چهار در حروف گانه مزبوره مرسوم شده خط فارسی هم ۳۲ علامت پیدا کرده است .

نگفته نباشیم که ایرانیان هر چند خط عربی را ابتدا کاملا تقلید کردند ولی بالاخره تصرفاتی در آن نموده طوری مینوشتند که با خط معمول میان عرب عینا مطابقت نداشت - این است که از روی آثار باقیمانده می بینیم از حدود اوائل قرن پنجم هجری کم کم در سیمای خط فارسی علایم « **خط تعلیق** » نمودار میگردد و پیداست که میخواهد مقدمه پیدایش خط جدیدی در میان ایرانیان فراهم شود و بالاخره در اواخر قرن ششم هجری «**خط تعلیق**» انتشار می یابد و مبداء ظهورش بلا شك قبل از این تاریخ بوده است سپس « میر علی تبریزی » علی المعروف در قرن هفتم هجری از خط تعلیق خط معروف « **نستعلیق** » را اختراع کرد و بعدها آنرا « **میرعماد حسنی قزوینی** » متوفی ۱۰۲۴ باعلی درجه ترقی و کمال رسانید - و همچنین « **میرزا شفیعا هراتی** » که از مفاخر قرن ۱۱ ه محسوب است نزد « **مرتضی خان شاملو** » مشق و خط « **شکسته** » را وضع نموده و « **درویش عبدالمجید طالقانی** » در اواخر عصر

صفوی آنرا تکمیل کرده است . و بالاخره در عهد قاجاریه بدست چند نفر از معاریف خوشنویسان آن عصر از قبیل «**میرزاعبدالوهاب اصفهانی**» متوفی ۱۲۴۴ و «**میرزا ابواقاسم قایم مقام**» و «**میرزا علی خان امین الدوله**» و «**امیر نظام گروسی**» و امثال آنها که بعد از این بتفصیل خواهند آمد «**خط تحریری**» فعلی یا «**شکسته نستعلیق**» درست شده که فعلا در مکاتبات معمول است . و گذشته از خط تحریری که بسلیقه های مختلف عجالة در تحریرات اداری و رسمی و شخصی متداول میباشد ؛ دو خط «نسخ» و «نستعلیق» و برای استنساخ و طبع کتب و نوشتن قطعات رائج و خطوط شکسته رقاع ، تعلیق ، ثلث ، ریحان و امثال آنها را هنوز جسته جسته پاره» ای خوشنویسان محض اظهار مهارت مینویسند ولی بالمره از رواج افتاده است .

خلاصه معلوم شد که خط فارسی بعد از اسلام الی زماننا هذا از «خط کوفی» مشتق شده و خط کوفی هم از «خط سطرنجیلی سریانی» متولد گشته است و مطابق جدولی که برای سلسله خط عربی در کتاب نفیس «انتشار الخط العربی فی العالم الشرقی و العالم الغربی» تالیف «عبدالفتاح عباده» رسم شده و از روی آن بخوبی میتوان کیفیت اشتقاق و تطورات خط عربی را فهمید : خط سطرنجیلی متولد از «خط آرامی» و خط آرامی از خط «فینیقی» و خط فینیقی از «**دیموطیقی**» و این خط از خط

«هیرا طیقی» و هیراطیقی از «هیر کلیفی» مشتق شده است. و مطابق آن جدول «خط نبطی» هم از شعب خط سطر نجیلی و بالاخره به «هیر کلیف» منتهی میگردد که قدیمترین خطوط مصریها است .

و صاحب کتاب مزبور بنقل از الفهرست میگوید که خط فارسیان مشتق از خط قرآن موسوم به «قیراموز» میباشد و عین عبارت الفهرست (ص ۹ چاپ مصر) در ضمن خطوط مصاحف این است که «القیراموز و منه یستخرج العجم» — ولی نــه معنی این لفظ و نه نوع این خط تا کنون بر ما مکشوف نشده است .

مخفی نماناد که علت اختلاف خطوط در میان طـوائف بشر نظیر علت اختلاف السنه است که پیش اشاره کـردهایم . و یکی از علل تبدل خط عربی بخط تعلیق و نستعلیق و امثال آنها در ایرانیان بحدس کتاب مزبور شاید این باشد که بدست فارسیان نوشته شده که طبعا با خط پهلوی انس داشتهاند ولذا حروف را از طـرف راست به چپ و از بالا بپائین متمایل نموده و کم کم خط تعلیق‌را ایجاد نمودهاند و مجملا خط عربی در تحت تأثیر خط پهلوی واقع کـردیده است .

فائده — قدیمترین آثاری که از خط جـدید فارسی بعد از اسلام تا کنون بدست آمده است عبارت از سه فقره ذیل میباشد .

اول — نوشتهٔ عقد بیع متعلق بسنه ۳۰۱ ه — دوم — کتابی بخط و تالیف بیهقی که در نیشابور پیدا شده و تاریخ کتابت آن نزدیك بسنهٔ ۴۳۰ ه است — سوم — کتاب الابنیه للموفق الهروی که تاریخ

کتابت آن بخط اسدی طوسی سنه ٤٤٧ هجری است. ـ و در کتاب «انتشار الخط العربی» ص ۶۳ ـ ۶۴ مینویسد «اقدم اثر للخط الفارسی هو عقد بیع تاریخه سنه ۴۰۱ هـ نشره الاستاد مرجلیوث فی المجله الاسیویة الملوکیه سنة ۱۹۱۰ (ص ۷۶۱ و مایتبعها) و تبین منه جلی أول علامات التعلیق. و یاتی بعده فی القدم کتاب للبیهقی بخط یسده وجد فی نیشابور و یقرب تاریخه من سنة ۴۳۰ هـ و به المیل بمیز خط التعلیق المتاخر. ثم یتلوهما فی القدم ایضاً کتاب الابنیه للموفق الهروی تاریخه سنة ۴۴۷ هـ و هو مکتوب بالخط الکوفی الفارسی».

این بود آنچه راجع بزبان و «**خط جدید فارسی**» بعد از اسلام مناسب این جزء دانسته مختصراً نوشتیم و بعدها ممیزات خط و زبان را درهر دوره‌ای خواهیم نگاشت ـ و اما راجع باینکه تغییر الفبای پهلوی بعربی آیا منشاء تغییر لهجه فارسی در تادیه بعض حروف مخصوصاً هم شده یا نه؟ ـ ما را در این زمینه سخنهاست که بعد از این اشاره خواهیم نمود والله الموفق

ادوات کتابت ایرانیان

در دو قرن اول اسلام

چنانکه پیش دانستیم بشر از دیر زمانی پی بکتابت برده و منویات خود را بهر نحوی که باشد مینوشته است. و قالل قدیمه

گاهی روی فلز و احیانا ـ سنك و چوب و پوست درخت و امثال آنها را برای کتابت استخدام میکرده‌اند . ـ ایرانیان قبل از اسلام مطالب خودشانرا روی سنك و پوستهای دباغی شده گاو و میش و گوسفند و احیانا روی «توز» یعنی پوست «خدنك» (۱) و کاغذ

(۱) الفهرست ابن الندیم (چاپ مصر صفحه ۳۱ ـ ۳۵ وص ۳) و شرح کتابخانه عجیب رستاق جی اصفهان که ابن ندیم از کتاب « اختلاف الزیجات » ابو معشر نقل کرده است بسی دلکش و خواندنی است و قسمتی از عبارت ابو معشر این است « و ذلك انه لما کان قبل زماننا هذا بسنین کثیره تهدمت من هذه المصنعه (یعنی قهندز که بقول او داخل جی و در زمان او به « ساروبه » معروف بوده است)ناحیة فظهر وافیها علی ازج معقود من طین الشقیق فوجد وافیه کتباً کثیرة من کتب الاوائل مکتوبة کلها فی لحاء التوز مودعة اصناف علوم الاوائل بالکتابة الفارسیة القدیمة » و در ص ۳۳٤ باز از قول ابو معشر نقل می کند که سلاطین فارسی برای حفظ مستورات و مکاتب علمی و ادبی و غیره پوست درخت خدنك را که موسوم به (توز) و بغایت مستحکم است انتخاب میکرده‌اند و اهالی هند و چین و غیر آنها از امم هم اقتدا بفارسیان کرده و حتی برای ساختن کمان هم این درخت را اختیار نموده‌اند . و باز مینویسد که بعضی موثقین نقل کردند که در سال ۳۵۰ باز قسمتی از « ساروبه » خراب و کتب بسیاری از فارسیان در آنجا کشف شد . ـ و خود ابن الندیم بعضی کتب و مسطورات

بقیه حاشیهٔ صفحهٔ قبل

کشف شده از اصفهان را دیده و ادعای رؤیت آنها را کرده است و و در خصوص همانها مینویسد « و کانت الکتب (یعنی کتبی که ابوالفضل بن العمید از کتابخانه کشف شده از اصفهان برای اوفرستاده بوده است) فی نهایة نتن الرائحة حتی کان الدباغة فارقتها عن قرب فلما بقیت ببغداد حولا جفت و تغیرت و زالت الرائحة عنها و منها فی هذا الوقت شیئی عند شیخنا ابی سلیمان » . ـ و هم نیز تفصیلی در خصوص علوم و فنون ایرانیان قدیم و کتابخانه های آنها خاصه کتابخانه استخر فارس از قول « ابوسهل بن نو بخت » در کتاب « نهمطان »(؟) نقل کرده است ـ و قسمتی از عبارت ابوسهل راجع بکتابخانه استخر پس از استیلای اسکندر بر ایران و کشتن دارا این استکه « و اهلاکا (یعنی الاسکندر) ما کان من صنوف البناء من انواع العلم الذی کان منقوشا مکتوباً فی صخور ذلك و خشبد بهدم ذلك و احراقه وتفریق موتلفه ونسخ ما کان مجموعاً من ذلك فی الدواوین و الخزاین بمدینة اصطخر و قلبه الی السان الرومی و القبطی ثم احرق بعدفراغه من نسخ حاجته منها ما کان مکتوبا بالفارسیه و کتاب یقال له « الکشنج » و اخذ ما کان یحتاج الیه من علم النجوم والطب و الطبائع فبعث بتلك الکتب و سایر ما اصاب من العلوم والاموال و الخزائن و العلماء الی بلاد مصر »ماعین عبارت منقوله در الفهرست را بدون تصرف نقل نمودیم برای آنکه مجملا مطلبی را بنظر خوانندگان رسانده باشیم و با نهایت اسف میگوئیم « اله اله که تلف کرد و که اندوخته بود » .

حصیری قدیم «پاپیروس» و امثال آنها مینوشته اند و قلمهای آهنی یا چوبی و نی بکار می برده اند . ــ بعد از اسلام هم در عصر خلفا و سلاطین اموی مانند عصر ساسانی قلم ایرانیان چوب یا نی و کاغذشان پوست درخت و حیوانات یا پاپیروس بوده . و « کاغذ خراسانی » که از کتان ساخته میشده است مخترع آن اهالی خراسان بوده اند ــ و اختراع این نوع کاغذ بقول معروف در زمان بنی امیه شده و برخی بزمان پیش از اسلام و برخی بعصر بنی عباس منسوب نموده اند

و این نوع کاغذ انواعی از قبیل : سلیمانی ، طلحی ، نوحی ، فرعونی ، جعفری ، طاهری ، پیدا کرده است . ــ و فارسیان بقول الفهرست (صفحه ۲۱ چاپ مصر) سر قلم را بزمین یا دندان مشت مینموده اند برای آنکه خوب بنویسند یا آنکه با ته قلم نتراشیده می نوشته و آنرا « **خاما** » میگفته‌اند .

اما کتابت عرب تا آخر دولت اموی عموما روی جلود و رقوق بوده و دفاتر حکومتی عبارت از لفافه های پوستی بوده است . ــ اول کسیکه در مسلمین بکمك صنعتگران خراسان اختراع کاغذ نمود و آنرا در نوشته ها معمول داشت « **جعفربرمکی** » است و از زمان جعفر برمکی تا کنون قسمت عمده مسطورات روی کاغذ شده ولی بمرور زمان تصرفات بسیار در آن کرده اند وصور زیاد گوناگون در هر عصر پیدا کرده تا بحالت امروزی رسیده است

خلاصه ایرانیان در عصر خلفا و سلاطین اموی بانی و چوب و روی پوست حیوانات و درختها و کاغذ خراسانی و مصری (پاپیروس) چیز مینوشته‌اند و از زمان جعفر برمکی ببعد کاغذ در میان آنان رایج و متداول گشته است . ــ و قدیمترین نمونه خط پهلوی نوشته‌ای است که بقول « وست » مربوط بقرن دوم هجری و هشتم میلادی است و روی « پاپیروس » یعنی کاغذ حصیری قدیم نوشته شده است .

خاتمه و ملحقات

چون تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام تا عهد مغول مفصل بود آنرا بدو قسمت تقسیم نمودیم و قسمت بعد از اسلام تا انقراض دولت اموی را در این جزء نوشته و قسمت دیگر را بجزء بعد محول داشتیم و عجالة این وجیزهٔ ناچیز را که در حقیقت جلد دوم از رشته تألیف ناقابل ما است هدیه پیشگاه ارباب ادب مینمائیم «ان الهدایا علی مقدار مهدیها » .

اینك مطالبی چند را که از قلم یا طبع افتاده یا در خود کتاب نوشتن آنها خیلی مناسب نبوده است در اینجا بعنوان ملحقات ضمیمه کتاب میکنیم :

۱ درص ٤ راجع بماده تاریخ فوت مرحوم حاج ملا هادی سبزواری: ترجمه احوال این حکیم نامی در کتاب « المآثر و الآثار » و جلد سوم

« مطلع الشمس » و « طرائق الحقایق » نوشته شده است ــ و صاحب طرائق میگوید که ماده تاریخ فوت سبزواری را یکی از شاگردانش موسوم به ملا کاظم سبزواری متخلص به (سر) گفته است

« اسرار چو از جهان بدر شد   از فرش بعرش ناله بر شد
تاریخ وفاتش ار بپرسند   گویم که نمرده زنده تر شد »

وبا اینکه خلاف مرسوم تاریخ گوئی است باید لفظ « که » را هم جزء حساب آورد و بنا بر این ۱۲۸۹ میشود ولی معروف این استکه تاریخ وفاتش ۱۲۹۰ هجری هجری است و لفظ « غریب »۱۲۱۲ تاریخ تولد و لفظ « حکیم » ۷۸ مدت زندگانی او بوده است ــ و قبر آن مرحوم بیرون دروازه سبزوار سمت راه مشهد است و بقعه او را مرحوم میرزا یوسف آشتیانی مستوفی الممالك صدر اعظم ایران ساخته است ». بنظر ما در اینجا اشتباه حسابی شده است زیرا مادهٔ تاریخ مزبور بطوری که مؤلف طرائق نقل کرده است ۱۲۸۵ میشود نه ۸۹ ــ وبعلاوه صحیح « نمرده » با هاء است و علیهذا درست ۱۲۹۰ درمیاید که سال فوت مرحوم سبزواری است .

۲ ــ در ص ۱۵ راجع باسم قاتل یزدگرد سوم که بروایت فردوسی « خسرو » بوده است : بطوری که آقای میرزا محمد خان قزوینی در بیست مقاله ص ۸۴ یاد آور شده اند مشهور همان است که قاتل پادشاه آسیابانی درمرو موسوم بخسرو بوده ولی از کتاب فتوح البلدان ص ۴۰۸ و تاریخ ابن واضح یعقوبی ۲ : ۲۱۴ مستفاد میشود که قاتل یزدگرد

سوم شخصی موسوم به « **ماهویه سوری** » مرزبان مرو بوده که بعدها در زمان حضرت امیر (ع) بکوفه آمده ودر خدمت آن حضرت مشرف گشته وحضرت امیر (ع) بدهاقین واساوره (دهسالارین) خراسان حکمی نوشت که جمیعاً باید جزیه ومالیات قلمرو خود را باوبپردازند والله العالم .

۳ ـ در ص ۱۸ راجع بسلاطین ایرانی بعداز اسلام: اگر بخواهیم اولین حاکم ایرانی در حوزهٔ اسلام و اول امیر یمن بعد از اسلام را بشناسیم این نکته بس دلکش است که در کتاب « نور الابصار فی مناقب آل النبی المختار » صفحه ٦٥ در ذیل امراء حضرت ختمی مرتبت (ص) مینویسد « فمنهم « **باذان بن سامان** » من ولد بهرام امره علی الیمن وهواول امیر فی الاسلام علی الیمن واول من اسلم من ملوك العجم» وازاینجا معلوم میشود که «باذان» پیش ازجملهٔ عرب برایران دعوت اسلام را پذیرفته و لذا از طرف پیغمبر بحکومت یمن منصوب گشته است .

۴ ـ درص ۳۱ راجع بدخول الفاظ فارسی دراشعار عربی : اشعار عربی که متضمن کلمات پارسی باشد بسیار فراوان است و تعداد شواهد کتاب مستقلی بزرك میخواهد ـ بازمحض نمونه نوشته میشود: شاعرمیگوید

بایدی رجال ما کلامی کلامهم   یسوموننی مرداً وما انا بالمرد

وفرزدق درضمن قصیده ای که در مدح عمر بن هبیره فرازی ساخته میگوید « خراج موانید علیهم کثیرة تشد لها ایدیهم بالمواثق » و لفظ

« موانیذ » جمع « مانده » فارسی است وحرف « ذال » دراینجا نظیرذال در کلمات : استاذ ، تلمیذ ، کاواذ ، فـالوذج ، مروالروذ و امثـال آنهاست . ــ جوهری درصحاح اللغه درذیل ترجمه لفظ « کعك » که بقول او (خبز وهو فارسی معرب) است مینویسد قال االراجز :

یاحبذا الکعك ملحم مثرود   وخشکنان مع سویق مقنود

علاوه بر کلماتی که ازفارسی جزء عربی شده است گاهی بعضی شعرای عرب محض تفریح و تفنن در سخن کلمات عربی را با فـارسی آمیخته اند نظیر بعضی ظریف طبعان فارسی که بهمین شیوه گـاهی منظومات ساخته اند . ــ جاحظ در کتاب « البیان والتبیین » چند شاهد آورده برای اینکه تلمیحاً کلمات فارسی دراشعار عربی آمده است از آنجمله ابیات ذیل را از « اسود بن ابی کریمه » که خالی ازملاحت ولی پاره‌ای از کلماتش مفهوم نیست :

لزم الغرام ثوبی   بکرة فی یوم سبت
فتمـایلت عـلیهـم   میل زنکی بدست
قدحسا الداذی صرفا   او عقـاراً بایخست
ثم کفتم ذو زیاد   وبلکم آن خر کفت
ان جـلدی دبغته   اهل صنعاء بجفت
و ابو عمرة عندی   ان کوربذ نمست
جالس اندر مکناد   ایا عمداً نبهشت

ابن حجاج در هجو خلیفهٔ عصر خود ساخته است

خلیفة فی وجهـه روشن | خر بشتة قدظلل العسکرا
عهدی به یمشی علی رجله | و انفه قـد صعد المنبرا

۵ ـ درص ۳۳ فیروزکاشانی: اینشخص همان کسی است که علی المشهور باهرمز یا هرمزان حاکم خوزستان در قتل عمرو بن الخطاب متعاهد بوده اند ـ وبنوشتهٔ تاریخ گزیده روزی عمر باو گفت آسیابی بسازد و ابو لولو گفت چنان آسیائی بسازم که بعدها درشرق وغرب از آن حکایت کنند ـ و عمر گفت مرا تهـدید بقتل میکند . ـ و بنوشتهٔ تاریخ ابوالفدا همین شخص که مکنی به ابو لؤلؤ و موسوم به فیروز عبدالمغیرة بن شعبه بود در سال ۲۳ هجری شش روز باخر ذی الحجه باقیمانده درموقع نماز خنجر بپهلو و شکم عمر زد وعمر روز شنبه سلخ ذی الحجه وفات نمود وروز یکشنبه غرهٔ محرم ۲٤ ه در مدینه پهلوی پیغمبر و ابوبکر مدفون شد . وباز بقول گزیده وبعض مورخین دیگر عمر اظهار خوشحالی میکرد و میگفت الحمد لله که بدست گبر ویهودی (اشاره بهرمزوفیروزم) کشته شدم نه بدست مسلم.

٦ ـ درص ۳۹ راجع بجمع قرآن بدست عثمان : تاریخ گزیده مینویسد که در سال ۲۸ ه مابین مسلمین اختلاف قرآآت قرآن پیدا شد ودرسال ۲۹ ه عثمان از روی نسخ مختلفه قرآن را جمع آوری کرد ودر یك نسخه بنوشت وسایر نسخ را بسوخت .

۷ ـ درص۸۰ راجع به آل مهلب : در البیان والتبیین قسمتی از مدایح آل مهلّب را نقل کرده واز اینجا معلوم میشود که این طایفه

خیلی مدّاح وستایشگر داشته‌اند ـ از آنجمله « بکیر بن اخنس» میگوید

نزلت علی آل المهلّب شاتیا فقیراً بعید الدار فی سنة محل

فما زال بی الطافهم وافتقادهم واکرامهم حتی حسبتهم اهلی

ودیگری میگوید .

ان المهالبة الکرام تحملوا دفع المکاره عن ذوی المکروه

زانوا قدیمهم بحسن حدیثهم وکریم اخلاق بحسن وجوه».

۸ ـ ص ۲۰۵ راجع باسامی هفته وماههای قدیم عرب: اسامی بعضی شهور قدیمهٔ عرب که جرجی زیدان در ضبط آنها دقت نکرده بود تصحیح کرده نوشتیم وراجع بسه کلمه « **حنتم، صوان، زباء**» ساکت شدیم . اینك آنچه بعد از تصفح و تتبع بسیار در خصوص اصل صحیح این کلمات بر ما مکشوف شده است مینویسیم:

اصل صحیح کلمات فوق عبارت است از « **حنین** » و « **وبصان** » و « **رنی** » و در قاموس مینویسد « و حنین کامیرو سکیت و باللام فیها اسمان لجمادی الاولی او الاخرة » و نیز در ماده « وبص » میگوید « و بصان » بفتح یا بضم بمعنی شهر ربیع الاخر است ـ و همو در مادهٔ «رن» مینویسد « الرنی کربی الخلق کلهم و بلا لام اسم جمادی الاخرة » وسه لفظ «حنتم » و «صوان» و « زباء» بهر تقدیری که باشد در دو کتاب صحاح و قاموس معانی دیگر دارند که خارج از مقصود ماست ـ مثلا لفظ «حنتم» بمعنی جرهٔ خضراء و شجرهٔ حنظل و سحائب سود آمده است و «صوان» بتشدید ضرب من الحجارة و (صوان الثوب) بتخفیف

واو و همچنین (صیان) مثلثتین بمعنی ما یصان فیه الثوب آمده است ـ و لفظ (زباء) چه بتشدید باء و مضاعف و چه ناقص و بتخفیف باء باشد بمعنی ماه مخصوص نیامده است .

علیهذا صحیح در اسامی ماههای قدیم عرب این است : المؤتمر ، ناجر ، خوّان ، وبصان ، حنین ، رنی ، الاصم ، العاذل (بعین مهمله و ذال معجمه) ، النائق ، الوعل، الهواع، البرك ـ نگفته نباشیم که لفظ «ورنه» نیز در قاموس بمعنی ماه ذی قعده ضبط شده است در صورتیکه لفظ «هواع» را همو بمعنی‌ماه ذی‌القعده نوشته‌است وازاینجا میتوان حدس زد که بعضی یاتمام شهور قدیمه اسامی متعدد داشته یا اینکه بحسب اعصار یا نزد طوائف مختلف بوده است .

در اسامی قدیم ایام هفته نیز جرجی زیدان در تاریخ آداب ـ اللغة العربیه (ج ۱ ص ۱۸۶) لفظ « شبار » بباء موحده ضبط کرده است و صحیح آن مطابق ضبط صحاح « شیار » بیاء مثناة تحتانیاست و مینویسد « و کانت العرب یسمی یوم الثبت شیارا » ومحتمل است که این غلط درچاپ آداب اللغه رخ داده باشد و این احتمال درخصوص لفظ « عادل » که بجای «عاذل» ضبط کرده است میرود چه عاذل بذال معجمه صحیح‌است و قاموس مینویسد « **العاذل اسم شعبان فی الجاهلیه او شوال** »

۹ـ درص۲۲۶ راجع بتاریخ مسیحی: بعضی نوشته‌اند ملت مسیح تاحدود پانصد سال تاریخ مخصوص نداشت واول کسی که واضع‌تاریخ

مسیحی است راهبی موسوم به « **دنیس** » صغیر است و او در حدود ۵۳۲ میلادی بوده ودرآنوقت بخاطرش رسید که وضع تاریخ میلادی کند ومیلاد مسیح در ۲۵ دسامبر سال ۷۵۳ از تاریخ بنای شهر رومیة الکبری واقع شده بود وراهب مذکور شش‌روز انداخته تاریخ‌میلادی را از اول ماه ژانویه سال ۷۵۴ از بنای شهر رمه قرار داد ـ وایام سال را همانطور که ژول سزار در ۴۶ سال پیش از میلاد قرار داده بود معمول نمود. ـ واسامی شهور درقدیم بلغت رومی عبارت بوده است از: **فلقنداریس** ، **فلواریس** ، **مارتیس** ، **ابریلیس** ، **مایس** ، **ایونایس** **ایوکرکس** ، **اغستوس** ، **ایوسمیس** ، **استفروس** ، **ایویورلوس** ، **ایونیکولس** ، ـ وهر کدام از طوائف ملت مسیح این اسامی‌را گرفته وبنوعی بلغت خود شان تبدیل کرده اند چنانکه ازاسامی شهور یونانی غالی ، فرانسوی ، انکلیسی ، روسی وغیره معلوم میشود .

۱۰ ـ درس ۳۲۸ راجع به ابن‌مفرغ حمیری: یزید بن ربیعة بن مفرغ حمیری شاعر خوبی بوده و قلباً متمایل به آل علی ولی ظاهراً با بنی امیه می ساخته است وفاتش در سنهٔ ۶۹ هجری اتفاق افتاده. ـ اشعار ذیل را درحق زیاد و پسرش ساخته و ضعف انساب آنها را گوشزد نموده است :

الا ابلغ معاویة بن صخر مغلغلة عن الرجل الیمانی
اتغضب ان یقال ابوك عف و ترضی ان یقال ابوك زانی
فاشهد ان رحمك من زیاد کرحم الفیل من ولد الاتان

و اشهد انها ولدت زیاداً و صخر من سمیة غیر دان

ترجمهٔ احوال ابن مفرغ در ابن خلکان و اغانی و تاریخ ابن اثیر و الشعر و الشعرا بتفصیل مسطور است

سپاس خداوند بیمانند را که با نبودن هیچگونه وسائل و اسباب لازمه موفق شدیم که رشتهٔ تالیف خود را از قدیمترین دورهٔ تمدن ایران بانقراض دولت اموی برسانیم و تقدیم اهل ادب نمائیم امیداستکه این تحفهٔ ناچیز را بعین الرضا ملحوظ و بحسن قبولم محظوظ نمایند و موضوع مجلد بعد تاریخ ادبیات ایران است از آغاز تشکیل دولت عباسی تاحملهٔ چنگیز ونستمد من الله التوفیق .

بتاریخ دوشنبه چهارم امرداد ۱۳۱۰ هجری شمسی مطابق یازدهم ربیع الاول ۱۳۵۰ هجری قمری .

فهرست مطالب بخش دوم از تاریخ « ادبیات ایران »

مطالب	صفحه	مطالب	صفحه
تقسیم تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام بسه دوره	۳	عدهٔ زنان خسروپرویزوسلاطین ایران بعداز او تایزدگردسوم	۸
انقراض دولت ساسانی وعللآن وحملهٔ عرب بر ایران	۵	جنگهای ایرانیان با اعراب	۱۱
		مدت تسلط حقیقی عرب برایران	

و تشکیل حکومتهای داخلی در ایران ١٦

سلاطین وامرای نامی ایران بعد از اسلام تاحملهٔ مغول ١٨

نژاد سلاطین آل طاهر ١٨

تأثیر استیلای عرب در ادبیات ایران ونتایج آمیزش آنها با ایرانیان ٢٣

نتایج تأثیر استیلای عرب برایران ٢۴

تبدیل مذهب زردشتی بائین اسلام وقسمتی ازلغات مذهبی عربی که درزبان ایرانیان آمده است ٢۴

مهجور شدن خط پهلوی وتغییر تبدیل شعر فارسی ٢۵

محو شدن علوم وآداب ایرانیان بدست حکام وامرای عرب و سوزاندن کتابخانه ها یادرآب ریختن عرب کتابخانه ها ومسطورات عجمرا ٢٦

تأثیر ایرانیان درعرب ٢٩

آشنا شدن عرب باعلوم وآداب وتوسعه انقلاب ادبی در عرب بواسطهٔ ایرانیان ٢٩

بعضی کلمات واصطلاحات فارسی که در زبان عربی داخل شده است ٣٠

بعضی کلمات واصطلاحات فارسی که درزبان عربی داخل شده است ٣٠

اعمال رأی و قیاس عقلی در استنباط احکام اسلام ٣٢

مخالفت ایرانیان باعرب در اثر فشار ظلم بنی امیه وچند نفر از مجاهدین و احرار ایرانی ٣٣

تشکیل شعوبیه و مبدأ اشتقاق این کلمه ٣۴

تشکیل فرقه ها واحزاب مختلف درایرانیان وبعضی مشاهیر ادبا وشعرای ایرانی وغیره که در قرون اولای اسلام مابین عرب بکفر وزندقه متهم بوده اند ٣۵

علوم و آداب در عهد خلفای راشدین و امویین ٣٦

تدوین قرآن وجامعان آن نقلا ازالفهرست ابن ندیم ٣٧

اختلاف قرآت قرآن در زمان عثمان ۳۹
بعض علوم قرآنی درعصر بنی‌امیه ٤۰
اختلاف مصاحف عثمان وعلی وعبد الله بن مسعود وابی بن کعب ٤۰
ایجاد نحو عربی وتدوین احادیث در عهد اموی ۴۱
ابوالاسود دئلی ۴۱
قدیمترین جامع احادیث بعد از اسلام ۴۱
تدوین فن موسیقی وتکون علم تاریخ وانساب ۴۲
قدیمترین کتاب بعد از اسلام در موضوع اخبار و قصص و انساب ۴۲
اول کسی که درموضوع موسیقی واغانی بعد از اسلام کتاب تدوین کرده است ۴۲
ابومخنف ازدی واشتباهی که بنظر نگارنده درمورداو شده است ۴۲
انتشار خط عربی - تکون فن تفسیرقرآن - اولین مفسرقرآن ۴۳
توجه خالد بن یزید بکسب ونشر علوم وآداب واول کتابی که در زمان او بعربی نقل شده ۴۴
تشویق اسلام بکسب معارف و اینکه عرب غیراز اسلام است ۴۵
کاتبان وحی وفرامین و رسائل اززمان پیغمبر تاانقراض دولت اموی ۴۶
تاریخ تولد وبعثت و هجرت و وفات پیغمبر اسلام و مدت خلافت وسلطنت خلفای راشدین وسلاطین بنی امیه ۴۷
اشخاص معروف که درموقع ظهور اسلام ازکتابت بهره مند بوده اند وکاتبان معروف پیغمبر ۴۸
منشیان مشهور خلفا ۵۰
دبیران معروف در عهد دولت بنی امیه ۵۱
خط و زبان و علوم و آداب ایرانیان از ابتدای اسلام تا

انقراض بنی امیه ٥٣
اول دورهٔ فترت علمی و ادبی
ایران بعد از اسلام ٥٤
تبدیل دواوین ومسکوکات اسلامی
درزمان حجاج بعربی ٥٥
نقل قول صاحب عقد الفرید
راجع باشخاصی که دواوین را
ازرومی و فارسی بعربی نقل
کرده اند ٥٥
قسمتی از علوم وآداب ایرانیان
درعهد خلفا ودولت اموی ٥٦
بعضی دانشمندان وادبای مشهور
ایرانی درحوزهٔ مسلمین از آغاز
اسلام تاسنهٔ ١٣٢ ه ٥٧
ترجمهٔ احوال سلمان فارسی ٥٧
قسمتی از عبارت وصیت نامهٔ
پیغمبر راجع به بستگان وخو-
یشاوندان سلمان فارسی ٥٩
ترجمهٔ ابو علی مؤلف کتاب
رجال (درحاشیه) ٥٩
نقل حکایت ملاقات سلمان با
پیغمبر وچند کلمه فارسی گفتن ٦٢
ترجمهٔ حال نافع دیلمی ٦٢
ابن کثیر قاری وروات او ٦٣
وهب بن منبه ٦٤
اصطلاح مورخین ومترجمین عرب
در « ابناء الفرس » و قصهٔ
حمایت انوشیروان از سیف بن
ذی یزن (در حاشیه) ٦٤
ترجمهٔ ابن خلکان (حاشیه) ٦٥
همام بن منبه ٦٦
تحقیق راجع باول کسی که بعد
از اسلام در فن تاریخ تالیف
کرده است (حاشیه) ٦٦
طاوس بن کیسان ٦٧
ترجمهٔ ابوهریره ـ اصطلاح تابعین
وصحابه درفن درایت وحدیث
(حاشیه) ٦٧
ابوخالد وردان کابلی ـ ثابت
هرمز فارسی ـ قاسم بن عوف ٦٨
اباعمره زاذان ـ یزید بن قعقاع ٦٩
اصطلاح کتب رجال و تراجم

درلفظ « مولی » که ازاضداد
است (حاشیه) ٦۹
بعضی شعرا وادبای معروف ایرانی
نژاد دردورهٔ اموی ٦۹
تقسیم عهد اموی نسبت باغراض
وافکار شعرا بسه قست ۷۰
عبد بنی الحسحاس ۷۰
ابوالعباس اعمی ۷۱
حکایت عبدالملك و مصعب بن
زبیر (حاشیه) ۷۲
اسماعیل بن یسار نسائی ۷۴
موسی شهوات ۷٦
وضاح یمن ۷۸
زیاد اعجم ۸۰
یونس بن سلیمان ــ محمد بن یسار
ــ ابراهیم بن یسار ــ ابن میاده ۸۳
عبد الحمید کاتب ۸۴
انتقــال موسیقی ایرانی بعرب و
موسیقی دانان مشهــور ایرانی
بعداز اسلام تا انقراض دولت
بنی امیه ۸۵
تاثیرات مختلف موسیقی درروح
(حاشیه) ۸۸
اول کسی که در شعرای عرب
جاهلی باشعار خود تغنی کرده
است ۸۹
اعشی بنی قیس وچند نفر دیگر
ازشعرای عرب که بنام اعشی
معروف بوده اند ۹۰
علس ذی جدن ۹۲
تفسیرالفاظ «ون» و «کنکره»
و زنبوره » ازآلات موسیقی
(حاشیه) ۹۳
بعضی اشعــار عربی که متضمن
پاره ای ازکلمات فارسی آلات
موسیقی است ۹۵
بعضی اقسام «نی» ازقبیل بیشه
ونای نی وشبابه و یراعه ومستقه ۹٦
ترجمهٔ ابن ابی اصیبعه ــ وحارث
بن کلده ثقفی (حاشیه) ۹۷
ترجمهٔ نضربن حــارث بن کلده
عبدی ۹۸

آلات موسیقی ایرانیان بعد از اسلام	۹۹
بعضی مغنیان عرب در اوائل اسلام	۱۰۱
سیرین ـ زرنب ـ خوله ـ رباب	
ـ رائقه ـ سلمی	۱۰۲
ترجمهٔ احوال طویس مغنی	۱۰۲
عبد الله بن زبیر بن عوام	۱۰۳
عشرهٔ مبشره	۱۰٤
قصهٔ خرابی کعبه در زمان عبدالله	
بن زبیر	۱۰۵
عدی بن زید	۱۰٦
شرح پاره ای از اصطلاحات قدیم	
موسیقی (حاشیه)	۱۰٦
ابن سریج	۱۰۸
غریض	۱۰۸
موسیقی دانان معروف بعد از	
اسلام تا خاتمهٔ عصر اموی	۱۰۹
نشیط فارسی	۱۱۰
ابو کامل غزیل	۱۱۰
عبادل بن عطیه	۱۱۰
حنین حیری	۱۱۱
ابن عایشه	۱۱۱
عمر الوادی	۱۱۱
معبد بن وهب	۱۱۲
مالك بن ابی السمح	۱۱۲
محمد بن اشعث	۱۱۳
بردان	۱۱۳
جمیله	۱۱۳
سلامة القس	۱۱٤
حبابه	۱۱۴
عقیله عقیقیه	۱۱۴
سعید بن سوید دارمی	۱۱۴
نصیب بن رباح	۱۱۵
اشعب طماع	۱۱٦
ابن محرز	۱۱۸
یونس کاتب که اولین کتاب	
اغانی را تدوین کرده است	۱۲۰
سائب خاثر	۱۲۱
رواج موسیقی رزمی ایرانیان	
مابین مسلمین و بعضی اسامی	
آلات موسیقی رزمی	۱۲۳
موسیقی عرب قبل از اسلام	۱۲۳
نصب و سناد و هزج	۱۲٤

موسیقی در اسلام ۱۲۵
اولین کس که موسیقی ایرانی را بعد از اسلام در میان عرب شایع ساخت ۱۲٦
سلاطین اموی و موسیقی ۱۲٦
صنایع ایرانیان در عهد خلفای راشدین و امویین ۱۲۸
صنعت بافندگی ایرانیان درعصر خلفا و بنی امیه ۱۲۹
معماری و حجاری ایرانیان‌در عصر خلفا و بنی‌امیه ۱۳۱
بنای بصره و کوفه (حاشیه) ۱۳۱
روزبه بنای ایرانی درزمان عمر ۱۳۲
آلات جنگ ایرانیان و اقتباس مسلمین از آنها ۱۳۳
منجنیق و کبش و دبابه (حاشیه) ۱۳۳
نقاشی ایرانیان در عهد خلفا وبنی امیه ۱۳٤
مسکوکات ایرانی در زمان خلفای راشدین وسلاطین اموی ۱۳۵
تحقیق در خصوص لفظ و
وزن درهم و دینار (حاشیه) ۱۳۷
تنظیم دواوین اسلام بمدد فکر ایرانیان ۱۳۸
بیت المال و ثروت مسلمین و سلاطین و حکام بنی امیه و مالیاتهای گزاف آنها ۱۳۹
پاره‌ای از اصطلاحات مالی که مأخوذ ازفارسی و در زبان عربی و تشکیلات اداری مسلمین متداول شده است ۱٤۳
اوزان طسوج ودانق و مکوك ورطل و اوقیه و امثال آنها (حاشیه) ۱٤۲
ناقل دواوین عراق ازفارسی بعربی ۱٤٤
وضع تاریخ یزدگردی درسال ۱۱ ه ۱٤٦
شمارهٔ سال وماه تاریخ یزدگردی ۱٤۷
مقدار کسر زائد بر ۳٦۵ روز در سنوات شمسی (حاشیه) ۱٤۸
دورهٔ کبیسه تاریخ یزدگردی ۱۵۰
یك نوع تقویم درعهد ساسانیان ۱۵۱

قدیمترین تقویم ایرانی ۱۵۵
جشنها و ایام مشهورهٔ تاریخ فارسی و
مراسم اعیاد ۱۵۶
تصرف متوکل و معتضد عباسی
در نوروز (حاشیه) ۱۶۰
کاهنامك در عصر ساسانیان ۱۷۱
تعیین موقع انطباق اول فروردین
ماه قدیم با نقطهٔ اعتدال ربیعی
پیش از اسلام و آغاز رسمیت
تقویم آوستائی در ایران ۱۷۹
نوروز متوکل و معتضد عباسی ۱۸۵
تحقیق در مقدار سال شمسی
حقیقی از مبنای زیج محمد
شاهی (حاشیه) ۱۸۹
وضع تاریخ هجری قمری به
اشارهٔ ایرانیان ۱۹۰
شمارهٔ ماه و سال قمری مابین
اهل شرع و منجمان ۱۹۵
تغییر اصطلاح « اجتماع
وسطی » و تحقیق در مقدار
سال و ماه حقیقی قمری (حاشیه) ۱۹۷
نتیجه محاسبات نجومی برفرض
بطلمیوس و کپرنیك ۲۰۲
قانون رفع باصطلاح فن زیج ۲۳۰
مقدار فضل السنه و علت اختلاف
منجمین در اینکه سال پانزدهم
یا شانزدهم در تاریخ قمری
کبیسه میشود ۲۰۳
اسامی هفته و ماههای قدیم عرب ۲۰۵
کبیسه و نسیئی عرب در عصر
جاهلی ۲۰۶
ایام و مواقع مشهورهٔ تاریخ هجری
قمری و شرح مراسم اوقات ۲۰۷
نقل قبله از بیت المقدس بکعبه
(حاشیه) ۲۱۳
تحقیق در لیلة القدر (حاشیه) ۲۱٤
قصهٔ تعاهد سه نفر از خوارج
برای قتل علی و معاویه و عمرو
عاص ۲۱۵
تحقیق نگارنده راجع به « ایام
معدودات » ۲۱۸

استخراج مدخل سال و ماه
هجری ۲۲۰
علت محاسباتی که در استخراج
مدخل سال و ماه هجری مابین
منجمین معمول است (حاشیه) ۲۲۰
طریقهٔ استخراج مدخل سال و
ماه یزدگردی ۲۲۳
علت محاسباتی که در استخراج
مدخل سال و ماه یزدگردی
میشود (حاشیه) ۲۲۴
تاریخ مسیحی و مقدار تفاوت
آن با هجری و قمری ۲۲۶
شرح تاریخ اسکندری واستخراج
مدخل سال و ماه آن ۲۲۷
تاریخ رومی که مبدء آن بنای
شهر رمه است ۲۳۰
قانون تحویل تواریخ بیکدیگر ۲۳۵
شبانروز حقیقی و وسطی و
اختلاف ملل در مبدء شبانه
روز و اشاره بتعدیل الایام ۲۳۹
تاریخ جلالی و شماره ماه‌وسال
این تاریخ و واضعین آن ۲۴۹
کبیسه رباعی و خماسی در
تاریخ جلالی ۲۵۵
دو تاریخ قبطی قدیم و جدید
(حاشیه) ۲۵۷
اعتذار مؤلف برای تفصیل
تواریخ ۲۵۸
زبان فارسی بعد از اسلام ۲۶۱
زبان لفظی فارسی ایرانیان بعد
از اسلام بطور عموم و نظر
اجمالی ۲۶۵
اولین دعاة بنی‌عباس در خراسان
(حاشیه) ۲۶۷
نمونه اشعار زبان گزی ولری
و سدهی و لاری ۲۷۳
بعضی شعب زبان فارسی امروزی ۲۷۳
دخول لغات عربی و غیره در
زبان فارسی ۲۷۵
عصبیت عرب بر عجم در زمان

بنی امیه (حاشیه) ۲۷۷
کدام یك از شعب زبان فارسی بیشتر
با عربی مخلوط شدهٔ است ؟ ۲۸۱
نزدیکی دو زبـان سعدی و
دری یعنی زبان فصیح قلمی
بیکدیگر ۲۸۳
زبان قریب بزبان ادبی قرن سوم
و چـهارم اسلام قبلا وجـود
داشته است ۲۸٦
ترجمه حال این مناذر (حاشیه) ۲۸٦
ترجمه ماسرجویه (حاشیه) ۲۸۸
زبان ادبی فارسی بعد از اسلام
بنظر اجمالی و بطور عموم ۲۹۰
نثر فارسی پهلوی بعد از اسلام ۱۹۲
شعر پهلوی بعد از اسلام ۲۹٤
بحور قریب و جدید و مشاکل
و بعضی اشعار فارسی بر این
باوزان ۲۹۷
بعض شعرای بعد از اسلام که
« فهلویات » ساخته‌اندو نمونه‌ای
از آثار آنها ۲۹۹
بعضی اشعار فارسی مطابق اوزان
مخصوصه عرب ۳۰۲
مقصود از اوزان و بـحور
مشترکه و مختصه (حاشیه) ۳۰۳
مقایسه نظم و نثر فارسی بعد
از اسلام از نظر اینکه وفور
کلمات عربی در نثر بیشتر و
آثار قدیم باقی ماندهٔ آن کمتر
از نظم است ۳۰٦
زبان و ادبیات فارسی بعد از
اسلام تا سال ۱۳۲ هجری ۳۱۵
نقل قول آقای تقی زاده در
باب آثار ادبی فارسی درقرون
اولای اسلام و اشاره ببعض
نمونه های اشعار هجائی قدیم ۳۱۷
مقالهٔ آقای قزوینی در خصوص
قدیمترین شعر فارسی بعد از
اسلام ۳۲۲
قدیمترین شاعر فارسی بعـد از

اسلام ۳۳۶

عباس مروزی واینکه اول شاعر
فارسی بعداز اسلام اوست ۳۳۷

دلائل صحت وسقم انتساب اشعار
بعباس مروزی درسنهٔ ۱۹۳ ه ۳۳۹

حنظله بادغیسی واینکه قدیمترین
شاعر فارسی بعداز اسلام اوست ۳۴۷

ابن الوصیف سکزی و اینکه
قدیمترین شاعر فارسی بعد از
اسلام اوست وتحقیق درصحت
وسقم این عقیده ۳۵۰

ابوحفص سغدی واینکه او اول
شاعر فارسی بعداز اسلام است ۳۶۰

تقسیم شعر فارسی بعداز اسلام
بچهار نوع و عقیدهٔ نگارنده
راجع بقدیمترین شاعر فارسی
بعد از اسلام ۳۶۱

خط وادوات کتابت ایرانیان در
عصر خلفای راشدین وبنی امیه ۳۶۵

تاریخ خط عربی ۳۶۷

تحریك واعجام درخط عربی ۳۷۱

ادوات کتابت ایرانیان در دو
قرن اول اسلام ۳۷۸

در ملحقات

تصحیح مادهٔ تاریخ حاج ملا
هادی سبزواری ۳۸۲

اسم قاتل یزدگرد سوم ۳۸۳

اولین سلطان یمن وحاکم ایرانی
بعد از اسلام ۳۸٤

بعضی اشعار عربی که متضمن
کلمات فارسی است ۳۸۴

فیروز کاشانی «ابولؤلؤ» ۳۸٦

مطلبی راجع بجمع قرآن بدست
عثمان ۳۸٦

بعضی اشعار درمدح آل مهلب ۳۸٦

تصحیح اسامی شهور قدیمهٔ عرب
ونظر نگارنده در این مورد ۳۸۷

نقل گفتار بعضی راجع بتاریخ
مسیحی ۳۸۹

ترجمهٔ ابن مفرغ ۳۸۹

هنوز دستگاه مطابع ما طوری است که با وجود سه مرتبه تصحیح باز کتاب سرتا پا غلط در میاید با وجود وقتها که ما در تصحیح مخصوصا مبذول داشتیم باز بخطاهای فاحش بر خوردیم و محتاج بدرست کردن غلطنامه شدیم . اینك اغلاط ذیل را با نهایت عجله در مراجعت بصفحات کتاب بدانها مصادف شده ایم مینویسیم و از خوانندگان مستدعی هستیم که از روی آنها کتاب را اصلاح کنند . و مقید بوده ایم که اغلاط خیلی فاحش را که در معنی مؤثرند بنظر قارئین عظام برسانیم . و از کافهای سه نقطه باین شکل «ڭ» یا اشکال دیگر که باصطلاح کاف نونی زبان ترکی است و در زبان فارسی اصلا وجود ندارد و مکرر در این کتاب دیده میشود صرف نظر کردیم و هر کجا که در مقابل خطا صواب نوشته نشده زائد است.

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۰	خصوصیتی	دارای خصوصیتی	۷	۱۵	مردم	مردم‌درزمان خسرو و پرویز
۴	۲	نقراض	انقراض	۹	۷	بیهوده	بیهوده
۵	۱۷	مناسب	مناسبت				خسرو و پرویز
٦	٦	بخوبی	بخوبی	۱۰	۷	قوج	فوج
۷	۷	برویر	پرویز	۱۲	۱۷	ضبظ	ضبط
۷	۱۰	آذر کشناسب	آذر گشناسپ	۱۳	۹	ایرابها	ایرانیها

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٤	١٨	وده	بوده
١۴	٢٠	کرد	کرده
١٥	٣	خذیفة	حذیفة
١٥	٥	درین	دراین
١٦	١	عرب	عرب
١٦	١	نداده	نداده‌اند
١٧	٨	پیش	پیش
١٧	١٣	عماً	عما
٢٣	٣	وعلوم	علوم
٢٥	١٥	نغت	لغت
٢٥	١٩	ازلغت	درلغت
٢٧	آخر	شخص	شخصی
٢٧	آخر	نرای	برای
٢٨	٧	زمان	زمان کاملا
٢٩	١٠	ذیل	ذیل عنوان
٢٩	١١	عنوان	
٢٩	١٦	اند	است
٣٠	١٤	بسیار	که بسیار
٣٠	آخر	فارس	فارسی
٣١	٦	قلانی	باقلانی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣١	١١	ذغفة	دغفة
٣٣	١	بمرتب	بمراتب
٣٤	١٠	لمساوات	بمساوات
٣۴	١٢	ذینوری	دینوری
٣٥	١٦	الزبرقان	الزبرقان
٣٥	١٩	مبیضه	مبیضه
٣٧	١٧	بیست سال	بیست و سه سال تقریبا
٣٨	١١	سعد بن عبید، عمرو بن زید	(سعد بن عبید بن نعمان بن عمرو بن زید در نسخهٔ جدید چاپ مصر الفهرست)
٣٨	١٨	حصین بن (نمیرخ)	حصین بن نمیر (نمیرح)
۴٠	١٢	بزرك	بزرگ
۴٠	١٩	مصخف	مصحف
۴١	١١	باقی	باقی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤١	١٥	بقولی	بقوای	٨١	١٤	صفاتح	صفائح
٤٨	١٠	کینم	کنیم (مأخوذ	٨٢	١٣	آتیتك	اتیتك
			از عقد الفرید	٨٤	١٥	کاین	کائن
			ج ٣)	٨٥	١٠	خلفای	خلفای اموی
٤٨	١٦	جهم	جهم (یا جهیم	٨٦	١٨	حساس	حساس
			بصیغهٔ تصغیر)	٨٧	١٤	نعمات	نغمات
٥٣	١١	غیر از	از غیر	٨٨	٧	شبهةٔ نیست	شبهه، نیستکه
٥٤	٨	که		٨٩	٢٠	جاهیت	جاهلیت
٦٥	٥	ازار	از او	٩٠	٨	عنترةٔ	عنترة
٧١	٦	دور	دوره	٩٠	١٧	شد	شده
٧٢	٤	انی	ابنی	٩٠	٢٢	اشعارش	اشعاری
٧٤	٤	ابولعباس	ابوالعباس	٩١	١٨	ونامش	و
٧٥	١٥	یمخنیها	یمنحنیها	٩٢	١١	وحمان	دحمان
٧٦	٢	یحبك	بحبك	٩٣	٩	بمن	یمن
٧٨	١٢	اشما	اشعار	٩٣	١٥	کدی خاکی	کدوی خالی
٧٨	١٣	حتاماً	حتاما	٩٤	١	بن قیس	بنی قیس
٧٨	١٨	یؤس	بؤس	٩٤	١٤	وچنانکه	چنانکه
٧٩	١٤	داله	داله (ذاله خ)	٩٤	٦	خوو	خود
٧٩	١٥	اصلّه	اضلّه	٩٤	١٤	اصنح	اصنج
٧٩	١٩	ائلّه	اقلّه	٩٥	٩	الکمیت	الکمیت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۷	۲	کلدی	کلده
۱۰۱	۹	پرورۀ	پروردۀ
۱۰۵	۱۲	مسجح	ابن مسجح
۱۰۹	۶	مسجع	مسجح
۱۱۰	۱۶	هان	همان
۱۱۳	۳	او	ابو
۱۱۳	۱۱	خنه	حته
۱۱۳	۱۳	النی	التی
۱۱۴	۱۳	هزبن	هزیدبن
۱۱۴	۱۵	وازنده	نوازنده
۱۱۷	۳	عزت	عزة
۱۱۸	۱۴	بوره	بوده
۱۲۰	۸	واصفهانی	اصفهانی
۱۲۱	۱	فطع	قطع
۱۲۲	۶	فی	فئی
۱۲۵	۱۶	سدت	شدت
۱۲۸	۲۴	آنها	آنهارا
۱۳۳	۱	حسک	جنگ
۱۳۴	۹	ابن	این
۱۳۵	۸	ابن	این

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۹	۴	الم ل	المال
۱۴۰	۱۰	بالع	بالغ
۱۴۰	۱۲	طبفات	طبقات
۱۴۱	۱۴	لمشهور	المشهور
۱۴۲	۱۶	اباه	ایاه
۱۴۴	۴	ماخذ	ماخذ
۱۴۵	۷	وهو	فامره و هو
۱۴۶	۱	فنقله	فنقله و فتنة

اشعث و حرق و دواوین در سال ۸۲ هجری واقع شده است

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴۶	۱۷	حسبن	حسین
۱۴۷	۱۹	زیاد	زیاد
۱۴۸	۱۴	مینامده	مینامیده
۱۴۹	۱۲	مغرئی	مغربی
۱۴۹	۱۶	است	ات
۱۵۰	۸	قطة	بنقطة
۱۵۱	۱	قرور	فرور
۱۵۴	۱۶	ایں	این
۱۵۵	۲	،	و

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵۶	۱۳	بیر جندی	بیرجندی
۱۵۷	۱۰	ار	هر
۱۵۷	آخر	قوال	اقوال
۱۵۸	۲	بواسطهٔ	بواسطهٔ
			کثرت
			اغلاط چاپ
۱۵۹	۱۷	بخ	بخ
۱۵۹	۱۸	زبج	زیج
۱۶۱	۳	ژد	تیر
۱۶۱	۵	بخ	بخ
۱۶۱	۷	ابن	این
۱۶۳	۱	ـن	طین
۱۶۳	۸	خوانچه‌ی	خوانچه‌های
۱۶۳	۹	بند	بید
۱۶۵	۵	سدق	سدق
			«یاسذق»
۱۶۶	۱۸	قد	قطعها
۱۶۸	۱۰	تیر	تیر
۱۶۸	۱۹	تسمیه	تسمیه‌ها
۱۶۹	۱۱	قی	باقی
۱۶۹	۱۹	ور	بر
۱۷۴	۳	تقریاً	تقریباً
۱۷۵	۱۷	شاز	شانز
۱۷۶	۸	نوددو	نود و دو
۱۷۷	۵	ژون	ژوئن
۱۷۷	۱۷	این است	این باشد
۱۷۹	۱	کروز	یك روز
۱۷۹	۶	وضع	وضع این
۱۷۹	۷	در	
۱۷۹	۷	اول	و اول
۱۷۹	۱۱	با	با
۱۷۹	۱۵	فریق	تفریق
۱۸۰	۸	زرا	زیرا

درصورتیکه ۱۶ فروردین ماه بگیریم چنانکه از بعض محاسبات در تاریخ جلالی بر میاید بنا بر کبس حقیقی نتیجه ۴۷۱ و بنا بر متعارفی ۴۲۷ در میاید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۰	۱۲	آسان است	آسان است و
۱۸۰	۱٦	نتیجه	نتیجه
۱۸۱	٦	الفهیم	التفهیم
۱۸۱	۱۱	یز کرد	یزد گرد
۱۸۲	٦	کییسه	کبیسهٔ
۱۸۲	۱۹	ی	بی
۱۸۳	۲	بح	بخ
۱۸۳	۸	بعبد	بعید
۱۸٤	۲۰	موقع	موقع وضع
۱۸۵	۱	قم	
۱۸۵	۲	است	است (قم)
۱۸۵	۵	نتیجه	نتیجه باز
۱۸۵	۵	یعنی باز	یعنی
۱۸۵	۷	مصاف	مصادف
۱۸۷	٤	بیاً	بیاً
۱۸۷	٦	بست	بیست
۱۸۸	۲۱	یخارا	بخارا
۱۹۰	٦	یج	بج
۱۹۰	۱۵	قریش	قریش وفات
			ولید بن مغیره

صفحه	سطر	غلط	صحیح
			و برخ ی
۱۹۲	٤	که	که سال
۱۹۲	۱۷	او	ابو
۱۹۳	آخر	تبح	تبیح
۱۹٤	۳	عثت	بعثت
۱۹٤	۱۸	با	با
۱۹۵	٤	۱۸۱	یا ۱۸
۱۹۵	۱۷	ق	بق
۱۹۵	۱۷	غرب	غروب
۱۹۷	۱٦	کذزد	کذرد
۹ ۸	۱۸	و کسری	بعلاوهٔ کسری
۱۹۹	۸	دقیقه	دقیقهٔ و
۲۰۰	۱۳	و بحساب	و کسری که
			بحساب
۲۰۰	۱۷	— —	ی ی
۲۰۱	۷	ل	له
۲۰۲	۷	ضعبن	ضعین
۲۰۲	۱۲	بیابد	بیاید
۲۰۳	۱۸	مس	خمس
۲۰۵	۵	یوم	یوم السبت و

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غاط	صحیح
۲۰۵	۱۰	العادل	العاذل	۲۱۰	٦	الدنن	الدین
۲۰۵	۱۱	قدیه	قدیمة	۲۱۱	٦	صر	عصر
۲۰۵	۱۷	برنخورده	بدین معانیکه او	۲۱۱	۱۳	صائدی	قصائدی
			خواسته برنه	۲۱۱	۱۵	اه	ماه
			خورده	۲۱۱	۱٦	اعبارت	عبارت
۲۰۶	۲	شبار	شیار	۲۱۱	۱۷	مواتا	اموات
۲۰۶	۱۰	احتلال	اختلال	۲۱۱	۱۹	أعمال	اعمال
۲۰۶	۱٤	باتق	ناتق	۲۱۱	۲۰	اقر	باقر
۲۰۶	۱۵	نمس	نمس و تعس	۲۱۳	٦	قـل	قبیل
			(فی نسخه)	۲۱۳	۹	دور	
۲۰۷	۷	مخالفه	مختلفه	۲۱۵	عدد -	۱۱۵	۲۱۵
۲۰۷	۹	کانت	و کذالك		صفحه		
			کانت	۲۱۷	٦	بلا	بلاد
۲۰۷	۱۳	کناه	کنانة	۲۱۷	۷	نبال	دنبال
۲۰۷	٤	تمامه	ثمامه	۲۱۷	۱۳	رباست	ریاست
۲۰۸	۱۹	محرم	محرم و	۲۲۷	۱٦	محبی	محیی
۲۰۸	۲۰	ربا	بریا	۲۳۰	۱۱	متبذل	مبتذل
۲۰۸	۲۱	زبارت	زیارت	۲۳۲	۹	قرینه	قرنیه
۲۰۹	۴	با	یا	۲۳۳	۱۸	بود	بودند
۲۰۹	۵	بازدهم	عاشورا یادهم	۲۳۷	۲۰	اکرده	کرده

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۹	۵	۵۷۵۵	۰۷۰۰	۲۷۳	۱۴	وبن	بوین
۲۴۵	۱۴	۵۲	۵۳	۲۸۱	۳	حمتیان	حمیتان
۲۴۶	۱۱	تس	ئس	۲۸۱	۱۷	رکیب	ترکیب
۲۴۷	۷	باقیماند	باقیمانده	۲۸۳	۱۱	ما	اما
۲۵۴	٤	طبیی	طبیعی	۲۸۳	۱۱	دد	در
۲۵۷	۱۴	زاجع	راجع	۲۸۵	آخر	النهز	النهر
۲۵۷	آخر	ثلاثه	ثلثمائه	۲۸۸	۱۸	بدیم	ندیم
۲۵۸	۱۲	تور	هاتور	۲۸۹	۷	جرجی	و جرجی
۲۵۸	۱۵	اکنند	کنند	۲۹۱	۱۳	هر	
۲۵۸	آخر	لمعنی	المعنی	۲۹۶	۲	اضل	اصل
۲۶۰	۹	گشت	کشت	۳۰۵	۱۳	عص ش ع لی	عطاش عالی
۲۶۳	۶	زبان	زبان	۳۰۹		داعیان	داعیان
۲۶۵	۸	لفظی	لفظی فارسی				(واعیان خ)
۲۶۶	۹	یکد	بگد	۳۱۰	۶	شعراو	وشعرا
۲۶۸	۶	عال	علل	۳۱۳	۲۰	قای کوبند	قوی گویند
۲۷۰	۲۰	غالباً		۳۱٤	۱	غرب	عرب
۲۷۲	۵	گیلای	گیلکی	۳۲۷	٤	قی	فی
۲۷۲	۷	نجتو	پختو	۳۳۳	۱۷	آنرا	
۲۷۲	۱۷	تنش	تتش	۳۵۱	۳	الیث	اللیث
۲۷۳	۷	بار	یار	۳۵۲	۲۰	ودودام	دد و دام